بیان معانی در کلام ربّانی

(ترجمه و توضیح آیات قرآنی)

جلد هشتم

شامل سوره‌های فرقان، شعراء، نمل، قصص و عنکبوت

تقریر و تدریس:

استاد مصطفی حسینی طباطبائی

به اهتمام

فرهاد بهبهانی

سوره‌ی فُرقان

توضیحات کلّی در اطراف سوره

واژه‌ی «**فُرقان** مصدری است که به معنای اسم فاعل= جدا کننده‌ی حق از باطل» در وصف قرآن مجید آمده و سوره نیز به همین نام ـ برگرفته از اوّلین آیه ـ نامیده شده است. زمان نزول سوره ظاهراً اواسط یا اواخر دوران **مکّه** بوده و از این رو به لحاظ طول آیات، شبیه سوره‌های مدنی است.

سوره با هشدار به جهانیان آغاز شده و سپس به دفع شبهات مخالفان می‌پردازد و آنگاه برطبق روال معمول سُوَر مکّی، اصول اعتقادی چون توحید و معاد را مطرح می‌سازد؛ در پی آن، از انبیاءِ گذشته و مخالفت معاصرانشان با آنها سخن به میان آورده و آیات تکوینی جهان را در اثبات یگانگی خدا و رفع شبهات مشرکان ـ به اشکال گوناگون ـ ارائه می‌دهد.

از اواسط تا اواخر سوره، از خضوع بندگان منصف و صالح خدا در برابر آیات إلهی و همچنین روش مسالمت‌آمیز آنها با مخالفان، سخن رفته و بدکاران را به توبه و بازگشت به سوی خدای‌تعالی فرامی‌خواند. در این چارچوب، از مؤمنان به عنوان کسانی که آرزو دارند الگوهای اخلاقی نیکو برای دیگران باشند، یاد کرده و سوره را با توصیه به دعا و ارتباط و نیایش بندگان با خداوند، به پایان می‌بَرد.

آیات سوره را می‌توان در نُه بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۶) **؛ قرآن، هشدار خدای جهان به جهانیان، شبهات مخالفان و انتظار بی‌جا از پیامبر إلهی**

بخش دوّم (آیات ۱۷ تا ۲۴)**؛ شرح احوال منکران در قیامت و سرانجام مؤمنان**

بخش سوّم (آیات ۲۵ تا ۳۱)**؛ وصف قیامت و ندامت‌های منکران**

بخش چهارم (آیات ۳۲ تا ۳۴)؛ **نزول تدریجی قرآن و پاسخ به مخالفان**

بخش پنجم (آیات ۳۵ تا ۴۰) ؛ **اشاراتی به انبیاءِ پیشین و سرانجام اقوامشان**

بخش ششم (آیات ۴۱ تا ۴۴)؛ **ندای حق بر پیروان نفس بی‌تأثیر است**

بخش هفتم (آیات ۴۵ تا ۵۴)؛ **هدایت قرآنی و تدابیر و آثار خدا در طبیعت**

بخش هشتم (آیات ۵۵ تا ۶۲)؛ **بشارت و هشدار، سرلوحه‌ی دعوت پیامبر** ص

بخش نهم (آیات ۶۳ تا ۷۷)؛ **توصیفی از بندگان خوب خدا.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(قرآن، هشدار خدای جهان به جهانیان، شبهات مخالفان و انتظار بی‌جا از پیامبر إلهی)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) تَبَارَكَ ٱلَّذِي نَزَّلَ ٱلۡفُرۡقَانَ عَلَىٰ عَبۡدِهِۦ لِيَكُونَ لِلۡعَٰلَمِينَ نَذِيرًا .

«پُربرکت است آن‌کس که این فرقان را بر بنده‌ی خود فروفرستاد تا هشداردهنده‌ای برای جهانیان باشد»،

در آیـه‌ی شـریفه از قرآن به «**فُرقان**» تعبیر شـده که در آیات دیگر نیز این تعبیر آمده اسـت (بقره/ ۱۸۵ و آل‌عمران/٤). البتّه کلمه‌ی «فرقان» مصدر است که در تعبیر مزبور، به جای اسم فاعل به معنی «جداکننده‌ی حق از باطل» (یا راست از دروغ و هدایت از گمراهی) به کار رفته است.

می‌فرماید خداوند صاحب برکت بوده که این قرآن را نازل کرده و از اینجا به دست می‌آید که قرآن شامل برکات معنوی و مواهب روحانی بزرگی است (هرچند متأسّفانه ما مسلمان‌ها کمتر از برکات قرآن بهره‌مند شده و به جای استفاده از معارف آن ـ در جهت تقویت ذهن و روح خود ـ قرآن را یا به قبرستان‌ها برده و بر سر قبر مردگان می‌خوانیم و یا تنها خوش‌خوانی و زیبانگاری آن را تشویق می‌کنیم!)

همچنین آیه‌ی شریفه ـ با آنکه در دوران مکّه نازل شده ـ با عبارت «**لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا** = تا هشدار دهنده‌ای برای **جهانیان** باشد» از رسالت جهانی پیامبر اسلام^ص^ و قرآن حکایت می‌کند. بنابراین خاورشناسانی که می‌گویند پیامبراسلام در دوران مکّه فقط رسالتی عربی داشت و چون به دوران مدینه رسید دیانت خود را جهانی اعلام کرد، ازآیه‌ی فوق و امثال آن که در سوره‌های مکّی چون سوره‌ی قلم (**مَاهُوَ إلّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِين**) و سوره‌ی تکویر(**إنْ هُوَ إلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ**) نیز آمده، غافل مانده‌اند. به علاوه در این ارتباط شایان توجّه است که قرآن هرچند در جامعه‌ی بسته‌ی عربستان نازل شده، امّا پیامش در اکثر موارد (یکتاپرستی، معاد، تأیید انبیاءِ پیشین و دعوت به اخلاقیّات و غیره) کلّی و شامل همه‌ی انسان‌ها در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها می‌شود. حتّی در مورد آیاتی‌که ظاهراً خاصّ زمان و شرایط عربستان نازل شده، مفاهیم و مقاصد (فلسفه‌ی) آنها برای دیگر زمان‌ها و مکان‌ها کاربُرد دارد. نکته‌ی دیگر آنکه در آیه‌ی شریفه قرآن، نه فقط «هدایت کننده» بلکه

«**نَذِیر**= بیم دهنده» نیز معرّفی شده است. این مطلب می‌رساند که از دیدگاه قرآن، عموم مردم تمایلات دینی دارند، امّا سرگرمی به دنیا و انگیزه‌های مادّی، آنها را از دین پاک و اصیل دور کرده و ازاین‌رو لازم است تا به طریقی هشدار داده شوند و وجدان دینی آنها تکان خورده در برابر خدا و امانت‌های روحانی او احساس مسئولیّت کنند و قرآن چنین وظیفه‌ای را به عهده گرفته است.

(۲) ٱلَّذِی لَهُۥ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَمۡ يَتَّخِذۡ وَلَدًا وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٌ فِي ٱلۡمُلۡكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيۡءٍ فَقَدَّرَهُۥ تَقۡدِيرًا .

« **کسی** (همو) **که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست و هیچ فرزندی نگرفته و هیچ شریکی در فرمانروایی برای او نیست و هر چیزی را در اندازه‌گیری** (و حساب) **دقیق آفریده است** »،

پیرو آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه، منشأ نزول قرآن را توصیف می‌کند. می‌فرماید این «**فرقان**» إلهی که برای «**هشدار جهانیان**» آمده، از سوی خدایی است که ـ برخلاف توصیفِ مذاهبِ تحریف شده ـ نه فرزندی گرفته و نه شریکی در سلطنت خود بر نظام عالم دارد؛ بلکه او یکتا خالق جهان و همه‌ی اشیاءست؛ آن‌هم خالقی که هرچیزی را برطبق حکمت و اندازه و حسابگری دقیق آفریده است.

(۳) وَٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةً لَّا يَخۡلُقُونَ شَيۡـٔٗا وَهُمۡ يُخۡلَقُونَ وَلَا يَمۡلِكُونَ لِأَنفُسِهِمۡ ضَرًّا وَلَا نَفۡعًا وَلَا يَمۡلِكُونَ مَوۡتًا وَلَا حَيَوٰةً وَلَا نُشُورًا .

« **و جُز او** (برای خود) **معبودانی گرفتند که هیچ چیزی را نیافریده و خود آفریده شده‌اند و نه زیانی را برای خود دراختیار دارند و نه سودی را و نه مالک مرگی و نه حیاتی هستند و نه رستاخیزی را** (دراختیار دارند) »،

یعنی مردم ناسپاس به همراه خدایی‌که همه‌ی پدیده‌ها از اوست (آیه‌ی قبل) به عبودیّت موجودات محدودی پرداخته‌اند که نه تنها هیچ دخالتی در کار آفرینش ندارند، بلکه خود آفریده شده‌اند! و نه آنها مالک سود و زیان خویش‌اند! و نه در مرگ و حیات و رستاخیز کسی صاحب اختیارند!

بدین‌ترتیب در آیه‌ی شریفه؛ انتقادی ـ به صورت اشاری ـ نسبت به انحراف مذاهب پیشین شده و کوته‌بینی مشرکان عرب و همه‌ی آنها که گرفتار شرک عبادی گشته (و می‌شوند) را بیان می‌نماید.

(۴) وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ إِفۡكٌ ٱفۡتَرَىٰهُ وَأَعَانَهُۥ عَلَيۡهِ قَوۡمٌ ءَاخَرُونَۖ فَقَدۡ جَآءُو ظُلۡمٗا وَزُورٗا .

« **و کسانی‌که کفر ورزیدند، گفتند: همانا این**(قرآن) **جُز دروغی که آن را بربافته و گروهی دیگر**(هم) **او را بر آن یاری داده‌اند، نیست؛ و قطعاً** (با این نسبت) **ظلم و بهتانی را به میان آورده‌اند** »،

آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد طعنه‌های مشرکان را درباره‌ی پیامبر^ص^ و قرآن بازگو کرده است. آنها منکر نزول وحی بر پیامبر^ص^ بودند و قرآن را ساخته و پرداخته‌ی خود پیامبر^ص^ می‌دانستند.

برخی گفته‌اند که مقصود از «**قَوْمٌ آخَرُونَ** = گروهی دیگر» در آیه، جماعتی از اهل کتاب (دانشمندان یهود) بوده‌اند که منکران وحی ادّعا داشتند پیامبر^ص^ نزد آنان مطالبی فرا گرفته و قرآن را بر آن مبنا پرداخته است. ولی این تعبیر از تهمت منکران، خطا است زیرا زمان نزول آیه دوران مکّه بوده و در آن مقطع زمانی، پیامبر^ص^ با یهودیان ـ که عمدتاً در مدینه بودند ـ تماسی نداشته است. به نظر می‌رسد که مقصود منکران از «**قَوْمٌ آخَرُونَ**»، تنها یک افتراء بوده تا بتوانند قرآن را ـ که ایشان را به تحیّر افکنده بود ـ از نظر خود توجیه کنند! (و لازم نیست هر افترائی ریشه و محمل مشخّصی داشته باشد!)

در انتهای آیه خداوند از نسبت‌های نادرستی که منکران ـ بی‌هیچ سند و شاهدی ـ به قرآن داده (و می‌دهند) به عنوان «**ظُلْمًا وَ زُورًا** = ظلم و بهتان» یاد کرده زیرا صرفاً شبهه‌آوری فاقد دلیل و مدرک، ستم به حقیقت بوده است.

(۵) وَقَالُوٓاْ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٱكۡتَتَبَهَا فَهِيَ تُمۡلَىٰ عَلَيۡهِ بُكۡرَةٗ وَأَصِيلٗا .

« **و گفتند** (این قرآن) **افسانه‌های پیشینیان است که آن را نسخه‌نویسی کرده و صبح و شام بر او املاء می‌شود** »،

واژه‌ی «**اِكْتَتَبَ**» از ماده‌ی «کتابت» به معنی «نوشتن» است. از این‌رو می‌توان گفت که نسبت نوشتن به پیامبر^ص^، در ردیف افتراءِ پیشین آنها بوده و همه می‌دانستند که پیامبر اسلام^ص^ نانویساست (عنکبوت/۴۸). برخی نیز گفته‌اند که «**اِكتتاب**» در اینجا به معنی «**اِستکتاب**» آمده، بدین‌معنی که پیامبر از دیگران می‌خواست تا برایش بنویسند. چون «اِكْتَتَبَ» به معنای: «سَأَلَ اَنْ يُكْتَبَ لَه = درخواست کرد که برایش بنویسند» نیز در لغت عرب آمده است.

قید «**بُكْرَةً وَ أَصِيلًا** = صبح و شام» در آیه از آن روست که منکران مدّعی بودند محمّد^ص^ مدام افسانه‌ها را از دیگران فرا می‌گیرد.

البتّه ادّعای مزبور از راه عجز و نادانی ساخته شده بود زیرا **اوّلاً** مطالب قرآن منحصر به داستان‌های گذشتگان نیست و قصص قرآن فقط بخشی از قرآن است و **ثانیاً** قصص قرآن با آنچه در مآخذ پیشین (تورات و انجیل) آمده در پاره‌ای موارد، تفاوت‌هایی آشکار دارد و مشخّص است که از کتب مزبور کپیه‌برداری نشده است. مهم آنست که ملاحظه می‌شود قرآن، تهمت‌های مخالفان را بی‌پرده آورده و به آنها پاسخ می‌دهد و از «این راه» زبونی ایشان را دربرابر آیات محکم و منطقی خود نشان می‌دهد.

(۶) قُلۡ أَنزَلَهُ ٱلَّذِي يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ إِنَّهُۥ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا .

« **بگو: آن** (قرآن) **را کسی فرو فرستاده که هر راز پنهان را در آسمان‌ها و زمین می‌داند، و به راستی او آمرزنده و مهربان است** »،

یعنی قرآن را همان خدایی نازل کرده که اسرار آسمان‌ها و زمین را می‌داند و بر وجدان مردمان نظارت داشته از همه‌ی دروغ‌ها و حیله‌های نهانی شما مشرکان آگاه است. در مقطع آیه، به جای پرخاشگری، گناهکاران را متوجّه رحمت خدا نموده و تذکّر می‌دهد که درصورت پیروی از انصاف و توبه به سوی حق، مشمول عنایت و غفران إلهی قرار خواهند گرفت.

(۷) **وَ قَالُواْ مَالِ هَٰذَا ٱلرَّسُولِ يَأۡكُلُ ٱلطَّعَامَ وَيَمۡشِي فِي ٱلۡأَسۡوَاقِ لَوۡلَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مَلَكٞ فَيَكُونَ مَعَهُۥ نَذِيرًا .**

« و گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ چرا فرشته‌ای به سوی او نازل نشد تا به همراه وی بیم‌دهنده باشد؟! »،

در آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد، خداوند ایرادهایی را که مشرکان بر پیامبر[ص] می‌گرفتند ـ تا پیامبری او را زیر سؤال ببرند ـ بازگو کرده و چنانکه قبلاً نیز در مورد قرآن ملاحظه شد (آیات ۵ و ٤) نقّادی‌های دشمنان را بی‌هیچ پرده‌پوشی، نقل فرموده است.

کافران می‌گفتند: این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در اماکن راه می‌رود! چرا فرشته‌ای همراه او نیست که محسوس باشد و ما اورا ببینیم تا به اتّفاق وی مردمان را بیم دهد؟!

در برابر مطالب فوق قرآن ضمن آیات مختلف تصدیق می‌نماید که پیامبر[ص] انسانی عادی بوده است. چنانکه آیه‌ی ۲۰ سوره نیز در همین زمینه آمده و همچنین در سوره‌ی کهف فرموده: «**قُلْ اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى اِلَيَّ** = بگو : من بشری چون شمایم که به من وحی می‌رسد . . . » (کهف/۱۱۰) یعنی پیامبر، انسانی عادی است، هم غذا می‌خورد و هم برای رفع نیاز به بازار می‌رود و «اسکورت» فرشته‌ی قابل رؤیتِ انسان‌ها را نیز ندارد؛ تنها تفاوتش با انسان‌های دیگر این است که علاوه بر شایستگی اخلاقی، به او وحی می‌رسد و حامل رسالت إلهی است (انبیاء/۸ و۷ ـ إسراء/۹۵). (هرچند متأسّفانه بسیاری از مسلمان‌ها ـ علی‌رغم صراحت قرآن ـ نسبت‌های غیرعادی به پیامبر[ص] و امامان[ع] داده، همواره سعی داشته‌اند که بزرگان دین را انسان‌های غیرمعمول جلوه دهند! چنانکه مثلاً گفته‌اند پیامبر[ص] سایه نداشت و یا أئمّه[ع] ولایت تکوینی بر آسمان و زمین دارند! که کتاب اصول کافی و برخی مآخذ اهل سنّت مملوّ از این‌گونه احادیث غُلُوّآمیز می‌باشند).

(۸) **أَوۡ يُلۡقَىٰٓ إِلَيۡهِ كَنزٌ أَوۡ تَكُونُ لَهُۥ جَنَّةٞ يَأۡكُلُ مِنۡهَاۚ وَقَالَ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلٗا مَّسۡحُورًا .**

« **یا** (چرا) **گنجی به سوی او افکنده نشد؟ یا** (از چه روی) **باغی ندارد که از** (محصول) **آن بخورد** (و امرار معاش کند)؟ **و ستمگران** (مؤمنان را) **گفتند: شما جُز از مردی افسون‌شده پیروی نمی‌کنید »،**

از دیگر ایرادات مشرکان به پیامبر[ص] این بود که می‌گفتند اگر این مرد پیامبر است، چرا گنجینه‌هایی از طلا و باغ‌های پهناور ندارد که قرآن به این‌گونه توقّعات در آیات ۹۶←۹۰ سوره‌ی اسراء پرداخته و پاسخ لازم را

داده است. امّا در مورد بخش انتهایی آیه که نسبت دیوانگی یا سحرزدگی به پیامبر^ص می‌دادند، قرآن آن را تکذیب کرده و می‌فرماید «**مَا أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ...وَ إِنَّكَ لَعَلی خُلُقٍ عَظِيمٍ** = به نعمت‌بخشی خداوندت، تو (نه تنها) دیوانه نیستی (بلکه) دارای خُلق و خوی بزرگی هستی»! (قلم/۲ و ٤).

(۹) **اُنظُرۡ كَيۡفَ ضَرَبُواْ لَكَ ٱلۡأَمۡثَٰلَ فَضَلُّواْ فَلَا يَسۡتَطِيعُونَ سَبِيلٗا** .

« **بنگر چگونه برای تو مَثَل‌ها زدند! پس گمراه شده و نمی‌توانند راهی بیابند** »،

مقصود قرآن از نقل شبهات درمورد پیامبر^ص، این است که نشان دهد معیار مخالفانش در تشخیص پیامبری و نبوّت، تا چه حد کودکانه است. زیرا مثلاً اگر کسی گنج یا باغی داشته باشد، نبوّت او اثبات نمی‌شود، و یا پیامبرخدا با اوصاف غیربشری، نمی‌تواند برای انسان‌ها الگو باشد (انعام/۹). همه‌ی این استدلالات را قرآن در آیه‌ی فوق خلاصه کرده و می‌فرماید: بنگر (تو و دیگران) که مخالفان چه انتظاراتی از پیامبرخدا داشتند و تا چه حد در شناسایی او و به بیراهه رفته‌اند! به عبارت دیگر قرآن می‌فرماید کافران اساساً نفهمیده‌اند قضیّه چیست و ملاک صحّت گفتار پیامبران را ـ که وحی صادقانه‌ی آنها همراه با دلایل روشن است ـ کنار گذاشته و به سراغ باغ و گنج برای او رفته‌اند! از این‌رو گمراه شده و نمی‌توانند راهی به سر منزل حق ببرند.

(۱۰) **تَبَارَكَ ٱلَّذِيٓ إِن شَآءَ جَعَلَ لَكَ خَيۡرٗا مِّن ذَٰلِكَ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ وَيَجۡعَل لَّكَ قُصُورٗا** .

« (بزرگ و) **پُربرکت است آن کس که ـ چون بخواهد ـ برای تو بهتر از آن را** (که گویند) **قرار می‌دهد؛ باغستان‌هایی که نهرها از زیر آن جاری است و قصرها برایت مقرّر می‌دارد** »،

مشرکان انتظار داشتند که پیامبرخدا، برخوردار از نعمت‌های خدا بوده و خداوند برای او گنج و باغ و بوستان بیاورد. آیه‌ی شریفه می‌فرماید خداوند در نعمت‌بخشی به بندگانش، عاجز نیست و اگر بخواهد بهترین قصرها و باغ‌ها را برای پیامبرش فراهم می‌کند. (ولی هدف إلهی از گزینش فردی به رسالت، اینگونه امور نیست و چه بسا برعکس، پیامبران در پیشبرد رسالت خود سختی‌ها و محرومیّت‌ها دیده‌اند!).

(۱۱) **بَلۡ كَذَّبُواْ بِٱلسَّاعَةِۖ وَأَعۡتَدۡنَا لِمَن كَذَّبَ بِٱلسَّاعَةِ سَعِيرًا** .

« (امّا نه) **بلکه** (آنها) **قیامت را تکذیب کردند و ما برای کسی‌که قیامت را دروغ پندارد، آتشی سوزان فراهم آورده‌ایم** »،

یعنی، ایرادهای کافران منشأ دیگری دارد. آنها حساب و کتاب و قیامت را منکرند. و إلاّ اگر مسئولیّت‌پذیر بوده اعتقاد به روز جزا در کار عالم داشتند، به سوی کسی که ازسوی خدا اعلام خطر می‌کند می‌آمدند و دلایل او را بررسی کرده به بهانه‌گیری نمی‌پرداختند. بنابراین احساس عدم مسئولیّت است که انسان را به لجاجت و بهانه‌جویی دربرابرحق می‌کشاند وخداوند چنین افرادی‌را وعده‌ی عذاب داده می‌فرماید (در این دنیا همواره در شکّ و التهاب و) در سرانجام عمر، عذاب سوزان را تجربه می‌کنند.

(۱۲) **إِذَا رَأَتْهُم مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُواْ لَهَا تَغَيُّظًا وَ زَفِيرًا .**

« **چون** (دوزخ) **آنان را از مکانی** (فاصله‌ای) **دور ببیند، خشم و خروشی از آن می‌شنوند** »،

آیه‌ی شریفه در ارتباط با آیه‌ی قبل است که به سرانجام اُخروی ناباوران آخرت اشاره داشت و به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که ذکر دوزخ رفته بود، در آیه‌ی فوق دوزخ را وصف کرده است. می‌فرماید وقتی که گناهکاران را دوزخ از راه دور می‌بینند، خشم وخروشی از آن می‌شنوند. به این نحوه‌ی بیان «استعاره‌ی تمثیلی» گفته می‌شود که غَلَیان جسم بی‌جانی را به خشم و فریاد انسانی غضبناک تشبیه می‌نماید. گویی دوزخ به عنوان مظهر قهر إلهی، همین‌که چشمش به گناهکاران می‌افتد، از کفر و عصیان آنها به خشم آمده و فریاد می‌زند و غضب خروشان او آنان را فرامی‌گیرد.[۱]

(۱۳) **وَإِذَآ أُلْقُواْ مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُّقَرَّنِينَ دَعَوْاْ هُنَالِكَ ثُبُورًا .**

« **و چون آنان را ـ به زنجیر کشیده ـ در تنگنایی از آن بیافکنند، آنجاست که مرگ** (خود) **را آرزو می کنند** »،

واژه‌ی «**مُقَرَّنِينَ**» حکایت از کسی دارد که دست و پایش به غل و زنجیر بسته شده است. در پی آیه‌ی قبل می‌فرماید چون کافران را به زنجیر کشیده در جای تنگی از دوزخ بیفکنند، فریاد واویلا و «**واثُبُورا**» شان[۲] بلند می‌شود و ـ بعد از آنکه در آخرت زنده شدند ـ مرگ خود آرزو می‌کنند. در جای دیگر فرموده «**وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِى كُنتُ تُرَابًا** = کافر گوید ای کاش خاک می‌بودم» (نبأ/٤٠) آری، آنها که آزادمردان را در دنیا به بند کشیدند، عکس‌العمل کارشان در آخرت این است که خود به محبس دوزخ افکنده می‌شوند. به قول مولوی:

ای دریـــــده پوستیـــن یوسفـــان	گرگ برخیزی از این‌خواب گران
آن سخن‌هـای چو مار و کژدمت	مار و عقرب گشت‌و می‌گیرد دُمَت!

(۱۴) **لَا تَدْعُواْ ٱلْيَوْمَ ثُبُورًا وَٰحِدًا وَٱدْعُواْ ثُبُورًا كَثِيرًا .**

« (گفته شود:) **امروز هلاکت** (خود) **را یک بار مخواهید، و** (بلکه) **بسیار مرگ را بطلبید** »،

یعنی کافران در آخرت ـ که به نتیجه‌ی کامل اعمال خود می‌رسند ـ هرچه استغاثه و زاری کنند، فایده ندارد؛ چنانکه فرموده «**فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ** = صبر کنید یا صبر نکنید برایتان یکسان است، فقط سزای اعمالی را که می‌کرده‌اید می‌بینید» (طور/١٦).

---

(۱) ـ با بسط معنا می‌توان گفت آنها که با حقایق عالَم به لجاج و مخالفت برمی‌خیزند، همه‌ی اجزاءِ آفرینش آنان را ملامت می‌کنند و ای کاش بدکاران چشم حقیقت‌بین داشته و می‌دیدند که در عالَمی‌که همه چیز خدا را تسبیح می‌کنند، آنها تا چه اندازه بیگانه و مهجورند.

(۲) ـ واژه‌ی «**ثُبُور**» به معنی «هلاکت» آمده است.

(۱۵و۱۶) قُلۡ أَذَٰلِكَ خَيۡرٌ أَمۡ جَنَّةُ ٱلۡخُلۡدِ ٱلَّتِي وُعِدَ ٱلۡمُتَّقُونَۚ كَانَتۡ لَهُمۡ جَزَآءٗ وَمَصِيرٗا . لَّهُمۡ فِيهَا مَا يَشَآءُونَ خَٰلِدِينَۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعۡدٗا مَّسۡـُٔولٗا .

« بگو: آیا این بهتر است یا بهشت جاودانی‌که به تقواپیشگان وعده داده شده که پاداش و سرانجام آنهاست؟ » « هرآنچه بخواهند در آنجا برایشان فراهم است در حالی‌که جاودانه‌اند؛ این وعده‌ای است که خداوندت (تحقّق) **آن را به عهده گرفته است »،**

به دنبال تشریح صحنه‌ای از سرانجام وخیم کافران (ناباوران آخرت) در آیات قبل، در آیات فوق ذکری از احوال مؤمنان (بهشتیان) در آخرت آورده است.

«**لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُونَ**» یعنی هرآنچه آن نیکوکاران از آزادی، فراغت، امنیّت ـ و همه‌ی نعمت‌های ارزشمند و مواهبی که طی مبارزه در راه خدا در زندگی دنیوی از آنها سلب شده بود ـ بخواهند، در آن بهشت اُخروی، برایشان فراهم است.

در مورد «**كَانَ عَلَى رَبِّکَ وَعْدًا مَسْئُولاً**» در مقطع آیه‌ی۱٦، طبری می‌گوید در پاسخ دعای مؤمنان در سوره‌ی آل‌عمران است که می‌فرماید مؤمنان گویند: «**رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِکَ** = خدایا آنچه را که از طریق رسولانت به ما وعده داده‌ای عطایمان کن» (آل‌عمران/١٩٤). از دیدگاه طبری بخش انتهایی آیه‌ی١٦ فرقان، تحقّق آن وعده ـ و استجابت دعای مؤمنان در دنیا ـ را منعکس می‌نماید.

بخش دوّم

(شرح احوال منکران در قیامت و سرانجام مؤمنان)

(۱۷) وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِى هَٰٓؤُلَآءِ أَمْ هُمْ ضَلُّواْ ٱلسَّبِيلَ .

« **و روزی‌که** (خدا) **آنها و آنچه** (کسانی) **را که جُز خدا بندگی می‌کنند** (در قیامت) **گِرد آوَرَد؛ پس** (بدانها) **گوید: آیا شما این بندگانم را گمراه کردید یا خود گمراه شدند؟** »،

به دنبال ترسیم سرانجام نایاورانِ آخرت در آیات قبل، در آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد احوال منکران حق را در قیامت شرح می‌دهد. همآنها که در دنیا از توحید إلهی منحرف شده غیرخدا را به عبودیّت گرفتند و در این راه با پیامبر[ص] و آئین راستین خدا به مقابله برخاستند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید خداوند در قیامت این کافران و کسانی را که اینک به عبودیّت گرفته‌اند، به سؤال می‌گیرد. به عبارت دیگر، آیه‌ی شریفه صحنه‌ای را در رستاخیز مجسّم می‌سازد که در آن «**عابد**» و «**معبود**» هر دو حضور دارند و نحوه‌ی بیان حاکی از آن است که «معبودها» شخصیّت‌های با شعور و آگاهی ـ غیراز بت‌های بی‌شعور عرب ـ می‌باشند. درنتیجه این سؤال مطرح می‌شود که آن شخصیّت‌ها چه کسانی هستند؟ مفسّران دو نظریّه آورده‌اند:

عدّه‌ای گفته‌اند که شخصیّت‌های مزبور فرشتگان بوده‌اند که به عبودیّت گرفته شده و بت‌های مشرکانِ عرب، مظاهر آنها بوده‌اند.

برخی دیگر عقیده دارند که آن شخصیّت‌ها، پیامبرانی چون عیسی[ع] و عُزَیر بوده‌اند، چنانکه طبری بر این قول رفته است.

امّا قول اوّل موجّه‌تر می‌نماید زیرا سیاق آیات در سخن با مشرکان است که به عیسی و عُزیر ایمانی نداشتند. به علاوه با استفاده از آیات ٤٢←٤٠ سوره‌ی سبأ ـ بنا به تفسیر قرآن با قرآن ـ به دست می‌آید که معبودان مورد اشاره، فرشتگان بوده‌اند (ولی با بسط معنا البتّه مفاد آیه به همه‌ی غیرخدایانی‌که خلاف رضای‌شان ـ توسّط انسان‌ها ـ به عبودیّت گرفته می‌شوند، قابل اطلاق است).

صحنه چنان مجسّم شده است که خداوند در حضور عبادتگران، از معبودها می‌پرسد: آیا شما این بندگان را گمراه کردید یا خود به گمراهی رفتند؟ شبیه آنچه در سوره‌ی مائده مذکور است که خدا در قیامت از عیسی[ع] می‌پرسد: «**يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِى وَ أُمِّىَ إِلٰهَيْنِ مِن دُونِ الله** = ای عیسی، پسر مریم، آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را ـ جُزخدا ـ به اُلوهیّت گیرید؟» (مائده/١١٦). البتّه

اینگونه سؤالات برای کسب آگاهی نیست، بلکه خداوند با اعتراف‌گرفتن از معبودان که آنها درخور عبادت نبودند، درواقع سند محکومیّت عبادتگران را از زبان معبودهای آنها صادرمی‌کند، چنانکه در سوره‌ی مائده از قول عیسی[ع] متعاقباً پاسخ می‌دهد که «**سُبْحَانَکَ مَایَکُونُ لِی أنْ أقُولَ مَا لَیْسَ لِی بِحَقّ** = (خدایا) تو منزّهی (از اینکه دیگران شریک عبادتت باشند و) سزاوار من نیست تا چیزی را که حقِّ آن ندارم بگویم». در این سوره (فرقان) نیز بلافاصله بعداز آیه‌ی فوق، فرشتگان (معبودان) شبیه همان پاسخ را ارائه می‌دهند.

(۱۸) **قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ مَا كَانَ يَنۢبَغِي لَنَآ أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنۡ أَوۡلِيَآءَ وَلَٰكِن مَّتَّعۡتَهُمۡ وَءَابَآءَهُمۡ حَتَّىٰ نَسُواْ ٱلذِّكۡرَ وَكَانُواْ قَوۡمَۢا بُورٗا .**

« **گویند:** (خدایا) **تو منزّهی** (از این‌که کسی در مرتبه‌ی تو قرار گیرد) **ما را نسزد که جُز تو اولیایی برگیریم؛ امّا تو آنها و پدرانشان را** (از نعمت‌هایت) **بهره‌مند ساختی تا** (آنجا که) **یاد** (تو) **را به فراموشی سپردند و قومی به هلاکت افتاده شدند** »،

یعنی خداوندا! برای خود ما هم شایسته نبود که به جُز تو ولیّ و پناهگاهی بگیریم، پس چگونه راضی می‌شدیم که مردمان ما را اولیاءِ خود بدانند؟!

در بخش بعدی آیه ـ از زبان فرشتگان ـ شرک مشرکان تعلیل شده است. به دست می‌دهد که دلیل واقعی شرک مشرکان دنیاطلبی است، نه مشکل فکری. بدین‌معنی که در میدان بهره‌مندی از نعمت‌های دنیوی، توجّه مردمان به اشیاء و موجودات ظاهری معطوف گردیده از خدای پس پرده‌ی آنها غافل می‌گردند و گویی خدا را در ملموسات خود می‌جویند که این راه «**هلاکت**» است (طبری می‌گوید «**وَ کَانُوا قَوْمًا بُورًا**» یعنی اعمالشان را ـ در قیامت ـ یکسره باطل می‌بینند).

(۱۹) **فَقَدۡ كَذَّبُوكُم بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسۡتَطِيعُونَ صَرۡفٗا وَلَا نَصۡرٗاۚ وَمَن يَظۡلِم مِّنكُمۡ نُذِقۡهُ عَذَابٗا كَبِيرٗا .**

« **پس به تحقیق** (آنها) **شما را ـ در آنچه می‌گویید ـ تکذیب می‌کنند؛ و شما نه می‌توانید** (عذاب را از خود) **برانید و نه به یاری** (خود) **برخیزید؛ و هرکه از شما ستم** (شرک) **ورزد عذابی بزرگ به او بچشانیم** »،

در آیات قبل خداوند به شرح صحنه‌ای از قیامت پرداخت که معبودانِ مشرکان، ادّعای ولایت و لیاقتِ اُلوهیّت خود را منکر شده اعلام می‌دارند که خود تسلیم رأی خدا بوده‌اند. در آیه‌ی فوق خداوند ـ در مقام نتیجه‌گیری ـ می‌فرماید بدین‌ترتیب در آن‌روز حسابرسیِ خدا، معبودان شما مردم مشرک شما را تکذیب کرده و در آن‌روز، نخواهید توانست هیچ‌کاری ـ در برابر خشم خدا ـ برای خود انجام دهید.

بخش انتهایی آیه در مقام ختم مبحث است و مراد از واژه‌ی «**ظُلم**» در اینجا، به قرینه‌ی آیه‌ی «**إنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ** = شرک ظلم بزرگی است» (لقمان/۱۳)، همان «شرک» می‌باشد. درحقیقت می‌فرماید هرکه از این نصایح بیدار نشده و همچنان به شرک خود ادامه دهد، در آخرت گرفتار عذابی بزرگ خواهد شد.

(۲۰) وَ مَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ مِنَ ٱلۡمُرۡسَلِينَ إِلَّآ إِنَّهُمۡ لَيَأۡكُلُونَ ٱلطَّعَامَ وَ يَمۡشُونَ فِي ٱلۡأَسۡوَاقِۗ وَ جَعَلۡنَا بَعۡضَكُمۡ لِبَعۡضٖ فِتۡنَةً أَتَصۡبِرُونَۗ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرٗا .

« و پیش از تو پیامبرانی نفرستادیم، مگر این‌که آنها (نیز) **غذا می‌خوردند و در بازارها گام برمی‌داشتند؛ و برخی از شما را برای برخی دگر** (مایه‌ی) **آزمایش قرار دادیم، آیا شکیبایی می‌ورزید؟ و خداوند تو بیناست »،**

به دنبال استدلال بر ردِّ شرک مشرکان، به اِشکال آنها درباره‌ی «نبوّت» ـ که در آیات ۸ و۷ سوره آمده است ـ پاسخ می‌دهد.

آیه‌ی شریفه مشعر بر دو نکته‌ی اساسی است. می‌فرماید **اوّلاً** پیامبراسلام[ص] نودرآمدِ پیامبران[ع] نبوده و پیش از او پیامبران دیگر گذشته‌اند و**ثانیاً** همه‌ی انبیاءِ إلهی جنبه‌ی بشری داشته وبرای ادامه‌ی حیات غذا می‌خوردند و برای رفع نیاز، به بازارها می‌رفتند. به عبارت دیگر، آیه‌ی شریفه در پاسخ این اِشکال مشرکان که این چه پیامبری است که غذا می‌خورَد و به بازار می‌رود (آیه‌ی۷) و طبعاً در ذهن خود پیامبرانی را در نظر می‌گرفتند که چنین نبوده یا نمی‌بایستی باشند، می‌فرماید همه‌ی انبیاءِ إلهی بدینگونه انسان‌های عادی بوده‌اند و انتظار اوصاف غیرانسانی برای پیامبرخدا (که متأسّفانه برخی از مسلمان‌ها نیز به آن گرویده‌اند) به دور از واقعیّت است.

سپس می‌فرماید «**جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً** = برخی از شما را برای برخی دگر (مایه‌ی) آزمایش قرار دادیم». یعنی اینکه خداوند کسی را با اوصاف بشری به پیامبری برانگیخته و با وجود صفات بشری به او وحی کرده و رسالتی را به او سپرده است، برای انسان‌ها مایه‌ی آزمایش است. زیرا می‌توانند با تأمّل و تفکّر و جستجو در احوال او به اَصالت رسالتش پی ببرند یا راه لجاجت پیش گرفته به بهانه‌های واهی و ازجمله به چالش کشیدن جنبه‌ی بشری او، رسالتش را انکار نمایند. لذا متعاقباً می‌فرماید «**أَ تَصْبِرُونَ** = آیا شکیبایی می‌ورزید؟» و از این آزمون با موفّقیّت بیرون می‌آیید؟ خاطرنشان می‌سازد که در هرحال «**كَانَ رَبُّكَ بَصِيراً** = خداوند تو بیناست» و به تناسب عملکرد انسان‌ها، پاداش یا کیفر آنها را خواهد داد.

(۲۱) ۞وَقَالَ ٱلَّذِينَ لَايَرۡجُونَ لِقَآءَنَا لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡنَا ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَوۡ نَرَىٰ رَبَّنَاۗ لَقَدِ ٱسۡتَكۡبَرُواْ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ وَ عَتَوۡ عُتُوّٗا كَبِيرٗا .

« و آنها که امیدی به ملاقات ما ندارند، گفتند: چرا بر ما فرشتگانی فرو فرستاده نشده‌اند؟ یا (چرا) **خداوندمان را نمی‌بینیم ؟ به تحقیق** (خود را) **در نفوسشان بزرگ پنداشتند و سرکشی بزرگی کردند »،**

آیه‌ی شریفه در پیگیری اشکالتراشی مشرکان در امر «نبوّت» است که بر نبوّت خاصّه‌ی پیامبران خرده می‌گرفتند. امروزه نیز نظیر این افراد (در دایره‌ی منکران) کم نیستند که همگی انتظار دارند نزول فرشته‌ی

وحی منحصر به انبیاءِ إلهی نبوده و به آنها نیز تعمیم یابد! تحلیل آیه از اینگونه افراد روانشناسانه است؛ ابتدا به ریشه‌ی فکری این ایرادات پرداخته و سپس به روحیّه‌ی این اشخاص اشاره می‌کند.

می‌فرماید آنها «**لَایَرْجُونَ لِقَاءنَا** = امیدی به ملاقات ما ندارند» یعنی اعتقادی به آخرت و حضور در محکمه‌ی کبرای إلهی ندارند و طبعاً همه‌ی هشدارهای پیامبران را نیز در این ارتباط به سخریّه گرفته و می‌گویند اصلاً چرا فرشتگانی به سوی ما نمی‌آیند و اصولاً چرا ما خود خدایمان را نمی‌بینیم تا این سخنان را مستقیماً از زبان او بشنویم؟

پاسخ این سؤالات را اجمالاً در آیه‌ی بعد می‌دهد و در اینجا به موضوع مهمتر ـ که روحیّه‌ی ناشی از آن افکار است ـ اشاره داشته و می‌فرماید «**لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِى أَنْفُسِهِمْ** = نفس خویش را به بزرگی گرفتند». یعنی خود را بزرگ شمردند که انتظار داشتند فرشتگان إلهی سوی آنها بیایند و خدای نامحدود ـ که حتّی در حوزه‌ی رُؤیت پیامبران نیست ـ در معرض دید آنها قرار گیرد!

آنگاه به نتیجه‌ی عملی آن فکر و روحیّه می‌پردازد که «**عَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا** = سرکشی بزرگی کردند». طبعاً کسی که معتقد به مؤاخذه‌ی إلهی از کار خود نیست و خود را در ردیف پیامبران می‌شمرد، دلیلی نمی‌بیند که به هرکاری دست نزند و هر دلخواهی را دنبال نکند و اینگونه افراد معمولاً جز پیروی آرزوهای مادّی و هوی‌پرستی، راه و روشی در زندگی ندارند.

بدین‌ترتیب، در جمع مطالب، آیه‌ی شریفه مطرح می‌سازد که افرادی ازنظر فکری و اخلاقی تا این اندازه متکبّر و ازجهت علمی تا این حد منحرف، چگونه انتظار دارند قلب و روح آنها جایگاه نزول فرشتگان (قوای قدسی عالم) بوده و بشارت‌های إلهی را دریافت کنند؟

(۲۲) **يَوْمَ يَرَوْنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا .**

« **روزی که فرشتگان را ببینند، بشارتی ـ آن روز ـ برای گناهکاران نیست و** (به آنها) **گویند: ممنوع و محروم** (از رحمت خدایید) »،

این آیه در پاسخ به انتظارات بی‌جای منکران در آیه‌ی قبل می‌باشد. نکته‌ی جالب اینکه در مورد رُؤیت خداوند که امری محال است، سخنی نمی‌گوید امّا درباره‌ی رؤیت فرشتگان می‌فرماید روزی که این گناهکاران فرشتگان را ببینند، در آن روز بشارت و شادمانی برایشان نخواهد بود و رویارویی ایشان با فرشتگان از لیاقت و پاکی آنها حکایت نخواهد کرد، بلکه موقعیّتی خواهد بود که قوای غیبی عالَم یا برای أخذ روح و گرفتن جانشان (نساء/۹۷ـ انفال/۵۰ و محمّد/۲۷) یا در قیامت برای کیفرشان نازل می‌شوند و به آنها گویند: امروز نصیبی جُز حِرمان و محرومیّت ندارید.

شایان ذکر است که واژه‌ی «**حِجْر**» در آیه به معنی «منع» آمده است، چنانکه به دیوانگان که از تصرّف در اموالشان ممنوعند، «مَحْجُور» گفته می‌شود.

(۲۳) **وَقَدِمْنَآ إِلَىٰ مَا عَمِلُوا۟ مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَٰهُ هَبَآءً مَّنثُورًا .**

« **و به هرآنچه از اعمال کرده‌اند می‌پردازیم و** (سپس) **آن** (اعمالشان) **را غباری پراکنده گردانیم** »،

آیه‌ی شریفه ـ به دنبال آیات قبل ـ در رسیدگی خداوند به کار سرکشان دنیوی است و حکایت از نابودی و بی‌اثر شدن اعمال کافران دارد.

واژه‌ی «**قَدِمْنَا**» در آیه به معنی «عَمَدنَا = قصد آنها کردیم» آمده است و مقصود آن است که خداوند به همه‌ی اعمال آنها رسیدگی می‌کند.

مفسّران آیه را به دو گونه تفسیر کرده‌اند (**۱**) منظور آن است که توطئه‌های کافران و سرکشان در دنیا نابود می‌شود (**۲**) اگرهم آنها اعمال خوبی داشتند، در آخرت ـ با آن تکبّرها و خودخواهی‌ها که ورزیده‌اند ـ بی‌اثر و خُنثیٰ شده است.

ازنظرما، تفسیردوّم بیشتر محتمل است، زیرا با «**عُتُوّ**»نفس درآیه‌ی قبل هماَهنگی دارد. نشان می‌دهد که ممکن است از منکران در دنیا، کارهای خوبی‌هم سرزند ولی آن خوبی‌ها، با کِبر نفس و خودخواهی‌هایشان در قبال حق، خُنثیٰ و حَبط می‌شود. به عبارت دیگر، سرکشی‌ها و تکبّرها، منشأِ رفتار و اعمال بدی خواهد شد که خوبی‌ها را خُنثیٰ می‌کند. «**هَبَاءً مَنثُورا**» تعبیرِ از هیچ و پوچی و بی‌ارزشی است.

(۲۴) **أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَنَّةِ يَوۡمَئِذٍ خَيۡرٞ مُّسۡتَقَرّٗا وَأَحۡسَنُ مَقِيلٗا** .

« (امّا) **بهشتیان آن‌روز، قرارگاهی بهتر و آرامشگاهی نیکوتر دارند** »،

برطبق معمول قرآن، بعداز ذکر سرانجام شوم بدکاران، از عاقبت نیک نیکوکاران سخن گفته است.

واژه‌ی «**مُسْتَقَرّ**» به معنی «محلّ استقرار» است. واژه‌ی «**مَقِيل** = آرامشگاه» در آیه به معنی «استراحتگاهِ خواب میان روز می‌باشد» چنانکه در فارسی نیز به خواب کوتاه میانه‌روز «خواب قَیلوله» گفته می‌شود. ملاحظه می‌گردد که قرآن عالم آخرت را براساس محسوسات ما در دنیا ترسیم می‌کند و واژه‌های مزبور را به کار برده تا آرامش اُخروی نیکوکاران را (در قبال مشکلاتی که در دنیا داشته‌اند) در ذهن ما به تصویر کشد.

بخش سوّم

(وصف قیامت و ندامت‌های منکران)

(۲۵) وَ يَوْمَ تَشَقَّقُ ٱلسَّمَآءُ بِٱلْغَمَٰمِ وَنُزِّلَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ تَنزِيلًا .

« و روزی که آسمان به ابر بشکافد و فرشتگان لزومًا فرود آورده شوند »،

به دنبال اشاره به حال و روز منکران در آخرت (آیات قبل) آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد در وصف قیامت آمده است.

در مورد «**تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ** = آسمان به ابر بشکافد» تفسیر المیزان می‌گوید منظور این است که حجاب‌های عالم شهود در قیامت پاره شده و بَواطن عالم غیب نمایان می‌گردد. به بیان ساده‌تر می‌توان گفت که آیه‌ی شریفه حکایت ازآن دارد که در رستاخیز عالَم ـ از خلال ابرهای شکافته شده ـ فرشتگان نزول می‌کنند و به عبارت دیگر آن روز، روز ملاقات اهل آسمان و زمین است که البتّه مراد از آسمان و زمین در اینجا، به قرینه‌ی آیه‌ی «**يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمٰوَاتُ** = روزی‌که زمین به زمین دیگری و آسمان‌ها (به آسمان دیگری) تبدیل خواهد شد» (ابراهیم/٤٨)، آسمان و زمین تبدیل یافته است که ظاهراً علی‌رغم انهدام کُرات، کما کان ابرهایی در آن وجود دارد. در مقطع آیه واژه‌ی «**تَنْزِيلًا**» آمده که برای تأکید است و یا مقصود آن است که فرشتگان به صورتی خاص یا به فراوانی نازل می‌شوند.

برخلاف گفته‌ی برخی مفسّران، دراینجا ذکری از ظهور خداوند از خلال ابرها نیست و آیه‌ی شریفه فقط نشان می‌دهد که به منظور محاکمه‌ی بشر در زمین اُخروی، فرشتگان إلهی (که باید از آنها به عنوان مجریان أمر و اداره کننده‌ی امور و مدبِّر کارها در آخرت تعبیر کرد) نازل خواهند شد. چنانکه طبری از ابن عبّاس همین قول را آورده است. به بیان دیگر، در قیامت جُز خدا و مأموران فرمانبردار او، کسی دخالت در کارها ندارد.

(۲۶) ٱلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ ٱلْحَقُّ لِلرَّحْمَٰنِ ۚ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ عَسِيرًا .

« آن‌روز فرمانروایی به حق (و تمامًا) **از آنِ** (خدای) **رحمان است و روزی بس دشوار برای کافران باشد »،**

در پی آیه‌ی قبل می‌فرماید در قیامت فرمانروایی از آنِ خدا است. نظیر این مضمون در قرآن فراوان آمده، چنانکه می‌خوانیم «**لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ** = امروز فرمانروایی از آنِ کیست؟ از آنِ خداوند یکتای غالب» (غافر/١٦).

تصریح بر «دشواری قیامت برای منکران» در بخش بعدی آیه، در تقابل معنا می‌رساند که مؤمنان در قیامت از حوادث ترسناک به‌دور مانده و در آسایش و امنیّت بسرخواهند برد.

(۲۷) وَيَوْمَ يَعَضُّ ٱلظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ يَقُولُ يَٰلَيْتَنِي ٱتَّخَذْتُ مَعَ ٱلرَّسُولِ سَبِيلًا .

«و روزی که ستمگر (از حسرت) **دو دستش را بگزد؛ گوید: ای کاش با رسول راهی می‌سپردم »،**

آیه‌ی فوق و دو آیه‌ی بعد از پشیمانی منکران در آخرت سخن آورده که روشن است آن پشیمانی، سودی به حالشان نخواهد داشت.

تعبیر «**ظالِم**» از کافر در آیه، نشان می‌دهد که عقوبت او بی‌جهت نیست و در برابر ستم‌هایی است که طی عمر با انکار حق، روا داشته است. البتّه مفسّران قدیم هریک برای واژه‌ی مزبور مصداقی گزیده و یکی از ستمگران صدر اسلام را معرّفی کرده‌اند. ولی روشن است که آیه‌ی کریمه در مقام ذکر خاص نبوده و اطلاق دارد و صفتی را آورده که می‌تواند مصادیق مختلف در زمان‌های گوناگون داشته باشد.

(۲۸و۲۹) يَٰوَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا . لَّقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ ٱلذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَآءَنِيۗ وَكَانَ ٱلشَّيْطَٰنُ لِلْإِنسَٰنِ خَذُولًا .

« وای بر من، کاش فلانی را به دوستی نمی‌گرفتم » « همانا مرا از پندنامه‌ی (قرآنی) ــ بعد از آنکه به سویم آمد ــ گمراه کرد؛ و شیطان بسی مایه‌ی خذلان آدمی است »،

آیات شریفه نشان می‌دهد که آن تأثیرپذیری‌ها که مردم کافر از یکدگر در دنیا داشتند، موجب حسرت آنها در آخرت می‌شود. تذکّر و هشدار به همه‌ی کسانی است که در دنیا مجذوب شبهات دیگران شده از راه راست بازمی‌مانند. در این آیه خداوند می‌خواهد بندگانش در دنیا استقلال فکری خود را حفظ کنند و تابع محض هیچکس نباشند. آیات شریفه در واقع سرزنش همه‌ی کسانی است که تحت تأثیر پیشوایان مذهبی و غیرمذهبی، راهی برخلاف قرآن می‌روند و به روایات ساختگی و نظریّه‌پردازی‌ها تن درمی‌دهند و از کتاب پندآموز إلهی به وساوس شیطان منحرف شده مایه‌ی خذلان خود را فراهم می‌آورند.

واژه‌ی «**خَذُول**» در آیه صیغه‌ی مبالغه است و منظور کسی است که امید به یاری‌اش می‌رود امّا به هنگام نیاز انسان را رها می‌کند. شیطان چنین کسی است که به وساوس گوناگون در دنیا آدمی را می‌فریبد و آنگاه در پیشگاه خدا و زمان خطر، هیچ‌کاری از او ساخته نیست. بدین‌ترتیب شیطان موجب خواری و سرشکستگی انسان می‌شود. پیشوایان گمراه کننده نیز که شیطانِ آدمی‌صورتند، همین نقش را به عهده دارند.

(۳۰) وَقَالَ ٱلرَّسُولُ يَٰرَبِّ إِنَّ قَوْمِي ٱتَّخَذُواْ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ مَهْجُورًا .

« و پیامبر گوید: ای خدای من! همانا قومم این قرآن را متروک داشتند »،

آیه‌ی شریفه همچنان صحنه‌ی اظهار ندامت کافران را درآخرت دنبال می‌کند؛ می‌فرماید در آن موقعیّت پیامبرخدا، از راهی که قومش (پیروانش) در دنیا رفتند و قرآن خدا را ــ با تبعیّت از افکار نادرست و اشخاصِ

گمراه ـ متروک داشتند، شکایت خواهد نمود.

(۳۱) وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ ٱلْمُجْرِمِينَ ۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا .

« و این‌گونه برای هر پیامبری دشمنی از گناهکاران قرار دادیم؛ و همان بس که خداوند‌ت رهنما و یاور باشد »،

آیه‌ی شریفه در مقام دلداری پیامبر[ص] و همه‌ی پیروان راستین اوست و خطاب به آنها می‌فرماید غم مخورید که هدایت و یاوری خدا شما را بس است.

واژه‌ی «**جَعَلْنَا** = قرار دادیم» و نسبت دادن موضوع به خداوند در آیه‌ی شریفه، از باب «تقدیر» است نه جبر. بدین‌معنی که خداوند با آگاهی از آنکه عدّه‌ای در دنیا به اختیار خود، و علی‌رغم دعوت به خیر و درستی، راه دشمنی با انبیاء و پاکان عالَم را پیش می‌گیرند ـ بنا بر حکمت‌اش ـ از خلقت آنها صرفنظر نمی‌کند و بنابراین منظور آن نیست که خداوند بنای جبر در عالم نهاده و برای پیامبران دشمن‌سازی می‌کند!

بخش چهارم

(نزول تدریجی قرآن و پاسخ به مخالفان)

(۳۲) وَ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوۡلَا نُزِّلَ عَلَيۡهِ ٱلۡقُرۡءَانُ جُمۡلَةٗ وَٰحِدَةٗۚ كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِۦ فُؤَادَكَۖ وَرَتَّلۡنَٰهُ تَرۡتِيلٗا.

« **و کسانی‌که کفر ورزیدند گفتند: چرا این قرآن تماماً یکجا بر او نازل نشد؟** (آری) **این چنین** (قرآن را به تدریج بر تو نازل کردیم) **تا قلبت را** (در کشاکش حوادث) **بدان استوار سازیم و آن را به آرامی و پیاپی بر تو خواندیم** »،

در آیه‌ی ۲۱ سخن از یکی از ایرادات منکران رفت که می‌گفتند «**چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند یا چرا ما خدا را نمی‌بینیم؟**». سپس ـ طی چند آیه ـ به پاسخ و تحلیل ایراد مزبور پرداخت. در آیات این بخش به یکی دیگر از بهانه‌جویی‌های منکران ـ در عدم پذیرش رسالت پیامبر(ص) و قرآن ـ پرداخته که می‌گفتند اگر قرآن کتاب آسمانی است، چرا نه یکباره، بلکه به تدریج نازل می‌شود؟ برخورد قرآن با این ایراد از چند جهت جالب است:

اوّل آنکه اصولاً نشان می‌دهد خداوند دوستدار سرکوبی اندیشه نیست، بلکه خود سخن مخالف را مطرح ساخته و پاسخ می‌دهد.

دوّم آنکه نحوه‌ی پاسخ لزوماً مخالفت با هرآنچه که مخالف می‌گوید نیست، بلکه بخش صحیح سخن او را تصدیق داشته و انکار نمی‌کند که آیات قرآن به تدریج و غالباً در ظرف شرایط زمان و مکان نازل شده است (هرچند سخنش کلّی است و ویژه‌ی شرایط زمانی و مکانی نزول، نیست).

سوّم آنکه آیه‌ی شریفه با «لام» تعلیل در «**لِنُثَبِّتَ**» پاسخ ایراد مخالفان را می‌دهد که قرآن یکباره نازل نشد برای آنکه دل تو را ای پیامبر در کشاکش حوادث ـ با نزول آیات متناسب ـ ثبات بخشیم و بدینوسیله در پیمودن راه رسالت استوار باشی. چنانکه در سوره‌ی هود (آیه‌ی۱۲۰) نیز همین مضمون آمده و از استواری دل پیامبر و عبرت مؤمنان هر دو سخن رفته است.

چهارم آنکه در مقطع آیه می‌فرماید «**قرآن را با تأنّی و درنگ بر تو خواندیم**» و شاید این‌مطلب در اشاره به همین موضوع باشد که با این روش (نزول تدریجی قرآن) علاوه بر استواری دل پیامبر، مردمان نیز به تدریج با حقایق دین آشنا شده و رو به کمال می‌روند، چنانکه فرموده است «**وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلىٰ مُكْثٍ** = قرآن را به تدریج فرستادیم تا آن را با تأنّی و درنگ بر مردم بخوانی» (اِسراء/۱۰۶).

پنجم آنکه آیه‌ی شریفه نظر آن دسته ازمفسّران را که گفته‌اند قرآن دو بار ـ ابتدا یکباره و دگربار به صورت تدریجی ـ بر پیامبر نازل شد، به صراحت رد می‌کند و اگر نزول یکباره‌ی قرآن حقیقت داشت، جا داشت که در پاسخ ایراد مخالفان به آن اشاره شود.

(۳۳) وَ لَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا .

« **و هیچ نمونه** (و اشکالی) **بر تو نمی‌آورند مگر آنکه ما** (سخن) **حق را** (در پاسخ) **با نیکوترین بیان به سوی تو آوریم** »،

آیه‌ی شریفه در تکمیل آیه‌ی قبل است. در حقیقت می‌فرماید خداوند به مخالفان فرصت می‌دهد تا اندیشه کنند و ایرادات خود را مطرح نمایند. سپس به بهترین صورت پاسخ آنها را می‌دهد (که البتّه در نزول یکپارچه‌ی قرآن این امتیاز وجود ندارد).

در مورد واژه‌ی «**تَفْسِير**» که در متن آیه آمده، شایان توجّه است که این واژه در لغت، به معنی «کشف و پرده‌برداری» است. خداوند می‌فرماید قرآن، در مقام پاسخ به ایرادها، «**أحْسَنُ التَّفاسير**» است. یعنی به بهترین شکل اشکالات مخالفان را مطرح ساخته و با توضیح (و پرده‌برداری از حقایق) پاسخ می‌دهد. به عنوان نمونه می‌فرماید «**وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِى اَنْشَاَهَا اَوَّلَ مَرَّةٍ** = برای ما (یکی از کافران) مَثَلی زد و خلقت خویش را از یاد برد، گفت: این استخوان‌های پوسیده را (پس‌از مرگش) چه کس زنده می‌کند ؟ بگو: همانکس که اوّل‌بارش ایجاد کرد آن را زنده خواهد کرد» (یس/۷۹و۷۸).

قرآن از اینگونه سؤال و جواب‌ها فراوان دارد و به طور کلّی مطالب خود را به صورت «دیالوگ» و مناظره پیش برده در أذهان جای می‌دهد.

(۳۴) اَلَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُوْلَٰٓئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا .

« **همآنان که** (در آخرت) **به روی در افتاده سوی جهنّم محشور شوند؛ آنان بدترین جایگاه را دارند و گمراه‌ترین** (مردمان) **اند** »،

در پایانِ پاسخ به ایرادها، کافران را نسبت به عنادشان هشدار می‌دهد.

در مورد «**حشر بر وجوه**» در تفسیر قرطبی آمده که مقصود از آن سرعت در حشر است؛ چنانکه عرب گوید «قَدِمَ الْقَوْمُ عَلَى وُجوه = مردم به شتاب آمدند». امّا طبرسی در مجمع البیان می‌گوید منظور آن است که گنهکاران را روز قیامت نه به صورت عادی و روی دو پا، بلکه کشان کشان به طوری‌که صورتشان بر زمین کشانده می‌شود، سوی دوزخ می‌برند.

به طور کلّی می‌توان گفت که آیه‌ی شریفه می‌فرماید ای کسانی‌که در دنیا واژگونه حرکت می‌کنید و آن‌همه اندرزها و توصیه‌های اخلاقی را به بهانه‌های واهی معطّل گذاشته‌اید و ازخواهش‌های دل پیروی

می‌کنید، بدانیدکه درآخرت واژگونه سوی عذاب خواهید رفت (همچنانکه دردنیا برخلاف فطرت حرکت می‌کردید).

آری، معاندان حق اکنون نمی‌فهمند که به گمراهی رفته و چه راه خطرناکی را پیش گرفته‌اند. زیرا حجاب‌های نفسانی چشم حقیقت‌بین آنها را بسته است، ولی آنگاه که به «رأی الْعین» حقیقت را دیده و با کیفر إلهی روبرو شوند، خواهند فهمید که تا چه حدّ گمراه بوده و چه منزلت بدی برای خود دست و پا کرده‌اند.

بخش پنجم

(اشاراتی به انبیاءِ پیشین و سرانجام اقوامشان)

(۳۵) وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ وَجَعَلْنَا مَعَهُۥٓ أَخَاهُ هَٰرُونَ وَزِيرًا .

«**و همانا به موسی آن کتاب** (تورات) **را دادیم و برادرش هارون را یاور وی قرار دادیم** »،

آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد ـ به دنبال آیه‌ی قبل که از سرانجام معاندان در برابر تعالیم انبیاء سخن گفت ـ از عاقبت دنیوی اقوام و قدرت‌های گذشته که در برابر پیامبران حق به ستیز برخاستند، سخن دارد.

در این آیه ذکر موسی^ع رفته و از «**کتاب موسی**^ع» یا تورات یاد شده است. تورات در واقع مجموعه کلماتی است که از جانب خدا به موسی^ع رسیده و با سخنان خدا به موسی^ع در کوه طور آغاز می‌شود که در قرآن نیز (طه/٤٦←١١) آمده است. به علاوه درآیه‌ی شریفه از هارون نه به عنوان پیامبرمستقل، بلکه به عنوان «**وزیر**= دستیار» موسی یاد شده است.

(۳۶) فَقُلْنَا ٱذْهَبَآ إِلَى ٱلْقَوْمِ ٱلَّذِينَ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا فَدَمَّرْنَٰهُمْ تَدْمِيرًا .

« **پس گفتیم به سوی آن قومی که آیات ما را تکذیب کردند بروید؛ و آنها را به سختی هلاک کردیم** »،

هرچند رسالت هارون^ع برای «دستیاری» موسی^ع بوده، ولی خداوند با کلمه‌ی «**اِذْهَبَا** = بروید» به هردو برای انجام مأموریّت خطاب کرده است.

در سوره‌ی طه (آیه‌ی٤٣) در این‌مورد می‌فرماید «**اِذْهَبَا اِلىٰ فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغَی** = به سوی فرعون بروید که او طغیان کرده است» و در آیه‌ی فوق از فرعون و قومش به عنوان کسانی‌که «**تکذیب آیات خدا کردند**» یاد شده است. معلوم می‌شود که طغیان فرعون و دستگاهش در برابر خداوند، با تکذیب معجزات موسی و نصایح وی، آغاز نشد، بلکه قبل از شروع رسالت موسی^ع ـ با انحصارطلبی‌ها و ستم‌هایی که در حقّ بنی‌اسرائیل و دیگر مردم روا می‌داشتند ـ جریان داشته است. از سوی دیگر «**تکذیب آیات**» که در آیه‌ی فوق به لفظ ماضی آمده، ممکن است به اعتبار تکذیب معجزات موسی^ع و ستیز دستگاه فرعونی با پیامبرحق در آینده باشد که به بعضی اوقات، عاقبت کار را پیش از وقوع آن ذکر می‌کنند و اصطلاحاً آن را: «ذِكْرُ الشَّیْءِ بِما يَؤُولُ إِلَيْهِ الأمْر» گویند. و امکان دارد مراد، تکذیب آیات توحیدی و تکوینی پروردگار عالم و تمایل به شرک‌ورزی فرعون و درباریان و سپاهیانش باشد.

در مقطع آیه ـ با توجّه به سیاق آیات در این بخش که در ذکر فهرست‌وارِ حوادث تاریخی است ـ از شرح ماجرای فرعونیان (که در سُوَر دیگر آمده) صرفنظر شده و تنها به ذکر عاقبتِ هلاکت‌بار آنها پرداخته است (**فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيراً**).

(۳۷) وَقَوْمَ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُواْ ٱلرُّسُلَ أَغْرَقْنَٰهُمْ وَجَعَلْنَٰهُمْ لِلنَّاسِ ءَايَةًۖ وَأَعْتَدْنَا لِلظَّٰلِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا .

« **و قوم نوح را** (به یاد آر) **که وقتی پیامبران** (خدا) **را تکذیب کردند، آنها را غرق نمودیم و عبرت مردمانشان قرار دادیم و برای ستمگران عذابی دردناک آماده کرده‌ایم** »،

واژه‌ی «**قوم**» در ابتدای آیه منصوب آمده (**قَوْمَ**) و حالت مفعولی دارد و بنابراین لازم می‌آید که فعل و فاعلی را پیش‌از آن در تقدیر بگیریم که همان «اُذْکُرْ، یا اُذْکُرُوا = به یاد آورید» می‌باشد.

جالب است که پس‌از ذکر عاقبت فرعونیان، از قوم نوح یاد شده که آنها نیز سرانجام مشابهی داشته و به مانند فرعونیان در دریا غرق شدند. سه نکته‌ی اساسی در ارتباط با آیه شایان توجّه می‌باشد:

اوّل آنکه واژه‌ی «**رُسُل** = پیامبران» در آیه به اعتبار نوح ع و همه‌ی پیامبرانی است که پیش‌از او بر قومش مبعوث شدند و البتّه در قرآن ذکر آنها نیامده چنانکه فرموده است «**وَ رُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْکَ مِنْ قَبْلُ وَ رُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْکَ** = پیامبرانی‌که حکایتشان را از پیش با تو گفته‌ایم و پیغمبرانی‌که حکایتشان را نگفته‌ایم» (نساء/۱٦٤).

دوّم آنکه مقصود از «**جَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً** = آنها را مایه‌ی عبرت مردمان قرار دادیم»، داستان نوح و قومش می‌باشد که ذکرش در بین اقوام مختلف شایع شد.

سوّم آنکه «**اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا اَلِيمًا** = برای ظالمان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم» در مقطع آیه، به عذاب اُخروی قوم نوح اشاره دارد که از نظر توضیح (و رفع شبهه) به «ستمگر بودنِ» آنها تصریح شده است.

(۳۸و۳۹) وَعَادًا وَثَمُودَاْ وَأَصْحَٰبَ ٱلرَّسِّ وَقُرُونَۢا بَيْنَ ذَٰلِكَ كَثِيرًا . وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ ٱلْأَمْثَٰلَۖ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا .

« و (نیز) **عاد و ثمود و اصحاب رَسّ و نسل‌های بسیاری در بین ایشان** (که همگی را هلاک کردیم) » « **و برای آنها همه، مَثَل‌ها زدیم وتمامشان را** (که تکذیب آیات ما کردند) **درهم شکسته ریشه‌کن ساختیم** »،

واژه‌ی «**رَسّ**» به معنی «چاه» است. در تفاسیر آمده که در عربستان قدیم در کنار چاهی، قومی سُکنیٰ گزیده بودند که به «**اصحاب الرّسّ**» مشهور شدند.

آیه‌ی شریفه از اقوامی نام می‌برد که در بین عرب‌ها مشهور بوده و در اشعار قدیم عرب احوال آنها و ذکر هلاکتشان رفته بود. آیه تصریح دارد که خداوند به یکباره و بی‌دلیل تصمیم به هلاکت آن اقوام نگرفت بلکه برای همه مَثَل‌ها زده (حج/۷۳ و عنکبوت/٤۱) و(ازطریق ارسال رُسُل) ارشادشان کرده بود ولی آنان دست از توحّش وخشونت و فسق و فجور برنداشته و مستحقِ عذاب إلهی شدند. مقصود از واژه‌ی «**کُلًّا**» که دو

بار در آیه تکرار شده این است که این قانون خدا (ارشاد اقوام و تعذیب آنها در صورت انکار و عصیان) استثنا نداشت.

(۴۰) وَلَقَدْ أَتَوْاْ عَلَى ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِيٓ أُمْطِرَتْ مَطَرَ ٱلسَّوْءِۚ أَفَلَمْ يَكُونُواْ يَرَوْنَهَاۚ بَلْ كَانُواْ لَا يَرْجُونَ نُشُورًا .

« **و قطعاً** (قوم تو ای پیامبر!) **بر شهری که باران بد** (بلا) **بر آن باریده شد گذر کرده‌اند؛ آیا آن را نمی‌دیدند؟** (چرا، دیدند) **ولی آنها امیدی به برانگیخته شدن نداشتند** (و ندارند) »،

نام قریه‌ی مورد اشاره ظاهراً «سَدوم» بوده که ماجرای قوم لوط و پیامبرشان آنجا رویداد (هود/۸۲) شهری بین راه شام و فلسطین که عربها به هنگام عبور، می‌توانستند آثاری از حوادث زمان را آنجا مشاهده کنند (صافّات/۱۳۸ و۱۳۷). می‌فرماید ای پیامبر قوم تو از آن خِطّه گذشته و بقایای آن قوم تبهکار را که سنگباره‌ها بر آنها بارید، دیدند ولی چون به آخرت وحضور درمحکمه‌ی کبرای إلهی عقیده‌ای ندارند، عبرت نگرفته و نمی‌گیرند. چنانکه طبری می‌گوید عربها محمّد[ص] را دروغگو نمی‌دانستند و آثاری را که قرآن مجید ذکر می‌کند در سفرهای خود می‌دیدند ولی چون معتقد به آخرت نبودند، اعتقاد به راستگویی پیامبر[ص] آنها را از گناهان بازنمی‌داشت. زیرا آنکس که معتقد به آخرت باشد، کیفرهای دنیوی را نمونه‌ای از عذاب اُخروی می‌بیند، ولی آنکه معتقد به آخرت نباشد، همه‌ی اینگونه امور را حمل بر تصادف می‌کند، چون از آن زیربنای فکری برای عبرت‌آموزی از مشاهدات، برخوردار نیست.

بخش ششم

(ندای حق بر پیروان نفس بی‌تأثیر است)

(۴۱) وَ إِذَا رَأَوْكَ إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا ٱلَّذِي بَعَثَ ٱللَّهُ رَسُولًا .

« **و چون تو را ببینند جُز به ریشخندت نگیرند** (و به یکدگر گویند:) **آیا این است آن کسی که خدا او را به رسالت برگزیده است؟!** »،

در آیه‌ی قبل فرمود که منکران چون ایمان به آخرت ندارند، از آثار کیفر گناهکاران در محیط، عبرت نمی‌گیرند و در آیه‌ی فوق از نحوه‌ی برخورد این‌گونه افراد با پیامبر^ص^ حق سخن آورده است و نشان می‌دهد که مشرکان لجوج، پیامبر^ص^ را تحقیر می‌کردند وچون آن‌حضرت را می‌دیدند، به یکدگر نشان داده به استهزاء می‌گفتند: آیا این است پیامبر خدا؟ به عبارت دیگر، آنها توقّع داشتند که پیامبر إلهی با جلال و شکوه جلوه‌گر شده در ثروت و سلطنت (آیات۷ و۸) باشد و وقتی می‌دیدند که چنین نیست، بلکه مرد متواضع و بی‌تکبّری به همراه عدّه‌ای معدود به عبادت برخاسته دعوت به سوی خدای یکتا می‌کند ، دست به استهزاء و تحقیر می‌زدند. این، از ویژگی‌های مردم ظاهربین است که هرحقیقتی را در خلال جلال و شکوه مادّی و بوق و کرنای تبلیغاتی جستجو می‌کنند و مردم‌فریبان نیز ـ که هیچ منظوری جُز کسب قدرت و نعمت مادّی ندارند ـ به اینگونه انتظارات پاسخ مثبت داده اسکورت‌های عریض و طویل برای خود دست و پا می‌کنند!

(۴۲) إِن كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا لَوْلَآ أَن صَبَرْنَا عَلَيْهَا ۚ وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ ٱلْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا .

« **هرآینه نزدیک بود ما را از معبودانمان ـ اگر بر** (بندگی) **آنها اصرار نمی‌ورزیدیم ـ گمراه کند؛ و به زودی آنگاه که عذاب را ببینند، خواهند دانست که چه کس گمراه‌تر است** »،

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی سخن مشرکان در مورد پیامبر می‌باشد و نشان می‌دهد که صداقت و نفوذ کلام آن‌حضرت به گونه‌ای بوده که آنها را به ترک بت‌پرستی می‌کشاند، ولی روحیّه‌ی مادّی و ظاهربینی آنها مانع از ایمان بود. از این‌جهت به یکدگر می‌گفتند نزدیک بود این مرد ما را از معبودانمان منحرف سازد و به گمراهی کشد! از این‌رو در مقطع آیه برسبیل تهدید، می‌فرماید به زودی ـ آنگاه که آنها با عذاب إلهی مواجه شوند ـ خواهند دانست که چه کسی گمراه بوده است.

شایان ذکر است که واژه «**أَضَلّ**» در آیه‌ی شریفه، هرچند از نظر لغوی به معنی «گمراه‌تر» بوده و صفت تفضیلی است، ولی در موضع فوق به معنی «گمراه» آمده و به عنوان صفت مطلق به کار رفته است. این، در عربی مرسوم است که گاهی صفت تفضیلی به عنوان صفت مطلق به کار برده می‌شود، مانند کلمه‌ی «**خَيْر**» که در برخی موارد به معنی «بهتر» و در پاره‌ای موارد به معنی «نیک» است، چنانکه به پیروان تثلیث می‌فرماید «**اِنْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ** = بازایستید که به نفع شما (نه بهتر برای شما) است» (نساء/۱۷۱).

(۴۳) **أَرَءَيْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَـٰهَهُۥ هَوَىٰهُ أَفَأَنتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا .**

« **آیا آن کسی که هوای** (نفس) **خویش را به عبودیّت گرفته دیدی؟ آیا تو کارگزار** (و هدایت‌کننده‌ی) **او هستی؟** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که شرک مردمان، نمودی از نفس‌پرستی آنهاست. به قول مولوی :

مادرِ بت‌ها بـت نفـس شماسـت   زانکه آن ماراست واین بت اژدهاست

چنانکه شفاعت‌طلبی‌های امروزی عوام نیز از اولیاءِخدا، حکایت ازنفس‌پرستی آنها دارد که می‌خواهند بدون گذر از زحمت اصلاح خویش، بلکه از راه تشریفات و با شمع‌روشن‌کردن‌ها و نُذورات و مدّاحیِ بزرگان دین، به سعادت مطلوب برسند!

نکته‌ی دیگر آن‌که واژه‌ی «**أَ رَأَيْتَ**» در زبان عرب به جای «توجّه کردن» یا «**أَخْبِرْنِي**» (مرا بازگوی) می‌آید و در حقیقت آیه‌ی شریفه می‌فرماید آیا به احوال کسی‌که بنده‌ی هوای نفس خود شده توجّه کرده‌ای؟ مرا از حال او بازگوی!

در مقطع آیه خداوند تذکّرمی‌دهد که تلاش برای اصلاح و یا رفع عذاب از افرادی که گرفتار نفس‌اند، حتّی از جانب پیامبر[ص]، بی‌ثمر است. پیامبر نمی‌تواند در باطن افرادی‌که بنده‌ی هوای نفس خوداند نفوذ کرده آنها را به ایمان کشاند؛ یا در آخرت برای نجاتشان نزد خدا واسطه شود؛ و مسلّماً آن‌حضرت نیز دست به چنان واسطه‌گری‌هایی نمی‌زند و تصوّر افرادِ نفس‌پرست از این‌که با پا در میانی اولیاءِ دین در آخرت به نجات می‌رسند، خواب و خیالی بیش نیست.

(۴۴) **أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ ۚ إِنْ هُمْ إِلَّا كَٱلْأَنْعَـٰمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا .**

« **یا گمان داری که اکثرشان می‌شنوند یا می‌اندیشند؟ به راستی آنها جُز همانند ستوران نیستند، بلکه گمراه‌ترند** »،

واژه‌ی «**أَمْ**» که در ابتدای آیه آمده، به دنبال همزه‌ی استفهامی است که در «**أَ فَأَنْتَ**» در مقطع آیه‌ی قبل آمده است. قبلاً فرمود «آیا تو می‌توانی وکیل آنها باشی؟» و اینجا می‌فرماید «یا گمان می‌کنی که اکثرشان گوش شنوا دارند؟» (بقره/۱۷۱). به علاوه نکات زیر درمورد آیه درخور توجّه است:

اوّل آنکه واژه‌ی «**أَكْثَرُهُمْ**» می‌رساند که قرآن درمورد مردمان موضع مطلق‌گویی ندارد و همه را به قول

معروف «در یک کفّه‌ی ترازو» نمی‌بینند. چه بسا ممکن است در بین مخالفان، افرادی با درجه‌ای از بیداری وجدان یافت شوند که بتوان آنها را هدایت نمود.

دوّم آنکه به «**سَمْع** = شنیدن» و«**تَعَقُّل** = اندیشیدن» به طور مجزّا اشاره شده است. زیرا هریک از این‌دو ـ به شرط انصاف و حق‌طلبی ـ می‌تواند انسان را به مطلوب برساند. یعنی آدمی می‌تواند از راه «شنیدن از دیگران» راه درست را تشخیص دهد و نیز می‌تواند با «تعقّل» به حقّانیّت راهی پی ببرَد.

سوّم آنکه اوصاف «شنیدن» و «اندیشیدن» را با استفهام انکاری از منکرانِ حق سلب کرده و در مقطع آیه می‌فرماید «**إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا** = آنها همانند ستورانِ بلکه گمراه‌ترند». بدین‌معنی که وقتی انسان ابزار فهم و درک حقایق را داشته ولی جُز در راه امور حسّی و لذایذ از آنها استفاده ننماید، از حیوان نیز گمراه‌تر است زیرا استعداد انسانیش را وانهاده و کاربرد «گوش» و «عقل» را تا حدّ حیوان تنزّل داده است. بدین‌ترتیب «ضلالت» را در آیه‌ی شریفه باید، درواقع، به معنی «دوری از حق» دانست. زیرا حیوانات، در حقیقت «گمراه» نبوده و کار خود را در حدود ابزاری که دارند انجام می‌دهند امّا از شناسایی حق دورند زیرا استعداد و ابزارش را ندارند، ولی آنها که ابزار و قابلیّت این شناسایی را داشته و بدان نایل نمی‌شوند، از حق دورترند (به توضیحات ارائه شده ذیل آیه‌ی۱۷۹ سوره‌ی اعراف نگاه کنید).

بخش هفتم

(هدایت‌های قرآنی و تدابیر و آثار خدا در طبیعت)

(۴۵) أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ ٱلظِّلَّ وَلَوْ شَآءَ لَجَعَلَهُۥ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا ٱلشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا .

« **آیا به** (صُنع) **خداوندت ننگریستی که چگونه سایه را برکشید؟ و اگر می‌خواست آن را ساکن می‌گرداند؛ آنگاه خورشید را راهبر آن قرار دادیم** »،

در آیات بخش قبل سخن از بی‌تأثیری سخن حق در کافران بود و در آیات این بخش مجدّداً ـ از نظر تأکید ـ به تدابیر و حکمت‌های خدا در طبیعت اشاره می‌کند. در نظر سنجی این آیات، به پدیده‌های واضح و روشن طبیعت اشاره دارد؛ امّا ژَرفنگران نشانه‌های قدرت و حکمت خدا را در آنها دیده در برابر خدای خویش خاضع می‌شوند و آن خضوع توأم با احساس مسئولیّت را درخور هیچ مقامی نمی‌بینند. به عبارت دیگر تدبّر بیشتر ـ با توجّه به سیاق آیات ـ به دست می‌دهد که آیه‌ی فوق و تمام آیاتی‌که در پی آن با عبارت «**هُوَ الَّذِي** = اوست آن‌که» شروع می‌شود، در استدلال بر «توحید عبادت» می‌باشد. از این‌رو باید گفت که تمامی این آیات به «مؤثّر بودن» انحصاری خدا در جهان آفرینش اشاره داشته، و به رویگردانی مردمان از معبودهایی که هیچ تأثیر اساسی در کار عالم ندارند، پیام می‌دهند. چنانکه در بین آنها می‌فرماید «**و غیر از خدا چیزهایی را می‌پرستند که نه سودشان می‌رساند و نه زیانی به آنها می‌بخشد**» (آیه‌ی۵۵). بنابراین آیه‌ی فوق و آیات مشابه بعدی هرچند به ظاهر در توصیف کار خدا در طبیعت است، ولی درواقع دفاعیّه‌ی توحید در برابر شرک می‌باشد.

در آیه‌ی فوق ابتدا به رُؤیت خدا دعوت شده و سپس به گسترش سایه اشاره می‌کند. بدین‌ترتیب می‌فرماید که گسترش سایه، کار خداست. امّا چون رُؤْیت فیزیکی خدا میسّر نیست، مقصود رُؤیت عقلی خدا می‌باشد که انسان در توجّه به صُنع خدا ـ گسترش سایه ـ خدا را با چشم عقل و دل ببیند.[۱]

واژه‌ی «**مَدَّ**» حرکت سایه را روی زمین می‌رساند و می‌فرماید «**اگر خدا می‌خواست آن را ساکن قرار می‌داد**» که لازمه‌ی این امر البتّه توقّف کره‌ی زمین می‌بود. زیرا حرکت سایه (کوتاه وبلند شدن آن طی روز)

---

(۱) ـ ملاحظه می‌شود که قرآن، به عکس روش فلاسفه، خدا را در استدلال‌های پیچیده نشان نمی‌دهد، بلکه می‌خواهد چشم خدا بین ما را چنان بازکند تا در«سایه‌ها» نیز خدا را ببینیم و همه‌ی مظاهر طبیعت را نمایشگاه علم و قدرت خدا در نظر آریم.

نتیجه‌ی حرکت کره‌ی زمین حول محور خود در برابر خورشید می‌باشد. از این‌رو درآیه‌ی شریفه واژه‌ی «**وَ لَوْ شَاءَ** = واگرخدا می‌خواست» به کار رفته و مقصود آن است که خدا نخواسته سایه ـ و درحقیقت کره‌ی زمین را ـ ساکن گرداند و سنّت پیدایش شب و روز را تغییر دهد.

در مقطع آیه می‌فرماید «**خورشید را راهبر سایه قرار دادیم**»، یعنی سایه تابع خورشید است و دو نکته‌ی اساسی در اینجا شایان توجّه می‌باشد:

اوّل آنکه در آیه‌ی شریفه صنعت «**التفات**» به کار رفته و ابتدا از خداوند غائبانه سخن رفته (**أَ لَمْ تَرَ إِلَى رَبِّکَ ...**) و سپس خداوند با اعلام حضور، سخن گفته است (**ثُمَّ جَعَلْنَا ...**). درحقیقت آیه‌ی شریفه ابتدا توجّه به امر إلهی در نظام جهان می‌دهد و بعد (که آمادگی ذهنی حاصل شد) خداوند حضور خود را در خلال آیاتش اعلام می‌کند.

دوّم آنکه هرچند سایه تابع حرکت زمین است، امّا از آنجا که وجود آن از خورشید ناشی می‌شود، خورشید را «**دَلِیل** = راهبر» آن ذکر کرده است.

(۴۶) **ثُمَّ قَبَضْنَٰهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا .**

« **سپس آن** (سایه) **را رفته رفته به سوی خود بازمی‌گیریم** »،

آیه‌ی شریفه محو شدن تدریجی سایه را نشان می‌دهد. طبری «محو شدن تدریجی سایه» را به محو شدنِ تدریجی روز گره زده و در تفسیر می‌گوید «زیرا که سایه بعد از غروب آفتاب ناگهان ازبین نمی‌رود و ظلمت شب به یکباره ظهور نمی‌کند». روشن است که ملایمت و تدریجی بودن پدیده‌ها در طبیعت، زندگی انسان را تسهیل می‌کند. از سوی دیگر توجّه به متن آیه و اینکه می‌فرماید «**قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا** = سایه را به سوی خویش قبض می‌کنیم»، این معنا را تلقین می‌کند که محو شدنِ سایه به مانند گسترش آن، دردست خدا یعنی برطبق قوانین إلهی صورت می‌گیرد.

(۴۷) **وَهُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ لِبَاسًا وَٱلنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ ٱلنَّهَارَ نُشُورًا .**

« **و اوست آن‌که شب را برای شما پوششی قرار داد و خواب را** (مایه‌ی) **آرامشی و روز را** (زمان) **برانگیختن** (و فعّالیّت) **گردانید** »،

به دنبال آیه‌ی قبل که از گسترش و محو سایه و ارتباط آن با چرخش محوری زمین در برابر خورشید سخن گفت، درآیه‌ی فوق به پیدایش شب و روز ـ که آن‌هم بر مبنای حرکت زمین در برابر خورشید بوده و با قبض و بسط سایه مرتبط است ـ پرداخته است.

در اینجا خواب را با شب گره زده، ولی در سوره‌ی روم می‌فرماید «**وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِالَّيْلِ وَ النَّهَارِ** = ازآیات او خوابیدن شما درشب وروز است» (روم/۲۳). بنابراین، قرآن درعین آنکه خواب‌را عَلَی الأُصُول مربوط به شب می‌داند، از امکان خواب مردمان در روز نیز غافل نبوده است.

واژه‌ی «**نُشُور**» در آیه به معنی حیات مجدّد و برخاستن است. چنانکه در ارتباط با قیامت نیز همین واژه به کار رفته و تعبیر از «نشور» در اینجا (در آیه‌ی فوق) شباهت بین «خواب» و «مرگ» را می‌رساند و نشان می‌دهد که پس از مرگ نیز انسان به مانند بیداریِ بعداز خواب، زنده خواهد شد.

(۴۸) وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ ٱلرِّيَٰحَ بُشۡرَۢا بَيۡنَ يَدَيۡ رَحۡمَتِهِۦۚ وَأَنزَلۡنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً طَهُورٗا .

« **و اوست آن‌که بادها را ـ پیشاپیش رحمت خویش** (باران) **ـ نویدرسان فرستاد؛ و از آسمان آبی پاکیزه فرود آوردیم** »،

به دنبال سخن از سایه و پیدایش شب و روز در آیه‌ی قبل، آیه‌ی فوق به نوع دیگری از تدبیر خداوند در کار عالم اشاره دارد. محور بحث همچون گذشته «یکتاپرستی» در برابر شرک و بت‌پرستی است و با تکیه بر تأثیر انحصاری خدا در اساس آفرینش به «توحید عبادت» دعوت می‌کند.

آیه‌ی شریفه بادها را (که البتّه کارهای مختلف انجام می‌دهند) مقدّمه‌ی رحمت إلهی یعنی نزول باران شمرده و از باران به «**ماءِ طَهُور**» تعبیر کرده که به طور طبیعی نازل شده و عاری از هرگونه دستخوردگی است.

(۴۹) لِّنُحۡـِۧيَ بِهِۦ بَلۡدَةٗ مَّيۡتٗا وَنُسۡقِيَهُۥ مِمَّا خَلَقۡنَآ أَنۡعَٰمٗا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرٗا .

« **تا به آن** (آب) **زمین مرده را زنده سازیم و هم آن را ـ به آنچه از دام‌ها و مردمان بسیار که آفریده‌ایم ـ بنوشانیم** »،

آیه‌ی شریفه در پی آیه‌ی قبل، به ثمرات تدبیر إلهی در نزول باران اشاره دارد. مقصود از «**بَلْدَةً مَيْتًا** = زمین مرده» سرزمین‌هایی است که بدون آب، ثمره‌ی گیاهی ندارند. به علاوه در آیه‌ی شریفه بر استفاده‌ی «دام‌ها» از آب باران تأکید شده به ویژه که این حیوانات ارتباط مستقیم با زندگی انسان دارند (واژه‌ی «**أَنَاسِيّ**» در آیه‌ی شریفه جمع «إنسِی» به معنی «انسان» می‌باشد).

(۵۰) وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَٰهُ بَيۡنَهُمۡ لِيَذَّكَّرُواْ فَأَبَىٰٓ أَكۡثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورٗا .

« **و همانا ما آن را میانشان با بیانی گوناگون توضیح دادیم تا پند پذیرند؛ پس** (امّا) **اکثر مردم جُز ناسپاسی را نپذیرفتند** »،

بیشتر مفسّران (طبری، طبرسی، علاّمه‌ی طباطبائی و دیگران) در تفسیر این آیه، ضمیر «هاء» را در «**صَرَّفْنَاهُ**» در اشاره به باران در آیات قبل دانسته و گفته‌اند که خدا می‌فرماید باران‌را گوناگون (نم‌بار، باران‌های تند و جز اینها) در جایگاههای گوناگون میان مردم می‌فرستیم و از مواهب آن بهره‌مند می‌شوند، ولی بیشتر مردم جُز کُفران و ناسپاسی عکس‌العملی نشان نمی‌دهند. برخی از مفسّران نیز بر این قول رفته‌اند که مراد از «**صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ**» نزول آیات گوناگون قرآنی است چنانکه در بعضی سُوَر دیگر مانند اسراء/۴۱ و کهف/۵۴

آمده است. با این تعبیر آیه‌ی شریفه چنین معنا می‌دهد که خداوند قرآن را با تنوّع بیان و توضیح آیات مختلف آن چون وصف سایه و شب و روز و نزول باران ــ که قبلاً گذشت ــ برای تذکّرمردم نازل نموده و آیات قدرت و حکمت خویش را درخلال آنها نشان داده تا مردم از توسّل به معبودهای باطل دست بدارند و به سوی معبود حق روند، ولی بیشتر مردمان به عِلَل گوناگون همچون تقلید از بزرگانشان (چنانکه درمورد مشرکان صدراسلام در سُوَر عدیده چون زخرف و احزاب آورده) و پیروی از عادات و مأنوسات و هوای نفس خویش، جُز تکذیب و ناسپاسی راهی نسپردند.

(۵۱) وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَّذِيرًا .

« و اگر می‌خواستیم در هر قریه‌ای بیم دهنده‌ای می‌فرستادیم »،

یعنی، ای پیامبر اگر خدا می‌خواست سنگینی رسالت جهانی را از تو برمی‌داشت و در هر شهر و قریه‌ای پیامبری از میان خودشان مبعوث می‌کرد تا آنها را هشدار دهد. ولی خدا این مأموریّت گسترده و عظیم را ــ که رسالت جهانی است ــ به تو بخشیده، پس از لجاجت مردم محدود محیط خود دلتنگ مباش که وظیفه و حوزه‌ی دعوت تو فراخ‌تر از اینهاست.

آیه‌ی شریفه‌را ــ با بسط معنا ــ می‌توان خطاب به همه‌ی مسلمان‌های راستین در همه‌ی زمان‌ها ومکان‌ها نیز دانست که فراخ‌تر از محیط محدود خویش بیاندیشند و اسیر ناهنجاری‌های اطراف خود نباشند.

(۵۲) فَلَا تُطِعِ ٱلْكَٰفِرِينَ وَجَٰهِدْهُم بِهِۦ جِهَادًا كَبِيرًا .

« پس از کافران فرمان مبر و با آنها ــ به این (قرآن) **ــ به جهادی بزرگ پرداز »**،

پیرو آیات قبل در هدایت قرآن و رسالت جهانی پیامبر[ص]، در آیه‌ی فوق می‌فرماید ای پیامبر (و ای مسلمانان) مبادا لجاجت‌های کافران شما را به این تصوّر افکند که به قصد جلب آنها، در انکار شرکشان نرمش بورزید! چنین نکنید، بلکه با قرآنی‌که خدا به تو ای پیامبر(و شما ای مسلمانان) بخشیده است، به جهادی بزرگ پردازید. ضمیر «**بِهِ**» در این آیه به اتّفاق مفسّران به قرآن بازمی‌گردد و مقصود از «**جهاد بزرگ**» ــ که هیچگاه برای جنگ‌ها به کار نرفته ــ جهاد فرهنگی است و نشان می‌دهد که جهاد اساسی برای دعوت به اسلام، جُز با سِلاح قرآن میسّر نیست و جهاد به مفهوم توسّل به شمشیر، چنانکه آیات مربوطه در سوره‌های مدنی نشان می‌دهد، فقط در دفع تجاوزها به کار برده شده است.

(۵۳) وَهُوَ ٱلَّذِي مَرَجَ ٱلْبَحْرَيْنِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا .

« و اوست آن‌که دو دریا را به هم آمیخت ــ(آب) **این یک شیرین و گوارا و این یکی شور وتلخ است ــ و میان آن‌دو حائل و مانعی نفوذناپذیر قرار داد** (تا درهم نیامیزند) **»**،

آیه‌ی شریفه، در تعقیب آیات٤٧ و٤٦ ـ که آنها هم با «**هُوَ الَّذِي**» شروع می‌شود ـ در بیان یکی دیگر از مظاهر قدرت و حکمت إلهی در طبیعت است تا نشان دهد که غیر خدا ـ با فقدان نقش در کار آفرینش ـ شایسته‌ی «عبادت» نیست (آیه‌ی ٥٥).

خداوند دو دریا را مثال آورده که به هم پیوسته و آب یکی شیرین وگوارا و آب دیگری شور وتلخ است و با این‌همه، بنا به حایلی که خدا میان آن‌دو قرار داده (تفاوت درجه‌ی غلظت آب شور و شیرین یا وزن مخصوص آنها یا مانعی دیگر) آب آنها مخلوط نمی‌شود. مانند جریان «گلف استریم» که جریانی از آب گرم در بین آب‌های سرد جاری است یا گفته‌اند مانند اقیانوس هند و دریای سرخ[1]. شبیه آنکه فرموده «**وَ إِنَّ لَكُمْ فِى الأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمّا فِى بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِين**» = و به راستی برای شما در چهارپایان عبرتی است، می‌نوشانیم شما را از آنچه در شکم دارد ـ از میان سرگین و خون ـ شیری خالص و گوارا برای نوشندگان» (نحل/٦٦).

(٥۴) **وَهُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ مِنَ ٱلْمَآءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُۥ نَسَبًا وَصِهْرًا ۗ وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا** .

---

(۱) ـ یافتن مصداقی در جهان خارج برای دو دریا که دارای آب‌های متفاوت بوده و علی‌رغم همجواری ، به هم درنمی‌آمیزند، ذهن بسیاری از دانشمندان مسلمان را قرن‌ها به خود مشغول کرده است. امّا پیشرفت‌های علمی در زمینه‌ی «**اُقیانوس‌شناسی**» در دهه‌ی أخیر نشان داده است که مشخّصات آب دریاها و اُقیانوس‌ها، ازقبیل درجه‌ی حرارت و غِلظت نمک، چه ازنظر ارتفاع (لایه‌های ازسطح تا کف دریا) وچه به لحاظ طول و عرض، یکسان نمی‌باشد و به تَبَعِ آن، انواع جانورانی نیز که درآنها زیست می‌کنند متفاوتند و مهم‌تر آنکه میان این توده‌های عظیم آب، مرز مشخّصی وجود دارد به طوری‌که آب آنها با هم مخلوط نمی‌شود. در واقع، در درون اقیانوس‌ها و دریاها یک «دریا» یا یک «اُقیانوس» وجود ندارد، بلکه دریاهای متفاوت با مرزهای مشخّص، در کنار هم قرار دارند.

اُقیانوس‌شناسان دو نوع مرز آبی را در دریا و اُقیانوس‌ها شناسایی کرده‌اند :

(**۱**) مرزهای آبی در پهنه‌ی اُقیانوس (Open Ocean Fronts)

و (**۲**) مرزهای آبی ساحل اُقیانوس (Coastal Ocean Fronts) .

پیدایش این مرزها، حاصل اثرات متقابل دو دسته از عوامل درونی و بیرونی بر روی یکدیگر می‌باشند. عوامل درونی مربوط به ویژگی‌های فیزیکی و شیمیایی آب دریاها نظیر غلظت املاح، درجه‌ی حرارت و غیره است و عوامل بیرونی شامل وزش باد، نیروی جاذبه و حرکت دورانی زمین، تابش نور خورشید، ریزش باران، ورود آب رودخانه‌ها به دریاها و از این‌قبیل می‌باشند. البتّه تمامی این عوامل نیز بر روی هم اثر می‌گذارند و پیامد اثرات آنها بر یکدگر، سبب حرکات رودمانند آب و ایجاد مرزهای مشخّص آبی دراُقیانوس‌ها می‌گردد. به عنوان مثال در اُقیانوس اطلس دو دسته رودهای دریایی وجود دارند (**۱**) آنهایی که در بخش شمال اقیانوس (شمال خطّ استوا) جریان دارند و (**۲**) آنهاکه دربخش جنوبی اقیانوس جاری می‌باشند. وازجمله جریان‌های شمالی این‌اقیانوس، جریان معروف «گلف استریم» است که شامل رودخانه‌ی عظیمی از آب گرم می‌باشد که از دماغه‌ی فلوریدا (امریکای شمالی) در دریای کارائیب به طرف شمال شرق، به سوی سواحل شمال غربی اروپا، درحرکت است. (مستخرج از کتاب «خطّی در دریا» نوشته‌ی دکتر ابراهیم یزدی، انتشارات قلم، ۱۳۷۹). توضیحات بیشتر ذیل آیات ۲۰ و ۱۹ سوره‌ی اَلرَّحمٰن.

« **و اوست آن‌که از آب** (نطفه) **بشری آفرید؛ و او را** (دارای) **پیوند نَسَبی و دامادی** (سببی) **قرار داد و خداوند تو بسی تواناست** »،

با توجّه به آغاز و مقطع آیه، مطلب همچنان در بیان آثار قدرت و حکمت إلهی در طبیعت است. از منشأِ تولّد انسان، در هماهنگی با آیه‌ی قبل، به جای واژه‌ی «نطفه» از «**ماء** = آب» یاد کرده است. در آیه‌ی قبل فرمود خداست که دو دریا را چنان قرار داد که علی‌رغم همجواری، آب آنها مخلوط نمی‌شود و اینجا می‌فرماید از اندک آبی نیز بشر را آفرید و برای او روابط نسبی و سببی قرار داد که موجب پیوندها و تکثیر نسل است

بخش هشتم

(بشارت و هشدار، سرلوحه‌ی دعوت پیامبر[ص])

(۵۵) وَ يَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَنفَعُهُمْ وَ لَا يَضُرُّهُمْ وَ كَانَ ٱلْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِۦ ظَهِيرًا .

« **و غیر خدا چیزی** (و کسانی) **را بندگی می‌کنند که نه سودشان دهد و نه زیانشان رساند؛ و کافر همواره بر ضدّ خداوندش همپشت** (شیطان) **است** »،

در آیات بخش قبل از تدابیر و آثار خداوند در طبیعت یاد کرد و در آیه‌ی فوق شَکوه می‌کند که مردمان هویٰ‌پرستِ بی‌فکر، خدای صاحب آن‌همه قدرت و حکمت‌ها ـ و آفریننده‌ی خویش ـ را رها کرده، در برابر عوامل باطل سر بندگی فرود می‌آورند و بدینوسیله از آنها ـ برخلاف حق ـ پشتیبانی می‌کنند.

ممکن است تصوّر شود که مقصود از «**ما لَايَنْفَعُهُمْ وَ لَايَضُرُّهُمْ** = چیزی که نه سودشان دهد و نه زیانشان رساند» در قرآن کریم صرفاً بت‌های مشرکان بودند. ولی در قرآن این تعبیر در مورد اشخاص نیز به کار رفته، چنانکه می‌فرماید «**مَاالْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ** ... = مسیح فرزند مریم، فرستاده‌ای بیش نیست که پیامبرانی هم پیش از او گذشتند ... » (مائده/۷۵) وسپس می‌فرماید «**قُلْ أَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ ما لَايَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَ لَانَفْعًا** = بگو: آیا چیزی را می‌پرستید که مالک هیچ سود و زیانی برای شما نیست؟» (مائده/۷٦). بنابراین نفی عبادتِ آنچه که نفع و ضرر انسان به دست او نیست، فقط مربوط به بت‌ها نبوده، بلکه به حکم «وحدت ملاک» همه‌ی بزرگانی را هم که مردم پرستیده‌اند ـ حتّی پیامبران را ـ شامل می‌شده است. ولی البتّه وصف «**لَايَنْفَعُهُمْ وَ لَايَضُرُّهُمْ**» در اینجا مربوط به بت‌ها بوده، زیرا سوره‌ی فرقان در مکّه نازل شده و احوال بت‌پرستان را بیان می‌نماید. هرچند بت‌پرستان عصر جاهلی نیز بت را مظاهر عوامل طبیعت یا شخصیّت‌های خود می‌دانستند (و آن‌قدر بی‌شعور نبودند که تصوّر کنند از سنگ و چوب کاری ساخته است!)

واژه‌ی «**ظَهِير**» در مقطع آیه به معنی «پشتیبان» است و مُراد از «**عَلَى رَبِّهِ ظَهِيراً**» این معناست که توسّط کسانی‌که غیر خدا را عبادت می‌کنند، اراده‌ی شیطان اجرا می‌شود و آنها در واقع ـ بر ضدّ خدای رحمان ـ جمعیّت شیطانند.

(۵۶) وَمَآ أَرْسَلْنَـٰكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا .

«**و ما تو را جُز بشارتگر و بیم‌رسان نفرستادیم** »،

یعنی ای پیامبر (و ای پیروان راستین او در طول تاریخ) در برابر آنها که مرید غیرخدا بوده و مروّج شرکند،

وظیفه‌ای جُز بشارت و انذار نداری (و ندارید) و اگر آنها پافشاری کردند، مسئولیّتی بر عهده‌ی تو (و پیروان) نیست. این مضمون در قرآن کریم فراوان آمده و منحصر به سوره‌های مکّی نیز نمی‌باشد، چنانکه فرموده است: (**إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ بِالْحَقِّ بَشِیرًا وَ نَذِیرًا وَ لَاتُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِیم** = به راستی ما تو را به حق بشارت دهنده و بیم‌رسان فرستادیم و تو مسئول دوزخیان نیستی» (بقره/۱۱۹).

(۵۷) **قُلْ مَآأَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَآءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِۦ سَبِيلًا** .

« **بگو: من بر این** (رسالت) **هیچ مزدی از شما نمی‌طلبم؛ جُز این‌که** (برای) **هرکه بخواهد به سوی خداوندش راهی** (پیش) **گیرد** (رَهنما باشم) »،

در برابر مردم مادّی که همواره در برابر هر دعوتی، محاسبه می‌کنند ـ که قبول آن دعوت چه هزینه‌ای برایشان دربر خواهد داشت و یا دعوت‌کننده به دنبال چه منفعتی است ـ خداوند به پیامبرش می‌فرماید به مردم بگو: من در برابر این دعوت و مواعظی که به شما می‌کنم، هیچ اجر و پاداشی از شما نمی‌طلبم، مگر آنکه کسی به دنبال راهی به سوی خدای خویش باشد و من آن راه را نشانش دهم (هرچند مدّعیانِ راه آن رسول[ص] برای وعظ و خَطابه از مردم مزدها می‌طلبند!).

شایان توجّه است که در تفسیر فوق از آیه، عبارت مقطعی «استثناءِ منقطع» درنظر گرفته می‌شود، بدین معنی که شامل «أجر = مزد» نمی‌گردد. امّا طبری مقطع آیه را «استثناءِ متّصل» دانسته و این معنا را آورده است که «مگر آنکه کسی مالی به من (رسول) دهد که به مستحق رد کنم.» امّا این تفسیر قدری بعید می‌نماید زیرا در آیات دیگر عبارت «**ماأسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أجْر**» بدون هیچ استثنایی آمده‌است (یوسف/۱۰٤، شعراء/۱۰۹، ص/ ۸٦).

البتّه شاید بتوان وجهی بین دو قول در نظر گرفت و به آیه‌ی شریفه این‌گونه نگریست که خداوند به پیامبرش می‌فرماید به مردم بگو من دربرابر این رسالت هیچ مزدی از شما نمی‌طلبم؛ پاداش من همین بس که هرکه بخواهد راهی به سوی خداوندش برگزیند و کار نیکی در حقّ دیگران کند، او را راهنمایی کنم.

(۵۸) **وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱلْحَيِّ ٱلَّذِى لَايَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِۦ ۚ وَكَفَىٰ بِهِۦ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرًا** .

« **و بر آن زنده‌ای که نمی‌میرد توکّل کن و به ستایش وی تسبیح گوی و همین بس که او از گناه بندگانش با خبر است** »،

پس از آنکه «بشارت و انذار» را سرلوحه‌ی دعوت پیامبر[ص] قرارداد (آیه‌ی٥٦) به آن‌حضرت (و همه‌ی پیروان راستین او) دستور صبر و مقاومت دربرابر مخالفان داده است. قید «**تَوَكَّلْ عَلَى الْحَىِّ الَّذِى لَايَمُوت** = بر آن زنده‌ای که نمی‌میرد توکّل کن»، دل‌بستن و امید داشتن به غیرخدا را ـ که زوال می‌پذیرد و مردنی است و یا اساساً حیات ندارد ـ رَد می‌کند. عبارت «**سَبِّحْ بِحَمْدِهِ**» را می‌توان به این معنا در نظر گرفت که «خداوند را به پاکی از هر نقص و نیاز بستای». عبارت ختامی آیه مشعر بر این‌معناست که کافی است خدا به گناهِ

بندگانش آگاه باشد و بی‌ایمانی گناهکاران را خدا مجازت خواهد کرد.

(۵۹) ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۚ ٱلرَّحْمَٰنُ فَسْـَٔلْ بِهِۦ خَبِيرًا.

« **هموکه آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن‌دو است، در شش روز** (دوره‌ی زمانی) **آفرید؛ آنگاه بر عرش** (تدبیر عالم) **مستقر شد؛** (خدای) **رحمٰن؛ پس درباره‌ی او از خُبره‌ای بپرس** »،

در آیه‌ی قبل، «**اَلْحَیِّ الَّذِی لَایَمُوتُ** = آن زنده‌ای که نمی‌میرد» به عنوان صفت ذات خدا مطرح شد و در اینجا به فعل خدا که آفرینش و تدبیر آسمان‌ها و زمین و کلّ خلقت می‌باشد، اشاره شده است.

محتوای آیه را درسوره‌های مختلف دیده‌ایم که توضیحات لازم درمورد آن داده شده است (یونس/۳ـ اعراف/۵٤). واژه‌ی «**أَیّام**» جمع «**یَوْم**» برخلاف «**نَهار**» که به معنی «**روز**» دربرابر «**لَیْل** = شب» می‌باشد، در قرآن به معنای مطلق زمان و یا مرحله‌ی زمانی نیز به کار برده شده است. پس از آفرینش آسمان‌ها وزمین از تعلّق اراده‌ی خدا بر «**عَرْش**» ـ برای تدبیر امور عالَم ـ سخن رفته، به مانند کسی که کارخانه‌ای را به پا داشته و سپس مدیریّت و اداره‌ی آن را از بخش حسّاسی به عهده گرفته است. این مفهوم می‌رساند که خدا فقط خالق جهان نیست، بلکه تنظیم و تدبیر امور آن را نیز به عهده داشته و پیوسته با جهان در ارتباط است.

در مقطع آیه از زبان پیامبر[ص] به مردم جاهل اعلام می‌دارد که درباره‌ی چنین خدایی باید از منبع آگاهی، اطّلاعات گرفت و چه منبعی بهتر از خود خدا کـه به وسیله‌ی وحی (قرآن) خویشتن‌را معرّفی کرده است؟! به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه مشعر بر این معناست که می‌خواهی راجع به خدا بدانی؟ از خبره (قرآن) بپرس! علاوه در آیه‌ی شریفه، علاوه برسخن ازقدرت و تدبیرإلهی، به رحمت او نیز توجّه داده شده که تکیه‌گاه آیه‌ی بعدی است.

(۶۰) وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱسْجُدُوا۟ لِلرَّحْمَٰنِ قَالُوا۟ وَمَا ٱلرَّحْمَٰنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ۩.

﴿*سجده‌ی مستحب*﴾

« **و چون به آنها گفته شود برای خدای رحمان سجده آرید، گویند: رحمان چیست؟ آیا برای آنچه تو ما را فرمان می‌دهی سجده کنیم؟!** و (این سخن) **بر گریزشان بیافزود** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که عرب جاهلی خدا را به نام و صفت «**رَحمان**» نمی‌شناخت و قرآن با واژه‌ی مزبور، رحمت عامّ إلهی را میان آن‌قوم مطرح ساخت.

امروزه نیز منکران حق از اینکه برای خدای آفریننده‌ی جهان سجده کنند، اِباء دارند و نسبت به هر دعوتی برای نماز و خضوع در درگاه خداوندشان، با ترشرویی برخورد می‌کنند! حال آنکه در سوره‌ی اَلرَّحْمٰن فرموده «**وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُدَانِ** = ستاره و درخت سجده(ی خدا) می‌کنند» و اِبا کنندگان از سجده به درگاهِ إلهی در دنیا، در آخرت نیز از چنین افتخاری محروم خواهند بود، چنانکه فرموده «**یَوْمَ یُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَ**

يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَايَسْتَطِيعُونَ = روزی‌که کار سخت و دشوار شود و دعوت به سجده شوند ولی نمی‌توانند» (قلم/٤٢).

(۶۱) **تَبَارَكَ ٱلَّذِى جَعَلَ فِى ٱلسَّمَآءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَٰجًا وَقَمَرًا مُّنِيرًا .**

« **مبارک است آن‌که در آسمان برج‌ها نهاد و در آن چراغی** (نوربخش) **و ماهی تابان قرار داد** »،

به دنبال آیه‌ی ۵۹ ، مجدّداً صفت فعل خدا را پی گرفته است.

مفسّران گفته‌اند که منظور از «**بُرُوج**» ستارگان می‌باشد و اصولاً «بُرْج» در لغت به معنی «شیءِ نمایان» است و به این اعتبار، به سازه‌های بلند و نمایان «برج» گفته می‌شود. در همین مضمون فرموده است «**وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ** = قسم به آسمانی‌که دارای برج‌ها (ستارگان) است» (بروج/۱). از خورشید به عنوان «چراغ» که از خود نور دارد یاد شده (مراد از «**سِراج**» خورشید است، چنانکه فرموده «**وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا** ـ نوح/١٦) درحالی‌که ماه به نوری خارج‌از وجود خود روشن شده است.

(۶۲) **وَهُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا .**

« **و اوست‌که شب و روز را جانشین** (یکدیگر) **ساخت؛ برای کسی‌که بخواهد پند گیرد یا بخواهد سپاس گزارد** »،

این آیه نیز همچنان در بیان صفت فعل خداست و به پیدایش شب و روز اشاره شده که متناسب با موضوع ستارگان و ماه و خورشید (آیه‌ی قبل) می‌باشد. آیه‌ی شریفه آن قدرت و حکمتی را مطرح می‌سازد که شب و روز را پیاپی قرار داد و مقطع آیه نشان می‌دهد که مقصود از بیان این‌مطالب، نه درس کیهان‌شناسی، بلکه توجّه دادن مردمان به آن قدرت و حکمت فائقه‌ای است که همه‌ی این آیات و آثار از اوست؛ باشد که مردم پند گیرند و سپاس گزارند و در برابر خدای خویش (آن قدرت و حکمت فائقه) احساس مسئولیّت کنند و خود را به عبادت غیراو، پست و ذلیل نسازند.

بخش نهم

(توصیفی از بندگان خوب خدا)

(۶۳) وَ عِبَادُ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلَّذِينَ يَمۡشُونَ عَلَى ٱلۡأَرۡضِ هَوۡنٗا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ ٱلۡجَٰهِلُونَ قَالُواْ سَلَٰمٗا .

« **و بندگان** (خوب) **خدای رحمان کسانی‌اند که فروتنانه بر زمین گام برمی‌دارند و چون نادانان ایشان را خطاب کنند، سلامی گویند** (و به ملایمت پاسخ دهند) »،

در آیات اوائل سوره به طرح شبهات مخالفان و انتظارات بی‌جای آنان از پیامبر^ص و قرآن پرداخت و متعاقباً از احوال انبیاءِ پیشین و سرانجامِ اقوام سرکش سخن گفت. در آیات این بخش (آیات پایانی سوره) در مقابل، «**عِبَادُ الرَّحْمٰنِ** = بندگان (خوب) خدای رحمان» را توصیف می‌کند و ویژگی‌های آنان را ذکر کرده سرانجامِ اُخروی ایشان را به تصویر می‌کشد. البتّه در اثنای آن توصیف‌ها، برخی آیات توضیحی مشتمل بر تذکّرات و مواعظی از جانب خداوند هست و رویهمرفته بندگان خوب خدا با ۱٤ ویژگی در آیات مختلفِ این بخش معرّفی شده‌اند.[۱]

در آیه‌ی فوق ابتدا از اوّلین ویژگی «**عِبَادُ الرَّحْمٰنِ**» سخن رفته که «فروتنی است. یعنی ـ برخلاف منکران که با انکار و تکبّر با خدای رحمان روبرو می‌شوند ـ آنها به بندگی خدا گردن نهاده و از تکبّر و جبّاریّت به دورند و در زمین فروتنانه گام می‌زنند (سلوکشان بین مردم با تواضع است). چنانکه طبری در تفسیر از قول ابن زید آورده: «**لایَتَكَبَّرُونَ عَلَى النّاسِ وَ لایَتَجَبَّرُونَ وَ لایُفسِدُون** = آنها بر مردم کبر نمی‌ورزند و جبّاریّت به خرج نمی‌دهند و فساد و تباهی به بار نمی‌آورند.» و هم اینانند که درباره‌شان فرموده است «**تِلْكَ الدَّارُ الآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَايُرِيدُون عُلُوًّا فِى الأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا** = آن سرای آخرت را برای کسانی قرار

---

(۱) ـ *ویژگی اوّل و دوّم: فروتنی و حلم و بردباری در برابر اهانت‌های مخالفان (آیه‌ی۶۳) ـ *ویژگی سوّم: نیایش خدا در شب‌ها (آیه‌ی۶۴) ـ *ویژگی چهارم: خوف از مجازات إلهی (آیات ۶۶ و۶۵) ـ *ویژگی پنجم: رعایت اعتدال در انفاق‌ها (آیه‌ی۶۷) ـ *ششمین و هفتمین و هشتمین ویژگی: توحید خالص و این‌که دستشان به خون کسی جُز به قصاص ـ بر طبق قانون مصرّحه ـ و یا در جنگ‌ها، آلوده نمی‌شود و دامان عفّت خود به زنا و پرسه‌زنی‌های جنسی نمی‌آلایند (آیه‌ی۶۸) ـ *نهمین و دهمین ویژگی: شهادت دروغ نمی‌دهند و از امور لغو و بیهوده می‌پرهیزند (آیه‌ی ۷۲) ـ *یازدهمین ویژگی: در آیات إلهی تعقّل و تأمّل می‌ورزند (آیه‌ی۷۳) ـ *دوازدهمین و سیزدهمین ویژگی: طالب کانون خانوادگی سالم با همسر و فرزندان شایسته هستند و زندگی دنیا را در حفظ و پیشبرد تقویٰ می‌جویند (آیه‌ی۷۴) ـ *چهاردهمین ویژگی: اهل صبرند و هیچ‌گاه در موقعیّت‌ها بی‌تاب نمی‌شوند (آیه‌ی۷۵).

می‌دهیم که اراده‌ی عُلُوّ و سرکشی در زمین نمی‌کنند» (قصص/۸۳).

از دیگر اوصاف بندگان خوب خدا که در آیه آمده بُردباری آنها در برابر اهانت‌های مخالفان است (که متأسّفانه بین متشرّعین امروز! کمیاب است)؛ می‌فرماید چون مورد خطاب جاهلان قرار می‌گیرند، به مانند ایشان جاهلانه و با عصبانیّت برخورد نمی‌کنند، بلکه با سلام ـ یعنی «سخن بی‌نقص» که عاری از خشم و مغالطه است ـ پاسخ می‌دهند.

(۶۴) **وَ ٱلَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَـٰمًا .**

« و آنان که شب را با سجده و قیام ـ برای خداوندشان ـ به روز آورند »،

واژه‌ی «**يَبِيتُون**» از مصدر «بیتوته» به معنی «شب را گذراندن» است و کلمات «**سُجَّدًا**» و «**قِيَامًا**» به نماز اشاره دارد و مجموعاً عبادت شبانه‌ی مؤمنان‌را می‌رساند. می‌فرماید برخلاف منکران (آیه‌ی ۶۰) بندگان خوب خدا، اهل قیام به عبادت و سجده‌ی شبانه دربرابر پروردگار خویشند، و همین عبادات شبانه آنهارا به لحاظ روحی می‌سازد. به طوری که در رفتار روزانه‌ی ایشان تأثیر گذارده با مردمان فروتنند و دربرابر جاهلان سخن بی‌نقص می‌آورند (آیه‌ی قبل).

(۶۵و۶۶) **وَ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ ۖ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا . إِنَّهَا سَآءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا .**

« و آنها که گویند: خداوندا! عذاب دوزخ را از ما بگردان (که) **همانا عذابش** (سخت و) **پایدار است »**
«به راستی آن بدقرارگاه و جایگاهی است »،

این آیات زبان حال مؤمنان در عبادات شبانه (آیه‌ی قبل) است و می‌رساند که آنها کسانیند که مسئولیّت در برابر خدا را جدّی می‌گیرند و توفیق اعمالی را از خدا می‌طلبند که آنها را از عقوبت اُخروی در امان دارد.

(۶۷) **وَ ٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمْ يُسْرِفُواْ وَ لَمْ يَقْتُرُواْ وَ كَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا .**

« و آنان که چون انفاق کنند، نه به زیاده روند و نه بُخل ورزند و قوام (کار)**شان بین این‌دو است »،**

واژه‌ی «**قَوام**» در آیه به معنی «حدّ اعتدال» است. آیه‌ی شریفه می‌رساند که بندگان خوب خدا مردمان عاقلی هستند و در اعتدال عمل می‌کنند؛ بخیل نیستند انفاق می‌کنند ولی درعین‌حال بی‌خیال هم زندگی نمی‌کنند که گرفتار فقر شوند. چنانکه فرموده است: «**وَ لَاتَجْعَلْ يَدَکَ مَغلُولَةً إلَی عُنُقِکَ وَ لَاتَبْسُطْهَا كُلَّ البَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا** = و نه دستت را به گردنت بسته دار (کنایه ازبخل) و نه کاملاً آن‌را بگشای (زیاده‌روی) که ملامت‌زده و حسرت‌کشیده بنشینی» (اِسراء/۲۹).

(۶۸) **وَ ٱلَّذِينَ لَايَدْعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَـٰهًا ءَاخَرَ وَ لَايَقْتُلُونَ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَ لَايَزْنُونَ ۚ وَ مَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا .**

« و همآنان که با خدا معبود دیگری را نخوانند و کسی را که خدا (کشتنش را) **حرام کرده جُز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند؛ و هرکه چنین کند سزایش را ببیند »،**

بخش اوّل آیه بر عقیده و روش عمومی مشرکان نظارت دارد. مشرکان خدا را ترک نمی‌کردند، بلکه دیگرانی را هم به همراه خدا عبادت می‌نمودند. مثلاً علاوه بر خداوند برای بت‌ها (که مظاهر عوامل طبیعت و یا شخصیّت‌های گذشته‌شان بودند) نیز نذر و قربانی (که از شقوق عبادت است) می‌آوردند و به ایشان متوسّل می‌شدند تا نزد خدا برای برآورد حاجاتشان شفاعت کنند.

آیه‌ی شریفه می‌فرماید بندگان خوب خدا چنان نیستند و «**لَایَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ**= با خدا معبود دیگری را نمی‌خوانند»؛ بلکه توحیدشان خالص است و به مصداق «**لاتَدْعُوا مَعَ اللهِ اَحَدًا** = احدی را با خدا نخوانید» (جن/۱۸) مستقیم و بی‌واسطه سوی خدا می‌روند.

به دنبال مطلب فوق آیه‌ی شریفه، به دو گناه بزرگ دیگر اشاره می‌کند که بندگان خوب خدا باید از آنها بری باشند **(۱)** قتل نفس و **(۲)** زنا. البتّه از یک جهت این دو گناه با هم متفاوتند: قتل نفس استثنا برمی‌دارد ولی زنا استثناپذیر نیست . مردم در جنگ‌ها ناگزیر دشمن را می‌کشند و یا جنایتکاران را به کیفر می‌رسانند ولی به هیچ بهانه‌ای نمی‌توان سوی زناکاری رفت. از این جهت درباره‌ی قتل نفس تعبیر «**إِلَّا بِالْحَقّ**» آمده که استثناء متّصل است. یعنی خون همه‌ی مردم محترم می‌باشد و ریختن آن حرام، مگر آن‌کس که با افعالش این حرمت از او برداشته شود. ولی زناکاری استثنا ندارد و در هر شرایطی حرام می‌باشد.

بخش انتهایی آیه هُشداری به مشرکان و قاتلان عمدی و زناکاران است که هرکس خود را به این گناهان آلوده سازد، با کیفرش مواجه خواهدشد. وعده‌ی عذاب اُخروی می‌رساند که قتل نفس و زنا از گناهان کبیره است.

(۶۹) **يُضَٰعَفۡ لَهُ ٱلۡعَذَابُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَيَخۡلُدۡ فِيهِۦ مُهَانًا .**

« روز رستاخیز عذابش دوچندان است و پیوسته در آن(عذاب) **خوار** (و بی‌مقدار) **می‌ماند »،**

در پی آیه‌ی قبل می‌فرماید هرکس آلوده به شرک و جنایت قتل عمد و زنا از دنیا برود، عذاب دو چندان می‌بیند؛ و در اینکه چرا عذاب این‌گونه افراد «**يُضَاعَف**» (دو چندان) ذکر شده، دو استدلال هست:

اوّل آنکه احتمال دارد وعده‌ی عذاب مضاعف مربوط به شرک مشرکان و مرتکبان قتل و زنا مجموعاً باشد که هم به کیفر شرک عذاب می‌شوند و هم به کیفر قتل و زنا.

دوّم آنکه واژه‌ی «**يُضَاعَفْ**» در قرآن، هم به معنی دو برابر آمده و هم در کنایه از شدّت و کثرت می‌آید. چنانکه در مورد کارهای نیک فرموده «کسی‌که در راه خدا انفاق کند پاداش مضاعف به او می‌دهیم» (حدید/۱۸) که در اینجا منظور از «مضاعف» کثیر است. به همین ترتیب می‌توان «عذاب مضاعف» را در آیه‌ی فوق به عذاب شدید (یا کثیر) تعبیر کرد.

(۷۰) **إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَٰلِحًا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٖۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا .**

« مگر آن‌کس که توبه نموده ایمان آورد و کار شایسته کند؛ پس خدا بدی‌هایشان را به نیکی تبدیل کند و خداوند آمرزنده و مهربان است »،

بر طبق معمول خداوند راه توبه را ـ حتّی برای گناهکاران بزرگ ـ باز گذاشته است. می‌فرماید مگر کسی که با ایمان و عمل صالح، گذشته‌ی خود را جبران کند. در این‌صورت تصریح دارد که خداوند بدی‌های او را به نیکی مبدّل خواهد کرد. یعنی اگر کسی مثلاً قبلاً اراده‌ی زنا و یا ضرر زدن به مردم داشته و افعالی نیز در آن‌جهات از او سرزده باشد، امّا سپس متحوّل گردیده و اراده‌ی زناکاری به نجابت، و اراده‌ی زیان رساندن به مردم، به احسان تبدیل گردد و افعالی نیز بنا به این شرایط روحی از او صادر گردد، در آخرت فقط پاداش مدّت کوتاه نیکوکاریش‌را نمی‌گیرد، بلکه به طورکلّی انسانی شایسته به حسابش می‌آورند و بدین‌معنی اعمال بدش به نیکی تبدیل می‌گردد، گویی که در گذشته نیز نیکوکار بوده است و این‌چنین است که در مقطع آیه می‌فرماید «**وَ كَانَ اللّهُ غَفُورًا رَحِيمًا** = و خدا آمرزنده و مهربان است».

(۷۱) **وَمَن تَابَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَإِنَّهُۥ يَتُوبُ إِلَى ٱللَّهِ مَتَابًا** .

« و کسی‌که توبه کرده و کار شایسته انجام دهد، درحقیقت او به سوی خدا بازگشته است »،

یعنی آن روح تصفیه شده از زشتکاری‌ها، درواقع به مبدأ هستی خویش بازگشته و به او خطاب می‌شود که: «**اِرْجِعِى اِلىٰ رَبِّکِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً** = به سوی خدای خویش بازگرد، درحالی‌که تو از او خشنودی و او از تو راضی است» (فجر/۲۸).

(۷۲) **وَٱلَّذِينَ لَايَشْهَدُونَ ٱلزُّورَ وَإِذَا مَرُّواْ بِٱللَّغْوِ مَرُّواْ كِرَامًا** .

« و آنها (بندگان خوب خدا) **شهادت دروغ نمی‌دهند و چون بر لغوی بگذرند، کریمانه می‌گذرند »،**

یعنی «**عِبَادُ الرَّحْمٰنِ**» هرگز شهادت دروغ نمی‌دهند و حاضر نیستند حقوق مردم را به نفع خود تضییع کنند و درواقع مصداق این آیه‌ی شریفه‌اند که می‌فرماید «**كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلّٰهِ وَ لَوْ عَلَى اَنْفُسِكُمْ اَوِ الْوَالِدَينِ وَ الْاَقْرَبِين** = به عدالت قیام کنید و برای خدا شهادت دهید، هرچند به زیان خود یا پدر و مادر و خویشانتان باشد» (نساء/۱۳۵). سپس می‌فرماید آنها زمانی که بر امر لغو و قبیحی می‌گذرند (به مانند مجالس شراب و قمار) کریمانه از آن می‌گذرند، یعنی حاضر نمی‌شوند که با دخول در آن آلودگی‌ها، نفس خود را به آلودگی کشند.[1] درسوره‌ی قصص (آیه‌ی۵۵) نیز عکس‌العمل مؤمنان در قبال «سخن لغو»

---

(۱) ـ نتیجه می‌شود که ملاک اخلاقی در اسلام «کرامت نفس» است. بدین‌معنی که انسان برای خود ارزش قائل شده و آلودگی‌ها را پس زند. یعنی لذّات جسمی را در یک کفّه‌ی ترازو و شخصیّت ایمانی و عقلی خود را در کفّه‌ی دیگر نهد و هرکجا کفّه‌ی آن لذّات در جهت آسیب به ایمان و عقل او سنگینی می‌کرد، از آن لذّات صرف‌نظر کند و این همان معنای کرامت نفس است که آیه‌ی شریفه به آن اشاره می‌کند. علمای اخلاق ملاک‌های دیگری مطرح ساخته‌اند که به این روشنی نیست. مثلاً ارسطو «اعتدال» را ملاک اخلاق دانسته که در مواردی چون علم‌آموزی و تقوی صادق نیست و کلّیّت ندارد.

مطرح شده ومی‌فرماید «**وَ إذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أعْرَضُوا عَنْه** = زمانی که سخن یاوه‌ای می‌شنوند از آن روی می‌گردانند».

(۷۳) وَٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّواْ عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا .

« **و آنان‌که چون به آیات خداوندشان پند داده شوند، کر و کور بر آن نمی‌افتند** »،

آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که مؤمنان حقیقی بدون تأمّل و تعقّل و به قول معروف «سرسری» از آیات قرآن نمی‌گذرند، بلکه در آیات قرآن می‌اندیشند و احوال خود را با آن به مقایسه می‌آورند. ضمناً از آیه‌ی شریفه برداشت می‌شود که خداوند کسانی را که قرآن را قابل فهم ندانسته و با این کتاب إلهی کورانه برخورد می‌کنند، مورد سرزنش قرار داده است.

(۷۴) وَٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَٰجِنَا وَذُرِّيَّٰتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَٱجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا .

« **و کسانی که گویند: خداوندا به ما از همسران و فرزندانمان** (مایه‌ی) **روشنی چشم عطا کن و ما را پیشوای متّقیان گردان** »،

یعنی بندگان خوب خدا خواهان همسر و فرزندان شایسته‌اند و از خدا می‌خواهند که توفیق دهد رفتار و منش همسر و اولادشان مایه‌ی روشنی چشم و سرافرازی آنان در پیشگاه إلهی و قضاوت مردم گردد. به بیان دیگر آیه‌ی شریفه مبیّن این معناست که بندگان خوب خدا آن‌خیرها را که در آیات پیشین ذکرشان رفت، فقط برای خود نمی‌خواهند بلکه به درگاه خدا دعا می‌کنند که همسر و فرزندانشان نیز به آن خوبی‌ها متمسّک شده مایه‌ی مسرّت قلبی آنها باشند. در مقطع آیه به آخرین آرزو و هدف «**عِبَادُ الرَّحْمٰنِ**» اشاره شده که بالاترین مقام‌هاست؛ اینکه چنان زیَند که زندگانیشان سرمشقی برای همه‌ی صالحان عصرها و نسل‌های آینده باشد.

(۷۵و۷۶) أُوْلَٰٓئِكَ يُجْزَوْنَ ٱلْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُواْ وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَٰمًا . خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَ
مُقَامًا .

« **آنانند که به پاس شکیبایی‌هایشان، غرفه‌ای** (در بهشت) **نصیب دارند و با تحیّت و درود** (فرشتگان) **در آنجا روبرو می‌شوند** » « **جاودانه در آنجا بسربرند و چه نیکو قرارگاه و مقامی است** »،

واژه‌ی «**غُرفه**» در آیه‌ی شریفه، در اصل به معنی «قسمت‌های فوقانی ساختمان» است و در اینجا کنایه از عالی‌ترین درجات بهشت است (زُمَر/۲۰). بدین‌ترتیب در آیات شریفه، به پاداش اُخروی «**عِبَادُ الرَّحْمٰنِ**» اشاره شده است. واژه‌ی «**بِمَا صَبَرُوا**» می‌رساند که بندگان خوب خدا در زندگی سختی‌هایی داشته و همه‌ی آن سختی‌ها را در راه خدا تحمّل می‌کنند.

(۷۷) قُلْ مَا يَعْبَؤُاْ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَآؤُكُمْۖ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامَۢا .

« (پس به منکران) **بگو: اگر دعایتان نباشد، خداوندم به شما اعتنایی نکند؛ به تحقیق** (خدا و پیامبرش را) **دروغ پنداشته‌اید و به زودی** (کیفرش) **گریبانگیر شما می‌شود** ».

برخی این آیه را از آیات دشوار قرآن قلمداد کرده‌اند؛ ولی به نظر ما معنا روشن است. به دنبال ذکر آن آرزوها و دعاها از زبان «**عِبَادُ الرَّحْمٰنِ**» در آیه‌ی پایانی سوره به مخالفان روی کرده (چنانکه از واژه‌ی «**كَذَّبْتُمْ**» به دست می‌آید) و می‌فرماید اگر متحوّل نشده و با دعا و إنابه به سوی خدا نروید، و همچون بندگان خوبِ خدا نعمت‌های معنوی را دنبال نکنید، مورد توجّه خدا نبوده و مستوجب کیفر خواهید شد.

سوره‌ی شُعراء

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره، در دوران **مکّه** نازل شده، زمانی که پیامبر^ص درگیر فعّالیّت‌های دعوت بود و با انواع مخالفت‌ها و عنادها در محیط روبرو می‌شد. با توجّه به این مطلب می‌توان آیات سوره را در ده بخش به قرار زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۹)**؛ تعلّق مشیّت إلهی بر آفرینش انسان مختار**.

در این بخش آغازین سوره، خداوند پیامبر^ص (و مؤمنان) را از این‌که مردم ایمان نمی‌آورند دلداری می‌دهد و تصریح می‌نماید که اگر نظر به ایمان اجباری مردم می‌بود، البتّه خداوند بر این کار توانا بود؛ امّا مشیّت او بر این امر قرار نگرفته و می‌خواهد که بندگانش ـ در عمر دنیوی ـ آزادانه اتّخاذ طریق کنند و هرکس به نتایج انتخاب آزاد خود ـ اعمِّ از نیك و بد ـ برسد. آنگاه خداوند به شرح ماجرای انبیاءِ گذشته می‌پردازد و نشان می‌دهد که چگونه عدّه‌ای دربرابر دعوت آنها ایمان آورده و عدّه‌ای آزادانه کافر شدند و به سرانجام کفر و لجاج خود رسیدند. بدین‌ترتیب آیات سوره، به پیامبر^ص و مؤمنان درس **پایداری** در راه ایمان و **صبر** در برابر شدائد می‌دهد و در این راستا به شرح ماجرای هفت پیامبر با اقوامشان پرداخته که بخش‌های بعدی سوره را تشکیل می‌دهند.

بخش دوّم (آیات ۱۰ تا ۶۸)**؛ ماجرای موسی^ع**

بخش سوّم (آیات ۶۹ تا ۱۰۴)**؛ ماجرای ابراهیم^ع و تذکّرات إلهی**

بخش چهارم (آیات ۱۰۵ تا ۱۲۲)**؛ ماجرای نوح^ع**

بخش پنجم (آیات ۱۲۳ تا ۱۴۰) **؛ ماجرای هود^ع و قوم عاد**

بخش ششم(آیات ۱۴۱ تا ۱۵۹)؛ **ماجرای صالح**ع **و قوم ثمود**

بخش هفتم(آیات ۱۶۰ تا ۱۷۵)؛ **ماجرای لوط**ع **و قومش**

بخش هشتم (آیات ۱۷۶ تا ۱۹۱)؛ **ماجرای شعیب نبی**ع **و قومش**

بخش نهم (آیات ۱۹۲ تا ۲۱۲)؛ **وصف قرآن و عناد منکران**

بخش دهم (آیات ۲۱۳ تا ۲۲۷)؛ **وحی انبیاء**ع **از کار کاهنان و شعر شاعران جداست** (و احتمالاً با توجّه به اهمّیّت همین موضوع است که نام «**شعراء**» بر سوره نهاده شده است).

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(تعلّق مشیّت إلهی بر آفرینش انسان مختار)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) **طسٓمٓ .**

« **طاء. سین . میم** »،

دربارەی این حروف مقطّعه ـ در ابتدای برخی سُوَر قرآنی ـ در سورەهای گذشته (بقره، آل‌عمران، اعراف، یونس، هود، یوسف، رعد، ابراهیم، حِجر، مریم و طه) توضیحاتی دادەایم؛ همچنین در سورەهای مشابه بعدی (نمل، قصص، عنکبوت، روم، لقمان، سجده، یس، ص، مؤمن، فُصِّلَت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، ق و قلم) نیز توضیحاتی خواهد آمد.

به نظر می‌رسد که حروف منعکس در آیەی فوق مخفّفِ نام‌های إلهی و به ترتیب معرّف «**ذِي الطَّوْل** = صاحب نعمت»، «**سَمِيع** = شنوا» و «**مَجِيد** = با عظمت» باشد.

(۲) **تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ .**

« **این آیات کتاب روشن** (و روشنگر) **است** »،

آیەی شریفه با واژەی «**تِلْکَ**» (اسم اشاره برای دور) در بیان عظمت قرآن است و واژەی «**مُبِين** = روشن و واضح» بیانگر آن است که قرآن ـ برخلاف گفتار کاهنان ـ فاقد رمزگویی است و مقاصدش روشن بوده[۱]، روشنگر اذهان است.

---

(۱) ـ البتّه در قرآن آیاتی هست که شاید در نظر اوّل مفهوم آنها چندان روشن ننماید، یا بیش از یک معنی و مقصود از آنها احساس شود؛ ولی **اوّلاً** این موارد فراگیر و از محورهای قرآن نیست و **ثانیاً** با تدبّر در آیات و توجّه به قبل و بعد (سیاق) آنها می‌توان رفع شبهه کرد و به درک مطمئن مقصود إلهی رسید. به مانند آنکه فرموده «**إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِن شَعَآئِرِ اللهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا** = به راستی «صفا» و «مروه» ازشعائر خداست، پس کسی‌که حج خانه(ی خدا)کند و یا «عمره» به‌جای آورد، گناهی بر او نیست که آن‌دو را طواف نماید» (بقره/۱۵۸). عدّه‌ای معتقدند نحوەی بیان آیه، به دست می‌دهد که سعی بین صفا و مروه در حج مستحب است و با رجوع به احادیث روشن می‌شود که منسک مزبور واجب می‌باشد. ولی به نظر ما با توجّه به صدر آیه که سعی بین صفا و مروه را از شعائر إلهی دانسته، وجوب آن ـ حتّی بدون رجوع به احادیث ـ روشن می‌شود. امّا عبارت «**فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَا**» برای رفع این گمان آمده که تصوّر نرود سعی بین صفا و مروه از شعائر نیست و در دورەی جاهلیّت افزوده شده است؛ به ویژه که دو بت بر فراز آن‌دو قرار داده بودند و در دورەی اسلامی آن‌دو را برداشتند.

بنابراین آیه‌ی شریفه را باید در واقع چنین معنا نمود که «این آیات بلندمرتبه از کتاب روشن و روشنگر إلهی است».

(۳) لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا يَكُونُواْ مُؤْمِنِينَ .

« **مبادا که تو خویشتن را ـ از این‌که** (مردم) **ایمان نمی‌آورند ـ به هلاکت افکنی** »،

واژه‌ی «**لَعَلَّ**» را در اینجا باید با معنی نفی در نظر گرفت؛ «مباد» (مائده/٦٨ و فاطر/٨). واژه‌ی «**باخِع** = هلاک کننده» از مصدر «**بَخع**» به معنی «هلاک کردن خود از شدّت اندوه» است.

غم‌خواران مردم برای نفهمی آنها احساس درد می‌کنند. این آیه ـ با تحلیل روحی/ روانی که می‌توان از آن داشت ـ به وضوح نشان می‌دهد که ساخته و پرداخته‌ی ذهن پیامبر^ص نیست. پیامبر^ص (مخاطب) از انکار حق توسّط مردم، سخت رنج می‌برده و به اندوه عمیق می‌رفته است. از سوی دیگر خطاب کننده به عالم با چشم دیگری نگریسته انتظار نداشته است که همگان آزادانه و بلافاصله ایمان بیاورند و از این‌رو مخاطبش را دلداری می‌دهد که این‌همه افسردگی نباید داشت.

(۴) إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ءَايَةً فَظَلَّتْ أَعْنَٰقُهُمْ لَهَا خَٰضِعِينَ .

« **اگر بخواهیم، نشانه‌ای از آسمان بر آنها فرود آوریم که گردن‌هاشان در برابر آن خاضع گردد** »،

خطاب‌کننده (خداوند) پس از آرام‌سازی پیامبر^ص دربرابر بی‌ایمانی مردم (آیه‌ی قبل) در آیه‌ی فوق استغناء و توانایی خود را به نمایش گذارده است. می‌فرماید اگر بخواهیم می‌توانیم با نشانه و معجزه‌ای همه‌ی معاندان را جبراً به ایمان کشانیم، (لیکن ایمان اجباری کمال‌آور نبوده و در درگاه خدا بی‌ارزش است).

(۵) وَ مَايَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِّنَ ٱلرَّحْمَٰنِ مُحْدَثٍ إِلَّا كَانُواْ عَنْهُ مُعْرِضِينَ .

« **و هیچ پند** (و هشدار) **تازه‌ای از** (خدای) **رحمان به سویشان نمی‌آید، جُز آنکه از آن رویگردانند** »،

آیه‌ی شریفه از روحیّه‌ی ستیزه‌جویانه‌ی کافران خبر می‌دهد که از هر تذکاری که آنها را به خدا توجّه دهد، روی می‌گردانند. واژه‌ی «**مُحْدَث**» به معنی «نو و تازه» است، ضدّ «قدیم» (و دلیلی بر بطلان قول کسانی است که قرآن را قدیم می‌دانند).

این داستان غم‌انگیزِ حقیقت است که در دنیای انسان‌ها آسان پذیرفته نمی‌شود. چرا؟ زیرا اُنس و عاداتِ غلط، مانع حق‌پذیری است. عادت، ملکه‌ی ثانوی است و در نتیجه‌ی آن آدمی، اوصافی می‌یابد که او را به نوعی مقاومت روحی در برابر خلاف مأنوساتش می‌کشاند. از این‌رو نخستین شرط درک حقیقت، انصافی است که انسان را از اسارت عادات خارج کند و غالب مردم آن را فاقدند و روحیّه‌ی حق‌جویی و حقیقت‌طلبی را ـ تحت کشش نفس و عادات ـ ازدست می‌دهند.

(۶) فَقَدْ كَذَّبُواْ فَسَيَأْتِيهِمْ أَنۢبَٰٓؤُاْ مَا كَانُواْ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ .

« **پس همانا** (پیام‌ها را) **تکذیب کردند و به زودی خبر آنچه به ریشخندش گرفتند، به آنها خواهد رسید** »،

خدا نمی‌خواهد مردم به جبر ایمان آورند و آنها را به تعقّل و آزادی فرامی‌خواند؛ ولی برخی از انسان‌ها مقاومت کرده و می‌خواهند همچنان در اسارت نفس و عادات بمانند (آیات قبل). در نتیجه آنها پیام‌های إلهی را تکذیب می‌کنند و همه‌ی هُشدارها را به استهزاء می‌گیرند و در این شرایط، آیه‌ی شریفه می‌فرماید که به زودی ـ به محض آنکه مرگ دررسد و پرده‌ی غفلت از برابر چشمان برداشته شود ـ به نتایج آن استهزاءها می‌رسند و می‌فهمند که چه راه غلطی را در زندگی می‌پیمودند چنانکه فرموده «**فَقَدْ كَذَّبُواْ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنبَاءُ مَا كَانُواْ بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ** = آنان حق (قرآن) را هنگامی‌که به سویشان آمد تکذیب کردند، پس به زودی (حقیقت) خبرهای آنچه را که به ریشخند می‌گرفتند به آنها خواهد رسید» (انعام/۵).

(۷) أَوَ لَمْ يَرَوْاْ إِلَى ٱلْأَرْضِ كَمْ أَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ .

« **آیا به زمین نظر نکردند که چقدر ـ از هرگونه** (گیاه) **ارزشمند ـ در آن رویاندیم؟!** »،

به طور کلّی بیشتر تکذیب مشرکان و استهزاءِ آنها، درباره‌ی قیامت و معاد بوده است. از این‌رو آیه‌ی شریفه به این موضوع پرداخته و با ذکر رویش (و ریزش) گیاهان، درصدد است تا استبعاد معاد را از ذهن آنها بزداید. می‌فرماید به اطراف خود بنگرید و ببینید چه وسعتی از انواع گیاهان پدید آمده و سپس خشک می‌شوند و مجدّداً حیات می‌یابند. بنابراین اگر تکذیب کنندگان معاد به رویش مجدّد گیاهان از خاک با تأمّل و تدبّر بنگرند، اشاره‌ای از رستاخیز عالم را در آن می‌بینند.

(۸) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَءَايَةًۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ .

« **بی‌شک در این** (پدیده) **نشانه** (و عبرت)**ای است، و** (امّا) **اکثرشان ایمان نمی‌آورند** »،

در پی آیه‌ی قبل می‌فرماید شما انسان‌ها نیز چنین‌اید و هرچند از مراحل مختلف عمر گذشته به پیری و مرگ می‌رسید، ولی بدانید مجدّداً زنده می‌شوید (و پاسخگوی عملکرد خود در دنیا خواهید بود). ولی ـ در مقطع آیه بیان می‌کند که ـ علی‌رغم همه‌ی تذکّرات، اکثر مردم همچنان مأنوسات و تصوّرات غلط خود را دنبال می‌کنند.

(۹) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ .

« **و به تحقیق خداوند تو قطعاً شکست‌ناپذیر و مهربان است** »،

یعنی ناباوری‌های مردم از پیام‌های إلهی، از منزلت خدا نمی‌کاهد و بر مشیّت‌های مهربانانه‌ی او اثر نمی‌گذارد؛ بدکاران را با قهر خود و نیکوکاران را با لطف و رحمتش، پاداش می‌دهد و عملکرد بندگان، بر تدبیر او در خلقت اثر نمی‌گذارد.

بخش دوّم

(ماجرای موسی^ع^)

(۱۰) وَ إِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰٓ أَنِ ٱئْتِ ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ .

« **و** (به یاد آر) **زمانی که خداوندت موسی را ندا کرد که به سوی آن قوم ستم‌پیشه برو** »،

در آیات این بخش و بخش‌های بعدی (تا بخش هشتم) ـ به دنبال سخن از قدرناشناسی مردمان از هدایت‌های إلهی در آیات قبل ـ به ماجرای انبیاء پرداخته و شمّه‌ای از سرانجام ناباوران و مؤمنان را به نمایش می‌گذارد. البتّه در نقل نهضت انبیاء ـ که طی آن ماجرای جمعاً هشت تن از پیامبران بزرگ بازگو شده است ـ توالی تاریخی رعایت نشده و از داستان موسی^ع^ آغاز سخن کرده است؛ شاید به این دلیل که مخاطبان زمان، عمدتاً با پیروان آن پیامبر آشنایی و حشر و نشر داشتند.

آیه‌ی فوق به آغاز رسالت موسی^ع^ که با وحی إلهی به وی در کوه طور جریان گرفت (طه/۱۳–۹) اشاره دارد. واژه‌ی «**نداء**» به معنی «صدا کردن و فراخوانی» است و در اینجا احتمالاً به لحاظ فاصله‌ی مقامیِ ذاتِ أحدیّت با بشر (موسی) و غفلت مخاطب، از این واژه استفاده شده است. همچنین می‌فرماید «**رَبُّکَ** = خداوندِ تو»، یعنی ای پیامبر! همان خدایی که این آیات را بر تو فرو می‌فرستد، موسی را ندا کرد. «**موسیٰ**» از نظر لغوی مترادف «موشه» در عبری به معنی «از آب گرفته» است.

(۱۱) قَوْمَ فِرْعَوْنَ ۚ أَلَا يَتَّقُونَ .

« **قوم فرعون** (و بگو) **آیا** (از ستمگری‌ها) **پروا نمی‌کنند؟** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که منظور از «قوم ستم‌پیشه» در آیه‌ی قبل قوم فرعون بوده است؛ یعنی فرعون و درباریان و سپاهیانش که عوامل اجرای منویّات او بودند؛ چنانکه شرحش آمده به فرمان فرعون، پسران بنی اسرائیل را سر می‌بریدند و دختران و زنانشان را به کنیزی می‌گرفتند (بقره/٤٩) و همچنین گفته شده است که فرعون بنی‌اسرائیل را شکنجه می‌کرد (طه/٤٧). بنابراین ظلم فرعون تنها کفر او نبود، بلکه ادّعای اربابی و خدایی‌اش بر مردم به جنایت و ستمگری رسیده بود. اصولاً لغت «فرعون» در اصل، مصری است و از کلمات دخیله در زبان عرب به شمار می‌رود که واژه‌های متعدّد از قبیل «تَفَرْعُن» و «مُتَفَرْعِن» از آن ساخته شده است.

(۱۲←۱۵) قَالَ رَبِّ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ ۝١٢ وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَٰرُونَ ۝١٣ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنۢبٌ فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ ۝١٤ قَالَ كَلَّا ۖ فَٱذْهَبَا بِـَٔايَٰتِنَآ ۖ إِنَّا مَعَكُم مُّسْتَمِعُونَ ۝١٥

« (موسی) **گفت: خدای من، همانا من می‌ترسم که تکذیبم کنند؟** » « **و** (آنگاه) **سینه‌ام تنگ می‌گردد و**

زبانم باز نمی‌شود؛ پس سوی هارون بفرست » « **و** (از طرفی) **بر من نزد ایشان** (دعوی) **گناهی است و می‌ترسم مرا بکشند** » « (خدا) **گفت: نه هرگز** (چنین نمی‌شود)؛ **پس هر دو با آیات ما بروید، همانا ما با شماییم** (همه‌ی سخنان را) **شنونده‌ایم** »،

موسی^ع در برابر رسالت بزرگ إلهی که لازم بود در موضع انسانی یکّه و تنها، به بارگاه پُر خَدَم و حَشَم فرعون ـ که ملّتی را تحت أمر خود داشت ـ رفته و راه و روش او را به چالش کشد، خویشتن را ضعیف می‌دید و در این راستا او چند عذر در پیشگاه خداوند، عرضه داشت:

اوّل آنکه باتوجّه به نقطه ضعف بشری ـ که برای ابراز یا عدم ابراز مطلبی بیش از هر چیز به عکس‌العمل مخاطب می‌اندیشد ـ می‌گوید «**إِنِّی أَخَافُ أَن یُکَذِّبُونِ** = می‌ترسم تکذیبم کنند».

دوّم آنکه با توجّه به عظمت موضوع، می‌ترسد مضطرب و بی‌تاب شود و سینه‌اش تنگ گردد (**یَضِیقُ صَدْرِی**) و در فشار قرار گرفته نداند که چه کند؟

سوّم آنکه در وحشت از تکذیب و تمسخر فرعونیان، موسی می‌ترسد زبانش گیر کند و به لکنت افتد (**لَایَنطَلِقُ لِسَانِی**) و نداند که چه بگوید؟

چهارم آنکه با توجّه به اینکه قبلاً او یکی از قبطیان را بدون قصد کشته بود (قصص/۱۵) موسی^ع می‌ترسد که گناهکار تلقّی شده و او را گرفته و بکشند.

با توجّه به موارد فوق (که با آیات مربوطه در سوره‌ی طه تطبیق می‌شود) موسی^ع از خداوند درخواست می‌کند که «**فَأَرْسِلْ إِلَی هَارُون** = پس سوی هارون بفرست»؛ یعنی به برادرم هارون پیام فرست که دستیار من باشد.

در آیه‌ی۱۵ خداوند با تقاضای موسی^ع مبنی بر معاونت برادرش هارون، موافقت نموده و می‌فرماید «**اِذْهَبَا بِآیَاتِنَا** = هر دو با آیات ما بروید» (طه٢٤–١٧) و تأکید می‌نماید که هیچ ترسی به خود راه مدهید که «**إِنَّا مَعَکُمْ مُسْتَمِعُونَ** = ما با شماییم و (همه چیز را) شنونده‌ایم» یعنی به پشتیبانی ما مشکلی نخواهید داشت و آنها نمی‌توانند تو را ای موسی! بکشند و هرچه پیش آید از دایره‌ی احاطه‌ی ما خارج نخواهد بود. آنگاه موسی^ع دعا می‌کند که «**رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی** = خدایا سینه‌ام را گشاده گردان و کار را برایم آسان ساز و از زبانم گره بگشای تا سخنم را بفهمند» (طه/۲۸←۲۵).

(۱۶) فَأْتِیَا فِرْعَوْنَ فَقُولَآ إِنَّا رَسُولُ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِینَ .

« **پس هر دو نزد فرعون بروید و بگویید ما فرستاده‌ی خداوند جهانیانیم** »،

خداوند، پس‌از تقویت روحی موسی^ع و هارون^ع که هیچ خطری تهدیدشان نخواهد کرد (آیات قبل) نتیجه‌گیری می‌نماید که پس بی‌هیچ‌نگرانی نزد فرعون بروید و رسالت خود را اِعلام دارید. واژه‌ی «**رَبّ**» به معنی «خداوند و صاحب اختیار» است و تأکید بر «**رَبِّ الْعَالَمِین**» از نظر نفی ادّعای فرعون می‌باشد که خود

را ارباب مردم می‌پنداشت. خداوند به موسی و هارون می‌فرماید به فرعون بگویید که ما از سوی مقامی فرستاده شدیم که او ارباب اعلای مردم است، نه تو!

(۱۷) **أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ .**

« **که فرزندان اسرائیل را** (آزاد کن و) **با ما بفرست** »،

واژه‌ی «**أَنْ** = که» در آغاز آیه، به مقطع آیه‌ی قبل برمی‌گردد؛ یعنی این امر خداست که تو ای فرعون بنی اسرائیل را آزاد کرده و با ما بفرستی. آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که اوّلین مأموریّت موسی(ع) ـ با کمک هارون(ع) ـ رها سازی بنی‌اسرائیل از اسارت فرعون و برگرداندن آنها به سرزمین آباء و اجدادیشان کنعان (فلسطین امروزی) بوده است.

(۱۸و۱۹) **قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ . وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ ٱلَّتِي فَعَلْتَ وَأَنتَ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ .**

« (پس آنها برفتند و فرعون) **گفت: آیا ما تو را از کودکی در میان خود نپروردیم و سالهایی از عمرت را بین ما نگذراندی؟** » « **و** (سپس) **کردی آن کارت را که کردی و تو از ناسپاسانی** »،

آیات شریفه عکس‌العمل فرعون را بعداز شنیدن پیام موسی (آیات قبل) بیان می‌دارد. فرعون به سبک همه‌ی جبّاران تاریخ، ابتدا درخواست موسی و هارون را نادیده انگاشته و به سوابق موسی اشاره می‌کند که تو در دامان ما بزرگ شدی و آنگاه به جای سپاس‌گزاری، فردی از اُمّت ما را کشتی [و فرار کردی] (آیه‌ی۱۴) و حالا برگشته این حرف‌ها را می‌زنی؟! این خاصِّ فرعونیان است که در برابر حقیقتی که به کُلِّ جامعه مربوط می‌شود، بحث خصوصی مطرح می‌کنند و مراحم و بزرگواری‌های! خود را به یاد شخص می‌آورند تا در پرتو این منطق، مخاطبشان را وادار به عقب‌نشینی کنند.

(۲۰و۲۱) **قَالَ فَعَلْتُهَآ إِذًا وَأَنَا۠ مِنَ ٱلضَّآلِّينَ . فَفَرَرْتُ مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ .**

« (موسی) **گفت:** (آری) **من آن** (کار) **را زمانی مرتکب شدم که از گمراهان بودم** » « **و چون از شما ترسیدم** (که مرا بکُشید) **از شما گریختم؛ پس خداوندم به من حُکمی** (مأموریّتی) **عطاکرد و از پیامبرانم قرار داد** »،

موسی(ع)، در موضع یک مرد حق، به هیچ‌وجه درصدد توجیه کار خود و آن قتل غیرعمد برنمی‌آید و واقعیّت را منصفانه قبول می‌کند، با وجود آنکه جای توجیه و رفع اتّهام نیز داشت. مفسّران امامیّه عموماً نسبتِ «ضلالت» به موسی(ع) را تأویل کرده گفته‌اند مقصود او از «**أَنَا مِنَ الضَّالِّينَ**» این بوده که من نمی‌دانستم کسی ممکن است با یک ضربه مشت بمیرد! طبری واژه‌ی «**ضَالّين**» را به معنی «جاهلین» دانسته است و البتّه جهل می‌تواند باعث شود که انسان خطا کند یا مرتکب گناه شود، و لو به غیرعمد. به هر صورت آیه‌ی شریفه نشان

می‌دهد که انبیاء عصمت ذاتی نداشتند و در نبودِ وحی إلهی، چه بسا در معرض خطا و لغزش قرار می‌گرفتند، چنانکه درمورد پیامبراسلام^ص نیز می‌فرماید: «**وَ وَجَدَکَ ضَالًّا فَهَدَىٰ** = (خداوند) تو را رَه‌نشناخته یافت و سپس هدایت نمود» (ضُحَی/۷).

(۲۲) **وَتِلْكَ نِعۡمَةٞ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنۡ عَبَّدتَّ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ** .

« **و این نعمتی است که منّتش را بر من می‌نهی که فرزندان اسرائیل را به عبودیّت گرفتی!** »،

برخلاف مورد قتل غیرعمد (آیات قبل) در اینجا که فرعون ادّعای حقّ و حقوقی بر موسی می‌کند، موسی^ع قاطعانه به مقابله برمی‌خیزد. طبری می‌گوید منظور موسی این بوده که آری، من در بین شما قتلی انجام دادم که از سر گمراهی بود و تو نیز مرا پروراندی و نعمتی بر من نهادی ولی این دلیل نمی‌شود که بنی‌اسرائیل را به عبودیّت بگیری! من اکنون به عنوان پیامبر إلهی نزد تو آمده و می‌گویم آنها را آزاد کن و با من بفرست. امّا در تفسیر این آیه قول دیگری نیز آمده و گفته شده که هرچند لفظ استفهام در آیه نیست ولی «**تِلكَ نِعمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ** = این نعمتی است که منّتش را بر من می‌نهی» واژه‌ی استفهامیِ «چه» را در مفهوم دارد. بر این پایه موسی به فرعون درحقیقت می‌گوید تو مرا از سر لطف و انتخاب نپروراندی، بلکه از آنجا که بنی اسرائیل را به عبودیّت گرفته کودکانشان را می‌کشتی، مادرم از ترس مرا به آب افکند (طه/۳۹ و قصص/۷) و جریان آب مرا به خانه‌ی تو آورد و تو نیز از آنجا که می‌خواستی زنت را راضی کنی(قصص/۹) قبول کردی که من بمانم و نزد او طیّ سنین کنم. چنانکه تفسیر محمّد بن احمد کلبی بر این معنا رفته است. ضمناً مشاهده می‌شود که موسی^ع عمل فرعون را نسبت به بنی اسرائیل، به بندگی و عبودیّت گرفتن آنها تعبیر نموده است و بنابراین نتیجه می‌شود که از دیدگاه قرآن، عبادت فقط این نیست که انسان مقامی (غیر خدا) را خالق عالَم بداند، بلکه تسلیم محض و اطاعت مطلق اشخاص نیز درواقع، پرستش و عبادت آنهاست.

(۲۳) **قَالَ فِرۡعَوۡنُ وَمَا رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ** .

« **فرعون گفت: و خداوند جهانیان چیست؟** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که در برابر استدلالات موسی^ع، فرعون ساکت شده و سرانجام به اصل قضیّه می‌پردازد؛ و ملاحظه می‌شود که فرعون از «خالق» عالَم نمی‌پرسد، زیرا او خود می‌دانسته که خالق عالم نیست، بلکه از «**رَبّ**» سؤال می‌کند، چون مالک الرّقابی جُز خود برای خلق نمی‌شناخته است.

(۲۴) **قَالَ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَآۖ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ** .

« (موسی) **گفت: خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن‌دو است؛ اگر اهل** (پذیرش حق و) **یقین باشید** »،

یعنی، ای فرعون! تو مالک الرّقاب کسی نیستی، بلکه مالک الرّقاب تو و سایر مردم همان خدای شما و خالق آسمان‌ها و زمین است؛ اگر بفهمی و بپذیری.

(۲۵) **قَالَ لِمَنۡ حَوۡلَهُۥٓ أَلَا تَسۡتَمِعُونَ** .

« (فرعون) **به اطرافیانش گفت: آیا نمی‌شنوید** (این مرد چه می‌گوید)؟ »،

از آیات ۲۷ و ۳۵ سوره به دست می‌آید که «**اطرافیان**» مورد اشاره در آیه‌ی فوق از بنی‌اسرائیل بودند؛ افرادی از بنی‌اسرائیل که فرعون آنها را خریده و به دور خود جمع کرده بود و در آن‌موقعیّت روی به آنها نموده و می‌گوید آیا می‌شنوید این مرد چه می‌گوید و جُز من مالک‌الرّقابی برایتان قائل می‌شود؟!

(۲۶) قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلْأَوَّلِينَ .

« (و موسی ادامه داد و) **گفت: خداوند شما و خداوند پدران پیشین شما** »،

موسی[ع] علی‌رغم تفرعن‌های فرعونی، قاطعانه سخن خود را دنبال کرده خطاب به فرعون می‌گوید ارباب تو و مالک‌الرّقاب همه‌ی جهانیان، همان مقامی است که تو و پدرانت را آفریده است.

(۲۷) قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ ٱلَّذِىٓ أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ .

« (آنگاه فرعون) **گفت: همانا این پیامبری که به سوی شما فرستاده شده دیوانه است** »،

این راه و روش همه‌ی زورمندان و فرعونیان تاریخ است که روحیّه‌ای در محیط عمومی پرداخته و آن را «عُقلایی» جلوه می‌دهند و هرکسی را که برخلاف آنها سخنی گوید ـ هرچند سخنش درست باشد ـ دیوانه یا توطئه‌گر قلمداد می‌نمایند!

(۲۸) قَالَ رَبُّ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ .

«(و موسی باز ادامه داد و) **گفت: خداوند خاور و باختر و آنچه میان آن‌دو است اگر خرد را به کار برید** »،

ملاحظه می‌شود که فرعون منظّماً موسی را به اطرافیان خود (بنی‌اسرائیلی‌های مطیع ومتملّق) حواله می‌دهد و موسی[ع] بی‌اعتناء به این امر، سخنان خود را پی‌گیری می‌کند. می‌گوید شما اگر عقل دارید به اطراف خود بنگرید و آیات آن علم و قدرت فائق بر هستی را از خاور تا باختر ببینید و آن وقت اذعان کنید که مالک الرّقاب به حقِ مردم فقط اوست.

(۲۹) قَالَ لَئِنِ ٱتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِى لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ ٱلْمَسْجُونِينَ .

« (فرعون) **گفت: اگر معبودی جُز من برگزینی قطعاً تو را از زندانیان قرار می‌دهم** »،

در پی اتمام حجّت موسی[ع] فرعون به بن‌بست رسیده و تهدید می‌کند که ای موسی! من به بیانات تو کاری ندارم، اگر جُز من مطیع و بنده‌ی دیگری شوی، به زندانت می‌افکنم.

(۳۰) قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَىْءٍ مُّبِينٍ .

« (موسی) **گفت : هرچند برایت چیزی** (نشانه‌ای) **آشکار بیاورم؟** »،

مقصود از «**شَىْءٍ مُبِينٍ**= چیزی آشکار» معجزاتی است که خداوند برای اثبات رسالت موسی[ع]، به وی عطا کرده بود.

(۳۱) قَالَ فَأْتِ بِهِۦٓ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ .

« (فرعون) **گفت: بیاور آن را اگر راست می‌گویی** »،

با اشاره به معجزه‌ی حسّی از جانب موسی‌ع کنجکاوی فرعون تحریک شده و می‌خواهد آن را ببیند.

(۳۲و۳۳) فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِىَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ . وَنَزَعَ يَدَهُۥ فَإِذَا هِىَ بَيْضَآءُ لِلنَّٰظِرِينَ .

« **پس** (موسی) **عصای خود را بیافکند که ناگاه افعی نمایانی شد** » « **و دستش را** (به گریبان برده) **بیرون کشید که در دَم برای ناظران، سپید** (و درخشان) **می‌نمود** »،

موسی‌ع همان معجزاتی را که خداوند در بیابان به او نشان داد (طه/۲۳-۱۷) در برابر فرعون و درباریانش به نمایش می‌گذارد که در مورد این آیات قبلاً توضیح داده‌ایم (اعراف/۱۰۸ و۱۰۷). همچنین به توضیح آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی نمل نگاه کنید.

(۳۴و۳۵) قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُۥٓ إِنَّ هَٰذَا لَسَٰحِرٌ عَلِيمٌ . يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِۦ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ .

« (فرعون) **به اشراف پیرامونش گفت: همانا این** (مرد) **جادوگری بس داناست** » « **می‌خواهد با سحرش شما را از سرزمینتان بیرون راند، پس چه رأی می‌دهید؟** »،

منظور از «اشراف پیرامون فرعون» در آیه‌ی شریفه ـ چنانکه ذیل آیه‌ی ۲۵ خاطرنشان گردید و مفاد آیه‌ی ۳۵ نیز آن را می‌نمایاند ـ عدّه‌ای از سران بنی‌اسرائیل بودند که فرعون آنهارا دراختیار گرفته بود و به شیوه‌ی همه‌ی دیکتاتورها که خود را دلسوز مردم می‌نمایند وگاهی رشوه‌ی کلامی به آنها می‌دهند، فرعون ایشان را مورد خطاب قرار داده می‌پرسد که این شخص آمده شمارا از سرزمین أمن خود خارج ساخته آواره‌ی بیابان‌ها کند، می‌گویید من با او چه کنم؟

(۳۶و۳۷) قَالُوٓاْ أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَٱبْعَثْ فِى ٱلْمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ . يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ .

« **گفتند: او وبرادرش را نگهدار و گردآورندگان به شهرها فرست** » « (تا) **هر ساحر کاردانی را نزد تو آورند** »

طبری واژه‌ی «**أَرْجِهْ**» را در آیه‌ی شریفه به معنی مهلت ده و کار را به تأخیر انداز دانسته، نه زندانی کردن موسی و هارون. معلوم می‌شود در آن زمان فرعون ـ با اهمّیّتی که ساحران داشتند ـ نمی‌توانسته موسی‌ع را پیش از شکست در برابر ساحران، از محیط حذف کند.

(۳۸) فَجُمِعَ ٱلسَّحَرَةُ لِمِيقَٰتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ .

« **پس ساحران برای موعد روزی معلوم، گردآورده شدند** »،

بر طبق معمول، قرآن مطالب میانی را حذف می‌کند و یکسر به سراغ اصل مطلب و شرح آن روزِ رویارویی موسی و ساحران می‌رود. در سوره‌ی طه/۵۸ مذکور است که فرعون از موسی‌ع راجع به روز موعود نظر

خواست و موسی[ع] «روز زینت» (یا روز جشن) را تعیین کرد. طبری می‌گوید مجلس رویارویی آن روز، نزدیک ظهر در شهر اسکندریّه برپا شد.

(۳۹) وَ قِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنتُم مُّجْتَمِعُونَ .

« و به مردمان گفته شد: آیا شما جمع می‌شوید؟ »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهدکه فرعون ـ در عین استبداد ـ سیاستمدار بود و از این‌رو می‌خواست مردم بی‌آنکه احساس تحمیل دولتی کنند، به میل خود برای مشاهده‌ی شکست موسی[ع] جمع شوند، امّا برداشت دیگر می‌گوید استفهام در این آیه جنبه‌ی تشویقی و تحریص دارد؛ به این مفهوم که ای مردم مصر! شما نیز همگی در هنگامه‌ی رسوا شدن موسی[ع] در برابر جادوگران شرکت کنید و شاهد باشید.

(۴۰) لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ ٱلسَّحَرَةَ إِن كَانُوا۟ هُمُ ٱلْغَـٰلِبِينَ .

« باشد که ما ساحران را ـ اگر غالب شدند ـ پیروی کنیم »،

یعنی از ابتداء بنا را با مردم بر آن محور گذاشتند که با پیروزی ساحران ـ در برابر موسی ـ طرفدار آنها می‌شوید! و نگفتند ببینید کدام‌طرف راست می‌گوید و به او حق دهید (که چنین انصاف و بی‌نظری‌ها ویژه‌ی مردم حق است و از راه و روش خودخواهان و زورمندان به دور است).

(۴۱و۴۲) فَلَمَّا جَآءَ ٱلسَّحَرَةُ قَالُوا۟ لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ ٱلْغَـٰلِبِينَ . قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذًا لَّمِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ .

« پس چون ساحران بیامدند به فرعون گفتند: آیا برای ما ـ اگر غالب آییم ـ پاداشی هست؟ » « (فرعون) **گفت: آری؛ و شما ـ در آن‌هنگام ـ از مقرّبان خواهید بود »**،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که ساحران در ابتدا هدف مادّی داشتند و فرعون آنها را بیش از هدفشان تطمیع کرد.

(۴۳) قَالَ لَهُم مُّوسَىٰٓ أَلْقُوا۟ مَآ أَنتُم مُّلْقُونَ .

« موسی، آنان (ساحران) **را گفت: بیافکنید آنچه را که شما افکننده‌اید »**،

سؤال و جوابی را که قبلاً بین موسی[ع] و ساحران ردّ و بدل شده و در سوره‌ی طه آمده است، قرآن در اینجا حذف کرده است. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که ساحران از نوع معجزه‌ای که موسی[ع] در قصر فرعون ارائه داده بود با خبر بودند و به تناسب، ابزار و آلاتی برای هم‌آوردی با خود آورده بودند. موسی[ع] به آنها می‌گوید هر هنری دارید عرضه کنید!

(۴۴) فَأَلْقَوْا۟ حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا۟ بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ ٱلْغَـٰلِبُونَ .

« پس آنها ریسمان‌ها و چوبدست‌هایشان را افکندند و گفتند: به عزّت فرعون که ما قطعاً پیروزیم »،

طبری می‌گوید حرف «باء» در «**بِعِزَّةِ فِرْعَوْن**» از باب قسم است، یعنی سوگند به سلطنت و شوکت فرعونی که ما پیروزیم و نگرانی نداریم.

(۴۵) **فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ .**

« **آنگاه موسی عصایش را بیافکند که به ناگاه** (اژدهایی شد و)**آنچه را** (به‌دروغ) **برساخته بودند بلعید** »،

تفصیل ماجرا در سوره‌ی طه (آیات ٦٦ تا ٦٩) آمده که توضیحش را داده‌ایم.

(۴۸←۴۶) **فَأُلْقِيَ ٱلسَّحَرَةُ سَٰجِدِينَ ۴۶ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ۴۷ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَٰرُونَ ۴۸**

« **پس ساحران به سجده درافتادند** » « **گفتند: به خداوند جهانیان ایمان آوردیم** » « **خدای موسی و هارون** »،

آیه‌ی شریفه **اولاً** نشان می‌دهد که چه بسا در بین اشخاصی‌که مشاغل نیکی ندارند، ممکن‌است افراد منصفی پیدا شوند که با احساس حق درجبهه‌ی مخالف، تسلیم آن شوند. ساحران مزبور ظاهراً چنین مردمانی بودند؛ هرچند ظلمت کفر آنها را گرفته بود، ولی چون نور حق را بدیدند بلافاصله خاضع شدند و به عبارت دیگر چون حق تجلّی کرد ـ علی‌رغم تحریکات فرعونی ـ بت‌های باطنی را شکستند. **ثانیاً** آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که سجده به عنوان یک عمل عبادی، از قدیم الأیّام بین مردم مرسوم بوده که خداپرستان آن را ویژه‌ی مقام إلهی می‌دانند. (برای توضیح بیشتر به طه/۷۰ نگاه کنید).

(۴۹) **قَالَ ءَامَنتُمْ لَهُۥ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُۥ لَكَبِيرُكُمُ ٱلَّذِي عَلَّمَكُمُ ٱلسِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَٰفٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ .**

« (فرعون آنان را) **گفت: آیا پیش از آنکه شما را اجازت دهم به او ایمان آوردید؟ بی‌شک او همان بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است؛ پس به زودی خواهید دانست** (چه بر سرتان می‌آورم). **بی‌تردید دست‌ها و پاهای شما را ـ به خلاف ـ می‌بُرم و همگیتان را به دار می‌آویزم** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که آنگونه مجازات‌ها از قدیم متداول بوده و حُکّام ستمگر هر مخالف خود را مستوجب چنان مجازات‌هایی می‌دانسته‌اند. ولی در اسلام این نوع مجازات‌ها از گردونه‌ی مخالفت با حُکّام خارج شده و به «محاربین و مُفْسِدِين فِي الأرْض» اختصاص یافته است (مائده/۳۳) (برای توضیح بیشتر به آیه‌ی ۷۱ طه نگاه کنید).

(۵۰و۵۱) **قَالُواْ لَا ضَيْرَ إِنَّآ إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ . إِنَّا نَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَٰيَٰنَآ أَن كُنَّآ أَوَّلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ .**

« (ساحران) **گفتند: باکی نیست؛ همانا ما به سوی خدای خود بازمی‌گردیم** » « **امید داریم که خداوندمان خطاهایمان را بر ما ببخشاید که** (در جمع فرعونیان) **اوّلین مؤمنان بوده‌ایم** »،

واژه‌ی «**ضَيْر**» در آیه‌ی شریفه، در اصل به معنی «ضرر و زیان» می‌باشد. («ضیر و ضرر» به مانند «قِیل و قال» است، هرچند اوّلی در حدِّ دوّمی متداول نبوده است). واژه‌ی «**مُنْقَلِبُون**» نشان می‌دهد که ساحران به معاد و

بازگشت به خدا نیز امیدوار شده بودند. همچنین از آیه‌ی شریفه به دست می‌آید که با بازگشت به سوی خدا، گناهان بخشیده می‌شود، چنانکه از گفته‌ی ساحران در این‌باره با لحن تأیید یاد شده است. برای اطّلاع بیشتر به توضیح آیات ۷۲ و ۷۳ سوره‌ی طه رجوع شود.

(۵۲) **وَ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَىٰٓ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِىٓ إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ .**

« و به موسی وحی کردیم که بندگانم را شبانه حرکت ده که شما مورد تعقیب قرار خواهید گرفت »،

واژه‌ی «**أَسْرِ**» در آیه‌ی شریفه از مادّه‌ی «إِسْرَاء» به معنی «حرکت در شب» می‌باشد (إسراء/۱). چنانکه این معنا در سوره‌ی دخان (آیه‌ی۲۳) به وضوح آمده و می‌فرماید «**فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا**» (از نظر تأکید واژه‌ی «**لَيْلًا**» آمده است). همچنین خداوند در واژه‌ی «**عِبَادِي** = بندگان من» بر نفی ادّعای فرعونی که مردمان را بندگان خود می‌شمرد (آیه‌ی۲۲)، تأکید داشته است. مقطع آیه «**إِنَّكُم مُتَّبَعُون** = که شما مورد تعقیب قرار خواهید گرفت»، تعلیل فرمان به حرکت در شب می‌باشد، زیرا اگر روزِ روشن بنی‌اسرائیل حرکت می‌کردند، فرعونیان با خبر شده مانع می‌شدند.

(۵۳) **فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِى ٱلْمَدَآئِنِ حَٰشِرِينَ .**

« پس فرعون مأموران گردآوری به شهرها فرستاد »،

ظاهراً موسی[ع] ـ در انتظار فرارسیدن شب مناسبی ـ فرمان خدا (آیه‌ی قبل) را با فاصله‌ی زمانی به اجراء درآورد و در نتیجه فرعون، از طریق جاسوسانی که در بین بنی‌اسرائیل داشت، از موضوع آگاه شده درصدد جلوگیری برآمد. همچنین به دست می‌آید که فرعون برای ممانعت ازحرکت بنی‌اسرائیل، به مأموران مرکزی خود اکتفا نکرد و به جمع‌آوری قُوا از سایر شهرها پرداخت («**حَاشِرِين**» از مادّه‌ی «حَشْر» به معنی «جمع کردن» است).

(۵۶←۵۴) **إِنَّ هَٰٓؤُلَآءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ۝٥٤ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَآئِظُونَ ۝٥٥ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَٰذِرُونَ ۝٥٦**

« (و اِعلام داشت) **همانا اینان** (بنی‌اسرائیل) **گروهی اندکند** » « **و به راستی آنها ما را به خشم درآورده‌اند** » « **و بی‌تردید ما همگی** (برای رویارویی) **آماده‌ایم** »،

آیات شریفه نشان می‌دهد که مأموران فرعون با سه پیام از جانب او برای جمع‌آوری قُوا حرکت کردند: (۱) افرادِ رودرروی ما قلیل و غیرمصری بوده و مقابله‌ای با ما نتوانند داشت (۲) آنها کاری کردند که «ما» را به خشم آوردند؛ که ممکن است مراد ازکلمه‌ی «ما» ملّت مصر بوده باشد و فرعون همچون همه‌ی حُکّام مستکبر، خشم خود را خشم همه‌ی آحاد ملّت می‌دانسته است! و (۳) قوای حکومتی به حال آماده باشند و هر توطئه‌ای سرکوب خواهدشد. با شرح این پیام‌ها خداوند در واقع، به مسلمین صدر اسلام ـ در دوران سخت مکّه ـ تذکّر می‌دهد که علی‌رغم همه‌ی آن ساز و برگ ها، فرعون و سپاهش در برابر گروه قلیل

بنی‌اسرائیل کاری از پیش نبردند و درهم شکسته شدند و بنابراین شما نیز بیم دشمنان نکنیدکه خدای محمّد^ص همان خدای موسی^ع است و مؤمنانش را تنها نمی‌گذارد.

از این مرحله به بعد، صحنه‌ی شکست فرعون و فرعونیان مطرح می‌شود؛ ابتدا «مجمل» و سپس «به تفصیل».

(۵۷←۵۹) فَأَخْرَجْنَاهُم مِّن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۵۷ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ۵۸ كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ۵۹

« **پس ما آنان را از باغستان‌ها و چشمه‌سارها**(یی که در آنها بسرمی‌بردند) **بیرون آوردیم** » « **و نیز** (از) **گنجینه‌ها و جایگاه‌های پُر ناز و نعمتی** (که داشتند) » « **این‌چنین بود و آنها را به فرزندان اسرائیل به میراث دادیم** »،

آیات شریفه نشان می‌دهد که همه‌ی آن لطف‌ها که در حقِّ مصریان شده بود، چون لیاقت نداشتند، خدا از آنان سلب فرمود و به نظر می‌رسد که اراده‌ی خداوند در کار عالم بدین امر تعلّق گرفته که با کفران نعمت إلهی، نعمت ازدست می‌رود. این «اجمال» درآیات بعد «تفصیل» می‌یابد.

(۶۰) فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ .

« **پس** (فرعونیان) **هنگام برآمدن آفتاب آنها** (بنی‌اسرائیل) **را تعقیب کردند** »،

موسی^ع و قومش شبانه حرکت کرده و رفته بودند و فرعون و سپاهش با طلوع خورشید متوجّه شده، به تعقیب آنها پرداختند. آیه‌ی شریفه لجاجت و طمع مستکبران را در به کرسی نشاندنِ سخن خود نشان می‌دهد؛ و إلاّ فرعون می‌توانست بنی‌اسرائیل را رها کرده و به سلطنتش در مصر ادامه دهد.

(۶۱←۶۲) فَلَمَّا تَرَاءَا الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرَكُونَ . قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ .

« **و چون دو گروه یکدیگر را بدیدند، همراهان موسی گفتند: ما گرفتار آمدیم** » « (موسی) **گفت: نه هرگز، خداوندم با من است و به‌زودی مرا رَه می‌نماید** »

آیه‌ی ٦١ ضعف و جُبن بنی‌اسرائیل را نشان می‌دهد که به محض آنکه متوجّه سپاه فرعون در پشتِ سرِ خود شدند، امید خود را ازدست دادند. امّا قدرت نفسانی و اتّکای موسی^ع به خدا، هر وحشتی را از او می‌زدود و با وجود آنکه نمی‌دانست چگونه؟ ولی مطمئن بود که خداوند راه نجاتی از آن گرفتاری را به او خواهد نمود.

(۶۳) فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ .

« **پس به موسی وحی کردیم با عصای خود به آن دریا بزن؛ آنگاه** (دریا) **از هم شکافت و هر پاره‌ای چون کوهی ستُرگ بود** »،

آیه‌ی شریفه آن هدایت إلهی را که موسی^ع در انتظارش بود توضیح می‌دهد. خیلی کارها را انسان به تدبیر خود می‌کند ولی در آن مقاطع حسّاس که همه‌ی راههای گریز مسدود می‌شود، یاری خدا به سراغ مؤمنان

می‌آید و در مورد انبیاء(ع)، البتّه این پدیده ابعاد خاصّ خود را دارد. آری، این آیات نشان می‌دهد که همان عصایی که موسی ع با آن به اموری چون ریختن برگ درختان برای گوسفندانش می‌پرداخت (طه/۱۸) چون با اراده‌ی إلهی مرتبط شود، دریا را می‌شکافد. پس آنگاه که اراده‌ی انسان با مشیّت خدا گره خورَد، چه انقلاباتی که نمی‌تواند ایجاد کند!

(۶۴) وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ ٱلْأَخَرِينَ .

« **و دیگران را به آنجا** (آن دریا) **نزدیک کردیم** »،

مشخّص است که وقتی دریا شکافته شد، موسی ع و اصحابش از آن گذشتند. منظور از «**آخَرِین** = دیگران» فرعون و سپاهش می‌باشند که هرچند به پای خود ـ در تعقیب بنی‌اسرائیل ـ به آن محل رسیدند، امّا از آنجهت که در برنامه‌ی إلهی پیش می‌رفتند، خدا آن «نزدیک شدن» را به خود نسبت داده است.

(۶۵و۶۶) وَأَنجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُۥٓ أَجْمَعِينَ . ثُمَّ أَغْرَقْنَا ٱلْأَخَرِينَ .

« **و موسی و همراهانش، همگی را نجات دادیم** » « **سپس دیگران را غرق نمودیم** »،

روشن است که بعد از عبور موسی ع و اصحابش از دریا ـ با استفاده از شکاف ایجادشده ـ فرعونیان نیز به تصوّر آنکه شکاف مزبور همچنان برای عبور آنها نیز باقی خواهد ماند، وارد دریا شدند امّا بلافاصله دریا به امر إلهی به هم ریخت و همگی غرق شدند.

(۶۷) إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأَيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ .

« **همانا در این** (رویداد) **نشانه** (و عبرتی) **است و**(لی) **اکثر ایشان ایمان‌آور نبوده** (و نیستند) »،

منظور از «**اَكْثَرُهُمْ** = اکثر ایشان» در اینجا ـ برخلاف آنچه که عدّه‌ای تصوّر کرده‌اند ـ فرعونیان غرق‌شده نیستند (که اگر چنین می‌بود، انتظار می‌رفت آن اقلّیّتی از فرعونیان که احتمال ایمانشان می‌رفت، نجات می‌یافتند)؛ بلکه با توجّه به آیه‌ی۸ سوره که به همین صورت از مشرکان مکّه یاد می‌کند (**إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِين**)، به دست می‌آید که مقصود از «**اَكْثَرُهُمْ**» در آیه‌ی٦٧ نیز مشرکان زمان نزول‌اند که شرک و گناهانشان مانع از آن بود تا با شنیدن این ماجرا عبرت گیرند و به اصلاح خود بپردازند. ازسوی دیگر طبرسی و زمخشری و دیگران، ضمیر «**هُمْ**» را در «**اَكْثَرُهُمْ**» به بنی‌اسرائیل بازگردانده‌اند که با وجود آن‌همه امدادهای إلهی، همین‌که موسی ع در بازگشت از میقات خدا تأخیر کرد (طه/۸۵) آنها سوی گوساله‌پرستی رفتند.

(۶۸) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ .

« **و به تحقیق خداوند تو شکست‌ناپذیر و مهربان است** »،

یعنی، خدا نسبت به مخالفان و کافران «**عَزِیز**= شکست‌ناپذیر» و در حقّ مؤمنان «**رَحِیم**» است و ملاحظه می‌شود که در شکست فرعونیان و پیروزی موسویان، عزّت و رحمت خدا، هردو، تجلّی کرده است.

بخش سوّم

(ماجرای ابراهیم^ع^ و تذکّرات إلهی)

(۶۹) **وَ ٱتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ .**

« و خبر ابراهیم را بر آنها بخوان »،

پس‌ازداستان موسی^ع^ به ماجرای ابراهیم^ع^ پرداخته است. محور داستانِ موسی مخالفت با انسان(فرعون)پرستی (شرک سیاسی) بود و در ماجرای ابراهیم با سخن از روی‌آوری به اصنام، شخصیّت‌پرستی(شرک عبادی) مطرح شده است. زیرا بت‌ها مظهریّت داشته و اینکه گاهی به شکل اشخاص بودند، می‌رساند که آنها را مظهر افرادی از گذشتگان خود می‌پنداشتند.[1]

(۷۰) **إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِۦ مَا تَعْبُدُونَ .**

« زمانی که به پدر خود و قومش گفت: چه چیز را بندگی می‌کنید؟! »،

روشن است که سؤال ابراهیم^ع^ در اینجا از باب کسب اطّلاع نبوده، زیرا او به خوبی می‌دانسته که قومش «بت‌هایی» را عبادت می‌کردند؛ بلکه غرض از سؤال، دستاویزی برای ورود به بحثی بوده که طی آن ابراهیم، مقاصد توحیدی خود را ـ در ارشاد قومش ـ بیان کند. در حقیقت ابراهیم از مخاطبانش (به ملامت) می‌پرسد:

---

(۱) ـ در تفسیر المیزان آمده که مشرکان عرب جنّیان و فرشتگان را می‌پرستیدند و چون به‌گاه عبادت توجّه به این موجودات غیر مادّی دشوار بود، بت‌ها و تندیس‌هایی را ساخته بودند که هرکدام نماد آن‌موجودات بود و از طریق عبادتِ آن بت‌ها و تندیس‌ها، در حقیقت آن موجودات را عبادت می‌کردند. ولی بت‌های مشرکان فقط مظاهر برخی فرشتگان و جنّیان نبودند، بلکه از بزرگان و شخصیّت‌های پیشین آنها نیز مظاهری در بین بت‌هایشان وجود داشت، چنانکه مذکور است اشراف قومِ نوح^ع^ در برابر تعالیم توحیدی آن پیامبر^ع^، به مردم «**وَ قَالُوا لَاتَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لَاتَذَرُنَّ وَدًّا وَ لَاسُوَاعًا وَ لَايَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْرًا** = می‌گفتند: مبادا معبودان خود را واگذارید! و واگذارید وَدّ، سُواع، یغوث، یعوق و نسر را» (نوح/۲۳) و این‌ها همه نام‌های اشخاصی از گذشته‌ی پیشین آن قوم بوده که مظاهری از آنان به صورت بت داشتند و با کرنش در برابر آن بت‌ها، در حقیقت آن شخصیّت‌ها را تقدیس می‌کردند (و چه بسا به مانند مشرکان عرب، آنها را شفیعان خود نزد خدا می‌شمردند ـ یونس/۱۸). چنانکه در کتب حدیث از ابن عبّاس نقل شده که: «لَمّا قَدِمَ النَّبِيُّ^ص^ مَكَّةَ اَبَى اَن يَدخُلَ الْبَيْتَ وَ فِيهِ الآلِهَةَ فَاَمَر بِها فَاُخْرِجَتْ فَاُخْرِجَ صُورَةُ اِبراهِيمَ وَ اِسماعِيلَ (ع)... = چون پیامبر^ص^ (به هنگام فتح مکّه و شکستن بت‌ها) وارد مکّه شد از دخول خانه‌ی کعبه خودداری کرد در حالی‌که در آن بتها بود، پس امر فرمود آنها را خارج ساختند پس صورت (تصویر) ابراهیم و اسماعیل (ع) خارج شد» (سنن ابی‌داود/ج۲/ص۲۱۴) و در حدیث دیگر آمده «اَنَّ رَسُولَ الله (ص) حِينَ دَخَلَ الْبَيْت وَجَدَ فِيهِ صُورَةَ اِبراهِيمَ وَ صُورَةَ مَرِيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلام ... = هنگامی‌که رسول‌خدا (ص) داخل خانه‌ی کعبه شد صورت ابراهیم و صورت مریم (ع) را یافت» (مسند احمد/ج۱/ص۲۷۷).

بنده‌ی چه چیزی شده‌اید و خود را دربرابر چه چیز (و چه کس) می‌شکنید و نثار می‌کنید؟! در مورد مفهوم «رَبّ» ذیل آیه‌ی ٧٤ سوره‌ی انعام توضیح داده‌ایم.

(٧١) قَالُواْ نَعۡبُدُ أَصۡنَامٗا فَنَظَلُّ لَهَا عَٰكِفِينَ .

« **گفتند: بُتانی را بندگی می‌کنیم و همواره سر بر آستانشان داریم** »،

برخی مفسّران واژه‌ی «**ظَلَّ**» را در آیه‌ی کریمه به معنی «کانَ» دانسته‌اند. «**عاكِفين**» جمع «عاكِف» به معنی «ملازم، همراه، نوکر و چاکر» آمده است. «**نَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ**» یعنی محبّان و ارادتمندان این بت‌هاییم و در آستان‌بوسی و ستایش آنها بسرمی‌بریم.

(٧٢) قَالَ هَلۡ يَسۡمَعُونَكُمۡ إِذۡ تَدۡعُونَ .

« (ابراهیم) **گفت: آیا زمانی که** (آنها را) **می‌خوانید می‌شنوند؟** »،

واژه‌ی «**تَدْعُونَ**» در آیه از ماده‌ی «دُعاء»، به معنی فراخوانی عبادی برای یاری خواستن و برآوردن حاجت می‌باشد. بدیهی است از مقامی باید استمداد جُست که حدّ أقل شنوای ندای خواننده باشد. سنگ و چوب بی‌جان و یا شخصیّت‌های درگذشته، چگونه می‌توانند فریادهای متوسّلانشان را بشنوند؟! آنکه همه جا حاضر و ناظر بوده و هر سخن و ندایی را از هرکس ـ در هر زمان و مکان ـ شنواست، **انحصاراً** خدای‌تعالی است.

(٧٣) أَوۡ يَنفَعُونَكُمۡ أَوۡ يَضُرُّونَ .

« **یا به شما سود یا زیانی می‌رسانند؟** »،

یعنی به موجودی ـ خواه مستقیم به خود او، یا غیرمستقیم از طریق سمبل او ـ روی آوردن و برآورد خواسته‌ای را ورای اسباب و لوازم طبیعی درخواست کردن، در حالی‌که او نه سخنی می‌شنود و نه سود و زیانی به حال درخواست‌کننده تواند داشت، کمال گمراهی است.

معبود واقعی آن مقامی است که بتواند از عابدان ـ در هر شرایط زمان و مکان ـ دفع زیان کند و سودی به ایشان رساند یا درصورت نافرمانی کیفرشان دهد. آنها که از این کار عاجزند، نمی‌توانند معبود آدمی باشند (و از اینجا به دست می‌آید که مردگان ـ هرچند بزرگ و والامقام بوده‌اند ـ شایسته‌ی بندگی نیستند).

(٧٤) قَالُواْ بَلۡ وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا كَذَٰلِكَ يَفۡعَلُونَ .

« **گفتند:** (نه) **بلکه پدران خود را یافتیم که چنین می‌کردند** »،

مخاطبان ابراهیم[ع] ظاهراً هیچ‌گاه به پرسش‌های وی فکر نکرده بودند که آیا واقعاً بت‌هایی که آن‌همه تکریمشان می‌کنند شنوای استغاثه‌ها و توانای انجام خواسته‌های ایشان هستند یا خیر؟ بلکه دیده بودند پیشینیان آنها چنان باورها و راه و روشی داشتند و آنها نیز راه پدران خود را می‌رفتند.

آیات متعدّد قرآن (ازجمله زخرف/٢٢) حاکی از آن است که بت پرستان صدر اسلام نیز به همین‌گونه کار خود را تعلیل می‌کردند و همگی گرفتار دلبستگی به سنّت و فرهنگی بودند که از گذشته بینشان ریشه

دوانیده بود! و البتّه در فقدان دانش و آگاهی، فرهنگ عادات حکومت می‌کند. فرهنگ غلط، فقط با آگاهی و ایمانی که دست رد به خواسته‌های نفسانی زند، کنار می‌رود.

(۷۵و۷۶) **قَالَ أَفَرَءَيْتُم مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ . أَنتُمْ وَ ءَابَآؤُكُمُ ٱلْأَقْدَمُونَ .**

« (ابراهیم) **گفت: آیا** (در) **آنچه بندگی‌اش می‌کرده‌اید توجّه** (و تأمّل) **کرده‌اید؟** » « **شما و پدران پیشینتان؟**»، در برابر قوم مقلّد و متمسّک به عادات و مأنوسات، ابراهیم به فکر و منطق دعوت می‌کند (ولی کو گوش شنوا؟!).

(۷۷) **فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّيٓ إِلَّا رَبَّ ٱلْعَٰلَمِينَ .**

« **پس آنها همه ـ جُز خداوند جهانیان ـ دشمن من‌اند** »،

در پی آیه‌ی قبل، ابراهیم[ع] موضع خود را مشخّص ساخته است.

برای آیه‌ی فوق، بنا به آنکه «**إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِين** = جُز خداوند جهانیان» را استثناءِ «متّصل» و یا «منقطع» بشماریم، دو تفسیر هست: در حالت **اوّل** (استثناءِ متّصل) آیه‌ی شریفه چنین معنی می‌دهد که «همه‌ی معبودهای شما دشمن منند، مگر خداوند جهانیان». نشان می‌دهد که خداوند (خالق) جهانیان نیز معبود مشرکان معاصر ابراهیم بود و بت‌ها به منزله‌ی خدایان کوچکتر و شفیعانی بودند که پرستش (عبادت) می‌شدند. مجموعه‌ی آیات قرآنی نیز حاکی از آن است که شرک مشرکان عرب هم بدین‌گونه بوده است. امّا در حالت **دوّم** آیه بدین‌معنی خواهد بود که «همه‌ی معبودهای شما دشمن منند جز خداوند جهانیان (که او را نمی‌پرستید ـ و صفات و ویژگی‌های مذکور در آیات بعد را دارد)». بنا به این تعبیر، به‌دست می‌آید که خداوند (خالق) جهانیان برای مشرکان شناخته‌شده و مورد قبول بود؛ ولی عبادت او را مهم نشمرده به بت‌ها (شفیعان)خود روی می‌آوردند (که این هم بین مشرکان عرب شایع بوده است).

امّا در اینکه چگونه می‌شود بت‌های چوبی یا سنگی دشمن کسی باشند، طبری می‌گوید از آنجا که خداوند بت‌ها(معبودها)را روز رستاخیز زنده می‌کند تا با بت‌پرستان مخالفت کنند، مقصود ابراهیم این است که اگر من این بت‌ها را عبادت کنم، روز قیامت با من دشمنی خواهند کرد. ولی این معنا بعید می‌نماید. زیرا مشکل است تصوّر کرد که ابراهیم[ع] در برابر مشرکانی که به معاد معتقد نبودند، چنین فلسفه‌ای را مطرح کند. به نظر ما مقصود ابراهیم این بوده که پرستش بت‌ها موجب عدم رستگاری من می‌شود و بنابراین آنها دشمن سعادت منند، مگر پرستش خدای یکتا که در زندگی دنیا و آخرت من تأثیر دارد (آیات بعد). چنانکه از نوح نبی[ع] مذکور است: «**وَ قَدْ اَضَلُّوا كَثِيرًا** = خداوندا (این بت‌ها) بسیاری را گمراه کردند (و در برابر من که به فرمان تو برای هدایت مردم برخاستم سدِّ راه و دشمن‌اند)» (نوح/٢٤).

(۷۸←۸۲) **ٱلَّذِى خَلَقَنِى فَهُوَ يَهْدِينِ ٧٨ وَ ٱلَّذِى هُوَ يُطْعِمُنِى وَ يَسْقِينِ ٧٩ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ٨٠ وَ ٱلَّذِى يُمِيتُنِى ثُمَّ يُحْيِينِ ٨١ وَٱلَّذِىٓ أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِى خَطِيٓـَٔتِى يَوْمَ ٱلدِّينِ ٨٢**

« کسی که مرا آفرید و همو که هدایتم می‌کند » « و همان‌کس که طعامم دهد و سیرآبم کند » « و چون بیمار شوم پس او مرا شفا می‌بخشد » « و آنکه مرا می‌میراند و سپس زنده‌ام می‌کند » « و همان‌کس که امید دارم خطایم را روز جزا ببخشاید »،

یعنی آن مقامی ـ **انحصاراً** ـ درخور بندگی آدمی است که چنان اوصافی دارد. این بیان درست نقطه‌ی مقابل توجیهی است که مشرکان عرب برای عبادت بت‌های خود داشتند. زیرا آنها در عین آنکه خداوند را آفریننده و روزی‌رسان می‌دانستند (مؤمنون/۸۹←۸٤) و ابراهیم^ع^ را به عنوان هدایتگری از جانب خدا پذیرفته بودند، به معاد و روز جزا معتقد نبودند و بندگی و عبادت را نیز ـ سوای خدا ـ به بت‌هایشان که آنها را شفیعان خود نزد خدا می‌دانستند (یونس/۱۸ و زُمَر/۳) تعمیم می‌دادند. آیه‌ی ۸۲ می‌رساند که پیامبران عصمت ذاتی نداشته و چه بسا خطاهایی مرتکب شوند (البتّه نه در حدّ انسانهای معمولی) که امید دارند خداوند روز قیامت از آنها درگذرد.

(۸۳) رَبِّ هَبۡ لِي حُكۡمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ .

« خداوندا! به من حکمت (دانش استوار) **عطا کن و مرا به صالحان ملحق نما »،**

ابراهیم پس از آنکه چند صفت از صفات إلهی را در آیات قبل برشمرد و از نعمت‌های متعدّد او سخن گفت، در آیه‌ی فوق دعای وی به درگاه خدا آغاز می‌شود؛ از خداوند حکمت و درست‌اندیشی و آنگاه الحاق به صالحینِ پیش از خود را درخواست می‌کند. واژه‌ی «**حُكْم**» در قرآن به معنی «پیامبری» و یا «دانش و حکمت» آمده است.

(۸۴و۸۵) وَٱجۡعَل لِّي لِسَانَ صِدۡقٖ فِي ٱلۡأٓخِرِينَ . وَٱجۡعَلۡنِي مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ ٱلنَّعِيمِ .

« و برایم در(بین) **آیندگان آوازه‌ی نیکو گذار » « و مرا از وارثان بهشت پُرنعمت گردان »،**

یعنی خداوندا توفیقم ده به راهی بروم که آیندگان از من به نیکی یاد کنند، راهی که مرا به رضوان تو پیوند می‌دهد. آیه‌ی ۵۰ سوره‌ی مریم نشان می‌دهد که خداوند این دعای ابراهیم^ع^ را در حقّ او و فرزندانش اسحاق^ع^ و یعقوب^ع^، اجابت کرد، چنانکه می‌خوانیم «**وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِن رَّحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا** = و از رحمت خویش به آنان ارزانی داشتیم و ذکر خیر بلندی (میان آیندگان) برایشان قرار دادیم».

(۸۶) وَٱغۡفِرۡ لِأَبِيٓ إِنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلضَّآلِّينَ .

« و بر پدرم ببخشای که او از گمراهان است »،

در سوره‌ی توبه (آیه‌ی١١٤) مذکور است که استغفار ابراهیم برای پدرش بر طبق موعدی بود و وقتی برای او روشن شد که پدرش دشمن خداست برای او استغفار نکرد (**وَ مَاكَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرَاهِيمَ لِاَبِيهِ اِلّا عَن مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا اِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ اَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ**). اینکه در چه وقت برای ابراهیم محرز گردید که پدرش دشمن

خداست؟ تفاسیر می‌گویند وقتی پدر او مُرد. زیرا تا افراد زنده‌اند می‌توان برای آنها استغفار کرد و آرزوی هدایتشان را داشت، ولی چون با کفر مُردند قرآن می‌فرماید «**بر قبر آنها مَایست و برای هیچ‌یک از آنان که مرده‌اند دعا مخوان**» (توبه/٨٤).

(۸۷) وَ لَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ .

« **و** (در آن)**روزی که مردم برانگیخته می‌شوند، رسوایم مکن** »،

یعنی خداوندا ! کمکم کن به کارهایی دست نزنم که روز رستاخیز، دچار رسوایی و حقارت شوم.

(۸۸) يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَ لَا بَنُونَ .

« **روزی‌که هیچ مال و فرزندی سودی ندهد** »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که ابراهیم[ع] از «**يَوْمَ يُبْعَثُونَ** = روزی‌که مردم برانگیخته شوند» سخن گفت، در آیه‌ی فوق و آیات بعد خداوند خود ـ در توصیف آن روز ـ رشته‌ی کلام را به دست گرفته است. می‌فرماید آن روز انسان‌ها بی‌هیچ یار و یاوری (نه مال و نه فرزند) در دادگاه عدل إلهی حاضر می‌شوند.

(۸۹) إِلَّا مَنْ أَتَى ٱللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ .

« **مگر آن‌کس که قلبی پاک به سوی خدا آورد** »،

یعنی رور قیامت جُز «قلب سلیم» کارساز نیست، قلبی سالم از ریا، شرک، بخل وسایر بیماری‌های اخلاقی و گناهان، و مسلّم است که چنین قلبی، منشأ همه‌ی اعمال نیک نیز بوده است.

(۹۰و۹۱) وَأُزْلِفَتِ ٱلْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ . وَبُرِّزَتِ ٱلْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ .

« و (آن‌روز) **بهشت برای متّقیان نزدیک می‌شود** » « **و جهنّم بر گمرفتگان نمایان می‌گردد** »،

بهشت و جهنّم امروز، هر دو از مقوله‌ی غیب‌اند و ایمان به آنها در عقل و وجدان مؤمنان جاری است، ولی در آخرت این دو تجلّی می‌یابند. ذکر «پرهیزکاران» و «گمراهان» می‌رساند که دخول در بهشت یا جهنّم، از یکسو به‌اعتبار عدل إلهی و از سوی دیگر به اعتبار ایمان و عمل بشر است. هدایت و تقوی در برابر غوایت و ناپرهیزکاری، به ترتیب مایه‌ی رحمت و عذاب إلهی را فراهم می‌آورند.

(۹۲و۹۳) وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ . مِن دُونِ ٱللَّهِ هَلْ يَنصُرُونَكُمْ أَوْ يَنتَصِرُونَ .

« **و به آنها گفته می‌شود: کجایند آنچه غیر خدا بندگی می‌کردید؟! آیا یاریتان می‌کنند یا می‌توانند** (از خود دفاع کرده) **خود را یاری دهند؟** » ،

برخی آیات قرآن حاکی از آن است که مشرکان در قیامت، در مراحلی آن معبودهای خیالی خود را پیدا نمی‌کنند (انعام/٩٤ و٢٤ ، اعراف/٥٣ و ٣٧ ، یونس/٣٠ ، هود/٢١ ، نحل/٨٧ ، قصص/٧٥ ، فُصِّلَت/٤٨ و

غافر/۷٤). در آیه‌ی فوق می‌فرماید و چون آنان را دریابند، نمی‌توانند برای گمراهان کاری انجام دهند و اگر بنا باشد به جهنّم بروند، آن معبودهای خیالی نمی‌توانند مانع شوند و حتّی قادر به دفاع از خود نتوانند بود.

(۹۴و۹۵) **فَكُبْكِبُواْ فِيهَا هُمْ وَٱلْغَاوُۥنَ . وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ .**

« **پس آنها و همه‌ی گمراهان در آن** (جهنّم) **به رو افکنده شوند** » « **و سپاهیان شیطان همگی** »،

واژه‌ی «**كُبْكِبُوا**» در آیه‌ی شریفه از مادّه‌ی «كَبَّ» به معنی «به سر افکندن شخص» است. مقصود از «**جُنُودُ إِبْلِيسَ**» مردمانی است که در دنیا پیرو نفس أمّاره و راه‌های شیطانی بودند.

(۹۶و۹۷) **قَالُواْ وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ . تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ .**

« **در آنجا به مجادله برخیزند و گویند** » « **سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم** »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که گناهکاران در عالم عذاب با یکدیگر به ستیز و جرّ و بحث می‌پردازند و هریک دیگری را مسئول گمراهی خود در دنیا می‌شمرد[۱]، چنانکه می‌خوانیم: «**يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ** = مستضعفین به مستکبرین می‌گویند اگر شما نبودید، همانا ما مؤمن بودیم)» (سبأ/۳۱). امّا دیری نمی‌گذرد که همه به واقعیّت گذشته‌ی خویش می‌رسند و بر گمرفتگی‌های خود افسوس می‌خورند. همچنین آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که در آخرت همه مسلمان شده به خدا سوگند می‌خورند.

(۹۸) **إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ .**

« **آنگاه که شما** (معبودان دروغین) **را با خداوند جهانیان برابر می‌گرفتیم** »،

آیه‌ی شریفه به مجادلات گمراهان (مشرکان) با معبودان دنیویشان در جهنّم و افسوس‌خوری آنها اشاره دارد. در واقع مشرکان به آن‌معبودان می‌گویند عجب غلطی می‌کردیم که شما را با خداوند جهانیان برابر می‌گرفتیم یا امر و نهی‌تان را ـ همچون امر و نهی خدا ـ بی‌چون و چرا می‌پذیرفتیم! به عبارت دیگر مقصود از برابر گرفتن غیرخدا با خدا، از نظر «اطاعت» و «عبادت» است، نه به لحاظ «ذات» و «صفات»؛ مشرکان هیچ‌گاه نمی‌گفتند که معبود ما مثل خدا می‌آفریند ، بلکه به‌مانند خدا از او اطاعت می‌کردند.

(۹۹) **وَمَآ أَضَلَّنَآ إِلَّا ٱلْمُجْرِمُونَ .**

« **و جُز آن تبهکاران کسی ما را گمراه نکرد** »،

آیه‌ی قبل در اذعان اُخروی مشرکان از شرح وضعشان در دنیا با معبودانشان بود (معبودانی که به عبادت و

---

(۱) ـ درست برعکس بهشتیان که در مورد آنها فرموده «**دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ** = گفتارشان در آنجا: خدایا تو منزّه (از هر نقص و کمبود)ی و درودشان (با یکدیگر) سلام است» (یونس/۱۰). این وصف، در دنیا نیز مصداق دارد. آنجا که تهمت و بدگویی و فحّاشی جاری است، مجلس جهنّمی است! و آنجا که ایمان و صفا و آرامش و مباحثات نیکو در جریان است، مجلسی بهشتی خواهد بود.

اطاعتِ خود توسّط مشرکان راضی بودند). منظور از «**اَلْمُجْرِمُون** = آن گناهکاران» در آیه‌ی فوق باید کاهنان یا رؤسایی باشند که معرکه‌بگیر بساط شرک بودند.

(۱۰۰و۱۰۱) **فَمَا لَنَا مِن شَٰفِعِينَ . وَ لَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ .**

« **پس** (در اینجا) **شفیعی نداریم** » « **و نه هیچ دوستی صمیمی** (که از ما حمایت کند) »،

دلبستگی‌های کاذب به غیرخدا، بدینگونه در آخرت به تنهایی و ندامت می‌انجامد؛ چنانکه در این راستا فرموده «**اَلْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ** = در آن روز دوستان ـ به جز تقواپیشگان ـ دشمن یکدیگرند» (زُخرف/٦٧).

(۱۰۲) **فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ .**

« **پس کاش بازگشتی برایمان می‌بود، تا از مؤمنان می‌شدیم** »،

واژه‌ی «**لَوْ**» در آیه‌ی شریفه، آن «اگر» است که وقوعی ندارد و ظاهراً در اینجا به معنای تمنّی (آرزو کردن) می‌باشد. در سوره‌ی مؤمنون فرموده «**حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ . لَعَلِّى أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ** = و چون مرگ یکی‌شان دررسد، گوید: خداوندا! مرا بازگردانید؛ شاید در مورد (به جبران) آنچه ترک کرده‌ام عملی شایسته کنم؛ هرگز! این سخنی است که او می‌گوید؛ پیش رویشان حائلی است؛ تا روزی‌که برانگیخته شوند (نمی‌توانند به دنیا بازگردند)» (مؤمنون۱۰۰ و۹۹). قرآن عواقب کارها را روشن کرده تا مردمان برحذر باشند که چه سرانجامی درپیش است و کج نروند.

(۱۰۳و۱۰۴) **إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ . وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ .**

« **همانا در این** (ماجرا) **عبرتی‌است، و**(لی) **اکثر ایشان ایمان نمی‌آورند** » « **و بی‌تردید خداوند تو شکست‌ناپذیر و مهربان است** » ،

آیات فوق به منزله‌ی ترجیع‌بندی است که در پایان شرح ماجرای هرپیامبر تکرار شده است. می‌فرماید در این ماجراها عبرتی است تا مردمان پند آموخته و به اصلاح خود پردازند، ولی افسوس که ـ چه در صدر اسلام و چه در این زمانه ـ «**قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُور** = اندکی از بندگانم شاکرند» (سبأ/۱۳). امّا ناباوران، مقهور کیفر حق می‌شوند و او غالب و در عین حال بر مؤمنان مهربان است.

بخش چهارم

(ماجرای نوح[ع])

(۱۰۵) كَذَّبَتۡ قَوۡمُ نُوحٍ ٱلۡمُرۡسَلِينَ .

« **قوم نوح فرستادگان** (خدا) **را تکذیب کردند** »،

هرچند نوح[ع] قبل‌از ابراهیم[ع] بوده، ولی داستان نوح در این سوره بعداز ابراهیم آمده (چنانکه داستان موسی[ع] را نیز قبل‌از ابراهیم آورده است). بنابراین به نظر می‌رسد ـ برخلاف سُوَر دیگر که معمولاً شرح داستان انبیاء (ع) به ترتیب تاریخی آمده ـ در این سوره رعایت ترتیب تاریخی مورد نظر نبوده، بلکه رابطه‌ی موضوعی بین دعوت انبیاء در نظر بوده است. به علاوه واژه‌ی «**مُرْسَلِين** = فرستادگان» در آیه‌ی شریفه می‌رساند که برخلاف قول مشهور، بین آدمِ ابوالبشر[ع] و نوح[ع]، پیامبران دیگری نیز بوده‌اند. از سوی دیگربا توجّه به اساس دعوت انبیاء به یکتاپرستی و اینکه علی الأصول آئین انبیاء یکی بیش نیست، تکذیب یکی از آنها به منزله‌ی انکار همه‌ی آنها به حساب آمده است.

(۱۰۶) إِذۡ قَالَ لَهُمۡ أَخُوهُمۡ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ .

« **زمانی که برادرشان نوح به آنها گفت: آیا** (از رویگردانی حق) **پروا ندارید؟!** »،

واژه‌ی «**أَخُوهُمْ**» در آیه به معنی «همشهری» است و نزدیکی و علاقمندی نوح را نسبت به قومش می‌رساند. همچنین آیه‌ی شریفه می‌رساند که دعوت نوح در درجه‌ی اوّل به پرهیز از اموری بوده که به قرینه‌ی آیاتِ بعد می‌توان نتیجه گرفت منظور، پرهیز از تکذیب انبیاء و ضمناً خود نوح، در دعوت به «توحید عبادت» بوده است. چنانکه آیات بعد در این زمینه گویاست.

(۱۰۸و۱۰۷) إِنِّي لَكُمۡ رَسُولٌ أَمِينٌ . فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ .

« **همانا من برای شما فرستاده‌ای درخور اِعتمادم** » « **پس از خدا پروا دارید و مرا فرمان برید** (رهنمودم را به کار گیرید) »،

با تذکّر «أمانتِ» خود، نوح[ع] در واقع می‌گوید مردم می‌توانند به او اعتماد کنند، چنانکه در احادیث آمده «مَابَعَثَ اللهُ نَبِيًّا إلّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ اَدَاءِ الاَمَانَة = خدا هیچ پیامبری را نفرستاد مگر آنکه به راستگویی و امانت‌داری مشهور بود». پیامبران بعدی نیز که ذکرشان در سوره رفته، دقیقاً همین تعبیر را درمورد خود به کار برده‌اند (آیات ۱۷۸ ، ۱۶۲ ، ۱٤۳ و ۱۲۵).

(۱۱۰و۱۰۹) وَمَآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ . فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ .

« **و من بر این** (رسالت) **هیچ مزدی از شما نمی‌طلبم که اجر من جُز بر** (عهده‌ی) **خداوند جهانیان نیست** »

«**پس از خدا پروا دارید و مرا فرمان برید** (آنچه را می‌گویم به کار بندید) »،

معلوم‌است کسی‌که همیشه راست گفته و امانت‌دار هم بوده (آیه‌ی قبل) و طمع مال دنیا نیز ندارد، نمی‌خواهد مردم را فریب دهد و بنابراین می‌توان به او اعتماد کرد و سخنش را جدّی گرفت. «**مَاأَسْئَلُكُم عَلَيْهِ مِنْ اَجْر**» را همه‌ی پیامبران گفته‌اند (آیات ١٦٤ و ١٨٠ سوره) و تاریخ گواهی می‌دهد که تا به آخر نیز همگی بر این قول پایدار بودند. چنانکه پیامبراسلام[ص] هیچ‌گاه در مقام گردآوری ثروت نبود و اموالی را هم که خدیجه داشت صرف اسلام کرد و بدون درهم و دینار از دنیا رفت و حتّی مختصر قرضی‌که به یک نفر یهودی داشت، سفارش کرد که بازماندگانش بپردازند. همچنین شایان توجّه است که نوح[ع] از مردم دعوت می‌کند که از خدا بترسند و در برابر خدا تقوی پیشه کنند، نه آنکه شخص او را محور قرار دهند؛ بلکه سخنش را به اعتبار آنکه وحی إلهی است، معتبر می‌شمرد.

(١١١) **قَالُوٓاْ أَنُؤۡمِنُ لَكَ وَٱتَّبَعَكَ ٱلۡأَرۡذَلُونَ .**

« **گفتند: آیا به تو ایمان آوریم؟ و**(حال آنکه) **پیروانت** (مشتی) **مردم فرومایه‌اند؟! »**،

این منطق ظاهربینان است که سخن «شخص» برایشان مطرح نیست و فقط به «پیروان» او نگاه می‌کنند! می‌گویند ما اشراف جامعه، چطور به کسی ایمان آوریم که جمعی از اراذل او را پیروی می‌کنند؟ چنانکه می‌خوانیم «**فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن قَوْمِهِ مَانَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَ مَانَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا**...= بزرگان قوم وی (نوح) که کفر ورزیدند گفتند: ما تو را جُز بشری مانند خود نمی‌بینیم و نمی‌بینیمت که جز فرومایگان ما پیروی تو کرده باشند... » (هود/٢٧).

(١١٢) **قَالَ وَمَا عِلۡمِي بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ .**

« (نوح) **گفت: من چه آگاهی از اعمال آنها دارم؟ »**،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که اشراف قوم، پیروانِ نوح را متّهم به بدعملی نیز می‌کردند و نوح در پاسخ اعلام می‌دارد که من آگاه به کارهای نهان مردم نیستم. واژه‌ی «**ما**» در آیه ممکن است نافیه و یا استفهامی (استفهامِ انکاری) باشد و در هرصورت، به وضوح نشان می‌دهد که پیامبران(ع) علم غیب نداشته و واقف به کارهای پنهانِ مردم نبوده‌اند.

(١١٣←١١٥) **إِنۡ حِسَابُهُمۡ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّيۖ لَوۡ تَشۡعُرُونَ . وَمَآ أَنَا۠ بِطَارِدِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ . إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ مُّبِينٞ .**

« **حسابشان ـ اگر دریابید ـ جُز بر** (عهده‌ی) **خداوندم نیست** » « **و من طرد کننده‌ی مؤمنان نیستم** » « **همانا من جُز بیم‌دهنده‌ی آشکار نیستم** »،

در پی آیه‌ی قبل نوح[ع] خطاب به اشراف کفرپیشه‌ی قومش می‌گوید حساب باطن افراد بر من پوشیده است.

همچنین نوح ـ پیامبر إلهی ـ رسماً اِعلام می‌دارد که من مسئولیّت ندارم در امور مردم جستجو کرده احوال پنهانی آنها را بدانم؛ حساب هرکس با خداست، بلکه دعوتی کرده‌ام و عدّه‌ای ایمان آورده‌اند و با من

نیست که مؤمنان را برانم (هود/۲۹).

ضمناً برخلاف مفاد آیه‌ی شریفه که حساب همگان را با خدا می‌داند، در زیارت جامعه‌ی کبیره می‌خوانیم: «وَ إِیَابُ الْخَلْقِ إِلَیْکُمْ وَ حِسَابُهُمْ عَلَیْکُمْ = بازگشت خلق به سوی شما (ائمّه^ع) و حساب آنها با شماست»!

(۱۱۶) **قَالُواْ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ یَٰنُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمَرْجُومِینَ .**

« گفتند: ای نوح! اگر بس نکنی، قطعاً از سنگسارشدگان خواهی بود »،

اشراف لجوج قوم نوح در مقابل دعوت إلهی به تهدید متوسّل شدند. این منطق چماق است که می‌گوید یا دست از عقیده و اشاعه‌ی آن بردار یا سنگسارت می‌کنیم[1]؛ و در این شرایط: صاحبدلان شرح دل سوی خدا می‌برند.

(۱۱۷و۱۱۸) **قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِی كَذَّبُونِ . فَٱفْتَحْ بَیْنِی وَبَیْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِی وَمَن مَّعِیَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِینَ .**

«(آنگاه نوح) **گفت: ای خدای من! همانا قومم مرا تکذیب کردند** » « **پس تو میان من و آنها حُکم کن و فیصله ده؛ و مرا و هرکس از مؤمنان را که با من است، نجات بخش** »،

نوح^ع به گزارش قرآن سالهای دراز زندگی کرد و پس از صدها سال دعوت و عنادِ قوم، سرانجام از خدا درخواست داوری نمود. واژه‌ی «**فَتْح**» در اینجا به قول ابن عبّاس به معنی «داوری» آمده است، چنانکه عرب می‌گوید «اُفاتِحُکَ بِالقاضی = تو را نزد قاضی به داوری می‌خوانم».

(۱۱۹و۱۲۰) **فَأَنجَیْنَٰهُ وَمَن مَّعَهُۥ فِی ٱلْفُلْكِ ٱلْمَشْحُونِ . ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ ٱلْبَاقِینَ .**

« پس او و هرکس را که در آن کشتی پربار با او بود، نجات دادیم » « سپس باقی‌ماندگان را غرق کردیم »،

برای واژه‌ی «**مَشْحُون**» در آیه، طبری دو معنا آورده است (**۱**) مملوّ از جمعیّت و (**۲**) سنگین‌وزن (که وزن سنگین نیز می‌تواند ناشی از جمعیّت زیاد باشد). تفصیل داستان در سوره‌ی هود آمده است که نوح^ع یک کَشتی ساخته و در طوفان بزرگی که پدید آمد، خود و پیروانش با حیواناتشان در آن جای گرفته از آن طوفان به سلامت جَستند و کافران گرفتار آمده غرق شدند.

(۱۲۱و۱۲۲) **إِنَّ فِی ذَٰلِكَ لَأَیَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِینَ . وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِیزُ ٱلرَّحِیمُ .**

« **به راستی در این** (ماجرا) **عبرتی است و اکثرشان ایمان آورنده نبودند** » « **و همانا خداوند تو قطعاً شکست‌ناپذیر و مهربان است** »،

آیات شریفه نشان می‌دهد که خداوند در برابر حقّ و باطل بی‌تفاوت نیست و طرفدار اهل منطق و سرکوب کننده‌ی زورگویان و چماق‌کشان است!

---

(۱) ـ نشان می‌دهد که سنگسار، در جوامع بدوی سابقه داشته و روش زورمندان در برابر مخالفانشان بوده است.

بخش پنجم

(ماجرای هودع و قوم عاد)

(۱۲۳←۱۲۷) كَذَّبَتْ عَادٌ ٱلْمُرْسَلِينَ ١٢٣ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ١٢٤ إِنِّى لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ١٢٥ فَٱتَّقُوا۟
ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٢٦ وَمَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ١٢٧

« **عاديان پيامبران**(خدا) **را تكذيب كردند** » « **آنگاه كه برادرشان هود به آنها گفت: آيا** (از خدا) **پروا نداريد؟** » « **به‌راستى من براى شما فرستاده‌اى درخور اعتمادم** » « **پس از خدا بترسيد و مرا فرمان بريد** (آنچه را مى‌گويم به كار بنديد) » « **و من بر اين**(رسالت) **هيچ‌اجرى از شما نمى‌طلبم كه پاداش من جُز بر خداوندِ جهانيان نيست** »،

آيات فوق در ابتداى داستان نوحع نيز آمده و نشان مى‌دهد كه سرفصل دعوت پيامبران يكسان بوده و اديان، پايه‌ى مشتركى داشته‌اند.

عاديان از اعراب «بائده» (منقرض شده) به شمار مى‌آيند كه در ريگستان‌هاى اطراف شبه جزيره‌ى عربستان مى‌زيستند و منظور از تكذيب «**مُرْسَلِين**» اين است كه با نپذيرفتن دعوت پيامبرشان هودع، پيامبران پيشين را نيز كه هود تصديق مى‌كرد، منكر بودند. البتّه دعوت هود به «**پروا در برابر خدا**» شامل ترك همه‌ى بدكارى‌ها توسّط آن قوم بوده كه علاوه بر شرك و بت‌پرستى (چنانكه آيه‌ى١٤ سوره‌ى فُصِّلَت مى‌نمايد) بنا به آيات بعد، مردمانى دنياپرست و عشرت‌طلب، مغرور(فُصِّلَت/١۵)، خشن و جبّار نسبت به مغلوبين بودند.(۱)

(۱۲۸و۱۲۹) أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ ءَايَةً تَعْبَثُونَ . وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ .

« **آيا بر**(سر) **هر بلندى** (تپّه‌اى) **نشانه‌اى** (بنايى) **مى‌سازيد و** (در آن) **به بيهوده‌كارى مى‌پردازيد؟!** » « **و كاخ‌هاى استوار برمى‌گيريد** (مى‌سازيد) **به اميد آنكه جاودانه بمانيد؟** »،

---

(۱) ـ «رژى بلاشر» خاورشناس فرانسوى در كتاب «در آستانه‌ى قرآن» مى‌نويسد: تمام داستان‌هاى قرآن نوعى استدلال بوده كه محمّدص (به الهام خدا) براى قومش مى‌آورده است. عرب‌ها با حكايت اقوامى چون عاد و ثمود آشنا بوده و از آنها در اشعار خود ياد مى‌كردند كه چگونه گرفتار بلايا شده و از بين رفتند. ولى قرآن به تجزيه و تحليل وقايع پرداخته و داستان‌ها را مدلّل كرده است و بر آن پايه، مردمان را به عبرت‌آموزى فرا مى‌خواند (نقل به مضمون). به عبارت ديگر هرچند آن اقوام سپرى شده و از بين رفته‌اند، ولى انحرافاتشان به صُوَرگوناگون بين بشر باقى‌است و از اين‌رو توجّه به ماجراى آنها و سرانجامشان مى‌تواند براى انسان امروز نيز مفيد باشد.

واژه‌ی «**تَبْنُونَ**» به معنی «بنا می‌کنید»، «**رِيع**» به معنی «زمین مرتفع (یا تپّه)» و واژه‌ی «**آيَةً**» در اینجا ـ با توجّه به کلمات قبلی آن ـ به معنی «بنا یا خانه» است. پیامبرخدا[ص] شَکوه می‌کند که قومش، همچون بسیاری در این دوره و زمانه، به دنبال کاخ‌سازی و عیش و نوش بوده وظایف إلهی را فراموش می‌کردند. البتّه ایرادی به خانه‌ی زیبا و مجهّز داشتن نیست، به شرطی که انسان آن را خانه‌ی ابدی نپنداشته تکالیف إلهی را در خدمت به خلق و سایر امور فراموش نکند، به قول شاعر:

مقصد ز کاخ و طُرّه‌ی ایوان نگاشتن کاشانه‌های سر به فلک برفراشتن
دانی‌که چیست تا به مراد دل اندرآن ؟ یک لحظه دوستی بتوان شاد داشتن
ورنه چگونه آدم عاقل بداده دل بـه خانه‌ای کـه ببایـد گذاشتـن

(۱۳۱و۱۳۰) وَإِذَا بَطَشْتُم بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ . فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ .

« **و چون حمله‌ور شوید همانند جبّاران حمله می‌کنید** » « **پس از خدا پروا دارید و مرا فرمان برید** (نصایح مرا به کار بندید) »،

راغب اصفهانی در مفردات، منظور از «**بَطْش**» را در اینجا انتقام گرفتن و مجازات کردن دانسته است. هود[ع] در اینجا یکی دیگر از جنبه‌های سوءِ رفتار قومش را تذکّر می‌دهد که در مجازات افراد خطاکار و حمله به دشمنان، رعایت اعتدال را نکرده و به افراط می‌رفتند. این حالت در بشر امروزی نیز کماکان وجود دارد و جوامعی که به قدرت و مُکنَت می‌رسند، عموماً رعایت حال مغلوبین را نمی‌کنند.

(۱۳۲←۱۳۵) وَٱتَّقُواْ ٱلَّذِيٓ أَمَدَّكُم بِمَا تَعۡلَمُونَ ١٣٢ أَمَدَّكُم بِأَنۡعَٰمٖ وَبَنِينَ ١٣٣ وَجَنَّٰتٖ وَعُيُونٍ ١٣٤ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ ١٣٥

« **و از آن‌کس که شما را به آنچه می‌دانید مَدَد کرد، پروا کنید** » « **به چهارپایان** (دام‌ها) **و پسران امدادتان کرد** » « **و به باغ‌ها و چشمه‌سارها** » « **همانا من از عذاب روزی بزرگ** (و هولناک) **بر شما می‌ترسم** »،

پیامبرخدا[ع] آن قوم ناسپاس را به نعمت‌هایی که ارزانیشان شده و در اختیارشان بود توجّه می‌دهد و به شکرگزاری فرا می‌خواند. خاطرنشان می‌سازد که خود خوب می‌دانید خداوند چه امکانات و موقعیّت‌هایی به شما ارزانی داشته است؛ و شما در برابر این نعمت‌ها شکرگزار نبودید و از آنها در راه رضای خدا استفاده نکردید. بنابراین در برابر سوءِ استفاده از نعمت، عاقبت بدی خواهید داشت.

(۱۳۶←۱۳۸) قَالُواْ سَوَآءٌ عَلَيۡنَآ أَوَعَظۡتَ أَمۡ لَمۡ تَكُن مِّنَ ٱلۡوَٰعِظِينَ . إِنۡ هَٰذَآ إِلَّا خُلُقُ ٱلۡأَوَّلِينَ . وَمَا نَحۡنُ بِمُعَذَّبِينَ .

« **گفتند:** (ای هود!) **یکسان است بر ما چه پندمان دهی یا از پند دهندگان نباشی** » « **همانا این جُز عادت پیشینیان نیست** » « **و ما** (هرگز) **عذاب نخواهیم شد** »،

واژه‌ی «**خُلُق**» در قرآن، به معنی اخلاق به کار رفته است (چنانکه در مورد پیامبر اسلام[ص] می‌فرماید: «**وَ إِنَّکَ**

لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ».) ولی قصد قوم گمراه مزبور، به قول ابن عبّاس نفی معاد بوده و می‌گفتند این همان «قصّه‌پردازی‌های دروغین» است!

مسلّماً این روحیّه‌ی لجاج و بی‌تفاوتی که هرچه بگویی، من همینم که هستم! مانع رؤیت حق و هدایت در هر موضعی است و اگر انسان وجدان آزاد داشته و منصف باشد، لجوج و بی‌تفاوت نمی‌شود، بلکه حرف حساب را می‌پذیرد و سخن غلط را رد می‌کند.

(۱۳۹و۱۴۰) فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ . وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ .

« **پس او** (هود) **را تکذیب کردند و ما هلاکشان کردیم؛ به راستی در این**(ماجرا) **عبرتی است و**(لی) **اکثرشان ایمان نمی‌آورند** » « **و همانا خداوند تو شکست‌ناپذیر و مهربان است** »،

قوم منحرف، در برابر پیامبرشان هود(ع) ـ که آنها را از جبّاریّت منع نموده به نعمت‌های خدا توجّه می‌داد ـ به لجاج و عناد پرداخته او را تکذیب کردند و نشان دادند که هیچ احساس خطری در راه و روش خود نمی‌کنند؛ غافل از آنکه کیفر إلهی در کمین است و خدای عالَم نسبت به «خوب» و «بد» بی‌تفاوت نیست. شرح هلاکت عادیان در سوره‌ی حاقّه (آیات ٦ و٧) آمده و می‌خوانیم که به وسیله‌ی تندباد طوفنده‌ای که ۷ شب و ۸ روز بر آنها وزید، هلاک شدند و اجساد بلندقامتشان همچون تنه‌های تنومند درخت نخل بود که به زمین می‌افتاد.

بخش ششم

(ماجرای صالح ع و قوم ثمود)

(۱۴۱←۱۴۵) كَذَّبَتْ ثَمُودُ ٱلْمُرْسَلِينَ ۱۴۱ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَٰلِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ۱۴۲ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ۱۴۳
فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ۱۴۴ وَمَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍۖ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ۱۴۵

« **ثمودیان فرستادگان** (خدا) **را تکذیب کردند** » « **آنگاه که برادرشان صالح به آنها گفت: آیا** (از خدا) **پروا ندارید؟** » « **به راستی من برای شما فرستاده‌ای امین‌ام** » « **پس از خدا بترسید و مرا فرمان برید** (آنچه را می‌گویم به کار بندید) » « **و من هیچ مزدی بر این** (رسالت) **از شما نمی‌طلبم که اجر من جُز بر خداوند جهانیان نیست** ».

ماجرای قوم ثمود و پیامبرشان صالح ع، از دیگر ماجراهای انبیا و اقوامشان در این سوره است که سرفصلی مشابه دیگر موارد دارد. ظاهراً مقصود قرآن از تکرار این سرفصل این است که نشان دهد دعوت پیامبران یک شکل بوده و همه یک روش داشتند. ضمناً اطلاق لفظ «**برادر**» به نبی در این موارد ـ علاوه بر آنکه می‌رساند او از بین خود قوم بوده ـ تعبیری عاطفه‌انگیز است (اعراف/۷۳). هرچند مراد همشهری و هموطن بودن است، نه برادر ایمانی.

ثمود نیز از قبایل قدیم عرب شمرده می‌شوند (اعراف/۷٤)؛ آنها به لحاظ معماری پیشرفته بودند (فجر/۹) و متعاقب مخالفت با پیامبرشان با وقوع زلزله‌ای از بین رفتند (اعراف/۷۸). شرح کاملتری از آنها در سوره‌ی هود آیات ٦۱ به بعد آمده است.

(۱۴۶←۱۵۰) أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَٰهُنَآ ءَامِنِينَ ۱۴۶ فِي جَنَّٰتٍ وَعُيُونٍ ۱۴۷ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ ۱۴۸ وَ
تَنْحِتُونَ مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتًا فَٰرِهِينَ ۱۴۹ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ۱۵۰

« **آیا** (گمان دارید) **در آنچه اینجاست** (و دارید) **در أمنیّت** (و بی‌هیچ آسیبی) **رها می‌شوید؟!** » « **در باغستان‌ها و** (کنار) **چشمه‌سارها؟** » « **و کشتزارها و درختان نخل که شکوفه‌هایش به هم پیوسته؟** » « **و ماهرانه از کوه‌ها خانه‌ها می‌تراشید** » « **پس از خدا پروا دارید و مرا فرمان برید** (آنچه را می‌گویم به کار بندید) ».

پس‌از دعوت به اصل زیربناییِ توجّه به خدا در آیات قبل، در آیات فوق انحراف اساسی آن قوم مطرح شده که به مانند عادیان، مردمانی دنیاپرست و راحت‌طلب بودند. آیات، استفهامی و در عین‌حال بیدارکننده و توبیخی است. می‌فرماید خداوند دنیا را تنبل‌خانه نخواسته! و بنای عالم این نیست که مردمانی در کنار

نعمت‌هایی بنشینند و هرقدر ظلم و ناسپاسی کنند آسیبی به آنها نرسد! (فساد و تباهکاری ثمودیان از آیات ۱۵۱ و ۱۵۲ به دست می‌آید؛ و واژه‌ی «**فارِهِین**» به معنای «ماهرانه» است).

(۱۵۱و۱۵۲) **وَلَا تُطِيعُوٓاْ أَمۡرَ ٱلۡمُسۡرِفِينَ . ٱلَّذِينَ يُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا يُصۡلِحُونَ .**

« **و اسرافکاران را فرمان مبرید** » « **همآنها که در این سرزمین فساد کرده و اصلاح نمی‌کنند** »،

این آیات نشان می‌دهد که «حاکمان» مرجع مطلق نیستند و شعار «من مأمور و معذورم»! از دیدگاه قرآن مطرود است. اولیاءِ امور تا زمانی می‌توانند تبعیّت شوند که امرشان اصلاحی باشد؛ و باید با فرامین آنها آگاهانه برخورد کرد و چون از مسیر صلاح ـ به تشخیص شرع و عقل ـ خارج شدند، فرامینشان را کنار گذاشت.

(۱۵۳و۱۵۴) **قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مِنَ ٱلۡمُسَحَّرِينَ . مَآ أَنتَ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا فَأۡتِ بِـَٔايَةٍ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ .**

« (ثمودیان) **گفتند:** (ای صالح) **جُز این نیست که تو از افسون‌شدگانی** » « **تو جُز بشری همانند ما نیستی؛ پس نشانه** (و معجزه‌ای) **بیاور اگر از راستگویانی** »،

واژه‌ی «**مُسَحَّرِین**» از مادّه‌ی «سَحَّرَ» از باب تفعیل است که با «سَحَرَ» (بدون تشدید) هم‌ریشه بوده و عمل جادوگری را می‌رساند. البتّه اصل «سِحْر» نمایاندن باطل در چهره‌ی حق با فریبکاری است و مسلّماً منظور ثمودیان این نبوده که کسی صالح را سحر کرده بود، بلکه از آنجا که سحرشدگان پرت و پلا می‌گویند، آنها نیز مقصودشان این بوده که ای صالح تو سخنان بی‌ربط می‌گویی؛ گفته‌هایت خیال‌پردازی است و به درد ما نمی‌خورد! به علاوه «تسحیر» به معنی سحرکردن مکرّر است، حالتی که شخص عقلش را از دست داده و انتظاری هم نیست که به‌زودی حالش بهتر شود. در مورد کفّار نیز خداوند این معنا را به کار برده و می‌فرماید «(اگر از کافران بپرسی آفریننده‌ی این نظام کیست؟) **سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ** = خواهند گفت از آنِ خداست، بگو: پس چرا سحر می‌شوید؟ (یعنی سخنان پریشـان می‌گویید و کج می‌اندیشید)» (مؤمنون/۸۹). امّا طبری واژه‌ی «**مُسَحَّرِین**» را در آیه‌ی ۱۵٤ سوره‌ی شعراء، از قول ابن‌عبّاس، به معنی «مَخْلُوقِین» گرفته و می‌گوید مقصود ثمودیان این بوده که ای صالح تو بشری عادی به‌مانند ما هستی؛ این سخنان چیست که می‌گویی؟!

(۱۵۵و۱۵۶) **قَالَ هَٰذِهِۦ نَاقَةٞ لَّهَا شِرۡبٞ وَلَكُمۡ شِرۡبُ يَوۡمٖ مَّعۡلُومٖ . وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٖ فَيَأۡخُذَكُمۡ عَذَابُ يَوۡمٍ عَظِيمٖ .**

« (صالح) **گفت: این ماده‌شتری است که سهمی از آب** (چشمه) **از آنِ او و سهمی** (هم) **از آب ـ در روزی معیّن ـ از آنِ شما باشد** » « **و آسیبی به او نرسانید که عذاب روزی بزرگ** (و هولناک) **شما را فراگیرد** »،

آیه‌ی فوق در پاسخ درخواست ثمودیان برای معجزه است؛ می‌فرماید صالح، شتری به آنها بنمود و گفت این معجزه‌ی إلهی است؛ روزی را برای آبخوری او اختصاص دهید و آسیبی به او نرسانید (اعراف/۷۳). به

عبارت دیگر، معجزه‌ای که در پاسخ معجزه‌طلبیِ ثمودیان رخ داد، ظهور شتری بود که قرآن جزئیّات واقعه را در اینکه آن شتر چگونه پدید آمد شرح نداده و فقط می‌فرماید که خواسته شد تا آنها در قبال آن معجزه، یک روز در میان از چشمه‌ای که داشتند آب بردارند و روزی را هم برای آبخوری آن شتر اختصاص دهند. توضیح بیشتر در مورد آیات فوق ذیل آیه‌ی٦٥ سوره‌ی هود آمده است.

(۱۵۷) **فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُواْ نَـٰدِمِينَ .**

« **پس** (سرانجام) **آن** (ماده شتر) **را پی کرده** (کُشتند و به دنبال آن) **پشیمان گشتند** »،

یعنی آن مردمان، تحمّل آن شتر و یک روز محرومیّت از آب را نکرده به تحریک یکی از سرانشان (چنانکه آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی «شمس» اشاره دارد) آن شتر را کشتند (پی کردن شتر، به معنی قطع رگ‌های بزرگ پشت پای شتر است تا حیوان نتواند حرکت کند وآنگاه او را که قادر به فرار نیست، می‌کشند). در مورد «**فَاَصْبَحُوا نَادِمِین** = پس پشیمان شدند» دو احتمال هست: **یکی** اینکه با مشاهده‌ی «**مقدّمات عذاب**» از کرده‌ی خود پشیمان شدند و **دیگر** آنکه عبارت را اِخباری در نظر بگیریم، بدین‌معنی که این کار در نهایت، برایشان پشیمانی به بار آورد (به توضیح ارائه شده ذیل آیه‌ی٦٥ سوره‌ی هود نگاه کنید).

(۱۵۸و۱۵۹) **فَأَخَذَهُمُ ٱلۡعَذَابُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗۖ وَمَا كَانَ أَكۡثَرُهُم مُّؤۡمِنِينَ . وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ .**

« **آنگاه آن عذاب آنها را فرا گرفت؛ همانا در این** (ماجرا) **عبرتی است؛ و**(لی) **اکثرشان ایمان نمی‌آورند** »

« **و همانا خداوند تو شکست‌ناپذیر و مهربان است** »،

«الف» و «لام» بر سر واژه‌ی «**عذاب**» در آیه‌ی شریفه، از باب عهد است، یعنی همان «**عذاب روز هولناک**» که صالح‌ع قومش را به آن تهدید کرده بود، بر سرشان آمد.

این‌گونه آیات سلیقه‌ی خدا را در امور نشان می‌دهد و مشخّص می‌سازد که اگر انسان در برابر نعمتی که معجزه‌آسا سراغش آمده بی‌حرمتی کند، درخور کیفری سخت خواهد شد.

بخش هفتم

(ماجرای لوطع و قومش)

(۱۶۰←۱۶۴) كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ ٱلْمُرْسَلِينَ ١٦٠ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ ١٦١ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ١٦٢
فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ١٦٣ وَمَآ أَسْـَٔلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ١٦٤

« **قوم لوط فرستادگان**(خدا) **را تکذیب کردند** » « **زمانی که برادرشان لوط به آنها گفت: آیا** (از کار زشتتان) **پروا ندارید؟** » « **به راستی من برای شما رسولی امین‌ام** » « **پس در برابر خدا تقویٰ پیشه کنید و مرا فرمان برید** (نصایح‌ام را به کار بندید) » « **و من از شما بر این** (رسالت) **هیچ اجری نمی‌طلبم که اجر من جُز بر** (عهده‌ی) **خداوند جهانیان نیست** ».

وحدت سبک دعوت ـ که با سایر پیامبران مذکور در این سوره مشابهت دارد ـ در آیات فوق مشاهده می‌شود. نشان می‌دهد که همه‌ی پیامبران ع خود را برادر قومشان و ناصح و رسولی درخور اعتماد می‌شمردند و آنها را از زشتکاری‌ها بازداشته به تقوای إلهی فرا می‌خواندند و در مقابل مواعظ و نصایح خیرخواهانه، مزدی از مردم نمی‌طلبیدند و أجر خود را به رضای خدا موکول می‌کردند.

(۱۶۵و۱۶۶) أَتَأۡتُونَ ٱلذُّكۡرَانَ مِنَ ٱلۡعَٰلَمِينَ . وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّنۡ أَزۡوَٰجِكُمۚ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٌ عَادُونَ .

« **آیا از میان جهانیان به سوی مردان می‌آیید؟!** » « **و آنچه را خداوندتان از جفت‌هایتان برای شما آفریده است وامی‌گذارید؟!** (کردارتان نه طبیعی) **بلکه شما مردمی متجاوزید** ».

واژه‌ی «**تَأۡتُونَ** = می‌آیید» در آیه‌ی شریفه از مصدر «إتیان = آمدن» از الفاظی است که در قرآن به کنایه برای آمیزش جنسی به کار می‌رود. بدین‌ترتیب در آیات فوق لوطع، به انحراف ویژه‌ی قوم خود که لواط بوده، پرداخته است. می‌گوید این چه کاری است که از میان همه‌ی آدمیان به مردان روی آورده همسرانی را که خدا برایتان آفریده وامی‌گذارید؟ در واقع لوطع، به استدلالی طبیعی پرداخته و می‌گوید زن و مرد برای آمیزش جنسی یکدیگر خلق شده‌اند و خداوند برای آمیزش جنسی مردان مجاری طبیعی قرار داده و مخالفت با این امرِ طبیعی و سراغ مجاریِ غیرطبیعی رفتن، تجاوز از حق است. به عبارت دیگر لوط خاطرنشان می‌سازد که زبانِ طبیعت، زبان خداست و بنابراین کاری برخلاف طبیعت انجام دادن، مخالفت با خداست.[۱](به سوره‌ی

---

(۱) ـ با تعمیم این قانونِ قرآنی، می‌توان به بسیاری از امور غیرطبیعی که مردمان به آنها دست می‌زنند، مثل دود خوردن و به خودآزاری پرداختن و غیره، به لحاظ شرعی، اعتراض کرد.

هود آیات ۸۰←۷۸ و توضیح آنها نگاه کنید).

(۱۶۷) قَالُواْ لَئِن لَّمۡ تَنتَهِ يَٰلُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُخۡرَجِينَ .

« **گفتند: ای لوط! اگر** (از این سخنان) **بازنایستی بی‌شک از اخراج‌شدگان خواهی بود** »،

آنها که در برابر منطق بی‌منطق‌اند، معمولاً دست به تهدید و زورگویی می‌زنند و إلاّ پاسخ برهان را باید با برهان داد. در غیر این‌صورت اگرهم سخنی باطل باشد، به بهانه‌ی «مظلومیّت» رواج بیشتری می‌یابد (البتّه دیکتاتورها و حکومت‌طلبان از درک این واقعیّت عاجزند).

(۱۶۸) قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُم مِّنَ ٱلۡقَالِينَ .

« (لوط) **گفت: همانا من از دشمنانِ آنچه شما می‌کنید هستم** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که موضوع از نظر خداوند قابل تخفیف نبوده، لذا لوط[ع] از همان ابتدا موضع مخالف و سرسختانه‌ی خود را در برابر زشتکاری ایشان نشان داد و نه تنها از تهدید قومش هراسی به دل راه نداد، بلکه ابراز انزجار از کردار آنها کرد. گاهی اوقات در برابر انحرافی باید تدابیری اندیشید و با نرمش جلو رفت تا انحراف اصلاح شود. همانگونه که قرآن در مواردی مثل شرب خمر و ربا، روش تدریج پیش گرفته و نهایتاً به تحریم کامل رسیده است. امّا آنجا که انحراف از حدّ می‌گذرد و زشتی کار هیچ تأمّلی نمی‌طلبد، موضع صریح و قاطع لازم می‌آید.

(۱۶۹) رَبِّ نَجِّنِي وَأَهۡلِي مِمَّا يَعۡمَلُونَ .

« **خداوندا! من و خانواده‌ام را از آنچه اینان می‌کنند نجات بخش** »،

خسته از تلاش و ناامید ازهدایت قوم، لوط ملتمسانه به درگاه خدا برای رهایی دعا می‌کند. واضح است که جمله‌ی فوق در حضور بدکاران أدا نشد، بلکه شکل دعاییِ آیه شبیه نوعی حدیث نفس به نظر می‌رسد. ضمناً به دست می‌آید که لوط[ع] در بین آن قوم پیروان چندانی نداشت، وگرنه علاوه بر خانواده، برای پیروان نیز دعا می‌کرد. حتّی نوشته‌اند که فقط دو دختر و دامادهای لوط حامی او بودند. چنانکه در سوره‌ی ذاریات (آیات ۳٦ و ۳۵) می‌خوانیم: «**فَأَخْرَجْنَا مَن كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ . فَمَاوَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ** = و هرکس از مؤمنان در آنجا بود برونش بردیم که در آنجا جُز یک خانواده از تسلیم‌شدگان (مطیعان) نیافتیم».

(۱۷۰و۱۷۱) فَنَجَّيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥٓ أَجۡمَعِينَ . إِلَّا عَجُوزٗا فِي ٱلۡغَٰبِرِينَ .

« **پس او و اهلش، جملگی را نجات دادیم** » « **مگر پیرزنی** (همسر لوط) **را در میان بازماندگان** »،

از آیات دیگر به دست می‌آید که آن پیرزن همسر لوط بوده (اعراف/۸۳ ، هود/۸۱ ، حِجر/٦۰ ، نمل/۵۷ ، عنکبوت/۳۲ و تحریم/۱۰) و شاید لوط نیز در سنین بالای عمر بوده که زنش پیرزن بوده است. البتّه انگیزه‌ی آن زن نمی‌توانسته انگیزه‌ای جنسی باشد، بلکه باید گفت که احتمالاً در لجاجت با شوهر، به حمایت از

زشتکاران برخاسته بود. چنانکه کاشفی آورده: زن لوط با او بیرون نیامد و گفت من راضی‌ام آنچه را که به قوم من می‌رسد، به من هم برسد.

(۱۷۲و۱۷۳) **ثُمَّ دَمَّرْنَا ٱلْأَخَرِينَ . وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا فَسَآءَ مَطَرُ ٱلْمُنذَرِينَ .**

« **سپس دیگران را هلاک کردیم** » « **و بارانی** (از سنگ) **بر آنها باراندیم؛ و باران بیم‌داده‌شدگان چه بد بود** »،

در عربی، هرچه از آسمان ریزد ـ ولو سنگ باشد ـ به آن باران گفته می‌شود. در اینکه جنس آن باران چه بوده، آیه‌ی ٧٤ سوره‌ی حِجر گویاست که توضیحش را داده‌ایم. آیه‌ی مزبور می‌فرماید که بر آنها «**سِجِّيل**» بارانده شد که مفسّران از آن به سنگ گوگرد تعبیر کرده‌اند و برخی گفته‌اند که سنگ گِل پارسی بوده که چون حرف گاف در عربی نیست به «سِجّیل» (سنگ‌گِل) تبدیل شده است.

به هرحال، هرچه بوده سنگباران مُهلکی بوده و مقطع آیه‌ی۱۷۳ می‌رساند که قبلاً از سوی لوط ع به زشتکاران اِعلام خطر شده بود.

(۱۷۴و۱۷۵) **إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ . وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ .**

« **همانا در این** (ماجرا) **نشانه** (و عبرتی) **است؛ و**(لی) **اکثرشان ایمان نمی‌آورند** » « **و به راستی خداوند تو شکست‌ناپذیر و مهربان است** »،

خداوند در این‌گونه آیات ختامی شرح ماجرای پیامبران ع، تصریح می‌کند که از آنچه گفته شد، می‌توان عبرت‌ها آموخت ولی مشرکان معاند را هرچه گویی و تذکّر دهی سودی نمی‌بخشد و آنها اکثراً «موحِّد و فرمانبردار» نخواهند شد؛ ولی خدا بی‌نیاز از ایمان و عمل بندگان و شکست‌ناپذیر و ضمناً مهربان است و فرصت می‌دهد و امید که با توجّه به سرانجام بی‌ایمانی و پشت کردن به تعالیم انبیاء، مردمان به خود آیند و توشه‌ای برای عمر دنیوی و آخرت خود بردارند.

بخش هشتم

(ماجرای شعیب نبی[ع] و قومش)

(۱۷۶) كَذَّبَ أَصۡحَٰبُ لۡـَٔيۡكَةِ ٱلۡمُرۡسَلِينَ .

« **اهالی اَیْکَه فرستادگان** (خدا) **را تکذیب کردند** »،

واژه‌ی «**اَیْکَة**» به معنی «جنگل» است. امّا در سوره‌ی هود (آیه‌ی۸٤) آمده که شعیب بر قوم «**مَدْیَن**» مبعوث شده بود. بنابراین به نظر می‌رسد که در اطراف مَدیَن (که بخشی از سوریّه‌ی امروز بوده است) جنگلی وجود داشته و شعیب علاوه بر مدینیان، بر جنگل نشینان نیز رسالت داشته است. شاید هم مدینیان و مردم جنگل درحقیقت یک قوم بودند که به هر دو صفت از آنها در قرآن نام برده شده است.

در آیه‌ی فوق می‌فرماید مردم «**اَیکَه**» در برابر پیامبر خدا راه انکار پیش گرفتند، چنانکه در سوره‌ی حِجر (آیه‌ی۷۸) از آنها به لفظ «**ظالِمین**» یاد شده است.

(۱۷۷←۱۸۰) إِذۡ قَالَ لَهُمۡ شُعَيۡبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿۱۷۷﴾ إِنِّي لَكُمۡ رَسُولٌ أَمِينٞ ﴿۱۷۸﴾ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿۱۷۹﴾ وَ
مَآ أَسۡـَٔلُكُمۡ عَلَيۡهِ مِنۡ أَجۡرٍۖ إِنۡ أَجۡرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿۱۸۰﴾

« **آنگاه که** (پیامبرشان) **شُعَیب به آنها گفت: آیا** (از زشتکاری‌هایتان) **پروا ندارید؟** » « **به راستی من برای شما فرستاده‌ای امین‌ام** » « **پس در برابر خدا تقویٰ پیشه کنید و به آنچه می‌گویم عمل کنید** » « **و من از شما بر این** (رسالت) **هیچ مزدی نمی‌طلبم که اجر من جُز بر** (عهده‌ی) **خداوند جهانیان نیست** »،

این آیات شبیه آیات قبلی درباره‌ی پیامبران گذشته است که شرحشان را داده‌ایم. به طور کلّی پیامبران یک دعوت عام داشتند و یک دعوت خاص. دعوت عام مربوط به مسائل زیربنایی جامعه و دعوت خاص به مشکلات و انحرافات جاری در جامعه معطوف بوده است.

(۱۸۱←۱۸۴) أَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ وَلَا تَكُونُواْ مِنَ ٱلۡمُخۡسِرِينَ ﴿۱۸۱﴾ وَزِنُواْ بِٱلۡقِسۡطَاسِ ٱلۡمُسۡتَقِيمِ ﴿۱۸۲﴾ وَلَا تَبۡخَسُواْ
ٱلنَّاسَ أَشۡيَآءَهُمۡ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ﴿۱۸۳﴾ وَٱتَّقُواْ ٱلَّذِي خَلَقَكُمۡ وَٱلۡجِبِلَّةَ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿۱۸۴﴾

« **پیمانه را تمام دهید و از کم دهندگان** (و خسارت زدگان) **مباشید** » « **و با ترازوی درست وزن کنید** » « **و اشیاءِ مردم را کم مدهید و در زمین** (خدا) **تباهکارانه سر به فساد برمدارید** » « **و از آن کس که شما و نسل‌های پیشین را آفرید، پروا دارید** »،

واژه‌ی «**قِسْطاس**» در آیه‌ی شریفه به معنی «ترازو» است. «**قِسطاس مستقیم**»ترازویی است که وزن هر چیز را به درستی نشان می‌دهد. واژه‌ی «**جِبِلَّة**» به معنی «سرشت و خلقت» است و بنا به زمخشری در کشّاف و طبرسی در مجمع البیان، مراد از «**الْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ**» «آفریدگان پیشین» می‌باشد.

از این آیات، انحراف خاصّه‌ی قوم شعیب ـ بعد از انحراف در توحید عبادت ـ روشن می‌شود که کم‌فروشی و فریبکاری در معاملات بوده است. این موضوع با امانتی که شعیب درمورد خود اعلام می‌داشت بی‌تناسب نیست؛ انسانی «**أمین**» که با خیانت‌های مالی به مقابله برخاسته بود و مردمان را به پروای از خدا دعوت می‌کرد که مبنای رستگاری است. شایان توجّه این‌که واژه‌ی «**لَا تَعْثَوْا**» در آیه‌ی شریفه به معنی «لاتُفْسِدُوا» در مقام مبالغه و تأکید آمده و عبارت «**لَاتَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ**» در حقیقت به این معناست که تباهکار نباشید و در زمین فساد مکنید.

(۱۸۵) قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مِنَ ٱلۡمُسَحَّرِينَ .

« **گفتند:** (ای شعیب!) **جُز این نیست که تو از سحرشدگانی** »،

البتّه این نسبت جدیدی نبود که قوم به پیامبرشان می‌دادند؛ پیامبران معمولاً ـ چون مردم را به خلاف عاداتشان دعوت می‌کردند ـ دیوانه خوانده می‌شدند. قومی با تقلّب و دزدی زندگی می‌کردند و این به نظرشان بلااشکال بود، ولی در مقابل کسی را که به درستی و راستی دعوت می‌کرد، سحرزده یا دیوانه می‌خواندند! (چون سحرشدگان همچون دیوانگان از احوال عادی برخوردار نیستند) و البتّه سرانجام روشن می‌شد که دیوانه کیست!

(۱۸۶) وَ مَآ أَنتَ إِلَّا بَشَرٞ مِّثۡلُنَا وَإِن نَّظُنُّكَ لَمِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ .

« **و تو جُز بشری همانند ما نیستی و هرآینه گمان داریم که از دروغگویان باشی** »،

این آیه نشان می‌دهد که اِعلام پیامبری را ازجانب شعیب دروغ می‌شمردند و به مانند اقوام پیشین انتظار داشتند که پیامبر خدا بشر غیرعادی باشد.

(۱۸۷) فَأَسۡقِطۡ عَلَيۡنَا كِسَفٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ .

« **پس قطعه‌ای از آسمان را بر ما بیفکن اگر از راستگویانی** »،

این‌گونه آیات نهایت لجاجت مخالفان را در برابر پیامبر خدا نشان می‌دهد که به‌جای دلیل و برهان برای اثبات ادّعا، خواستار عذاب می‌شدند! شبیه این روحیّه در کفّار مکّه نیز بوده است، چنانکه می‌گفتند «**خداوندا! اگر این قرآن حق است و از نزد توست، پس از آسمان بر ما سنگ بباران**» (انفال/۳۲).

(۱۸۸) قَالَ رَبِّيٓ أَعۡلَمُ بِمَا تَعۡمَلُونَ .

« (شعیب) **گفت: خداوندم به آنچه می‌کنید داناتر است** »،

پیامبر خدا دربرابر آن مردم لجوج که برای اثبات راستگویی‌اش عذاب می‌طلبیدند، می‌گوید درخواست شما در گرو مشیّت إلهی است و هموست که به اعمال آشکار و پنهان شما آگاه بوده و به هر صورت که صلاح بداند دربرابر شما عکس‌العمل نشان خواهد داد.

(۱۸۹) **فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ ٱلظُّلَّةِۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ .**

« **پس او را تکذیب کردند و عذاب روز ابر** (آتشبار) **آنان را فرا گرفت؛ همانا آن، عذاب روزی بزرگ** (هولناک) **بود** »،

واژه‌ی «**ظُلَّة**» در آیه‌ی شریفه به معنی «ابر» است که با همراهی عذاب، به معنی ابر آتشبار می‌آید.

در سوره‌ی هود (آیه‌ی۹٤) در مورد سرانجام قوم شعیب آمده که «**وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُواْ فِى دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ** = و ستمگران را صیحه‌ای درگرفت و در خانه‌هایشان بی‌جان شدند». از سوی دیگر برخی مفسّران دربارۀ مقدّمه‌ی آیه‌ی فوق گفته‌اند که ابتدا هفت روز گرمای سوزان بر منطقه‌ی آن قوم حاکم شد و چون همه به ستوه آمدند، ناگهان پاره ابری در پهنه‌ی آسمان ظاهر گردید و نسیمی وزیدن گرفت و آنها پنداشتند که ابر بارنده و خنک‌کننده‌ای است؛ پس از خانه‌ها بیرون ریختند که ناگهان صاعقه‌ای با بانگ سخت (**الصّیحة**) فرود آمد و در پی آن زمین لرزید و همه را به کام مرگ برد.

(۱۹۰و۱۹۱) **إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأٓيَةًۖ وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ . وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ .**

« **به راستی در این** (ماجرا) **نشانه** (و عبرتی) **است؛ ولی اکثر ایشان ایمان نمی‌آورند** » « **و همانا خداوند تو شکست‌ناپذیر و مهربان است** »،

خاتمه‌ی این بخش از آیات نیز شبیه آیات قبلی در پایان داستان سایر پیامبران[ع] می‌باشد که توضیحشان را داده‌ایم.

بخش نهم

(وصف قرآن و عناد منکران)

(۱۹۲) وَ إِنَّهُۥ لَتَنزِيلُ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ .

« **و به راستی که این** (قرآن) **قطعاً فروفرستاده‌ی خداوند جهانیان است** »،

پس‌از ذکر انبیاءِ گذشته(ع) و شرح مشکلاتی که در ابلاغ رسالت خود با آن روبرو بودند، به نبوّت پیامبر اسلام[ص] و قرآن رسیده است.

می‌فرماید قرآن، «**تَنزِيل**» علم از مقام ربوبیّت به مرتبه‌ی درک بندگان است. در این راستا البتّه انتظار می‌رود که علم نازل شده از ما فوق، انسان را دگرگون کند، همانگونه که پیامبر[ص] به هنگام دریافت وحی منقلب می‌شد. امّا وقتی این علم با خرافات گوناگون و احادیث مجعول همراه شد، تأثیرش ازدست می‌رود و خُنثیٰ می‌شود. بنابراین فقط با طرد خرافات و روی‌آوری خالصانه به قرآن ـ با زمینه‌ی ذهنی صاف و پاک ـ است که آدمی به حالتی از انقلاب و تربیت روحی می‌رسد که لازمه‌ی تأثیر کلام إلهی است.

(۱۹۳) نَزَلَ بِهِ ٱلرُّوحُ ٱلْأَمِينُ .

« **فرود آورده است آن را فرشته‌ی أمین** (جبرئیل) »،

واژه‌ی «**رُوحُ الْأَمِين**» به لحاظ لغوی، به معنی «روح امانت‌دار» است و این یکی از صفات فرشته‌ی جبرئیل می‌باشد که در دریافت و رساندن وحی به رسولان، حفظ امانت می‌کند.

در آیه‌ی فوق و دو آیه‌ی بعد ـ همراه با آیات انتهایی سوره ـ سه مقام درونی انسان مطرح شده است: (**۱**) **مقام وحی** (آیات۱۹۴←۱۹۲) (**۲**) **مقام کهانت** یا تحت تأثیر اِلهامات شیطانی قرار گرفتن (آیات۲۲۳←۲۲۱) و (**۳**) **مقام شعر** که از ذوق و قوّه‌ی خیال نشأت می‌گیرد (آیات۲۲۶و۲۲۵). در آیه‌ی فوق و دو آیه‌ی بعد به وصف وحی پرداخته و آن را از الهامات شیطانی و شعر، جدا می‌سازد. می‌فرماید قرآن، وحی خداست که توسّط «**رُوحُ الْأَمِين**»، یعنی روحی امانتدار به پیامبر[ص] رسیده است.[1] («**جبرئیل**» درقرآن به اوصاف گوناگون

---

(۱) ـ وحی به پیامبر اسلام[ص]، ظاهراً فقط از این طریق بوده، ولی در سوره‌ی شوری انواع دیگری از وحی إلهی را نیز ذکر می‌کند: «**وَ مَاكَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيم** = و هیچ بشری نبوده که خدا با او سخن گوید مگر ازطریق وحی، یا ازپس پرده، یا فرستاده‌ای را ارسال دارد که به فرمان او هرچه خواهد وحی کند» (شوری/۵۱). **وحی مستقیم خدا**، همان اِلهامات ربوبی است که به دل انسان می‌نشیند، چنانکه به دل مادر موسی[ع] نشست فرزند شیرخوار خود را به آب افکند (قصص/۷). **سخن خدا از پسِ پرده،** یعنی سخن خدا در محیط بدون آنکه خدا دیده شود؛ بنا به اراده‌ی إلهی امواج در محیط چنان آمیخته می‌گردد که کلمات منظور خدا را به گوش مخاطب برساند؛ چنانکه درمورد موسی[ع] این شرایط پیش آمد؛ و بالأخره در آیه‌ی سوره‌ی شوری (و آیه‌ی فوق از سوره‌ی شعراء) به نوع سوّم وحی **از طریق جبرئیل** اشاره می‌کند.

چون «**رُوحُ الْقُدُس**» و «**شَدِيدُ الْقُوَى**» معرّفی شده و گاهی نیز صرفاً به همان نام جبرئیل ذکرش رفته است).

(۱۹۴) **عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ ٱلْمُنذِرِينَ .**

« بر قلب تو؛ تا از بیم‌دهندگان باشی »،

آیه‌ی شریفه تصریح می‌نماید که وحی بر «قلب» پیامبر^ص^ می‌نشست و نه بر عقل او. به نظر می‌رسد که اگر می‌فرمود بر عقل وی فرود می‌آمد، این شبهه پیش می‌آمد که با نزول فرشته، عقل پیامبر تحریک شده و مطالبی گفته است. امّا به بیان فوق، آیه‌ی شریفه در واقع تصریح دارد که قرآن تراوشات فکری پیامبر نیست، بلکه وحیِ إلهی با قلب او روبرو بوده است. بنابراین، برعکس شعر که از ضمیر خود آدمی در فکرش تجلّی می‌کند، وحی از سوی خدا بر قلب می‌نشیند و بر زبان جاری می‌گردد. البتّه منظور از «قلب»، همان کانون احساس و عواطف آدمی است که تأثّراتش در قلب مادّی ظاهر شده ضربان آن را تغییر می‌دهد.(۱) ضمناً آیه‌ی شریفه ـ چنانکه سبک آیات مکّی است ـ پیامبر^ص^ را «بیم‌دهنده» خوانده، زیرا در ابتدای دعوت لازم می‌نمود بر مردمی غوطه‌ور در انحرافات و مادّیّات، بیشتر اِعلام خطر شود تا بشارت.

نکته‌ی دیگر آنکه بنا به آیات ٦←۹ سوره‌ی نجم جبرئیل گاهی صورت پذیرفته و بر پیامبر^ص^ ظاهر می‌گردید و آنگاه پیام خدا را می‌رساند و همچنین در خبر است که گاهی دریافت وحی توسّط پیامبر^ص^، با صداهای زنگ‌مانندی در سر او همراه بود(۲)، ولی در هرحال همواره مفاد وحی بر«قلب» او می‌نشست، چنانکه در شرایط رؤیت جبرئیل نیز می‌فرماید «**مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى** = آنچه را دید، قلبش دروغ ندید» (نجم/۱۱).

(۱۹۵) **بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ .**

« به زبان عربی روشن »،

---

(۱) ـ حالت پذیرش و قبول، غیراز فهم مقصود است. فهم هر موضوع فقط مقدّمه‌ی پذیرش آن را فراهم می‌کند. آدمی با مغز می‌فهمد ولی با دل (یا قلب) می‌پذیرد. چه بسا افرادی که مغرشان به خوبی کار می‌کند ولی «قلب»شان خفته است؛ مسائل بزرگ اخلاقی، آرمان‌های انسانی و إلهی و در یک کلام «ارزش‌های معنوی»، هیچ‌کدام کوچکترین اثری در ایشان به جای نمی‌گذارد؛ هرچند آنها را به خوبی می‌فهمند. اینان فقط «فهمیدن» را بلدند که کار مغز است. امّا صاحبدلان با مغز می‌گیرند و با قلب به قبول می‌آیند و این پذیرش«قلب» است که انسان را منشأ کارهای بزرگ می‌گرداند.

(۲) ـ محدّثان و مورخان اسلامی از حارث بن هشام نقل کرده‌اند که او از پیامبر^ص^ پرسید: «**يا رَسُولَ الله كَيْفَ يَأتِيکَ الْوَحيُ** = ای رسول خدا، وحی چگونه به تو می‌رسد؟» پیامبر^ص^ پاسخ داد: «**أحْيانًا يَأتِينِي مِثْلَ صَلْصَلَةِ الْجَرَسِ وَ هُوَ أشَدُّهُ عَلَيَّ فَيُفْصَمُ عَنّي وَ قَدْ وَعَيْتُ عَنْهُ ما قالَ، وَ أحْيانًا يَتَمَثَّلُ لِيَ الْمَلَکُ فَأعي ما يَقُولُ** = گاهی از اوقات، وحی (در خلال آوایی) چون طنین زنگ به من می‌رسد و این سخت‌ترین حالات وحی بر من است، سپس آن حالت از من برطرف می‌شود و آنچه گفته شده ضبط کرده‌ام؛ و گاهی فرشته برایم متمثّل می‌گردد و با من سخن می‌گوید و آنچه گوید حفظ می‌کنم». (صحیح بخاری، جزء اوّل، صفحهٔ ۲-۳ و طبقات ابن سعد، قسم اوّل، صفحهٔ ۱۳۲ و دیگران)

آیه‌ی شریفه به وضوح این نظریّه را که فقط معانی قرآن به پیامبر وحی می‌شده و الفاظ کار خود او بوده است! رد می‌کند. زیرا معانیِ محض، محتاج زبان خاص نیست و اینکه تصریح شده جبرئیل قرآن را به زبان عربی روشن به پیامبر می‌رساند، نشان می‌دهد که قالب معانی نیز که الفاظِ عربی باشد، ازخداوند است. هم ازاین‌رو کلام قرآنی، علاوه بر اعجاز هدایتی، به‌لحاظ ساختاری نیز اعجاب‌آور بوده و کاوشگران اخیر، نظامات عددی وریاضی بدیعی درآن دیده‌اند.

(۱۹۶) وَإِنَّهُۥ لَفِي زُبُرِ ٱلۡأَوَّلِينَ .

«**و همانا** (خبرِ) **آن در کتب پیشینیان آمده است** »،

در کتب آسمانی پیشین (عهد عتیق و انجیل) به ظهور پیامبر اسلام و نزول قرآن مژده داده شده است، چنانکه در عهد عتیق (ضمائم تورات) می‌خوانیم «**اینک وقایع نخستین واقع شد** (پیامبران اوّلیّه آمدند و رفتند) **و من از چیزهای نو اعلام می‌کنم** (آخرین پیامبر) **و قبل از آنکه به وجود آید** (پیش از بعثتش) **شما را از آنها خبر می‌دهم. ای شما که به دریا فرومی‌روید و ای آنچه در آن است، ای جزیره‌ها** (کنایه از شبه جزیره‌ی عربستان) **و ساکنان آنها! سرود نو را به خداوند و ستایش وی را از اقصای زمین بسرایید. صحرا و شهرهایش و قریه‌هایی که اهل قیدار** (پیامبراسلام^ص از شاخه‌ی بنی‌اسماعیل^ع از نسل ابراهیم^ع بود که به آنها **بنی‌قیدار** گفته می‌شود) **در آنها ساکن باشند آواز خود را بلند نمایند و ساکنان سالَع ترنّم نموده از قلّه‌ی کوه‌ها نعره زنند. برای خداوند جلال را توصیف نمایند و تسبیح او را در جزیره‌ها بخوانند. خداوند مثل جبّار بیرون می‌آید** (ستمگران را درهم شکسته خوار خواهد کرد) **و مانند مرد جنگی غیرت خویش را برمی‌انگیزد** (اشاره به غزوات پیامبراسلام^ص عَلَیهِ ظلم) **فریاد کرده نعره خواهد زد و بر دشمنان خویش غلبه خواهد نمود** (اشاره به پیروزی‌های مسلمین در صدر اسلام) **از زمان قدیم خاموش و ساکت مانده خودداری نمودم . . . اینک نعره خواهم زد . . . و کوران را به راهی که ندانسته‌اند رهبری نموده ایشان را به طریق‌هایی که عارف نیستند هدایت خواهم نمود، ظلمت را پیش ایشان به نور و کجی را به راستی مبدّل خواهم ساخت . . . ای کران بشنوید و ای کوران نظر کنید تا ببینید، کیست که مثل بنده‌ی من** (کنایه از محمّد^ص) **کور** (مطیع) **باشد و کیست که کر باشد** (فقط وحی خدا را پیروی کند) **مثل رسول من که می‌فرستم** (بندگی را مقدّم بر رسالت آورده چنانکه پیامبراسلام^ص همواره می‌گفت: من بنده‌ی خدا و رسول اویم) **کیست که کور باشد مثل مُسلِمِ من و کور مانند بنده‌ی خداوند . . . خداوند را به خاطر عدل خود پسند آمد که شریعت خویش را تعظیم و تکریم نماید** (حاکی از تدوین شریعتِ اصیل خدا که فقط در اسلام تحقّق یافت) . . .» (کتاب اشعیاءِ نبی، باب ٤٢، شماره‌ی ۹ تا ۲۲).

(۱۹۷) أَوَلَمۡ يَكُن لَّهُمۡ ءَايَةً أَن يَعۡلَمَهُۥ عُلَمَـٰٓؤُاْ بَنِيٓ إِسۡرَـٰٓءِيلَ .

« **آیا** (این) **برای ایشان نشانه‌ای نیست که علمای بنی اسرائیل از آن آگاهند؟** »،

آیه‌ی فوق می‌رساند که منظور از «**زُبُرِ الْأَوَّلِين** = کتب پیشینیان» در آیه‌ی قبل، آثار یهود بوده است که بشارت تورات را مبنی بر ظهور پیامبراسلام(ص)، ذیل آن آوردیم.

اصولاً بنا به اخبار، یهودیان مقیم عربستان همواره بر مشرکان عرب برتری می‌جستند که به زودی پیامبر جدید آنان ظهور کرده سراسر شبه جزیره‌ی عربستان را در اختیار خواهد گرفت چنانکه می‌خوانیم: «**وَ لَمَّا جَاءهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِندِ اللهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَاءهُم مَا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ** = چون کتابی از جانب خدا سویشان آمد که تورات آنان را تصدیق دارد ـ و از پیش بدان، کتاب (و پیامبر) بر کافران پیروزی می‌جستند ـ ولی وقتی‌که آنچه را که می‌شناختند بیامد، او را انکار کردند»! (بقره/۸۹). بنابراین آنها در انتظار ظهور پیامبر جدید بودند، منتها انتظار داشتند که او از بنی‌اسرائیل باشد و چون دیدند که چنین نیست شروع به مخالفت کردند. ولی برخی منصفان یهود چنین نبودند. چنانکه زمخشری و طبرسی در تفسیر، از ابن عبّاس نقل کرده‌اند که منظور از «**علمای بنی‌اسرائیل**» در آیه عبد الله بن سلام و یاران اوست که بشارت تورات را مبنی بر ظهور پیامبر جدید، با پیامبر اسلام تطبیق داده و مسلمان شدند. البتّه شواهد انجیلی نیز مبنی بر ظهور پیامبر اسلام(ص) وجود دارد[1].

(۱۹۸و۱۹۹) **وَلَوۡ نَزَّلۡنَٰهُ عَلَىٰ بَعۡضِ ٱلۡأَعۡجَمِينَ . فَقَرَأَهُۥ عَلَيۡهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ مُؤۡمِنِينَ .**

« و اگر آن را بر برخی غیر عرب زبان‌ها نازل می‌کردیم » « و او آن را بر ایشان می‌خواند، به آن ایمان نمی‌آوردند »،

آیه‌ی شریفه در مقام پاسخگویی به لجاجت‌های منکران عرب است. می‌فرماید اگر قرآن به زبان غیرعربی بر فردی عجمی نازل می‌شد و او آن را به زبان خودش بر این معاندان می‌خواند، ایمان نمی‌آوردند و می‌گفتند این‌که به زبان ما نیست! ولی حالا که این بهانه را هم ندارند چرا ایمان نمی‌آورند؟ به عبارت دیگر، خداوند می‌فرماید موضوع زبان بهانه است؛ آنها که روحیّه‌ی انکار حقیقت دارند، سخن حق را به هر زبان که باشد،

---

(۱) ـ چنانکه در انجیل یوحنّا می‌خوانیم که چون یحیی (ع) آغاز دعوت نمود، یهودیان از «اورشلیم» کسانی را به نزد او فرستادند تا از وی سؤال کنند که تو کیستی؟ یحیی(ع) اعتراف کرد که من مسیح(ع) نبوده و آن «پیامبر موعود» نیز نیستم، چنانکه به تصریح آمده که از یحیی (ع) پرسیدند:«آیا تو آن نبی هستی؟ جواب داد که نی!» (انجیل یوحنّا، باب اوّل، شماره‌ی ۲۱). از اینجا فهمیده می‌شود یهود، علاوه بر اینکه در انتظار مسیح(ع) بودند، آمدن پیامبر دیگری را نیز انتظار داشتند. همچنین در انجیل آمده است که عیسی(ع) فرمود: «و الآن قبل از وقوع به شما گفتم تا وقتی‌که واقع گردد ایمان آورید. بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت زیرا که رئیس این جهان می‌آید و در من چیزی ندارد (یعنی با من تضادّی ندارد)»(انجیل یوحنّا، باب۱۴، شماره‌های۲۹ و۳۰). البتّه علمای مسیحی از «رئیس این جهان» در اینجا به شیطان تعبیر کرده‌اند. ولی این تعبیر درست به نظر نمی‌آید زیرا **اوّلاً** شیطان همیشه بوده در صورتی‌که عیسی(ع) خبر از آینده می‌دهد که رئیس این جهان در آینده می‌آید. **ثانیاً** در ابتدای انجیل یوحنّا مذکور است که شیطان سعی کرد عیسی(ع) را گمراه کند و موفّق نشد. بنابراین تعبیر مزبور از رئیس این جهان به شیطان، نمی‌تواند دقیق باشد و به نظر می‌رسد که گفته‌ی عیسی(ع) به همان ظهور پیامبر اسلام(ص) اشاره دارد.

رد می‌کنند حتّی اگر به زبان خودشان باشد![1]

(۲۰۰و۲۰۱) كَذَٰلِكَ سَلَكۡنَٰهُ فِي قُلُوبِ ٱلۡمُجۡرِمِينَ . لَا يُؤۡمِنُونَ بِهِۦ حَتَّىٰ يَرَوُاْ ٱلۡعَذَابَ ٱلۡأَلِيمَ .

« **این‌چنین آن را در دل‌های گنهکاران راه دهیم** » « **به آن** (قرآن) **ایمان نمی‌آورند تا عذاب دردناک را ببینند** »،

یعنی، بر طبق قانون خدا در طبایع انسان‌ها، مواجهه‌ی مردم گنهکار (مردمی‌که در نتیجه‌ی گناهان به سخت‌دلی و ناباوری رسیده‌اند) با قرآن چنین است که برای ردِّ آن، به انواع بهانه‌ها متوسّل می‌شوند و به آن ایمان نمی‌آورند تا گرفتاری را بچشند و آنگاه (در آخرت) جبراً بپذیرند.

(۲۰۲←۲۰۴) فَيَأۡتِيَهُم بَغۡتَةٗ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ . فَيَقُولُواْ هَلۡ نَحۡنُ مُنظَرُونَ . أَفَبِعَذَابِنَا يَسۡتَعۡجِلُونَ .

« (عذابی) **که ناگهان ـ درحالی‌که درک نمی‌کنند ـ به ایشان رسد** » « **آنگاه گویند: آیا مهلت خواهیم یافت؟** » « **آیا در عذاب ما شتاب می‌کنند؟** »،

می‌فرماید مردم معاند چنین‌اند، تا مهلت و اختیار داشتند در برابر حق عناد می‌ورزیدند و آنگاه که به گرفتاری اُخروی می‌رسند فریاد برمی‌آورند که چرا به ما مهلت نمی‌دهند؟! این روحیّه را می‌توان در بسیاری از مردم حتّی در احوال دنیوی آنان دید.

(۲۰۵←۲۰۷) أَفَرَءَيۡتَ إِن مَّتَّعۡنَٰهُمۡ سِنِينَ . ثُمَّ جَآءَهُم مَّا كَانُواْ يُوعَدُونَ . مَآ أَغۡنَىٰ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يُمَتَّعُونَ .

« **آیا توجّه نکردی که اگر سالها آنان را برخوردار کنیم** » « **سپس آنچه را وعده داده می‌شوند بر آنها بیاید** » « **آنچه از آن برخوردار می‌شدند به کارشان نیاید** »،

آیات شریفه در اشاره به این معنا می‌نماید که باید انسان‌ها از فرصتی که در دنیا دارند برای اصلاح خود استفاده کنند و إلاّ چون فرصت ازدست رفت و چشم از دنیا بربستند، هیچ‌یک از آن پشتوانه‌هایی که برای خود تصوّر داشتند، کارسازشان نتواند بود.

(۲۰۸و۲۰۹) وَمَآ أَهۡلَكۡنَا مِن قَرۡيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنذِرُونَ . ذِكۡرَىٰ وَمَا كُنَّا ظَٰلِمِينَ .

« **و ما** (مردمانِ) **هیچ‌قریه‌ای را هلاک نکردیم مگر آنکه بر آن بیم دهندگانی بود** » « **برای پند دادن و ما ستمکار نبوده‌ایم** »،

یعنی خداوند بی‌تذکّر و هشدار و مهلت برای اصلاح، کسی را عذاب نمی‌کند و هرچند قدرتمند مطلق است،

---

(۱) ـ چنانکه امروزه نیز عدّه‌ای در ایران می‌گویند چرا باید پیامی را که به زبان عربی است بپذیریم؟ به آنها نیز باید گفت مشکل شما زبان نیست، بلکه با آن روحیّه‌ی معاند و تعلّقات مادّی که دارید، هرحقیقتی را که با آن تعلّقات در تضاد باشد نمی‌پذیرید و لو به زبان فارسی بیان شود! و إلاّ سخن حق به هر زبان که باشد جای قبول دارد، چنانکه شاهکارهای جهانی مثل «بینوایان» ویکتورهوگو مورد استقبال جهانیان قرار گرفته است و هیچ‌کس نمی‌گوید چرا مثلاً من که ژاپنی هستم باید کتابی را که به زبان فرانسه بوده است به عنوان یک اثر هنری، بپذیرم!

ولی ستمکار نیست و عذابش دامان کسانی را فرا می‌گیرد که با افکار و اعمال ناشایست، خود را مستحقِّ آن ساخته‌اند.

(۲۱۲←۲۱۰) وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ ٱلشَّيَـٰطِينُ . وَمَا يَنۢبَغِى لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ . إِنَّهُمْ عَنِ ٱلسَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ .

«**و شیاطین آن** (قرآن) **را فرود نیاوردند** » « **و سزاوار ایشان نبود و توان آن را ندارند** » « **همانا آنان از شنیدن** (کلمات إلهی) **برکنارند** »،

آیات شریفه دخالت شیاطین را در نزول قرآن نفی کرده در واقع خداوند مأخذ إلهی قرآن را ـ در پی آیه‌ی ۱۹۳ سوره ـ مورد تأکید قرار داده است. می‌فرماید شیاطین را نسزد که کتابی چون قرآن نازل کنند؛ آنها از دریافت وحی ربّانی محرومند.

«وحی شیطانی» عبارت از اِلهاماتی از افکار موذیانه و نادرست است که مردمانی ـ بنا به روحیّه و رفتاری که پیش می‌گیرند ـ خود را در معرض آن قرار می‌دهند و از قدیم امری شناخته‌شده بوده و عمدتاً به افرادی چون کاهنان، جن‌گیرها، فال‌گیرها و جادوگران نسبت داده می‌شده است؛ و هرچند این پدیده امری مذموم دانسته می‌شده، امّا در عین‌حال، مردم به این‌گونه افراد روی می‌آوردند و بعضاً چاره‌ی کار خویش را از آنها می‌خواستند. عرب جاهلی به پیامبراسلام نیز چنین نسبت‌هایی می‌داد که تحت تأثیر شیاطین مطالبی به نام خدا می‌گوید! از این‌رو آیات فوق اتّهام وحی شیطانی را از قرآن برمی‌دارد و می‌فرماید **اوّلاً** چنین پیامی‌که سرشار از دعوت به توحید و اتّکال به خدای‌تعالی و مخالفت با وساوس شیطانی است، سزاوار شیاطین نیست و **ثانیاً** شیاطین قدرت بر چنین کلامی ندارند (که اگر داشتند با الهام خود به افراد مطیع‌شان، همانند این قرآن را می‌آوردند) و **ثالثاً** شیاطین به عالم ملکوت و دریافت کلام إلهی راه ندارند (صافّات/۱۰ ـ جن/۹).

بخش دهم

(وحی انبیاء[ع] از کار کاهنان و شعر شاعران جداست)

(۲۱۳) فَلَا تَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَكُونَ مِنَ ٱلْمُعَذَّبِينَ .

«**پس با خدا معبود دیگری را مخوان که از عذاب‌شدگان خواهی شد** »،

پس از نفی هرگونه دخالت شیاطین در نزول وحی مجدّداً به عمده‌ترین پیام وحی قدسی که همان دعوت به توحید و دوری از شرک باشد، بازگشته است. شایان توجّه این‌که **اوّلاً** قرآن فقط عبادت غیر خدا را «**به جای**» خدا شرک نمی‌داند، بلکه خواندن و عبادت غیرخدا را «**با خدا**» نیز شرک می‌داند. **ثانیاً** در این‌باره حتّی به پیامبر[ص] ـ درصورت تمسّک به چنان رفتاری ـ وعده‌ی عذاب داده شده تا دیگران حساب کار خود را بکنند! چنانکه فرموده «**وَ مَن يُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا** = هرکه به خدا شرک آورد به ضلالتی بس دور افتاده است» (نساء/۱۱٦).

(۲۱۴) وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ ٱلْأَقْرَبِينَ .

« **و خویشان نزدیکترت را** (از بندگی غیر خدا) **بیم ده** »،

پس‌از تقبیح شرک، خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید خویشان نزدیک خود را از شرک و عواقب آن بترسان.[(۱)]

(۲۱۵←۲۱۷) وَ ٱخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ . فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيٓءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ . وَ تَوَكَّلْ عَلَى ٱلْعَزِيزِ ٱلرَّحِيمِ .

« **و بال**(های مهربانی)**ات را برای مؤمنانی که تو را پیروی می‌کنند فرود آر** » « **و اگر تو را نافرمانی کردند** (به گناه شرک رفتند) **بگو: من از آنچه شما می‌کنید بیزارم** » « **و بر آن** (خدای) **شکست‌ناپذیر و مهربان توکّل کن** »،

---

(۱) ـ در تفسیر مجمع البیان آمده که چون پیامبر[ص] خویشان خود را به مجلسی برای هدایت آنها فراخواند، خطاب به حاضران فرمود: «**مَن يُؤاخِينِی و يُوآزِرُنِی وَ يَكُونُ وَلِيِّی وَ وَصِيِّی بَعْدِی وَ خَلِيفَتِی فِی أَهْلِی وَ يَقْضِی دَيْنِی** = چه کسی است که برادرانه مرا کمک کند و یاور و وصیِّ من پس‌از من باشد و جانشینم در خانواده‌ام که وام مرا ادا نماید؟ آنگاه علی[ع] از میان آن جمع برخاست و اظهار ایمان کرد ... » (تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه‌ی۲۱۴ سوره‌ی شعراء). شیعیان از این حدیث نتیجه گرفته‌اند که از همان دوران مکّه (زمان نزول سوره‌ی شعراء) علی[ع] به جانشینی پیامبر[ص] برگزیده شد. ولی اهل سنّت مخالفت کرده می‌گویند که در روایت مجمع البیان و امثال آن امر وصی بودن و جانشینیِ پیامبر در بین خانواده مطرح شده است، نه امر حکومت بر جامعه‌ی اسلامی. (در عین حال روایت مزبور نشان می‌دهد که جایگاه علی[ع] نزد رسول‌خدا[ص] بس والا بوده و بر دیگران سبقت داشته است).

از «**خَفْض جَناح**» به فروتنی و مهربانی تعبیر شده است (حجر/۸۸ ـ اسراء/۲٤).

مفاد آیات شریفه همان «با دوستان محبّت با دشمنان (تا زمانی که دست به اسلحه نبرده‌اند) مدارا» است. می‌فرماید مؤمنان را در بر گیر و کسانی را که همچنان در شرک باقی می‌مانند از اعمالشان بیزاری جوی و به خدا واگذار کن.

(۲۲۰←۲۱۸) **ٱلَّذِي يَرَىٰكَ حِينَ تَقُومُ . وَتَقَلُّبَكَ فِي ٱلسَّٰجِدِينَ . إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ .**

« **همان کسی که تو را به هنگامی‌که برمی‌خیزی می‌بیند** » « **و رفت و آمدت را در** (میان) **سجده‌کنان** (مشاهده می‌کند) » « **و او خود شنوا و داناست** »،

مراد از واژه‌ی «**تَقُومُ**» را برخی برخاستن برای نماز دانسته‌اند و برخی گفته‌اند مراد، اقدام و تصرّف در امور و کارهاست، چنانکه گویند «فلانی به این کار قیام کرد» (ابوالفتوح رازی). رویهمرفته مقصود این است که هیچ حالی از احوال تو ای پیامبر! بر خدا پوشیده نیست.

«**تَقَلُّبَکَ فِی السَّاجِدِین**» را عدّه‌ای به این مفهوم آورده‌اند که پدران و مادران پیامبر[ص] همه از ساجدین بودند، درصورتی‌که شواهد تاریخی نشان می‌دهد که برعکس، برخی از اجداد پیامبر[ص] (مانند عبد مناف) بت‌پرست بودند.

آیه‌ی شریفه در واقع بیانگر نظارت إلهی بر پیامبر[ص]است به ویژه در زمانی‌که بین مؤمنان برای آموزش و هدایت آنها در حرکت و رفت و آمد بوده است. اصولاً آنچه رنج‌ها را برای انسان موحّد قابل تحمّل می‌سازد، این است که بداند خدا همه چیز را می‌بیند.

(۲۲۳←۲۲۱) **هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ ٱلشَّيَٰطِينُ . تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ . يُلْقُونَ ٱلسَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَٰذِبُونَ .**

« **آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی فرود می‌آیند؟** » « **بر هر دروغگوی گُنَه‌پیشه فرود می‌آیند** » « **گوش فرا می‌دهند و اکثرشان دروغ پردازند** »،

به دنبال دعوت به توحید و طرد شرک، مجدّداً، به وحی کاهنانه یا الهامات شیطانی، بازگشته است. بنا بر قولی می‌فرماید کسانی در معرض الهامات شیطانی قرار دارند که دروغگو و گنهکارند و همه جا گوش می‌افکنند تا اطّلاعاتی درباره‌ی مردم به دست آورده آن را به عنوان «غیب‌گویی» تحویل دهند و از این راه به موقعیّت اجتماعی و مالی در دنیا برسند! ولی انسان پاکدامنی چون محمّد[ص] که همواره معروف و مشهور به راستگویی و امانت بوده و اجر و مزدی از کسی نمی‌طلبد، تحت تأثیر شیاطین نیست و آنچه می‌گوید سخن حق و پیام راستین خداست. قول دیگر این است که ضمیر، در «**یُلْقُونَ السَّمْعَ**» به شیاطین برمی‌گردد یعنی آنها گوش به عالم بالا فرامی‌دهند تا اخباری را به‌دست آورند و به کاهنان القاء کنند که البتّه موفّق نیستند، چنانکه بیان این موضوع در سوره‌ی صافّات (از آیه‌ی ۷ تا ۱۰) آمده است و به دلیل شاهد قرآنی، این قول، قوی‌تر به نظر می‌رسد.

(۲۲۴) وَٱلشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ ٱلْغَاوُۥنَ .

« و شاعران را گمراهان پیروی می‌کنند »،

در آیات انتهایی سوره، موضع قرآن و پیامبر[ص] را از شعر و شاعری جدا می‌سازد. شُعَراء از تخیّلات و ذوقشان بهره‌ورند. ممکن است از کار چنین کسانی گاهی بهره بُرد، ولی خطاست که پیرو و مرید آنها شد! چنانکه رفتار بسیاری مثلاً با حافظ و مولوی و عطّار و... به این‌گونه است و آنها را از زمره‌ی شاعران خارج ساخته سرسپرده و مرید ایشان گردیده‌اند! حساب قرآن و پیامی که از فلسفه‌ی خلقت، حقایق هستی و عاقبت انسان سخن گفته راه سعادت و نجات را به بشر می‌نماید، از شعر جداست. متعاقباً شعراء از دوجهت مورد انتقاد قرار گرفته‌اند:

(۲۲۵) أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ .

« آیا توجّه نکردی که آنها در هر وادی سرگردانند؟ »،

شاعران، تابع احساسات شخصی‌اند و هر روز یکی را مدح کرده به عرش اعلا می‌رسانند و روز دگر به مذمّت وی پرداخته به سراغ دیگری می‌روند! همچنین گاهی از طاعت می‌گویند و گاه، شرابخواری و فسق و فحشا را می‌ستایند!

(۲۲۶) وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ .

« و آنها چیزها می‌گویند که خود عمل نمی‌کنند »،

اهل مبالغه بوده دوگانگی بین گفتار و عمل در آنها وجود دارد. در عین‌حال قرآن استثناء قائل شده بخشی از شعراء را تأیید می‌کند:

(۲۲۷) إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَذَكَرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرًا وَٱنتَصَرُواْ مِنۢ بَعْدِ مَا ظُلِمُواْ وَسَيَعْلَمُ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ .

« مگر کسانی (شاعرانی) **که ایمان آورده و به کارهای شایسته پرداختند و یاد خدا بسیار کرده و پس از آنکه مورد ستم واقع شدند به یاری** (جبهه‌ی حق) **برخاستند و ستم‌پیشگان به زودی خواهند دانست که به کدام بازگشتگاه بازمی‌گردند »،**

طبری می‌گوید بخش اوّل آیه درباره‌ی شاعرانی است که «در برابر شعرای مشرکین که از راه ستم به هجو پیامبر[ص] و مؤمنان می‌پرداختند، آنها با شعرشان دفاع می‌کردند». بنابراین قرآن از شعرای متعهّد و مسئول که در ترویج حق و اخلاق و معنویّت شعر می‌سرایند، تجلیل کرده و حساب اینان را از شاعران خیالباف جدا می‌سازد.

بخش آخر سوره، تهدید هجوسرایان است که به زودی ـ در روز پاداش و کیفر ـ نتایج خیانت‌هایشان را خواهند دید و به سرانجامی که شایسته‌ی آنهاست خواهند رسید.

سوره‌ی نَمل

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره، **مکّی** است و به مناسبت آیه‌ی۱۸ آن «**نمل** = **مورچه**» نامیده شده است. جالب است که در قرآن کریم تعدادی از سوره‌ها، با نام جانورانی چون زنبور عسل، عنکبوت و مورچه نام‌گذاری شده و این درحالی است که ۱۴۰۰سال بعد، همین نام‌ها عناوین برخی کتب علمی از سوی عدّه‌ای از دانشمندان بوده است؛ مانند کتاب «**مورچگان**» و «**زنبور عسل**» اثر «موریس مترلینگ» که نشان می‌دهند چه آیات بزرگی از خداوند در همین حیوانات ضعیف نهفته است.

سوره‌ی «**نمل**» با سخن از هدایت قرآن و بشارت‌های آن برای مؤمنان، آغاز می‌شود و پس از اشاره به اینکه کافران ـ به خاطر خوش‌بینی افراطی به اعمال خویش ـ از درک رهنمودهای قرآنی عاجزند ، به داستان **موسی**ع می‌پردازد . نشان می‌دهد که چگونه مخالفانِ موسیع ـ با همه‌ی قدرت و شوکتشان ـ در برابر پیامبر إلهی مغلوب شده و راه به جایی نبردند و بدین‌ترتیب ـ به کنایه ـ به پیامبر اسلامص و همه‌ی پیروان او در دوران سخت مکّه، «پیام امید» می‌دهد. همچنین از دیگر پیامبران، چون **داوود**ع و **سلیمان**ع که به لطف خدا صاحب شکوه و قدرت شده و عجایبی در زندگی آنها پیش آمد، سخن به میان آورده است و گویی، بدین‌طریق با عطف توجّه به قدرت لایزال إلهی، به پیامبر اسلامص و اصحابش تذکّرمی‌دهد که به چه عظمت بیکرانی تکیه دارند و خدایشان از حمایت آنها دریغ نخواهد کرد.

سپس به تناسب، از قوم ثمود و این‌که توطئه کردند تا پیامبرشان **صالح**ع را شبانه به قتل رسانند، یاد می‌کند و ظاهراً غیرمستقیم به مسلمان‌ها پیام می‌دهد که این‌گونه توطئه‌ها در مورد پیامبر شما نیز نقش برآب خواهدشد (چنانکه شد و مشرکان موفّق به قتل پیامبراکرمص در شب هجرت نشدند). به همین ترتیب از قوم لوط و داستان عبرت‌آمیز آن قوم یاد شده و سوره با تفصیلی از آیات توحیدی و اشاره به معاد ـ که دو اصلِ

اساسی دعوت انبیاءست ـ به انتها نزدیک می‌شود و با ذکر قرآن و هدایت‌های آن، همانند آیات آغازین، پایان می‌پذیرد.

با توجّه به موارد فوق آیات سوره را می‌توان در ۸ بخش به قرار زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۶)؛ **هدایت قرآن، بشارت به مؤمنان و اتمام حجّت به کافران**

بخش دوّم (آیات ۷ تا ۱۴)؛ **رسالت موسی(ع)**

بخش سوّم (آیات ۱۵ تا ۴۴)؛ **اشاره به داود(ع) و ماجرای سلیمان(ع)**

بخش چهارم (آیات ۴۵ تا ۵۳)؛ **توطئه‌ی قتل صالح(ع) و سرانجام ثمودیان**

بخش پنجم (آیات ۵۴ تا ۵۸)؛ **اشاراتی به ماجرای لوط(ع)**

بخش ششم (آیات ۵۹ تا ۷۵)؛ **درس توحید و معاد**

بخش هفتم (آیات ۷۶ تا ۸۶)؛ **نزول قرآن و هدایت حقیقت‌جویان**

بخش هشتم (آیات ۸۷ تا ۹۳)؛ **هر کسی کِشته‌ی خود می‌درَود.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(هدایت قرآن، بشارت به مؤمنان و اتمام حجّت به کافران)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) طسٓۚ تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡقُرۡءَانِ وَكِتَابٖ مُّبِينٍ .

« **طاء. سین. این آیات** (بلندپایه‌ی) **قرآن و** (آیات) **کتابی روشن است** »،

حروف مقطّعه در ابتدای برخی سُوَر قرآن، از یک حرفی (مانند «نون»، «قاف» ، «صاد») و دو حرفی (مانند «طاء. سین» ، «حاء. میم» و «یاء. سین») و سه حرفی (مانند «طاء. سین. میم» ، «الف. لام. میم» و «الف. لام. راء») و چهار حرفی (همچون «الف. لام. میم. راء») و پنج حرفی (مانند «حاء. میم. عین. سین. قاف» و «کاف. هاء. یاء. عین. صاد» تشکیل شده است.

امّا در مورد حروف مقطّعه‌ی «**طاء. سین.**[(۱)]» در تفسیر طبری از ابن عبّاس نقل شده که از نام‌های خداست و به نظر می‌رسد که معرّف «**ذِی الطَّوْل**» و «**سَمِیع**» باشد. «**الطَّوْل**» در لغت به معنی «غنا» است و در قرآن می‌خوانیم که «**شَدِیدِ الْعِقَابِ ذِی الطَّوْل** = (خدا) سنگین‌مجازات و بی‌نیاز از خلق است» (غافر/۳).

متعاقباً خداوند در آیه‌ی شریفه ـ پس از اشاره به نام خود ـ اعلام می‌دارد که این سوره بخشی از کتاب إلهی است که با زبانی روشن مقاصد خود را بیان داشته است. واژه‌ی «**مُبِین**» از فعل «أبانَ» هم لازم است و هم متعدّی؛ یعنی هم به معنی «واضح و روشن» و هم به معنی «روشنگر» آمده است.

(۲) هُدٗى وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُؤۡمِنِينَ .

« (مایه‌ی) **هدایت و بشارت برای مؤمنان است** »،

بنا به آیه‌ی شریفه، اساس قرآن مبتنی بر «**هدایت**» و سپس «**بشارت**» است (**هُدًى وَ بُشْرَىٰ**). اختصاص دو مقوله به «**مؤمنان**» بدین معنی است که قرآن، کسانی را که دل به باور حقایق سپرده‌اند (نه آنان که در راه

---

(۱) ـ صاحب تفسیر «المیزان» می‌گوید سوره‌هایی که حروف مقطّعه‌ی مشترک در ابتدا دارند، مطالبشان نیز مشترک است. مانند سوره‌های قصص و شعراء که هردو با «طاء. سین. میم.» شروع می‌شود و مفاد آنها مشابهت دارد. همچنین سوره‌هایی که در یک یا چند حرف از حروف مقطّعه‌ی آغازین با هم مشترکند، در حدّ حروف مقطّعه‌ی مشترک، از نظر مفاد مشابهند.

ارضاءِ نفس تصمیم به ردّ تذکّرها گرفته‌اند) به مبدء و معاد و تکالیف اخلاقی تذکّر می‌دهد و «بشارت» می‌دهد که اگر آنها به آن هدایت‌ها و تذکّرات عمل کنند، از آینده‌ی سعادتمندی برخوردار خواهند بود. در این راستا باید گفت که حتّی هشدارها یا انذارهای قرآن نیز از لوازم «بشارت» شمرده می‌شود، زیرا نتیجه‌ی سر باز زدن از «هدایت» را نشان می‌دهد.

(۳) **اَلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ .**

« آنان‌که نماز برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و همآنها که به آخرت یقین دارند »،

آیه‌ی شریفه به دنبال ذکر «**مؤمنان**» در آیه‌ی قبل، آنان را وصف کرده است. در آیه‌ی فوق سخن از ایمان به خدا به تصریح نیامده، هرچند این موضوع در «**يُقِيمُونَ الصَّلاةَ** = نماز برپا می‌دارند» مستتر است.

(۴) **إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡأٓخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمۡ أَعۡمَٰلَهُمۡ فَهُمۡ يَعۡمَهُونَ .**

« همانا اعمال کسانی را که به آخرت ایمان ندارند به (نظر) **شان آراستیم؛ و آنان سرگشته‌اند »،**

پس از توضیح مؤمنان در آیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق به وصف طرف مقابل (غیر مؤمنان) پرداخته است. نشان می‌دهد که عدم ایمان به آخرت، باعث سرگشتگی انسان در دنیا می‌گردد. زیرا با انکار آخرت، انسان‌ها قائل به هدفداری و حساب و کتاب در کار عالم نبوده و درنتیجه پیرو هوای نفس می‌شوند و از این‌رو می‌فرماید «**زَيَّنَّا لَهُمْ اَعمَالَهُمْ** = اعمالشان را در نظرشان بیاراستیم». نتیجه‌ی پیروی از هوای نفس نیز «**عَمَه**» است که مفسّران از آن به «حیرت و سرگشتگی» تعبیر کرده‌اند و منکران آخرت بدان گرفتارند؛ نمی‌دانند از کجا آمده و به کجا می‌روند و از اهداف و اخلاق عالیه بازمانده در تب و تاب‌های زندگی مادّی حیرانند. امّا علّت این‌که خداوند آراستن اعمال تباهکاران را ـ در نظرشان ـ به خود نسبت داده، از آن‌روست که این پدیده فراورده‌ی طبیعی انکار حق و نوع زندگانی ناستوده‌ی آنهاست، و الاّ جبر در مبدءِ فیّاض عالم نیست.

(۵) **أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَهُمۡ سُوٓءُ ٱلۡعَذَابِ وَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ هُمُ ٱلۡأَخۡسَرُونَ .**

« آنانند که عذابی سخت دارند و هم ایشان در آخرت زیانکارترین (مردم)**اند »،**

آیه‌ی شریفه، در بیان سرانجام سرگشتگان دنیوی است که ذکر آنها در آیه‌ی قبل رفته است.

(۶) **وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى ٱلۡقُرۡءَانَ مِن لَّدُنۡ حَكِيمٍ عَلِيمٍ .**

« و بی‌شک تو (این) **قرآن را از نزد فرزانه‌ای دانا دریافت می‌داری** (که به تو آموخته می‌شود) **»،**

آیه‌ی شریفه به عنوان مقدّمه‌ای بر داستان انبیاء است که از آیه‌ی بعد آغاز می‌گردد و اعلام می‌دارد که آن اخبار، همه وحی إلهی است ومطالبی نیست که پیامبر^ص از کتب دیگر أخذ کرده باشد. اگر مشابهت‌هایی بین گزارش‌های قرآن با اخبار کتب پیشین مشاهده می‌شود، این خود دلیلی بر صدق گزارش قرآنی است، نه کپی برداری قرآن از آن منابع! که امکانی در چارچوب زمان و مکان و ارتباطات، برای آن وجود نداشته است.

بخش دوّم

(رسالت موسیع)

(۷) إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِۦٓ إِنِّيٓ ءَانَسْتُ نَارًا سَـَٔاتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ ءَاتِيكُم بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ .

« (به یاد آر) **هنگامی را که موسی به خانواده‌اش گفت: همانا من آتشی به نظرم رسید؛ به‌زودی خبری از آن برای شما خواهم آورد؛ یا شعله آتشی برایتان می‌آورم، باشد که گرم شوید** »،

اوّلین بخش از داستان انبیاء در این سوره، مربوط به موسیع است که ـ طی ۸ آیه ـ آمده و پیام می‌دهد که اراده‌ی إلهی بر پیروزی راه انبیاءع قطعی است و سرانجام تبهکاران و دشمنان پیامبران، شکست و اضمحلال است. این‌گونه آیات موجب تقویت جبهه‌ی ایمانی شده و جبهه‌ی کفر را در معرض تزلزل قرار می‌دهد.

آیه‌ی شریفه ناظر به شرایط و زمانی است که موسیع ـ پس از آنکه به علّت برخورد با یکی از مصریان در خطر قرار گرفت و ملزم به ترک مصر شد ـ به سوی مدین رفت و در آنجا با دختر فردی به نام شعیب ازدواج کرد؛ آنگاه متعاقب هشت سال اجیریِ پدر زن، اکنون به اتّفاق خانواده‌اش، عزم سفر کرده و در شبی سرد و تاریک طی راه، ناگهان شعله‌ی آتشی از دور می‌بینند (قصص/۲۹←۱٤)؛ موسی به خانواده‌ی خود می‌گوید من آتشی از دور دیدم، می‌روم تا خبری از آن برای شما بیاورم یا پاره‌ی آتشی آورم که گرم شوید (**و به آن پاره‌آتش، راه را بیابم** ـ طٰهٰ/۱۰).

(۸) فَلَمَّا جَآءَهَا نُودِيَ أَنۢ بُورِكَ مَن فِي ٱلنَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ .

« **پس چون نزد آن** (آتش) **آمد، ندا شد: خجسته** (و مبارک) **است آنکه در این آتش و آنکه پیرامون آن است؛ و منزّه** (از هر عیب و کمبود و خطا) **ست خدا، صاحب اختیار جهانیان** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که در ابلاغ رسالت، موسیع با شرایط غیرمنتظره‌ای روبرو شد؛ خروج ندایی از درون آتش که اعلام می‌داشت مبارک است آنکه درون این آتش و کسی که بیرون آن است.

اکثر مفسّران گفته‌اند مقصود از «آنکه در آتش» بوده، خداست و «بیرون از آتش» فرشتگان بوده‌اند. چنانکه طبری این‌قول را از سعید بن جُبَیر آورده است. امّا خدای نامحدود را نمی‌توان محدود در آتش در نظر گرفت! به نظر ما، آنکه درون آتش بوده، **فرشته** و بیرون از آن، **موسی** بوده و گوینده‌ی سخن، **خداوند** بوده است. این نظر را تورات نیز تأیید می‌کند، چنانکه می‌خوانیم «و فرشته‌ی خداوند در شعله‌ی آتش از میان بوته‌ای بَر وِی ظاهر شد و چون او نگریست اینک آن بوته به آتش مشتعل گشت امّا سوخته نمی‌شود» (سِفر خروج، باب سوّم، شماره‌ی ۲).

در مقطع آیه تسبیح خداوند به عنوان «**رَبِّ الْعَالَمِین** = خداوند جهانیان» آمده که اشاره دارد سرلوحه‌ی رسالت موسی ـ در تعارض با اُلوهیّت فرعون ـ دعوت به توحید خالص بوده است. البتّه برخی از مفسّران، واژه‌ی «**عالَمِین**» را در آیه به معنی «جهان‌ها» گرفته‌اند. امّا از نظر ما این اشتباه است و موارد استعمال کلمه‌ی مزبور در قرآن نشان می‌دهد که منظور از «**رَبِّ الْعَالَمِین**» خداوند جهانیان است، چنانکه می‌فرماید «**إنْ هُوَ إلّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِین** = این(قرآن) جُز پندی برای جهانیان نیست» (تکویر/۲۷).

بدین‌ترتیب موسی^ع^ مأمور شد که صاحب اختیار و خداوندگار جهانیان را تقدیس کند (و با فرعون که داعیه‌ی صاحب اختیاری و خداوندی مردمان را داشت، به مخالفت برخیزد). به عبارت دیگر، سخن از خدای آسمان‌ها و زمین در آیه نیست، بلکه به تناسب مأموریّت موسی، از «**خداوند جهانیان**» سخن می‌گوید(مدلول آیه‌ی فوق در طٰهٰ/١٦←١١ و قصص/۳۰ نیز آمده است).

(۹) **يَـٰمُوسَىٰٓ إِنَّهُۥٓ أَنَا ٱللَّهُ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ .**

« **ای موسی! همانا منم، خدا، آن شکست‌ناپذیر حکیم** »،

در اینجا خداوند خود را با دو صفت که شاید در عالَم بیش از دیگر صفاتش تجلّی دارد، معرّفی کرده است:

(۱) «**عَزِیز**= قدرتِ پیروز و شکست‌ناپذیر» و (۲) «**حَکِیم** = علم محکم و خلل‌ناپذیر». می‌توان گفت که این دو صفت إلهی، در تمام پدیده‌های طبیعت، نمودار است. چنانکه زمخشری می‌گوید این آیه مقدّمه‌ای بر مطالب بعدی است و اشاره دارد که معجزات موسی^ع^، از علم و قدرت خدا سرزده است.

(۱۰) **وَأَلْقِ عَصَاكَ ۚ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَآنٌّ وَلَّىٰ مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ ۚ يَـٰمُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّى لَا يَخَافُ لَدَىَّ ٱلْمُرْسَلُونَ .**

« **و عصایت را بیفکن؛ پس چون** (موسی) **آن را دید که همچون ماری می‌جنبد، پشت کنان روی‌گرداند و به عقب بازنگشت** (خدایش) **گفت: ای موسی! مترس که فرستادگان نزد من نمی‌هراسند** »،

روشن است که موسی^ع^ به امر خدا عصایش را افکند که به اراده‌ی إلهی به صورت مار درآمد و موسی^ع^ با مشاهده‌ی آن منظره ترسید و آهنگ فرار کرد. در اینجا تعبیر قرآن دقیق و لطیف است. موسی^ع^ از یکسو می‌دانست که آنچه به دست خویش افکنده، عصایش بوده و ازسوی دیگر، حرکت و جنبشی در آن می‌دید که خاصِّ مار بود! قرآن موضوع را از دیدگاه موسی^ع^ درنظر گرفته و هرچند بنا به اراده‌ی إلهی آن عصا تبدیل به مار شده بود، می‌فرماید موسی^ع^ آن را «همچون مار» دید و اضافه می‌نماید که چنان ترسید که گریخت و به عقب بازنگشت تا حادثه را دنبال کند! این مطلب می‌رساند که موسی^ع^ خود در معجزاتش نقشی نداشته و آن معجزات، خارج از تصرّفات نفس او و در اراده‌ی خداوند بوده است. به بیان دیگر آیه‌ی شریفه، «ولایت تکوینی» را که عدّه‌ای برای پیامبران^ع^ (و حتّی أئمّه^ع^) قائلند، به صراحت رد می‌کند.

بخش انتهایی آیه حاکی از آن است که خداوند موسی^ع^ را در وحشتش آرام ساخته و تذکّر می‌دهد که برگزیدگان إلهی نباید در پیشگاه خداوندشان ـ که مقامی امن و امان است ـ بترسند.

نکته‌ی دیگر آنکه واژه‌ی «**جَانٌّ**» در آیه‌ی شریفه به معنی «مار کوچک سبک‌رو» می‌باشد که همین تعبیر در آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی قصص نیز ـ در شرح آغاز رسالت موسی ع ـ به کار رفته؛ ولی در آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی طٰهٰ در اشاره به آن موقعیّت، از تبدیل عصا به «**حَيَّةٌ**» سخن رفته که مفسّران آن را به معنای «مار معمولی» دانسته‌اند. بنابراین «**حَيَّه**» را باید به مفهوم کلّی «مار عادی» در نظر گرفت که واژه‌ی «**جانّ**» را هم دربر دارد.

امّا در موقعیّت برخورد موسی ع (و برادرش هارون ع) با فرعون و قومش (اعراف/۱۰۷ و شعراء/۳۲) عصای موسی ع به اراده‌ی إلهی تبدیل به «**ثُعْبان**» می‌شود که در ترجمه‌های قرآن به عنوان «اژدها» آمده است. ولی «اژدها» موجودی خیالی است و با ید ـ در واقع ـ از «**ثُعبان**» به «مار عظیم الجثّه‌ی مخوف» تعبیر کرد.

(۱۱) **إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوٓءٍ فَإِنِّى غَفُورٌ رَّحِيمٌ** .

« **مگر کسی‌که ستم کرد، سپس ـ در پی بدی ـ نیکی را جایگزین ساخت، پس** (در آن‌صورت) **من آمرزنده و مهربانم** »،

ابتدای آیه ـ در پی آیه‌ی قبل که فرمود «**پیامبران نباید در پیشگاه خدا بترسند**» ـ استثنایی قائل شده است. در حقیقت می‌فرماید «پیامبران نباید در پیشگاه خدا بترسند، مگر ستم کرده باشند» که دراین‌صورت ـ هرچند پیامبرند ـ حق است که در پیشگاه خدا بترسند، شاید در اینجا اشاره به ستمی است که موسی ع در کشتن آن مرد مصری کرده بود: «**قَالَ رَبِّ إِنِّى ظَلَمْتُ نَفْسِى** ... = (موسی) گفت: خدایا من بر خویشتن ستم کردم ...» (قصص/١٦). یا شاید در اشاره به ماجرای یونس نبی است که در برابر بی‌ایمانی قومش شتاب ورزید (قلم/٤٨).

بخش بعدی آیه حاکی از اصل کلّی بخشش خداوند در برابر توبه و جبران مافات از سوی بنده‌ی گناهکار است. می‌فرماید با استغفار و توبه‌ی موسی ع، (و یونس ع) خداوند او (آنها) را بخشید: « ... **فَاغْفِرْ لِى فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** = پس (خداوندا) مرا بیامرز؛ و خدا او را آمرزید که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است» (قصص/١٦).

بدین‌ترتیب ـ در جمع دو بخش آیه ـ خدا می‌فرماید ای موسی تو که برگزیده‌ی ما هستی، نباید در پیشگاه ما بترسی، و اگر ترس تو به خاطر آن قتل غیرعمد است، آن را ـ با توبه و حُسن عمل ـ جبران نمودی و خداوند خطاکاران را از رحمت خود مأیوس نمی‌کند و راه بازگشت می‌گذارد، پس در برابر چنین خدایی ترسان مباش.

(۱۲) **وَ أَدْخِلْ يَدَكَ فِى جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ فِى تِسْعِ ءَايَٰتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِۦٓ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمًا فَٰسِقِينَ** .

« **و دستت را در گریبانت کن؛ سپید و بی‌عیب بیرون می‌آید؛** (این‌ها) **در میان نُه نشانه‌ای است که به سوی فرعون و قومش** (می‌بری) **همانا آنها قومی فاسقند** »،

بخش اوّل آیه در بیان معجزه‌ی دیگری است که خدا به موسی ع عطا کرد و می‌فرماید که این دو معجزه (مار شدن عصا و ید بیضا) در شمار نُه معجزه‌ای است که موسی ع باید با آنها سوی فرعون و قومش برود (إسراء/

۱۰۱). منظور از «**بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ**» این است که سپیدی دست (در خروج از گریبان موسی[ع])، به دلیل لکه افتادگی نبوده، بلکه درخشندگی اصیل بوده است. واژه‌ی «**فی**» در **فِی تِسْعِ آيَاتٍ**، نقش تبعیضی دارد یعنی این نخستین معجزه در میان نُه معجزه‌ای است که برای فرعون آشکار خواهد شد.

(۱۳) فَلَمَّا جَآءَتْهُمْ ءَايَٰتُنَا مُبْصِرَةً قَالُواْ هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ .

« **پس چون آیات ما ـ که** (مایه‌ی) **بصیرت** (و روشنگرانه) **بود ـ سویشان آمد، گفتند: این جادویی آشکار است** »،

مخالفان انبیاء هر معجزه‌ای را جادو معرّفی می‌کردند. علّت این امر را در آیه‌ی بعد توضیح می‌دهد.

(۱۴) وَجَحَدُواْ بِهَا وَٱسْتَيْقَنَتْهَآ أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّاۚ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُفْسِدِينَ .

« **و با آنکه یقین در نفسشان راه یافته بود ـ از سر ظلم و تکبّر ـ آن** (آیات) **را انکار کردند؛ پس بنگر که سرانجام تبهکاران چگونه بود** »،

واژه‌ی «**جَحَدُوا**» در آیه‌ی شریفه، به معنی «انکار مطلبی علی‌رغم یقین به صحّت آن می‌باشد» (مفردات راغب).

مدلول آیه به دست می‌دهد که خشم خدا وقتی به سختی ظهور می‌کند که شخص، پا روی انصاف و اخلاق و وجدان گذاشته و از سر نفس‌پرستی و خودخواهی، حقایق را انکار کند؛ «کافر» در معیار إلهی، چنین کسی است.

در جمله‌ی انتهایی آیه تمام ماجراهایی که بر فرعون و قومش پیش آمد، خلاصه شده است. سعدی در اقتباس از همین آیه گفته است:

موسی[ع] فرعون را نصیحت کرد؛ «**نشنید، عاقبتش شنیدی**»!

بخش سوّم

(اشاره به داوود ع و ماجرای سلیمان ع)

(۱۵) وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُۥدَ وَسُلَيْمَٰنَ عِلْمًا ۖ وَقَالَا ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ ٱلْمُؤْمِنِينَ .

« و همانا به داوود و سلیمان دانشی عطا کردیم و هر دو گفتند: ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمن خویش برتری بخشید »،

پس از رجوعی به رسالت موسی ع در آیات بخش قبل، در این بخش به داوود ع، و سلیمان ع ـ که هر دو از پیامبران بنی‌اسرائیل بودند ـ پرداخته است.

داوود ع و سلیمان ع علاوه بر شأن نبوّت، از پادشاهان بنی‌اسرائیل بودند که خداوند به آن دو قدرت و حکومت بخشید. به علاوه در آیه‌ی فوق، از «اعطای علم» به داوود ع و سلیمان ع سخن رفته که نشان می‌دهد حکومت إلهی با علم همراه است؛ برخلاف حکومت فرعونی که با جهل و استکبار پیش می‌رود.

آیات بعد همچنین به دست می‌دهد که خدا اگر بخواهد، حکومت پیامبرانش به فراتر از فرمانروایی بر آدمیان راه می‌برد و به موجودات نامرئی و حتّی سلطه بر پرندگان توسعه می‌یابد؛ و در این راستا مقطع آیه‌ی فوق شایان توجّه است که انبیاءِ إلهی در برابر فضل عظیم خدا، شکرگزار بوده و علاوه بر ایمان، به مرتبه‌ای خاص رسیده بودند.

افزون بر نکات فوق، به نظر می‌رسد که خداوند با شرح ماجرای سلیمان ع، به پیامبر ص و مسلمان‌ها در دوران سخت مکّه پیام می‌دهد که این چنین خدا یار و پشتیبان فرستادگان خود بوده اگر اراده کند آنها را از همه‌ی سختی‌ها گذرانده به شوکت و قدرت می‌رساند.

(۱۶) وَوَرِثَ سُلَيْمَٰنُ دَاوُۥدَ ۖ وَقَالَ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ ٱلطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَىْءٍ ۖ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلْفَضْلُ ٱلْمُبِينُ .

« و سلیمان از داوود میراث بُرد و گفت: ای مردم! به ما زبان پرندگان تعلیم داده شده و از هر چیزی (بر طبق حکمت) **به ما ارزانی داشته‌اند؛ بی‌گمان این همان فضل آشکار** (خدا) **است »،**

از داوود نبی ع در سوره‌ی بقره (آیه‌ی ۲۵۱) سخن رفته که در کارزار علیه دشمنان (جالوت و سپاهش) شرکت داشت و فرمانده‌ی آنها «جالوت» را کشت و همین امر زمینه‌ساز پادشاهی و حکمرانی او بر بنی‌اسرائیل گردید. سلیمان ع فرزند داوود ع بوده و در مورد «**میراث‌بری**» او از پدر، دو نقطه نظر مطرح شده است:

یک نقطه نظر، میراث سلیمان ع از داوود ع را «**مِلک و اموال**» می‌داند.

نقطه نظر دیگر که طبری و سایر مفسّران آورده‌اند، میراث سلیمان^ع^ از داوود^ع^ را به قرینه‌ی آیه‌ی قبل سلطنت و «**علم و دانش**» می‌داند که به نظر درست‌تر می‌نماید. زیرا میراث مالی علاوه بر سلیمان^ع^ شامل فرزندان دیگر داوود^ع^ نیز می‌شد.

در «**عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْر** = به ما نطق پرندگان آموخته شده» چند نکته شایان توجّه است:

اوّل آنکه با توجّه به آیه‌ی قبل که از اعطای علم و دانش به داوود^ع^ و سلیمان^ع^ سخن رفت، به دست می‌آید که دانش از دیدگاه انبیاء (ع)، منحصر به شرعیّات نیست، بلکه ازجمله پرنده‌شناسی و درک انواع انعکاسات صوتی پرندگان را نیز (ازقبیل صداهایی که به هنگام وحشت یا شادی و یا فراخوانی زوج و جوجگانشان از خود بروز می‌دهند) شامل می‌شود. اینها همه قابلیّت‌هایی است که می‌تواند انسان را با شگفتی‌های طبیعت و آیات خدا آشنا کند.

دوّم آنکه چه بسا منظور از دانستن زبان پرندگان که به داوود^ع^ و سلیمان^ع^ ارزانی شد، فراتر از درک مقصود پرندگان از اصوات مختلف آنها ـ که ممکن است برخی افراد عادی نیز عالم به آن بشوند ـ بوده است؛ بلکه مقصود آن است که هر پرنده، کلام ویژه‌ای دارد که سلیمان^ع^ ـ به فیض إلهی ـ از آن آگاه می‌شد و مقاصدی از اصوات پرندگان می‌فهمید که دیگر افراد مأنوس با آنها، از درک آن مقاصد عاجز بودند.

سوّم آنکه مسلّماً مقصود از آشنایی با نطق پرندگان، این نبوده که آنها به زبان عِبری با سلیمان سخن می‌گفتند! بلکه «**عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْر** = به ما زبان پرندگان آموخته شد»، می‌رساند که این سلیمان بوده که به عالَم پرندگان وارد شده و از طریق صداهایی که بروز می‌دادند، پی به مقاصد آنها می‌برد و به نوعی، مقصود خود را به آنها می‌فهماند.

در بخش بعدی آیه می‌فرماید «**أُوتِينا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ** = به ما از همه چیز ارزانی شده است» که مقصود، بهره‌مندی از همه‌ی مواهب مادّی و معنوی است که در آن‌موقعیّت زمان و مکان آنها، به آن مواهب ـ در پیشبرد رسالت ـ نیاز داشتند.

(۱۷) **وَحُشِرَ لِسُلَيْمَٰنَ جُنُودُهُۥ مِنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ وَٱلطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ .**

«**و برای سلیمان، سپاهیانش ـ از جنّ و إنس و پرندگان ـ گردآوری شده** (از پراکندگی) **بازداشته می‌شدند**»،

واژه‌ی «**يُوزَعُون**» از مصدر «وَزع» به مفهوم بازداشتنِ (لشگر) از پراکندگی و گسیختگی است؛ نشان می‌دهد که کسانی بودند که در صف‌ها، نفرات اوّل و آخر را به هم پیوند داده مانع تفرّق آنها می‌شدند و به سپاه نظم می‌بخشیدند؛ چنانکه طبری در تفسیر آورده است.

آیه‌ی شریفه می‌رساند که سلیمان^ع^، علاوه بر بنی اسرائیل بر جنّ (موجودات پنهان) و پرندگان نیز فرمانروایی داشته و این، از معجزات او بوده است. به عبارت دیگر، آیه‌ی شریفه صحنه‌ای را مجسّم می‌سازد که سلیمان^ع^ با سپاهی از انسان‌ها حرکت کرده و در عین‌حال گروهی از موجودات پنهان نیز با او بودند و پرندگانی هم بر فرازش وی را همراهی می‌کردند. همچنین آیه‌ی شریفه به سان و رژه‌ای اشاره می‌کند که

پادشاهان گاهی از سپاه خود می‌دیدند.

(۱۸) حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَوۡاْ عَلَىٰ وَادِ ٱلنَّمۡلِ قَالَتۡ نَمۡلَةٞ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمۡلُ ٱدۡخُلُواْ مَسَـٰكِنَكُمۡ لَا يَحۡطِمَنَّكُمۡ سُلَيۡمَـٰنُ وَ
جُنُودُهُۥ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ .

« **تا آنگاه که به وادی مورچگان رسیدند؛ مورچه‌ای گفت: ای مورچگان! به خانه‌هایتان درآیید؛ مبادا که سلیمان و سپاهش ندانسته شما را پایمال کنند** »،

به دنبال آیه‌ی قبل در شرح وضع لشکر سلیمان^ع، آیه‌ی فوق حاکی از آن است که سلیمان^ع و سپاهش ـ در حرکتشان ـ به محلّی رسیدند که مأوای مورچگان بود و مورچگان در آنجا، لانه‌هایی برای خود ساخته بودند.

گفته شده که مورچگان (احتمالاً از طریق ارتعاشاتی که حرکت شاخک‌های آنها در فضا ایجاد می‌کند) با هم صحبت می‌کنند و حتّی از مسافت‌های دور صدای یکدگر را می‌شنوند. همچنین تجارب گوناگون نشان داده که مورچگان با یکدگر ارتباط برقرار کرده، دوست و دشمن را تشخیص می‌دهند.[1] در این راستا بخش انتهایی آیه مشعر بر اعلام خطر مورچه‌ای ـ که احتمالاً وظیفه‌ی نگهبان محل را به عهده داشته ـ به سایر همنوعانش می‌باشد. ممکن است در اینجا سؤال شود که چگونه آن مورچه سلیمان^ع را شناخته بود؟ پاسخ این است که احتمالاً محتوای پیام آن مورچه فقط این بوده که ای موران! عدّه‌ای به سوی شما می‌آیند؛ کاری کنید که لگدمالتان نکنند؛ و خداوند «آن عدّه» را در آیه «سلیمان و سپاهش» معرّفی کرده است. البتّه احتمال هم دارد که این امر از الهامات خدا به آن مور بوده باشد.

(۱۹) فَتَبَسَّمَ ضَاحِكٗا مِّن قَوۡلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ
أَعۡمَلَ صَـٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَدۡخِلۡنِي بِرَحۡمَتِكَ فِي عِبَادِكَ ٱلصَّـٰلِحِينَ .

« **پس** (سلیمان) **از گفتار آن** (مورچه) **لب به خنده گشود و گفت: خدای من! مرا الهام ده تا نعمتت را که به من و پدر و مادرم بخشیده‌ای، سپاس دارم و به کارهای شایسته‌ای که تو می‌پسندی بپردازم و مرا به رحمتت، در** (زمره‌ی) **بندگان صالح خویش وارد ساز** »،

در اینکه چگونه سلیمان موفّق شد پیام آن مورچه را به سایر همنوعانش بشنود، دو احتمال هست : (۱) می‌توان گفت که سلیمان بنا به اعجاز إلهی، توانسته بود ارتعاشاتی را که آن مورچه در فضا ایجاد کرده و از این طریق به همنوعانش پیام هشدار داده بود، درک کند یا (۲) شاید سلیمان توانسته بود از جنبش مورچه‌ها ـ که چگونه پس‌از حرکت خاصّ یک مورچه، سایرین دسته دسته به سویی روانه شدند ـ آن پیام را درک کند. به عبارت دیگر، ممکن است سلیمان از همان علائم طبیعی و دقّت در مشاهده، موفّق به فهم پیام یک مورچه به سایر مورچگان شده باشد.

(۱) ـ مجلّه‌ی خواندنیها ـ سال ۲۳ شماره‌ی ۳۲، ص۴۵، مقاله‌ی «یک کشف جالب و تازه‌ی علمی». همچنین علاقمندان می‌توانند برای اطّلاعات بیشتر در این زمینه به رساله‌ی «إدراک آگاهانه در جانوران ـ بررسی داستان قرآنی مور، هُدهُد و سلیمان» اثر شادروان دکتر ابراهیم یزدی ـ بهار ۱۳۸۴ـ انتشارات قلم، مراجعه نمایند.

واژه‌ی «**ضاحِک**» در آیه‌ی شریفه به معنی «خنده کننده» و «**تَبَسَّمَ**» به معنی «لبخند زد» می‌باشد. بنابراین عبارت «**تَبَسَّمَ ضَاحِكًا**» که طی آن لبخند با خنده همراه شده، خنده‌ای خفیف و آهسته را می‌رساند.

در مقطع آیه، سلیمان از خدا می‌خواهد که در برابر آن نعمت‌ها که به وی ارزانی شده، به او توفیق شکرگزاری داده شود و می‌رساند که برخلاف تورات که سلیمان را به زن‌بارگی و حتّی شرک متّهم نموده (کتاب اوّل پادشاهان، باب۱۱)، قرآن وی را از این اوصاف بری دانسته بنده‌ی صالح و سپاس‌گزار خدا معرّفی می‌کند.

(۲۰و۲۱) وَ تَفَقَّدَ ٱلطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَآ أَرَى ٱلْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ ٱلْغَآئِبِينَ . لَأُعَذِّبَنَّهُۥ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَاْذْبَحَنَّهُۥٓ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ .

« **و** (سلیمان) **جویای پرندگان شد و گفت: مرا چه شده است که هُدهُد را نمی‌بینم؟** (من او را نمی‌بینم) **یا از غائبان است؟** » « **هرآینه وی را به سختی عذاب کنم یا سر از تنش جدا نمایم، مگرآنکه دلیل روشنی** (بر غیبتش) **برایم آورَد** »،

برخی معتقدند مقصود از «**طَيْر**» در آیه‌ی شریفه پرنده نیست، بلکه ایلچی و نامه‌رسان است. می‌گویند سلیمان^ع نامه‌رسان خویش را طلب می‌کرد، و چون او را نیافت گمان خیانت درباره‌ی وی برد و پیش خود او را تهدید به قتل کرد. البتّه واژه‌ی «هدهد» به عنوان نام یکی از اطرافیان سلیمان، در کتاب مقدّس آمده است (کتاب اوّل پادشاهان، باب۱۱، شماره‌ی۱۷). امّا این تفسیر بعید می‌نماید زیرا تهدید کسی که فقط در پست خود حاضر نبوده به قتل ـ خصوصاً سر بریدن ـ از شخصیّتی چون سلیمان^ع به دور از انتظار است. به علاوه با توجّه به آیه‌ی۱۷ که فرمود «**سلیمان را سپاهیانش از جنّ و إنس و پرندگان گردآورده شدند**» و سپس داستان مورچه، به سختی می‌توان واژه‌ی «طیر» و «هُدهُد» را به غیر پرنده اطلاق کرد. بر این مبنا در تفسیر طبری آمده که سلیمان^ع به همراه سپاهش به سفر رفت و در مقطعی، هرچه جستجوی آب کرد آبی نیافت و از این‌رو هُدهُد را احضار کرد تا او را به سوی آب راهنمایی کند و وقتی دید که هُدهُد در سپاه نیست، بر او خشم گرفت. چند نکته درمورد آیات شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه به دست می‌آید سلیمان^ع (پیامبر إلهی) که از حضور یا عدم حضور پرنده‌ای در اطراف خود مطمئن نبود، پس علم غیب نداشت و بنابراین نمی‌توان گفت که پیامبران از گذشته و آینده و ضمائر مردم خبر دارند؛ مگر به وحی إلهی.

دوّم آنکه از جملات سلیمان^ع نسبت به هُدهُد تعبیر به خشونت شده است. به نظر ما به آن جملات باید اینگونه نگریست که وقتی سلیمان^ع می‌بیند پرنده‌ی تربیت شده‌اش تخلّف کرده، عصبانی شده و از سر عصبانیّت می‌گوید این پرنده دیگر به درد نمی‌خورد، باید او را ـ مثل سایر پرنده‌ها ـ کشت و خورد.

سوّم آنکه جملات سلیمان^ع وحی إلهی نبوده و آیات بعد نیز نشان می‌دهد که او در گفتارش نسبت به هُدهُد اشتباه می‌کرده است. بنابراین چه بسا پیامبران بنا به خصیصه‌ی بشری، ممکن است سخنی بگویند که

نه فقط وحی إلهی نبوده، بلکه مورد انتقاد خدای‌تعالی بوده باشد که شواهدِ آن را حتّی در مورد پیامبر اسلام[ص] دیده‌ایم (توبه/٤٣). ضمناً جای شگفتی است که با توجّه به امر رایج ذبح پرندگان و استفاده از گوشت آنها در بین انسان‌ها، چگونه می‌شود سلیمان را در ابراز آن تهدید، به خشونت متّهم کرد؟!

(۲۲) **فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِۦ وَجِئْتُكَ مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ .**

« **پس دیری نپایید** (که هُدهُد پیدا شد) **و گفت:** (ای سلیمان) **من از چیزی خبر یافتم که تو بدان آگاه نیستی و تو را از** (سرزمین) **سبأ خبری قطعی آورده‌ام** »،

طرفداران تفسیر «طیر» به ایلچی (توضیح آیات قبل) می‌گویند پس از مدّتی نامه‌رسان مزبور پیدا شد و معلوم گردید که پیش خود به یمن رفته بود تا گزارشی آورَد! امّا به نظر ما هُدهُد مذکور در آیه، پرنده‌ای دست‌آموزِ سلیمان بوده و نظیر پرندگانی که برای نمایشات در سیرک‌ها تربیت می‌شوند، می‌توانسته با حرکات و اصواتی، مقاصد خود را به اربابش بفهماند و از او دستور بگیرد و مأموریّت‌هایی را به انجام رساند. همچنین آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که در مورد به خصوصی (احوال ملکه‌ای در کشور همسایه ـ آیه‌ی بعد) اطّلاعاتِ آن پرنده بیش از سلیمان[ع] بوده است. بنابراین، برخی از پرندگان قابلیّت‌های شگفتی برای تربیت و ادای مأموریّت دارند.

«**سبأ**» شهری در مشرق صنعا پایتخت کنونی یمن است.

(۲۳) **إِنِّي وَجَدتُّ ٱمْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِن كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ .**

« **من** (آنجا) **زنی را یافتم که بر آنها سلطنت می‌کرد و از هر چیزی به او داده شده بود و تختی بزرگ داشت** »،

آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد، دنباله‌ی گزارش هُدهُد است. دلالت دارد که آن پرنده در شرایطی، از محیط فلسطین (کشور سلیمان[ع]) دور شده و به یمن پرواز کرده بود و بنا به عادت زندگی با سلیمان در قصر، در قصری که در یمن مشاهده نموده بود فرود آمده بود و آنجا ملکه‌ی سبا را بر تخت بزرگ و با شکوهی دیده بود (مقصود از «**عرش عظیم**» همان تخت سلطنت بلقیس [ملکه‌ی سبأ] است که وی برای اداره‌ی امور کشور و صدور فرامین بر آن می‌نشست). از سوی دیگر مشاهده می‌شود که سخنی از نکوهش پادشاهی آن زن در آیه نیست، بلکه برعکس، آیات بعد حاکی از عقل و تدبیر و سلطنت غیراستبدادی زن مزبور در دیارش می‌باشد.

(۲۴) **وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ أَعْمَٰلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ ٱلسَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ .**

« (چنین) **یافتم که او و قومش ـ سوای خدا ـ برای خورشید سجده می‌کنند و شیطان اعمالشان را برایشان آراسته و آنان را از راه** (حق) **بازداشته بود** (به طوری‌که) **آنها هدایت نمی‌یابند** »،

هُدهُد می‌گوید آن ملکه (بلقیس) و قومش را پرستنده‌ی خورشید یافتم.[1] احتمال می‌رود آن پرنده ـ که عبادت

(۱) بعید نیست که آنان آئین مِهرپرستی را از ایرانیان باستان گرفته بودند.

را برای خدا و جُز به آن‌صورتی که از سلیمان و پیروانش دیده بود (سجده برای خدا) نمی‌شناخت ـ با رؤیت عبادت غیر مأنوس (سجده برای خورشید) وحشت کرده و در بازگشت به دیار اصلی، آن وحشت را با حرکات و اصواتی، به سلیمان ابراز داشته بود. کما اینکه ممکن است برخی طوطی‌ها چنین باشند و طوطی‌شناسان مقاصد آنها را ـ از حرکات و صداهایشان ـ به سادگی درک می‌کنند. از سوی دیگر، ممکن است سلیمان‌ع مقصود هُدهُد را از آن رفتار، به الهام إلهی دریافته باشد.[1]

(۲۵و۲۶) أَلَّا يَسْجُدُواْ لِلَّهِ ٱلَّذِى يُخْرِجُ ٱلْخَبْءَ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ . ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ ۩ . ﴿سجده‌ی مستحب﴾

« **تا**[2](جُز) **برای خدایی که نهان را در آسمان‌ها و زمین برون می‌آورَد و آنچه را مخفی و آشکار کنید می‌داند، سجده نکنند** » « **خدایی که هیچ معبود**(حق)**ی جُز او نیست؛ خداوندگار عرش عظیم است** »،

البتّه احتمال می‌رود که پرنده‌ی مزبور به زبان عربی یا عبری آن سخنان را اظهار نکرده باشد! بلکه این سبک در قرآن سابقه دارد که خداوند (مثلاً از قول آسمان و زمین [فُصِّلَتْ/۱۱] و دوزخ [ق/۳۰]) سخنانی را نقل می‌نماید. آیات فوق کلام إلهی است که از زبان یا به صورت تفسیر احساسات آن پرنده، بیان شده است.

مقصود از «**يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِى السَّمٰوَات**» می‌تواند قطرات باران باشد که در لابلای ابرها پنهان بوده و بنا به قوانین إلهی نازل می‌شود و نیز «**الْخَبْءَ فِى الأرْض**» می‌تواند تخم گیاهان پنهان در زمین ـ که به صورت درخت‌هایی ظهور می‌کنند ـ و یا معادن و ذخایر زیرزمینی و غیره باشد.

(۲۷و۲۸) قَالَ سَنَنظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ ٱلْكَٰذِبِينَ . ٱذْهَب بِّكِتَٰبِى هَٰذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَٱنظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ .

«(سلیمان) **گفت:** (ای هُدهُد) **به زودی خواهیم دید که آیا راست گفته‌ای یا از دروغگویان بوده‌ای؟** »

«**این نامه‌ام را ببَر و به سوی آنها بیفکن؛ سپس از ایشان رویگردان و بنگر که چگونه بازمی‌گردند** (چه عکس‌العملی نشان می‌دهند) »،

آیات شریفه، عکس‌العمل سلیمان‌ع را پس از دریافت اخبار مردم سبأ از هُدهُد (آیات۲۲ تا۲٤) شرح می‌دهد. **اوّلاً** نشان می‌دهد که سلیمان‌ع علم غیب نداشته و در اخبار هُدهُد تردید می‌کند. **ثانیاً** سلیمان به فکر می‌افتد که نامه‌ای به ملکه‌ی سبا ارسال کند و این کار را به وسیله‌ی هُدهُد انجام می‌دهد. **ثالثاً** هُدهُد موظّف می‌شود

---

(۱) ـ به طور کلّی باید اذعان داشت که رویدادهای مزبور معجزه‌آمیز به نظر می‌رسند. به عبارت دیگر، هر پرنده و هُدهُدی قادر به آن کارها نیست و هرکسی نیز مانند سلیمان‌ع، قادر به فهم و درک مقاصد پرندگان نمی‌باشد. از سوی دیگر ما می‌بینیم که پرندگان گاهی به انسان نزدیک و متمایل می‌شوند و گاهی وحشت کرده از آنها می‌گریزند و یا حیله‌هایی برای شکار بکار می‌برند و امثال این امور ... و ما در عالَم آنها زندگی نمی‌کنیم تا احساسات و ادراکات آنها را به درستی دریابیم. ولی خداوند می‌تواند احساس و مقاصد پرندگان را، به طور دقیق، به پیامبر خود منتقل کند.

(۲) ـ **أَلَّا يَسْجُدُوا** در اصل، أنْ لايَسْجُدُوا بوده که نون ساکن در لام ادغام شده است.

که گزارشی از ملکه‌ی سبا و درباریانش، بعد از دریافت آن نامه، بیاورد. البتّه تربیت کبوتر و استفاده از او برای نامه‌رسانی، از قدیم رایج بوده و اخبار حاکی از آن است که این‌گونه کبوترها می‌فهمیده‌اند که چه مسیری باید طی کرده نامه را به چه کسانی برسانند و أحیاناً منتظر جواب مانده پاسخ بیاورند. توجّه به این امر و اینکه کبوتر می‌تواند چنین ادراکاتی داشته باشد، قبول ماجرای سلیمان و ارتباط کلامی او را با هُدهُد آسان‌تر می‌کند. هرچند می‌توان گفت که هُدهُدِ مزبور پرنده‌ای استثنایی بوده است.

(۲۹) قَالَتۡ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَؤُاْ إِنِّيٓ أُلۡقِيَ إِلَيَّ كِتَـٰبٞ كَرِيمٌ .

« (ملکه‌ی سبا با دریافت نامه، به اطرافیان روی کرده) **گفت: ای سران! همانا نامه‌ای ارجمند به سوی من افکنده شده است** »،

طبری می‌گوید شیاری در سقف قصر بلقیس (ملکه‌ی سبا) بود که هرگاه انوار خورشید از آنجا به داخل قصر می‌تابید، بلقیس بلافاصله سجده می‌کرد و هُدهُد از همان شیار نامه‌ی سلیمان را به سوی او افکند. دو آیه‌ی بعد، دنباله‌ی سخن بلقیس با درباریانش و بیانگر مضمون نامه‌ی سلیمان است.

(۳۰و۳۱) إِنَّهُۥ مِن سُلَيۡمَـٰنَ وَإِنَّهُۥ بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ . أَلَّا تَعۡلُواْ عَلَيَّ وَأۡتُونِي مُسۡلِمِينَ .

« **که آن از سلیمان است و** (متن) **آن** (این است:) **به نام خدای رحمت‌گستر مهربان** » « **بر من بزرگی منمایید و تسلیم شدگان نزد من آیید** »،

چند نکته در مورد آیات شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه سلیمانع برای بلقیس (ملکه‌ی سبا) دعوتنامه‌ای فرستاده و او را به ملاقات و گفتگو دعوت کرد و تأکید نمود که ملکه بزرگی نَوَرزد و از قبول دعوت امتناع نکند.

دوّم آنکه به دست می‌دهد قصد سلیمانع از دعوت ملکه، ارشاد او به خداپرستی بوده تا به تَبَعِ وی، قومش نیز هدایت شوند. با این روحیّه، سلیمانع نامه‌ی خود را مُصَدَّر به «**بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ**» کرده تا نشان دهد که آئین او آئین خداپرستی است و خدای او خدای مهربان است، نه خدای خشونت!

سوّم آنکه تلقّی طبری از متن نامه «ارشادی» بوده از این‌رو می‌گوید منظور از «**أَلَّاتَعْلُوا عَلَيَّ**» همان «لاتَتَكَبَّرُوا» می‌باشد؛ بدین‌معنی که خود را بزرگتر از آنچه شما را به سویش دعوت کرده‌ام، مشمرید. همچنین در مورد «**وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ**» طبری می‌گوید که یعنی با تسلیم در برابر خدا به سوی من آیید. امّا به نظر ما سلیمانع در نامه‌ی خود به ارشاد ـ که استدلال می‌طلبد ـ نپرداخته و فقط دعوت کرده بود (تا متعاقباً طی ملاقات حضوری به تبلیغ توحید پردازد) و بنابراین منظور از «**مُسْلِمِينَ**» نه تسلیم در برابر خدا، بلکه احتمالاً پذیرش دعوت بوده است.

(۳۲) قَالَتۡ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَؤُاْ أَفۡتُونِي فِيٓ أَمۡرِي مَا كُنتُ قَاطِعَةً أَمۡرًا حَتَّىٰ تَشۡهَدُونِ .

« (ملکه) **گفت: ای سران** (کشور) **در کارم نظر دهید که من** (تا به حال)، **امری را فیصله نداده‌ام تا آنکه**

شما حضور داشته باشید »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که بلقیس خودکامگی و استبداد نداشت و اهل مشورت و صلاحدید با مسئولان کشور بود. قرآن با ذکر این مطلب، درحقیقت استبداد رأی را تخطئه کرده و نشان می‌دهد که رهبری و ارشاد سران یک کشور می‌تواند ازسوی زنی خردمند صورت پذیرد.

(۳۳) قَالُواْ نَحْنُ أُوْلُواْ قُوَّةٍ وَأُوْلُواْ بَأْسٍ شَدِيدٍ وَٱلْأَمْرُ إِلَيْكِ فَٱنظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ .

« (سران) **گفتند: ما نیرومند و سخت رزم‌آوریم و فرمان از آنِ توست؛ پس بنگر چه فرمان می‌دهی »،**

رجال مملکتی ظاهراً جملگی بر طبل جنگ کوبیدند و در پاسخ ملکه، خود را آماده‌ی مقابله با سلیمانؑ نشان دادند؛ گفتند ما خداوندان قوّت و شجاعت و مردان کارزاریم؛ ولی فرمان توراست!

(۳۴) قَالَتْ إِنَّ ٱلْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُواْ قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوٓاْ أَعِزَّةَ أَهْلِهَآ أَذِلَّةً ۚ وَكَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ .

« (ملکه‌ی خردمند) **گفت: به راستی شاهان چون** (با سپاهشان) **به شهری درآیند آن را به تباهی کشند و عزیزان اهلش را خوار گردانند؛** (راه) **و رسم ایشان چنین است »،**

یعنی از جنگ و خونریزی نتیجه‌ای عاید نمی‌شود، جُز آنکه ممکن است سلیمان با سپاهش به شهر حمله‌ور شده و مانند دیگر پادشاهان دست به تباهی زند. دو نکته از آیه‌ی شریفه عاید می‌شود:

اوّل آنکه به دست می‌آید ملکه‌ی سبا درنیافته بود سلیمانؑ پیامبری إلهی است که به پادشاهی رسیده و هدفش نه کشورگشایی، بلکه ترویج یکتاپرستی و هدایت اقوام است و بنابراین روش او را با شیوه‌ی معمول پادشاهان کشورگشا تطبیق می‌داد.

دوّم آنکه نشان می‌دهد بلقیس خردمندتر از آن بود که در تله‌ی چاپلوسی و تحریکات اشرافِ دربار (که همواره تلاش دارند برای خوشآمد مافوق، همه‌ی امور را بر طبق دلخواه جلوه دهند) بیافتد و صلح را بهتر از جنگ دانست.

(۳۵) وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِم بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةُۢ بِمَ يَرْجِعُ ٱلْمُرْسَلُونَ .

« **و** (اینک) **من هدیه‌ای به سوی آنها می‌فرستم و می‌نگرم که فرستادگان با چه چیزی** (پاسخی) **بازمی‌گردند »،**

رهبر خردمند که نمی‌خواهد کشورش بی‌جهت به خاک و خون کشانده شود، به سوی مسالمت می‌رود و تصمیم می‌گیرد که در بدو امر با متانت و ارسال هدیه، عکس‌العمل نشان دهد.

قرآن در این‌که آن هدیه چه بوده، ساکت است، زیرا سبک قرآن ورود در جزئیّات و داستانسرایی نیست. ولی مفسّران اصرار ورزیده‌اند نوع آن ارمغان را تعیین کنند و مثلاً گفته‌اند شامل پانصد خشت زر و سیم به همراه پانصد کنیز و غلام بوده است.

این آیات همه بیانگر نفی روحیّه‌ی استکباری، اثبات تصمیم‌گیری با مشورت و تقبیح کشورگشایی از

راه تباهکاری و همچنین احتراز از خشونت بی‌دلیل و نابه‌هنگام و اتّخاذ مسالمت تا سرحدّ امکان، می‌باشد. سایر آیات قرآن نیز که در زمینه‌ی جنگ بر سبیل دفاع و تصمیم‌گیری‌های اجتماعی بر پایه‌ی مشورت سخن آورده، این مطلب را تأیید می‌نماید.

(۳۶) فَلَمَّا جَآءَ سُلَيْمَٰنَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَآ ءَاتَىٰنِۦَ ٱللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّآ ءَاتَىٰكُم بَلْ أَنتُم بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ .

« **پس چون** (فرستاده‌ی بلقیس) **نزد سلیمان آمد** (و هدیه را عرضه کرد، سلیمان) **گفت: آیا مرا به مالی کمک می‌کنید؟ آنچه خدا به من داده از آن چیزی که به شما ارزانی داشته بهتر است؛ بلکه شما به ارمغان خود** (می‌نازید و) **شادمانید** »،

آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که برداشت سلیمانع از ارسال هدیه توسّط ملکه‌ی سبا این بوده که ملکه می‌خواسته دعوت وی را (آیات۳۱←۲۹) محترمانه رد کند. البتّه اگر قصد سلیمانع تسلّط بر کشور سبأ و برداشت مال و منال بود، همانند همه‌ی شاهان رشوه‌گیر آن هدایا را قبول می‌کرد و می‌گذشت. ولی سلیمانع که می‌خواست ملکه و اشرافش را به طریقی نزد خود آورده آنها را از نعمت‌ها و نبوّتی که خدا نصیب وی کرده آگاه سازد و بدینوسیله خورشیدپرستان را به خداپرستی فراخوانَد، از آن کار راضی نشد و احساس رشوه کرد و با اظهار بی‌نیازی نسبت به هدیه‌ی ارسالی، عکس‌العمل نشان داد. مقطع آیه درواقع می‌گوید که ای حُکّام سبأ! شما شادمان شدید که با ارسال هدیه‌ای، راه أمنی برای ردِّ دعوت من یافته‌اید ولی هدایای خداوندم به من بیش از اینهاست و آن علم و حکمت و مقاماتی‌که خدا به من بخشیده، ارزشش بالاتر از هدایای شماست؛ مقصودِ من از فراخوانی شما، دستیابی به مواهب مادّی نبوده است.

طبری می‌گوید مقصود سلیمانع این بوده که او با هدایا شادمان نمی‌شود، بلکه این اهل سبأ هستند که روحیّه‌ی فخرفروشی با مال دنیا داشته و درنتیجه از هدیه‌ی خود به وجد آمده‌اند و تصوّر دارند که در وی تأثیر خواهد کرد.

(۳۷) ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُم بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُم بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُم مِّنْهَآ أَذِلَّةً وَهُمْ صَٰغِرُونَ .

« **به نزد ایشان بازگرد و** (بگو) **قطعاً با سپاهیانی که تاب مقابله در برابر آنها نخواهند داشت، به سویشان خواهم آمد و بی‌شک آنان را با ذلّت و خواری از آن** (دیار) **بیرون خواهم راند** »،

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی سخن سلیمانع با فرستاده‌ی بلقیس ملکه‌ی سبا است؛ به وی می‌گوید به سوی اربابت بازگرد (و هدایا را به او برگردان) و بگو: مقصود من مال و حُطام دنیا نیست، بلکه مقصود آن است که به نزد من بیایی تا درباره‌ی «دین حق» مذاکره کنیم، اگر می‌پذیری فبها وگرنه من با لشکری‌که تاب مقابله با آن را نخواهید داشت به سوی شما خواهیم آمد و شما را از دیارتان بیرون می‌رانیم (یعنی مردم سبأ را از سلطه‌ی حکومتی‌که آنها را در جهل و خورشیدپرستی نگه داشته، نجات خواهیم داد).

به علاوه چند نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه سلیمان^ع تهدیدی کرده و چه بسا قصد عملی آن را هم نداشته چون متعاقباً (آیه‌ی بعد) از اطرافیان می‌خواهد تخت بلقیس را نزد او بیاورند. مضافاً درباره‌ی آن تهدید تصریح نشده که به وحی إلهی بوده است، بلکه سلیمان^ع خود آنگونه به نظرش آمده که از چنان موضعی برای رسیدن به مقصود استفاده کند.

دوّم آنکه در تهدید سلیمان^ع اشاره به قتل و کشتار مردم نیست، بلکه صرفاً به جمع بساط حکومت خورشیدپرست و إخراج آنها از مرکز سبأ اشاره شده است.

(۳۸) قَالَ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلْمَلَؤُاْ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَن يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ .

« (پس از آن سلیمان به مصاحبانش) **گفت: ای سران! کدام یک از شما تخت او** (بلقیس) **را پیش از آنکه تسلیم شده نزد من آیند، برایم می‌آورَد؟** »،

به دست می‌آید که وقتی نمایندگان بلقیس نزد او بازگشته آنچه را دیده و شنیده بودند گزارش کردند، بلقیس خود را ناچار به قبول دعوت سلیمان^ع دید و تصمیم گرفت با هیأتی نزد او برود. سلیمان^ع که از طریق إلهام إلهی از موضوع با خبر شد ـ برای آنکه نشان دهد چه قدرتی خداوند به وی بخشیده ـ خواست تا پیش از ورود بلقیس تخت او در آنجا حاضر باشد و او بلقیس را بر تخت خودش نشاند. از این‌رو سلیمان^ع، در موقعیّتی پیش از ورود بلقیس، از دست‌اندرکارانش می‌پُرسد که چه کس می‌تواند قبل از رسیدن بلقیس، تخت او را نزد سلیمان حاضر کند؟

(۳۹) قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ ٱلْجِنِّ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِكَ ۖ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ .

« **جنِّ قدرتمندی** (که با سلیمان در ارتباط بود) **گفت: من آن را پیش از آنکه از مجلس خود برخیزی، برایت می‌آورم و من بر این**(کار) **توانا و امینم** »،

ملاحظه می‌شود که پاسخ سلیمان را نه فردی از دست‌اندرکاران او، بلکه عنصر قدرتمندی از موجودات پنهان می‌دهد. آورده‌اند که سلیمان معمولاً از صبح تا ظهر در مجلس قضاوت می‌نشست و آن موجود نیرومند و پنهان، به وی می‌گوید: من تخت بلقیس را تا پیش از ظهر برایت می‌آورم. «**إِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ**» در مقطع آیه، از قول همان موجود آمده که من در آوردن تخت مورد بحث، هم توانا و هم در حفظ جواهرات آن أمینم (مجمع البیان).

(۴۰) قَالَ ٱلَّذِي عِندَهُۥ عِلْمٌ مِّنَ ٱلْكِتَـٰبِ أَنَا۠ ءَاتِيكَ بِهِۦ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ۚ فَلَمَّا رَءَاهُ مُسْتَقِرًّا عِندَهُۥ قَالَ هَـٰذَا مِن فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِيٓ ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ ۖ وَمَن شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ .

« (امّا) **کسی که نزد او دانشی از کتاب** (مستور إلهی) **بود، گفت: من آن را پیش از آنکه چشم خود برهم زنی برایت می‌آورم؛ پس چون** (سلیمان) **آن** (تخت) **را نزد خود مستقرّ دید، گفت: این از فضل خدای**

من است تا مرا بیازماید که آیا سپاس می‌دارم یا کفران می‌ورزم؛ و هرکه سپاس (خدای) **گزارد، جُز این نیست که به سود خویش سپاس می‌ورزد و هرآنکه ناسپاسی کند، بی‌شک خداوندم بی‌نیاز و کریم است »**،

در اینکه شخص مزبور چه کس و چه نوع موجودی بوده، دو قول تفسیری هست :

اوّل آنکه گفته شده است وی، آصَف بن برخیا، وزیر یا خواهرزاده و وصیِّ سلیمان^ع بوده که چون اسم اعظم می‌دانسته، خدا را با آن نام خوانده و سپس تخت بلقیس را در یک چشم برهم زدن نزد سلیمان حاضر کرده است! این نظر را طبری در ابتدای تفسیر آیه از ابن اسحاق نقل کرده و از قول مجاهد آورده که اسم اعظم «ذوالجلال والإکرام» بوده است. این نظر **اوّلاً** مُثبتِ ولایت آصف در تکوین نیست زیرا به فرض صحّت، فقط می‌رساند که نامبرده مستجاب الدّعوه بوده و خداوند آن انتقال را به دعای او انجام داده و از همین‌رو متعاقباً (در قسمت بعدی آیه) سلیمان نه از آصف، بلکه از خدا تشکّر می‌کند. **ثانیاً** قول مزبور، چندان استوار به نظر نمی‌رسد، زیرا اگر بنا به انجام چنان کاری توسّط یک انسان می‌بود، خود سلیمان^ع از همه‌ی زیردستانش بر انجام آن تواناتر می‌بود و اگر مقصود از «**کِتاب**» در آیه‌ی شریفه تورات باشد، بازهم سلیمان^ع از هرکسی به آن واقف‌تر می‌بود و اصولاً آگاهی از تورات ــ که غالباً شامل احکام می‌باشد ــ با چنان اموری بی‌ارتباط بوده و ذکر آن در آیه لزومی نداشت.

دوّم آنکه آورده‌اند همچنان که موجود اوّلی (آیه‌ی قبل) از نوع انسان نبوده، موجود فوق نیز به احتمال قوی از نوع انسان نبوده، بلکه فرشته‌ای توانمند بوده است که با کتاب پنهان إلهی ارتباط داشته و دانشی از آنجا آموخته بود که سلیمان نداشت و می‌توانسته اجسام را از جایی به جای دیگر با سرعت فوق‌العاده انتقال دهد. این نظر تنها مورد تأیید ما نیست بلکه در مجمع البیان نیز منعکس می‌باشد و می‌خوانیم که «وَ قِیلَ إنَّ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتابِ هُوَ جِبرائیل^ع اَذِنَ اللهُ لَهُ فِی طاعَةِ سُلَیْمَانَ^ع بِأن یَأتِیَهُ بِالْعَرْشِ الَّذِی طَلَبَهُ = گفته شده کسی که دانشی از آن کتاب نزد او بود همان جبرئیل فرشته‌ی وحی یا روح‌القدس بود که خدا او را اجازه داده بود تا تحت فرمان سلیمان باشد و تختی را که او می‌خواست برایش بیاورد.».

قسمت ختامی آیه، مؤیّد تفسیر دوّم است و توضیح می‌دهد که سلیمان^ع از لطف خدا که فرشته‌ای را به خاطر کمک به او فرستاده بود، سپاس می‌گزارد و البتّه فرشته نیز فقط مأمور به کمک بوده و از خود استقلالی نداشته است.

(۴۱) **قَالَ نَكِّرُواْ لَهَا عَرْشَهَا نَنظُرْ أَتَهْتَدِيٓ أَمْ تَكُونُ مِنَ ٱلَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ .**

« (سلیمان) **گفت: تخت او** (بلقیس) **را برایش ناشناخته گردانید تا ببینیم آیا پی می‌برَد یا از کسانی‌است که پی نمی‌برد »**،

طبری در تفسیر می‌گوید که منظور از «**نَکّرُوا لَهَا عَرشَهَا** = تختش را برایش ناشناخته گردانید» یعنی تغییراتی در آن ایجاد کنید (تا صاحبش نتواند به سهولت آن را بشناسد)؛ و مقطع آیه «**نَنْظُرْ أَ تَهْتَدِی اَمْ تَکُونُ مِنَ الَّذِینَ لایَهْتَدُون** = تا به بینیم پی می‌برد یا از کسانی‌است که پی نمی‌برند»، می‌رساند که سلیمان احتمال می‌داده که

ملکه به اتّفاق عدّه‌ای نزد او خواهد رفت و می‌گوید به بینیم شخص ملکه، یکی از آنهایی خواهد بود که تخت را نمی‌شناسند، و یا برخلافِ برخی از همراهانش، می‌شناسد. امّا اینکه اصولاً چرا سلیمان این کار را کرد، به نظر می‌رسد که می‌خواسته هوش و دِرایت بلقیس را بیازماید تا به تناسب با وی ـ در دعوت به آئین توحیدی ـ سخن گوید (برخلاف برخی از مفسّران که گفته‌اند جنّ‌ها به سلیمان خبر داده بودند که آن زن دیوانه است و پای او نیز به مانند الاغ سُم دارد و سلیمان می‌خواست صحّت و سُقم این خبر را بداند!).

(۴۲) فَلَمَّا جَآءَتْ قِيلَ أَهَٰكَذَا عَرْشُكِۖ قَالَتْ كَأَنَّهُۥ هُوَۚ وَأُوتِينَا ٱلْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ .

« **پس چون** (ملکه) **آمد** (به او) **گفته شد: آیا تخت تو این چنین است؟ گفت: گویا این همان است؟! و پیش از این به ما آگاهی داده شده بود و از درِ تسلیم درآمده بودیم** »،

بخش اوّل آیه می‌رساند که بلقیس با وجود آنکه تختش تغییراتی یافته بود، آن را شناخت و نحوه‌ی گفتارش وسعت فکر او را می‌رساند که دست به گفتار جزمی نزد.

امّا در مورد بخش دوّم طبری می‌گوید این جمله، گفته‌ی سلیمان است. سلیمان تحت تأثیر هوش و وسعت فکر ملکه قرار گرفته تعجّب می‌کند که چطور شخصی با این خصوصیّات، کافر شده بود و در دل خدا را شکر می‌کند که پیش‌از اینها، او علم یافته و مسلمان بوده است. ولی طبرسی این سخن را از آنِ بلقیس می‌شمارد که گفت ما پیش از رؤیت تخت خود به مقام سلیمان پی برده و تسلیم شده بودیم.

(۴۳) وَصَدَّهَا مَا كَانَت تَّعْبُدُ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ إِنَّهَا كَانَتْ مِن قَوْمٍ كَٰفِرِينَ .

« **و آنچه غیر خدا بود و او آن را بندگی می‌کرد مانع** (ایمان) **وی شده بود؛ همانا او از گروه کافران بود** »،

ظاهراً آیه‌ی شریفه به سؤالی مقدّر پاسخ داده است. گویی سؤالی مطرح بوده که چرا بلقیس با همه‌ی هوش و ذکاوت، به دام شرک و گمراهی فتاده بود؟ آیه‌ی شریفه پاسخ می‌دهد که آفتاب‌پرستی و خرافه‌آرایی (عادات و رسوم قوم) سدِّ راه فکر وی شده و آن ملکه‌ی هوشمند را به دامن کفر کشانده بود. نشان می‌دهد که چه بسا خرافه‌گرایی، مانع از درک واقعیّات شده و افراد باهوش و منوّر الفکر را به دوری از ایمان صحیح و به کفر و شرک می‌برَد.

(۴۴) قِيلَ لَهَا ٱدْخُلِي ٱلصَّرْحَۖ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَن سَاقَيْهَاۚ قَالَ إِنَّهُۥ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَۗ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَٰنَ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ .

« **به او گفته** (و دعوت) **شد که به این صحن وارد شو؛ و چون** (ملکه) **آن را بدید برکه‌اش پنداشت و** (دامن) **از دو ساق خود برچید؛** (سلیمان) **گفت: همانا این صحنی مفروش از آبگینه‌ها** (بلور) **است؛** (بلقیس) **گفت: خداوندا! به راستی من به خود ستم کردم و** (اینک) **با سلیمان تسلیم خداوند جهانیان شدم** »،

آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که زمین ورودی به جایگاهِ سلیمان را شیشه کار کرده بودند که با انعکاس نور،

آب جلوه می‌کرد. در آن روزگاران چه بسا بانوان اشراف و ملکه‌ها، با دامن‌های بلند حرکت می‌کردند و از این‌رو بلقیس از فاصله‌ی دور ـ در راه ورود به جایگاه سلیمان ع ـ با تصوّر این‌که به محوّطه‌ی آبی وارد خواهد شد، دامن بلند خود را بالا گرفت تا خیس نشود. ولی چون او نزدیک‌تر گردید، سلیمان ـ که به استقبال ایستاده بود ـ توجّه داد که بر زمین آب نیست، بلکه آبگینه است. بلقیس که چنین طرحی از زمین بلورین ـ با شکوه‌تر از قصر خود ـ ندیده بود، مجذوب آن جلال و عظمت گردید و متعاقباً به تواضع رفت و گفت «**أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ**»، به برکت آشنایی با سلیمان به ایمان توحیدی راه یافتم.

بخش چهارم

(توطئه‌ی قتل صالح[ع] و سرانجام ثمودیان)

(۴۵) وَ لَقَدۡ أَرۡسَلۡنَآ إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمۡ صَٰلِحًا أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ فَإِذَا هُمۡ فَرِيقَانِ يَخۡتَصِمُونَ .

« و همانا به سوی (قوم) **ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که: خدا را بندگی کنید؛ پس آنگاه آنان دو گروه متخاصم شدند »،**

به دنبال ذکر شمّه‌ای از ماجرای موسی[ع] و موفّقیّت او در نجات بنی‌اسرائیل و اشاره به اضمحلال مخالفانش (آیات ۷ تا ۱٤ سوره) و متعاقباً شرح داستان سلیمان[ع] و توفیق او در هدایت ملکه‌ی سبا، اینک قرآن کریم به ماجرای **صالح**[ع] پرداخته (اعراف/۷۳) که او نیز به مانند موسی[ع] توانست گروهی را هدایت کند و دشمنانش با عذاب إلهی منکوب شدند. این آیات به مسلمان‌ها در روزگار سخت مکّه و به همه‌ی مجاهدان راه حق در طول تاریخ، نوید پیروزی می‌دهد و اِعلام می‌دارد که خدا پشتیبان حق است و حق را به پیروزی می‌رساند. به علاوه، چند نکته در آیه‌ی شریفه شایان توجّه می‌باشد:

اوّل آنکه از «صالح» با واژه‌ی «**أَخَاهُمْ** = برادرشان» یاد شده، یعنی کسی که قومش او را به صداقت و خیرخواهی می‌شناختند و ممکن است مراد، برادریِ قومی و همشهری‌گری باشد.

دوّم آنکه زیربنای دین واحد إلهی و اساس دعوت انبیاء همان یکتاپرستی و توحید عبادت بوده است.

سوّم آنکه به دست می‌آید نتیجه‌ی دعوت صالح[ع] این بود که مردم دودسته شدند: عدّه‌ای پیرو او و در جبهه‌ی حق، و دیگران مخالف آنها و حامی اَباطیلِ آباء و اجدای! پدیده‌ای که بروز آن دربرابر هر آوای تکاملی، قهری است (ذکر رویارویی و مخاصمه‌ی دو دسته در آیات ۷۵ و٧٦ سوره‌ی اعراف نیز رفته است).

(۴۶) قَالَ يَٰقَوۡمِ لِمَ تَسۡتَعۡجِلُونَ بِٱلسَّيِّئَةِ قَبۡلَ ٱلۡحَسَنَةِۖ لَوۡلَا تَسۡتَغۡفِرُونَ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُرۡحَمُونَ .

« (صالح) **گفت: ای قوم من! چرا بدی را ــ با شتاب ــ پیش از نیکی می‌طلبید؟ چرا از خدا آمرزش نمی‌خواهید؟ باشد که مورد رحمت قرار گیرید »،**

متأسّفانه این روحیّه در بسیاری از افراد غلبه دارد که به‌جای استفاده از خیرخواهی‌ها ــ با قضاوت عجولانه و سطحی‌نگری ــ به حمایت از بدی‌ها می‌پردازند و برای خود مخاطرات بسیار می‌خرند. مفسّران از «بدی» و «نیکی» در آیه‌ی شریفه به «عذاب» و «رحمت» تعبیر کرده‌اند. صالح تعجّب می‌کند که چرا قومش به جای گزینش گناهان و زندگی مخاطره‌آمیز(اعراف/۷۷) به سوی آمرزش إلهی و زندگی أمن نمی‌روند تا با مراحم خداوندی، بر رونق و برکاتشان افزوده شود؟! سؤالی‌که هم امروز نیز درمورد بسیاری از افراد مطرح است.

(۴۷) قَالُواْ ٱطَّيَّرۡنَا بِكَ وَبِمَن مَّعَكَۚ قَالَ طَٰٓئِرُكُمۡ عِندَ ٱللَّهِۖ بَلۡ أَنتُمۡ قَوۡمٌ تُفۡتَنُونَ .

« **گفتند: ما به تو و همراهانت شگون بد زده‌ایم** (صالح) **گفت: شگون بدتان نزد خداست؛ بلکه شما مردمی در معرض آزمایشید** »،

بخش اوّل آیه حاکی از این روحیّه‌ی ثمودیان است که چون دعوت تو ای صالح! به توحید عبادت بوده و این برخلاف تقدیسی است که ما از بت‌ها (و شخصیّت‌هایمان) به عمل می‌آوریم، در ما این بیم پیدا شده که مبادا دچار گرفتاری‌ها شویم و از این‌رو نهضت تو را به شومی گرفته‌ایم (خصوصاً آنکه آورده‌اند در آن سال قوم ثمود کمبود باران داشتند). البتّه «شومی» که در بین همه‌ی اقوام کم و بیش رایج بوده و برخی عوامل و اشیاء را به «نُحُوست» تعبیر می‌کنند، خُرافه‌ای بیش نیست. راه رفع این خرافات تصحیح افکار و آگاهی است.

در بخش بعدی آیه، صالح^ع می‌گوید تنها خدا می‌داند که در آینده چه حوادث بدی برای شما (و هرکسی) پیش خواهد آمد؛ نه من و نه حتّی خودتان (و نه غیب‌گویان و فال‌گیران) پس با گمان و وَهم و ترس‌های بی‌جا، خود را از درک حقیقت محروم نسازید و به سرگردانی نروید؛ آنچه می‌توانید به قاطعیّت دریابید این است که در معرض آزمایش إلهی قرار می‌گیرید و این دعوت توحیدی همگیِ شما را در امتحانی برای «ترقّی» یا «تنزّل» قرار داده است.

(۴۸) وَ كَانَ فِي ٱلۡمَدِينَةِ تِسۡعَةُ رَهۡطٖ يُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَ لَا يُصۡلِحُونَ .

« **و در آن شهر نُه کس** (یا گروهی) **بودند که در آن سرزمین فساد می‌کردند و به اصلاح نمی‌رفتند** »،

در مورد واژه‌ی «**رَهْط**» در آیه‌ی شریفه تعابیر مختلف آورده‌اند، از قبیل (۱) گروهی کمتر از ده یا چهل نفر (۲) یک طایفه. به طور کلّی به دست می‌آید که منظور از «**تِسْعَةُ رَهْط**» گروهی قَدّاره‌بندهای محیط بودند که از بت‌ها (و شخصیّت‌ها)یشان جاهلانه حمایت می‌نمودند و نمی‌گذاشتند سخن متفاوتی پیش آید. و همین‌ها بودند که سرانجام «**ناقه**» را کشتند (اعراف/۷۷).

(۴۹) قَالُواْ تَقَاسَمُواْ بِٱللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُۥ وَأَهۡلَهُۥ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِۦ مَا شَهِدۡنَا مَهۡلِكَ أَهۡلِهِۦ وَإِنَّا لَصَٰدِقُونَ .

« **گفتند ــ درحالی‌که به خدا سوگند می‌خوردند ــ که به او** (صالح) **و کسانش شبیخون می‌زنیم، سپس به ولیِّ**(خون) **وی خواهیم گفت: ما** (در) **محلّ قتل کسانش حاضر نبودیم و قطعاً راست می‌گوییم** »،

مقارن نزول همین سوره، طوایف قریش تصمیم به ترور پیامبراسلام^ص گرفتند که آن‌حضرت با زیرکی و به مدد وحی از موضوع با خبر شد و از آن حادثه جان سالم به در برد. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که زورگویانِ گذشته نیز همین رفتار را در برابر پیامبران و مصلحانشان پیش می‌گرفتند و مبارزه‌ی با «فکر» ازطریق «ترور» پدیده‌ی جدیدی نیست. واژه‌ی «**تَقَاسَمُوا بِاللهِ** = به خدا سوگند خوردند» مشخّص می‌سازد که چاقوکشان به نام دین ترور می‌کردند و به خدا ــ به عنوان خالق عالَم ــ معتقد بودند. می‌گفتند می‌کُشیم و بعد حاشا می‌کنیم! [و

چون برای دین (حمایت از بُت‌ها) است، هرکاری مُجاز است!].

(۵۰) وَ مَكَرُواْ مَكۡرٗا وَمَكَرۡنَا مَكۡرٗا وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ .

«**و آنها دست به نیرنگ زدند** (چه) **نیرنگی و ما** (نیز پاداش) **نیرنگشان را دادیم** (چه پاداشی) **و آنها بی‌خبر بودند**»،

مفسّران گویند در آیه‌ی شریفه، صنعت «مُشاکله» به کار رفته که (به منظور مشخّص ساختن میزان عدالت) جزای هر عملی را از نوع همان عمل ذکر می‌کنند (آل‌عمران/توضیح آیه‌ی ٥٤). بنابراین «**مَكَرْنَا مَكْرًا**» را باید عکس‌العمل و جزای إلهی در برابر «**مَكَرُوا مَكْرًا**» در نظر گرفت که بی‌خبر و ناگهانی بر آن تبهکاران وارد شد.

(۵۱) فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ مَكۡرِهِمۡ أَنَّا دَمَّرۡنَٰهُمۡ وَقَوۡمَهُمۡ أَجۡمَعِينَ .

«**پس بنگر که سرانجام مکرشان چگونه بود؛ همانا آنها و قومشان ـ همگی را ـ هلاک کردیم**»،

در تکمیل توضیح آیه‌ی قبل، آیه‌ی فوق مشخّص می‌سازد که مفهوم «**خدا مکر کرد**»، بدین‌معنی است که جزای مکر آنها را داد و به وسیله‌ی عذابی ناگهانی (اعراف/۷۸، هود/٦۷) مانع کار آدمکُشان شد.

(۵۲) فَتِلۡكَ بُيُوتُهُمۡ خَاوِيَةَۢ بِمَا ظَلَمُوٓاْۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ .

«**و این، خانه‌های خالی آنهاست به** (سزای) **بیدادی که کردند؛ همانا در این** (رویداد) **برای گروهی‌که آگاهی می‌ورزند عبرتی است**»،

واژه‌ی «**خَاوِيَة**» در آیه‌ی شریفه به معنی «ویران و خالی از سکنه» است. قوم «ثمود» از اقوام «بائده» به شمار می‌آید، یعنی قومی که در اطراف عربستان می‌زیسته و منقرض شده است. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که آثار قوم ثمود و بقایای خانه‌هایشان در زمان نزول آیه وجود داشته و خداوند در پایان داستان ثمودیان، از نظر عبرت‌آموزی، به آنها اشاره می‌کند.

(۵۳) وَأَنجَيۡنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ .

«**و کسانی را که ایمان آورده و تقویٰ می‌ورزیدند، نجات بخشیدیم**»،

آری، نجات در سایه‌ی «ایمان» و «تَقویٰ»[1] صورت می‌پذیرد (نه فقط ایمان). با آیه‌ی فوق، داستان، به همان نتیجه‌ای می‌رسد که ماجرای موسی[ع] بدان پیوست؛ اضمحلال جبهه‌ی کفر و نجات مؤمنان. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که خدا «خشک و تر را با هم نسوزاند»!

(۱) ـ توضیح مفهوم دقیق واژه‌ی «**تقویٰ**» ذیل آیه‌ی۲ سوره‌ی بقره آمده است.

بخش پنجم

(اشاراتی به ماجرای لوط ع)

(۵۴) وَ لُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦٓ أَتَأْتُونَ ٱلْفَٰحِشَةَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ .

« **و لوط را** (یاد کن) **زمانی‌که به قومش گفت: آیا به آن کار زشت می‌پردازید درحالی‌که** (زشتی آن را) **می‌بینید؟** »،

ماجرای قوم لوط از آن‌جهت که خداوند سرانجام جبهه‌ی حق را نجات بخشید و باطل را مضمحل ساخت، به داستان موسی و قوم ثمود شبیه است. دو نکته در آیه‌ی شریفه شایان توجّه می‌باشد:

اوّل آنکه منظور از «**الفاحِشَة**» که به کار زشت خاصّی اشاره دارد، لواط است که بین آن قوم شایع بوده است.

دوّم آنکه می‌فرماید «**وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُون**»؛ حرف «واو» در اینجا حالیّه است (در حالی‌که می‌بینید)؛ یعنی زشتی این‌کار ـ به حکم آنکه غیرطبیعی‌است ـ چنان آشکار است که به وضوح قابل تشخیص می‌باشد. البتّه اگر کار زشت فراگیر شود، ممکن است قُبحِ آن در نظرها افت کند و رفته رفته توجیهاتی هم برای آن بتراشند ولی طبیعت سالم انسانی ارتباط جنسی با همجنس را رد می‌کند، چنانکه در حیوانات این پدیده به طور کلّی مشاهده نمی‌شود. شبیه این مطلب در سوره‌ی اعراف (آیه‌ی۸۰) آمده که می‌فرماید «**و** (به یاد آر) **لوط را هنگامی‌که به قومش گفت: آیا کار زشتی می‌کنید که پیش از شما احدی از جهانیان بدان سبقت نگرفته است؟**» همین‌طور آیه‌ی۲۸ سوره‌ی عنکبوت در این زمینه گویاست.

(۵۵) أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ ٱلنِّسَآءِ ۚ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ .

« **آیا شما از سر شهوت ـ سوای زنان ـ سوی مردان می‌روید؟ بلکه شما قومی جاهلید** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که مردان قوم لوط زندگی زناشویی داشتند ولی علی‌رغم آن برای شهوت‌رانی و شیطنت‌های جنسی، به عمل زشت لواط دست می‌زدند. به علاوه واژه‌ی «**تَجْهَلُونَ**» در آیه‌ی شریفه، حاکی از آن است که آنها هرچند به زشتی کارشان واقف بودند ولی به زیان و عقوبت کار خود توجّه نداشتند و در عمل، رفتاری جاهلانه پیش می‌گرفتند و دست به توجیهات سفسطه‌آمیز می‌زدند.

آری، انحراف‌های شهوانی افراد را به این آلودگی‌ها می‌کشاند به طوری‌که در برابر أمر خدا در ترک زشتکاری، روش جاهلانه می‌گزینند و چه بسا به ظاهر تجاهل می‌کنند ولی در کُنه روحشان به خوبی می‌دانند که آنچه می‌کنند زشت و شنیع است.

(۵۶) ۞ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوۡمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ أَخۡرِجُوٓاْ ءَالَ لُوطٖ مِّن قَرۡيَتِكُمۡۖ إِنَّهُمۡ أُنَاسٞ يَتَطَهَّرُونَ .

« و پاسخ قومش جُز این نبود که گفتند: خاندان لوط را از شهرتان بیرون کنید؛ همانا آنها مردمی پاکیزه‌جو (وخُشکه‌مقدّس)**اند ! »**،

واژه‌ی «**يَتَطَهَّرُونَ** = پاکی می‌ورزند» در آیه‌ی شریفه از سر استهزاء است. قوم لوط چون می‌دیدند که لوط ؏ با اعمال شنیع آنها مخالف است، از یک سو دست به تمسخر او و پیروانش می‌زدند و از سوی دیگر به یکدیگر می‌گفتند این‌ها مزاحم زندگی ما هستند؛ اخراجشان کنید تا بتوانیم با خیال راحت به لذّت‌هایمان برسیم! آیه‌ی کریمه نشان می‌دهد که آن قوم پاسخ منطقی برای کارهای خود نداشتند و از آنجا که انسان بی‌منطق سرکوبگر می‌شود، تصمیم به اخراج لوط و پیروانش از سرزمین خود گرفتند (اعراف/۸۲).

(۵۷) فَأَنجَيۡنَٰهُ وَأَهۡلَهُۥٓ إِلَّا ٱمۡرَأَتَهُۥ قَدَّرۡنَٰهَا مِنَ ٱلۡغَٰبِرِينَ .

« پس او (لوط) **و اهلش را نجات دادیم، به جُز زنش که مقدّر کردیم از بازماندگان** (و هلاک‌شدگان) **باشد »**،

واژه‌ی «**غَابِرِين**» در آیه‌ی شریفه، به معنی «باقیمانده از جمعی است که رفته باشند». البتّه زن لوط از جمله‌ی لواط کاران نبود، لیکن به عمل لواط کاران راضی بود و اخبار فرود آمدن فرشتگان در خانه‌ی لوط را (حجر/۶۰) او به لواط کاران رساند و بدین‌ترتیب به پیامبر إلهی و شوهر خود خیانت کرد. در این زمینه ذیل آیه‌ی۸۳ سوره‌ی اعراف توضیح داده‌ایم.

(۵۸) وَأَمۡطَرۡنَا عَلَيۡهِم مَّطَرٗاۖ فَسَآءَ مَطَرُ ٱلۡمُنذَرِينَ .

« و بارانی (از سنگ) **بر آنان باراندیم؛ و باران بیم‌داده‌شدگان چه بد** (بارانی) **بود »**.

درمورد کیفیّت عذاب قوم لوط قبلاً توضیح داده‌ایم (اعراف/۸۴).

بخش ششم

(درس توحید و معاد)

(۵۹) قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَىٰٓ ءَآللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ .

« **بگو: آن** (بالاترین) **سپاس خدا راست و درود بر آن بندگانش که** (آنها را) **برگزید؛ آیا** (عبادت) **خدا بهتر است یا آنچه** (با او) **شریک می‌گیرند؟!** »،

ملاحظه شد که در ماجرای موسی[ع] و صالح[ع] و لوط[ع]، پرهیزکاران نجات یافتند و مفسدان به هلاکت رسیدند (آیات قبل). حال می‌فرماید آن ستایشِ ماوراءِ همه‌ی ستایش‌ها خدای‌راست که هدایت و تقدیر او حق است و کیفر و پاداشش بر مبنای عدل. عقل کارهای او را نیکو می‌شمرَد و تحسین می‌کند (مفهوم «**حَمْد**»)؛ و همچنین درود بر آن بندگانی که خدا آنها را برای هدایت خلق برگزید (چون موسی[ع] و داود[ع] و سلیمان[ع] و صالح[ع] و لوط[ع] که ذکرشان در این سوره رفته است).

طبری می‌گوید مراد آن است که بگو ای محمّد سپاس خدایی را که به ما نعمت بخشید و توفیق هدایت به اسلام داد؛ و همچنین ما را گرفتار مصائبی که بر قوم لوط و غیره رفت نکرد و درود بر آن بندگانی که خدا برای هدایت به دین خود برگزید.

بخش ختامی آیه بدین‌معنی است که آیا خدایی که هدایت می‌کند و چنان کیفر بدکاران و پاداش پرهیزکاران را می‌دهد ـ در مقام پرستش و بندگی ـ با عوامل محدود قابل مقایسه است؟ (استفهام انکاری)؛ و همین حالت استفهام در آیات بعد ادامه می‌یابد.

(۶۰) أَمَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَنۢبَتْنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَن تُنۢبِتُوا۟ شَجَرَهَآ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ .

« **یا آن کس که آسمان‌ها و زمین را آفرید و برای شما از آسمان آبی فرو فرستاد و به وسیله‌ی آن** (آب) **باغستان‌های بهجت‌انگیز برون آوردیم؟ کار شما نبود که درختانش را برویانید؛ آیا با خدا معبود دیگری هست؟** (البتّه خیر) **بلکه آنها** (که چنین می‌اندیشند) **گروهی منحرفند** »،

در محیط شرک خدا را با اوصاف فوق می‌شناختند و از این‌رو در آیه‌ی شریفه از «توحید خالقیّت» ـ در مقام استدلال ـ برای اثبات «توحید عبادت» استفاده شده است و همین روش در آیات بعد نیز ادامه می‌یابد.

احتمالاً علّت آمدن از غایب به متکلّم در آیه‌ی شریفه این است که شاید آدمی بگوید من بذر می‌افشانم و کود می‌دهم و آبیاری می‌کنم، پس رویاننده‌ی درخت و گیاه منم! برای رفع این شبهه آیه‌ی شریفه از لفظ

غایب به متکلّم آمده و خداوند کار را به خود نسبت داده است و در واقع می‌گوید مساعی انسان‌ها در ایجاد باغ و گیاه، فقط فراهم آوردن شرایط است و آن کس که شرایط را به ثمر می‌رساند خداست؛ چنانکه هر نبات‌کاری این امر را تجربه کرده و دیده است که در بسیاری موارد علی‌رغم مساعی او در ایجاد شرایط، گیاهی نمی‌روید و یا می‌روید و رشد نکرده خشک می‌شود.

(۶۱) أَمَّن جَعَلَ ٱلْأَرْضَ قَرَارًا وَ جَعَلَ خِلَٰلَهَآ أَنْهَٰرًا وَ جَعَلَ لَهَا رَوَٰسِىَ وَ جَعَلَ بَيْنَ ٱلْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ .

« یا آن کس که زمین را قرارگاهی نهاد و میان آن رودها پدید آورد و برای آن کوه‌های استوار قرار داد و بین دو دریا حائلی بگذاشت؟ آیا با (چنین) **خدا معبود** (دیگر)**ی هست؟!** (البتّه خیر) **بلکه اکثرشان نادانند »،**

واژه‌ی «**رَواسِی**» در آیه‌ی شریفه به لحاظ لغوی، به معنی «**کوههای استوار**» است؛ و همانطور که لنگر، کشتی را از جنبش و تزلزل نگه می‌دارد، کوه‌ها نیز زمین را از تنش بازمی‌دارد. در مورد «**دو دریا**» ذیل آیه‌ی ۵۳ سوره‌ی فرقان توضیح داده‌ایم.

(۶۲) أَمَّن يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَآءَ ٱلْأَرْضِ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ .

« یا آن کس که درمانده را ـ چون او را بخواند ـ پاسخ می‌دهد و بدی را برطرف می‌سازد و شما را جانشینان (نسل‌های گذشته در) **زمین قرار می‌دهد؟ آیا با** (چنین) **خدا معبود**(دیگر)**ی هست؟ اندکی پند می‌گیرید »،**

شبیه مضمون بخش اوّل آیه در سوره‌ی بقره (آیه‌ی۱۸۶ـ **أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ**) نیز آمده است. در اینجا (آیه‌ی فوق) کسانی مورد خطابند که خدای خالق جهان را که قادر مطلق است و در طبیعت تصرّف داشته از رگ گردن به انسان نزدیک‌تر است (ق/۱۶) به یکسو نهاده و برای نجات و شفا، سراغ عوامل محدود و یا مردگانی که دستشان از دار دنیا کوتاه است می‌روند! آنها غافلند از این‌که هیچ کس جُز خدا نمی‌تواند نیاز مردمان را ـ وراءِ اسبابِ طبیعی ـ برآورده کند. چنانکه اکثر مفسّران گفته‌اند که منظور از «**اضطرار**» یا «مضطر بودن» بریدن از اسبابِ طبیعی و پیوستن به مسبّب‌الأسباب است.

(۶۳) أَمَّن يَهْدِيكُمْ فِى ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَمَن يُرْسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشْرًۢا بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِۦٓ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ تَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ .

« یا آن کس که شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا راه می‌نماید و کسی که بادها را ـ پیشاپیش رحمتش ـ بشارتگر می‌فرستد؟ آیا با (چنین) **خدا معبود** (دیگر)**ی هست؟ خدا برتر** (و فراتر) **است از آنچه شریک** (او) **می‌گردانند »،**

دربخش اوّل آیه مقصود، استفاده‌ای است که انسان‌ها از ستارگان ـ برای جهت‌یابی ـ در راه‌نوردی و دریانوردی می‌کرده‌اند. چنانکه فرموده «**وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُواْ بِهَا فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ** = اوست که ستارگان را برایتان قرار داد تا در تاریکی‌های خشکی و دریا بدآنها راه یابید» (انعام/۹۷). همچنین آیه‌ی۴۸ سوره‌ی فرقان مشخّص می‌سازد که مقصود از «**رَحمَت**» در آیه‌ی شریفه «**باران**» است، چنانکه می‌خوانیم «**وَ هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ الرِّیَاحَ بُشْرًا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِهِ وَ أَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا** = اوست که بادها را نویدی پیشاپیش رحمتش می‌فرستد و از آسمان آبی پاک فرو فرستیم»

آیه‌ی سوره‌ی نمل با مشرکانی روی سخن دارد که قدرت مطلق و فراتر را وانهاده سراغ عوامل محدود و عاجز رفته (و می‌روند)!

(۶۴) **أَمَّن يَبْدَؤُاْ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَ مَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَ ٱلْأَرْضِ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ قُلْ هَاتُواْ بُرْهَٰنَكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ .**

« **یا آن کس که آفرینش را آغاز می‌کند و سپس آن را بازمی‌آورد و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ آیا با** (چنین) **خدا معبود**(دیگر)**ی هست؟ بگو: برهان خود را بیاورید، اگر راست می‌گویید** »،

موضوعِ ایجاد (آفرینش) و إعاده (قرار گرفتن انسان در مسیر مرگ و معاد) در آیه‌ی شریفه با فعل مضارع آمده شاید می‌خواهد برساند که خلق و آفرینش و مرگ و رجوع، اموری مُدام است.

البتّه اینکه می‌فرماید خدا خلق می‌کند و سپس برمی‌گرداند (معاد) باور مشرکان عرب نبود و این موضوع، استدلالی اضافی است که خدایی با آن قدرت و آثار، البتّه قادر است که آفریده‌ی خود را بازگرداند.

(۶۵) **قُل لَّا يَعْلَمُ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ٱلْغَيْبَ إِلَّا ٱللَّهُ ۚ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ .**

« **بگو:** (هیچ یک از) **کسانی که در آسمان‌ها و زمین اند ـ جُز خدا ـ غیب را نمی‌داند و نمی‌دانند که چه زمانی برانگیخته خواهند شد** »،

واژه‌ی «**إلّا**» و استثناء را در آیه می‌توان استثناءِ متّصل دانست زیرا خدا در آسمان‌ها و زمین، بلکه در همه‌جا حضور دارد. امّا برخی آن را استثناءِ منقطع شمرده و گفته‌اند که آسمان‌ها و زمین، ظرف مکانی برای خداوند نیست (او به همه چیز احاطه دارد). آیه‌ی شریفه به دنبال آیه‌ی قبل که طی آن به معاد اشاره داشت، می‌فرماید هیچ کس جز خدا از زمان وقوع قیامت آگاه نیست و فقط خدا می‌داند که مردمان چه زمانی برانگیخته خواهند شد. ضمناً از آیه‌ی شریفه به دست می‌آید که در آسمان‌ها (کُرات آسمانی) موجودات فهیم وجود دارند.

(۶۶) **بَلِ ٱدَّٰرَكَ عِلْمُهُمْ فِي ٱلْأَخِرَةِ ۚ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْهَا ۖ بَلْ هُم مِّنْهَا عَمُونَ .**

« **بلکه دانش آنها درباره‌ی آخرت به پایان رسیده** (نارسا است و) **بلکه از آن در شک‌اند** (و) **بلکه از** (درک) **آن کوردلانند** »،

گفته‌اند که در «**بَلِ ادّارَکَ عِلْمُهُمْ**»، اصلِ «**اِدّارَکَ**»، «تَدارَکَ» بوده که «تاء» در «دال» ادغام شده است و معنی آن به سخریّه این است که «بلکه دانش آنان درباره‌ی حقیقت قیامت، کامل است!!» ولی ما معنا و مقصود را به وجه منفی در ترجمه آورده‌ایم به قرینه‌ی آنکه می‌فرماید (**بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمِونَ**) و اگر بخواهیم به معنای مثبت رجوع کنیم ناگزیر باید آن را از باب تهکّم (استهزاء) بدانیم که چندان با لحن جدّیِ آیه مناسب به نظر نمی‌رسد.

خطاب آیه به منکران معاد است، می‌فرماید نه تنها آنها دانشی در این‌باره ندارند، بلکه اساساً نسبت به موضوع مشکوکند و منشأ این بی‌دانشی و شکِّ آنها نیز کوردلی است. «کوردلی» به معنی فقدان روشن‌بینی باطنی است. روشن‌بینان با توجّه به نظام حکمت‌آمیز و هدفدار طبیعت، به وضوح درمی‌یابند که ممکن نیست کار عالم به این زندگی دنیا که پر از نیک و بد است، پایان گیرد و خداوند کار(آفرینش) را بی‌نتیجه گذارد و با این تحلیل به باور آخرت می‌رسند.

(۶۷) وَ قَالَ ٱلَّذِینَ کَفَرُوٓاْ أَءِذَا کُنَّا تُرَٰبًا وَءَابَآؤُنَآ أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ .

« **و کسانی که کفر ورزیدند گفتند: آیا چون ما و پدرانمان** (مُردیم و) **خاک شدیم، آیا ما** (زنده از گور) **بیرون آورده می‌شویم؟!** »،

این اشکال کُفّار را قرآن چند بار مطرح و به صُوَرِ گوناگون آن را پاسخ گفته است. در پاره‌ای از موارد برای رفع استبعاد، به آفرینش اوّلیّه‌ی انسان اشاره شده و در موارد دیگر، هدفداری جهان یادآوری گردیده است (به عنوان نمونه به آیات ۷۸ تا ۸۳ سوره‌ی یاسین نگاه کنید).

(۶۸) لَقَدْ وُعِدْنَا هَٰذَا نَحْنُ وَءَابَآؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِیرُ ٱلْأَوَّلِینَ .

« **همانا پیش از این** (نیز) **ما و پدرانمان به این** (سخن‌ها) **وعده داده شدیم؛ اینها جُز افسانه‌های پیشینیان** (چیزی) **نیست** »،

دنباله‌ی سخن مشرکان در انکار معاد می‌باشد. می‌گویند: قبلاً نیز از این‌سخنان به ما و پدرانمان گفته شده است (منظور آیات سوره‌های پیشین درباره‌ی معاد است) و همگی افسانه است. درمورد «**اَسَاطِیرُ الأَوَّلِین** = افسانه‌های پیشینیان» طبری می‌گوید منظور وعده‌ی معاد ازجانب پیامبران پیشین است. ولی این نظر بعید می‌نماید زیرا سوره، مکّی است ومشرکان مکّه با تعالیم پیامبران پیشین آشنایی نداشتند. از نظر ما منظور از «**اَسَاطِیرُ الأَوَّلِین**» در این آیه همان گفته‌های پیشین قرآن درباره‌ی معاد است.

(۶۹) قُلْ سِیرُواْ فِی ٱلْأَرْضِ فَٱنظُرُواْ کَیْفَ کَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُجْرِمِینَ .

« **بگو: در زمین بگردید، پس بنگرید که سرانجام گنهکاران چسان بود** »،

با توجّه به آنکه در آیات پیشین (سوره‌های قبلی) به قدر کافی درمورد معاد استدلال شده، قرآن در اینجا آن استدلال‌ها را تکرار نکرده و فقط منکران را به عبرت‌آموزی از جریان‌های دنیا دعوت کرده است. می‌فرماید

در حوادث عالم در سرزمین‌های مختلف، بنگرید و به بینید سرانجام کسانی که با انکار آخرت به گناهان روی آوردند، چگونه بود و به چه عقوبت‌هایی گرفتار آمدند؟

(۷۰) وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُن فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ .

«و تو بر آنها اندوه مخور و از نیرنگی‌که می‌ورزند دلتنگ مباش »،

پیرو آیات قبل آیه‌ی شریفه، پیامبر(ص)(و پیروان) را در برابر انکار مشرکان از آخرت دلداری می‌دهد. آیه‌ی شریفه به‌دست می‌دهد که **اوّلاً** پیامبر(ص) دلسوز مردمان بوده و بر گمراهی آنها تأسّف می‌خورده است و **ثانیاً** مخالفت با معاد از جانب منکران، نه به دلیل مشکل فکری، بلکه زاییده‌ی نفس‌پرستی و همراه با سفسطه‌کاری و نیرنگ‌های کلامی آنها بوده است (که حتّی امروزه نیز چنین است). **ثالثاً** این‌گونه دلداری‌های قرآنی نشان می‌دهد که کلام از آنِ خداست و پیامبر نه «گوینده‌ی» سخن، بلکه «دریافت‌کننده» بوده است.

(۷۱) وَ يَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا ٱلْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ .

« و گویند: این وعده کی خواهد بود اگر راست می‌گویید؟ »،

آیه‌ی شریفه سؤال مکرّر منکران را درباره‌ی زمان وقوع قیامت مطرح ساخته است. قرآن همواره تصریح نموده که علم قیامت نزد خداست. چنانکه فرموده است «**می‌خواهم** (زمان) **آن را مخفی دارم تا هرکس به جزای عمل خویش رسد**» (طه/۱۵)؛ و عمده از نظر انسان‌ها باید اطمینان به اصل وقوع آن باشد نه زمان وقوع آن.

(۷۲) قُلْ عَسَىٰٓ أَن يَكُونَ رَدِفَ لَكُم بَعْضُ ٱلَّذِى تَسْتَعْجِلُونَ .

«بگو: چه بسا برخی از آنچه را با شتاب می‌جویید در پیِ‌تان باشد »،

یعنی احتمال بدهید که آن عذابی که با وقوع قیامت به شتاب می‌طلبید، به شما نزدیک باشد. به عبارت دیگر، چون زمان وقوع قیامت اعلام نشده، همیشه این احتمال هست که نسبت به انسان نزدیک باشد و توجّه به این امر، موجب اصلاح عمل می‌شود. یا ممکن است گفته شود که مقصود این است که مرگ (و در پی آن قیامت) در کمین شما است.

(۷۳) وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ .

« و به راستی خداوندت بر مردم صاحب کرم است؛ ولی اکثرشان سپاس نمی‌دارند »،

یعنی، این از فضل خداست که در کیفر بدکاران شتاب نمی‌کند و فرصت می‌دهد تا شاید به اصلاح خود بپردازند. و فضل خدا را نباید به حساب محال بودن عذاب إلهی گذاشت؛ هرچند بسیاری از مردم از فضل خدا سوءِ استفاده کرده به دنبال ناسپاسی می‌روند.

(۷۴) وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعۡلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمۡ وَمَا يُعۡلِنُونَ .

« **و همانا خداوندت آنچه را سینه‌هایشان نهفته دارند و آنچه را آشکار می‌سازند، نیک می‌داند** »،

یعنی خداوند به نیّات پنهان واعمال آشکار انسان آگاه است واینکه در برابر آن ناسپاسی‌ها عکس‌العملِ آنی نشان نمی‌دهد، دلیل ناآگاهی او نیست، بلکه نشانه‌ی کرم و فضل اوست.

(۷۵) وَمَا مِنۡ غَآئِبَةٖ فِي ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٍ .

« **و هیچ پنهانی در آسمان‌ها و زمین نیست، مگر آنکه در کتابی روشن** (لوح محفوظ، درج) **است** »،

مقصود از «**كِتَابٍ مُبِين**» همان لوح محفوظ إلهی (نقشه‌ی علمی عالَم) است که همه‌ی وقایع (و ازجمله همه‌ی اعمالی که انسان‌ها ازسر اختیار و به اراده‌ی خود انجام می‌دهند) در آن ثبت است. به عبارت دیگر، با مرور زمان و وقوعِ وقایع، علم جدید برای خدا حاصل نمی‌شود، بلکه همه را ازپیش دانسته و در لوح محفوظ او به ثبت آمده است.

بخش هفتم

(نزول قرآن و هدایت حقیقت‌جویان)

(۷۶) إِنَّ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَكْثَرَ ٱلَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ .

« همانا این قرآن بیشتر آنچه را که فرزندان اسرائیل درباره‌اش اختلاف می‌کنند، بر آنها حکایت می‌کند »،

با توجّه به شرح شمّه‌ای از ماجرای موسی^ع و حکایت سلیمان^ع در سوره، می‌فرماید این قرآن (نه فقط به مشرکان و مسلمان‌ها، بلکه) به بنی‌اسرائیل نیز نظر داشته و در پیِ رفع اختلاف آنها برآمده است.

بنی‌اسرائیل در بسیاری مسائل با یکدیگر اختلاف و گفتگو داشتند؛ ازجمله واقعیّت سلیمان[ع] و ماجرای مریم[ع] و عیسی[ع] که قرآن در این‌گونه موارد حق را روشن کرده است.

(۷۷) وَإِنَّهُۥ لَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ .

« و به راستی که آن (قرآن) **رهنمود و رحمتی برای مؤمنان است »،**

آیه‌ی شریفه در پی آیه‌ی قبل، ـ در موضع ذکر عام بعد از خاص ـ همه‌ی مدّعیان خداپرستی را تشویق می‌کند که به هدایت و داوری قرآن تن دردهند.

(۷۸) إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُم بِحُكْمِهِۦۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْعَلِيمُ .

« بی‌شک خداوندت بر طبق حکم خویش میان آنها (بنی‌اسرائیل) **داوری می‌کند و او شکست‌ناپذیر و داناست »،**

یعنی اگرهم بنی‌اسرائیل (و سایر مدّعیان خداپرستی) به هدایت‌های قرآن در این دنیا توجّه نکنند، باکی نیست زیرا سرانجام به سوی خدا بازخواهند گشت و خدای شکست‌ناپذیر و حکیم، بر طبق موازین خود، درباره‌ی آنها داوری خواهد کرد.

مراد از «**حُكْم**» را در اینجا مفسّران «عدل» دانسته‌اند، زیرا خدا جز به عدل حکم نمی‌کند

(۷۹) فَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِۖ إِنَّكَ عَلَى ٱلْحَقِّ ٱلْمُبِينِ .

« پس بر خدا توکّل کن که همانا تو بر حقّ آشکاری هستی »،

آیه‌ی شریفه با «**فاءِ**» تفریع شروع شده و نتیجه‌ی آیه‌ی پیشین است؛ به پیامبر[ص] (و همه‌ی پیروان راستین او) دلداری می‌دهد که بنابراین از عدم پذیرش و عناد مخالفان ناراحت نشو (و نشوند)؛ زیرا با پیروی از قرآن، تو (و پیروانت) در جبهه‌ی حق قرار داری (و دارند) پس نگران مخالفت منکران نباش (و نباشند).

(۸۰و۸۱) إِنَّكَ لَاتُسۡمِعُ ٱلۡمَوۡتَىٰ وَ لَاتُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ ٱلدُّعَآءَ إِذَا وَلَّوۡاْ مُدۡبِرِينَ . وَ مَآ أَنتَ بِهَٰدِي ٱلۡعُمۡيِ عَن
ضَلَٰلَتِهِمۡۖ إِن تُسۡمِعُ إِلَّا مَن يُؤۡمِنُ بِـَٔايَٰتِنَا فَهُم مُّسۡلِمُونَ .

« **البتّه تو مردگان را** (سخن حق) **نشنوانی و این ندا را به کران ـ چون رویگردان پشت بکردند ـ نتوانی شنواند** » « **و راهبر کوران از گمراهی‌شان نیستی؛ تو فقط کسانی را می‌توانی بشنوانی که به نشانه‌های ما ایمان آورده و تسلیم**(حقّ و حقیقت)**اند** »،

به دنبال آیه‌ی قبل در آیات فوق، به زمینه‌های لازم برای هدایت و تأثیرپذیری در برابر کلام حق اشاره شده و پیام می‌دهد که رسول حق، انتظار پذیرش از همگان نداشته باشد.

مجموع آیات پیام می‌دهد که فقط منصفان وجویندگان راه حقّ وحقیقت از هدایت‌های قرآن بهره می‌برند و کسانی‌که گوش آنها در برابر ندای حق کر و چشم خود را رو به حقایق بسته‌اند، در این زمینه بی‌نصیب‌اند. بنابراین دعوت پیامبران[ع] برای هدایت مردم، به منزله‌ی «علّت تامّه» نیست ، بلکه در خود آنها باید بینش حق‌جویی و استعداد درک حقیقت باشد تا دعوت پیامبران در آنها مؤثّر افتد. استعداد درک حقیقت نیز صرفاً ذاتی نیست که در بعضی باشد و در برخی دگر نباشد؛ بلکه همه استعداد درک حقیقت را دارند وگرنه دعوت همگانی پیامبران بی‌معنا می‌شد! منتها عدّه‌ای آن استعداد را با فکر صحیح و اعمال صالح پرورش می‌دهند و بقیّه با روی‌آوری به گناهان، کورَش می‌کنند.

(۸۲) وَإِذَا وَقَعَ ٱلۡقَوۡلُ عَلَيۡهِمۡ أَخۡرَجۡنَا لَهُمۡ دَآبَّةً مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ تُكَلِّمُهُمۡ أَنَّ ٱلنَّاسَ كَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا لَايُوقِنُونَ .

« **و چون** (وقوع) **آن قول** (وعده‌ی عذاب) **بر ایشان لازم گردد، جنبنده‌ای را از زمین برای آنها برون آوریم که با ایشان سخن گوید؛ که این مردم به نشانه‌های ما** (در دنیا) **یقین نداشتند** »،

آیه‌ی شریفه احوال کافران (کوران حق و کران ندای حقیقت) را در تحوّلات اُخروی عالم شرح می‌دهد. ممکن‌است زمان مورد اشاره‌ی آیه، قیامت و یا مقدّمات قیامت باشد. ولی به هرحال پیام اصلی آیه این است که مردمان کافرپیشه که در دنیا با عدم تعقّل در آیات إلهی و بی‌توجّهی به سخنان پیامبران به «یقین» نرسیدند، سرانجامشان این است که چون وقوع عذاب إلهی را پس‌از مرگ (در قیامت و یا مقدّمات آن) به عیان می‌بینند، آنگاه به ایمان می‌رسند. ایمانی که چون ازسر جبر بوده و مولّد کمال روحی و اَعمال صالح اختیاری نمی‌باشد، سودی برایشان نخواهد داشت. شبیه این بیان در قرآن متعدّد آمده و تفاوت آیه‌ی فوق با موارد دیگر این است که می‌فرماید (چون آن کافران در دنیا می‌خواستند با رؤیت عجایب و معجزات به ایمان برسند) عاقبتشان این است که در آخرت یا در روزهای پایانی جهان، با رؤیت جنبنده‌ای که از زمین برون آمده و با آنها سخن می‌گوید به ایمان می‌رسند (به جای پیامبر خدا[ص] جنبنده‌ای‌که از زمین سر برآورَد با آنها سخن می‌گوید!) البتّه مفسّران شیعه تعابیر گوناگون درمورد «**دَابّة الأرض**» آورده‌اند. ازجمله آنکه گفته‌اند مقصود، امام علی[ع] است که پیش‌از قیامت به دنیا بازگشته و با منکران سخن می‌گوید! درحالی‌که «**دابّه**» به جانور پست گفته می‌شود

و جدا از آفرینش انسان ذکر شده (چنانکه می‌فرماید: **وَ فِی خَلْقِکُمْ وَ مَا یَبُثُّ مِن دَابَّةٍ آیَاتٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ** ـ جاثیه/٤) و این‌گونه تعابیر توهین به مقام امیر مؤمنان علی^ع است.[۱]

(۸۳) **وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِـَٔايَـٰتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ .**

« **و روزی‌که از هر اُمّتی گروهی ـ از کسانی‌که آیات ما را تکذیب می‌کردند ـ محشور کنیم؛ آنگاه آنها نگهداشته می‌شوند** (تا همه به هم بپیوندند) »،

یعنی کفر، ملّت واحد است و در روز رستاخیز همه‌ی منکران انبیاء^ع (منکران محمّد^ص یا منکران سایر انبیاء) به هم می‌پیوندند. امّا مفسّران شیعه آیه را به «رجعت» (بازگشت امامان به دنیا پیش‌از قیامت) مربوط دانسته گفته‌اند چون در آیه ذکری از حشر نیکان نیست، باید مربوط به پیش از قیامت باشد. امّا این نظر درست نیست زیرا **اوّلاً** عدم ذکر نیکان در آیه دلیلی بر عدم حشر آنها نیست و به قول معروف «اثباتِ شیء نفیِ ماعدا نمی‌کند»، خصوصاً آنکه در آیات دیگر قرآن سخن از حشر نیکان و یک پارچگی آنها در قیامت رفته است (کهف/٤٧ ، یونس/۲۸ ، اعراف/٤٦ و آیات دیگر) و **ثانیاً** اگر بنا باشد به دلیل عدم ذکر حشر نیکان، آیه را مربوط به دنیا و تنها حشر مکذِّبان بدانیم، رجعت امامان را که از نیکان بوده‌اند و در آیه‌ی شریفه نیامده، چگونه توضیح دهیم؟

(۸۴) **حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُو قَالَ أَكَذَّبْتُم بِـَٔايَـٰتِى وَلَمْ تُحِيطُوا۟ بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .**

« **تا هنگامی‌که** (همه‌ی کافران) **بیایند و**(آنگاه خدا) **گوید: آیا نشانه‌های مرا دروغ گرفتید؟ حال آنکه احاطه‌ی علمی به آنها نداشتید؛ مگر شما** (در طول حیات) **چه می‌کردید؟** »،

پیرو آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه، صحنه‌ی حضور همه‌ی تکذیب‌کنندگان را در پیشگاه إلهی در آخرت مجسّم می‌نماید. خداوند توبیخ می‌کند که ای کافران! تکذیب شما ازسر دانش نبود و إلاّ چگونه با مشاهده‌ی طبیعتِ اطرافتان که همه جا آثار علم و حسابگری در آن پیداست، به تکذیب مَبدءِ آن علم و آثار ـ خدای خویش ـ و آخرت پرداختید؟ ملاحظه می‌شود که در اینجا قرآن ما را به نوعی طبیعت‌شناسی تشویق می‌کند. زیرا اگر ما به طبیعت از دید نشانه‌شناسی بنگریم بی‌شکّ همه‌جا پرتو دانش و حسابگری را که بر اشیاء افکنده شده، می‌بینیم؛ و چون این مسئله خیلی مهم است و با سرنوشت آدمی مرتبط است، آیه‌ی شریفه از همه‌ی کسانی که از رؤیت آیات خدا در طبیعت غافل شدند می‌پرسد: مگر شما در زندگی چه می‌کردید؟ آیا کاری مهمتر از این بود؟

---

(۱) ـ حتّی در تفسیر صافی اثر فیض کاشانی (جلد۲ ص۲۴۶) آمده که امام صادق^ع فرمود پیامبر^ص بالای سر علی^ع رسید درحالی‌که او درمسجد خوابیده بود و با پایش به علی زد وگفت برخیز یا «**دَابَّةَ الأرض**» و مردی ازاصحاب گفت ای رسول‌خدا آیا ما حق داریم یکدیگر را به این نام بنامیم؟ پیامبر^ص فرمود: نه به خدا این مقام ویژه‌ی علی است و سپس گفت: ای علی خدا در آخر زمان تو را در بهترین صورت بیرون خواهد آورد!

در این ارتباط در تفسیر آمده که جمله‌ی ختامی آیه «**أَمَّاذَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ** = یا این چه کاری بود که می‌کردید؟»، استفهام توبیخی است. واژه‌ی «**أمّا**» مرکّب از «أم» و مای استفهامی است و جمله‌ی مزبور به معنی «أیُّ شَیْءٍ کُنْتُمْ تَعْمَلُونَهُ = آیا چه کاری بود که می‌کردید» می‌باشد. منظور این است که چرا جاهلانه تکذیب آیات کردید؟ صدر همه‌ی کارها این بود که با تصدیق آیات خدا، بدانید از کجا آمده‌اید و به کجا می‌روید و تکلیفتان در دنیا چیست و اگر این کار را ـ که مهم‌ترین کار بود ـ نکردید، پس چه می‌کردید؟!

(۸۵) **وَ وَقَعَ ٱلْقَوْلُ عَلَيْهِم بِمَا ظَلَمُواْ فَهُمْ لَا يَنطِقُونَ .**

« **و آن قول** (وعده‌ی عذاب) **به** (خاطر) **ستم‌هایی که کردند، بر آنان واقع شود و آنها سخن نتوانند گفت** (دَم نتوانند زد) »،

یعنی کافران در آن صحنه‌ی قیامت، در برابر سخن منطقی خدا (آیه‌ی قبل) پاسخی نداشته و وعده‌ی عذاب بر ایشان واجب می‌گردد.

(۸۶) **أَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا جَعَلْنَا ٱلَّيْلَ لِيَسْكُنُواْ فِيهِ وَٱلنَّهَارَ مُبْصِرًاۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ .**

« **آیا ندیدندکه ما شب را قرار دادیم تا در آن بیاسایند و روز را بینش‌بخش** (گرداندیم)**؟ همانا در اینها برای مردمی‌که ایمان می‌آورند نشانه‌ها** (از معرفت خدا) **است** »،

با توجّه به مفاد آیه‌ی ۸٤ ، نمونه‌ای از نشانه‌هایی را که در طبیعت وجود داشته (شب و روز) و آدمی می‌تواند با انصاف و تدبّر درآنها به ایمان به خدا وقبول حکمت‌های او در نظام آفرینش نایل شود، ذکر کرده است. این تنظیم و تطبیق مواد و پدیده‌ها که در طبیعت مشاهده می‌شود از کجاست؟ آیا از منبع علم و قدرت بی‌نهایت ـ خداوند ـ سرنزده است؟ و آیا چنان خدایی مردمان را از خوب و بد رها کرده و به عکس‌العمل کامل اعمالشان نمی‌رساند؟

در مورد گردش شب و روز و حکمت آن، در قرآن اشارات متعدّد هست و از جمله فرموده «**وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ** = واز رحمتش برایتان شب و روز را قرار داد تا در این(یک) بیارامید و (در آن‌یک) از فزون‌بخشی او (روزی خود) بجویید» (قصص/۷۳) (البتّه ممکن است افرادی «شب‌کار» و روزها در استراحت باشند، ولی آیه‌ی شریفه نه استثنائات، بلکه روال کلّی طبیعی را خاطرنشان ساخته است).

بخش هشتم

(هر کسی کِشتهِی خود می‌درَود)

(۸۷) وَيَوْمَ يُنفَخُ فِي ٱلصُّورِ فَفَزِعَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُ ۚ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَٰخِرِينَ .

« و روزی که در صور دمیده شود پس هرکه در آسمان‌ها و هرکه در زمین است به هراس اُفتد؛ مگر آن‌کس که خدا بخواهد؛ و همگی با (ذلّت و) **فروتنی به سوی او آیند »،**

به دنبال آیات قبل درباره‌ی قیامت، در آیه‌ی فوق از «**نفخه‌ی صور**» سخن می‌گوید. این نفخه بنا به قرآن دو بار صورت می‌گیرد که یکی نفخه‌ی بیهوشی و مرگ و دیگری نفخه‌ی قیام یا زندگی مجدّد است. چنانکه می‌خوانیم: «**وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِی الاَرْضِ اِلَّا مَنْ شَاءَ اللهُ ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ اُخْرَیٰ فَاِذَا هُمْ قِیَامٌ یَنْظُرُونَ** = و در صور دمیده می‌شود، پس هرکه در آسمان‌ها و هرکه در زمین است جان سپارد مگر آنکس که خدا خواهد، سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود و به ناگاه آنان برپای ایستاده (صحنه را) می‌نگرند» (زُمَر/٦٨). شایان توجّه آنکه (۱) واژه‌ی «**صَعِقَ**» به معنی بیهوشی نیز در قرآن آمده (اعراف/١٤٣) ولی در اینجا به معنی «مرگ» می‌باشد و (۲) در مورد «**إِلَّا مَن شَاء اللهُ** = مگر کسی‌که خدا بخواهد» بنا به حدیثی از پیامبر[ص] گفته شده که مقصود، فرشتگان إلهی است؛ هرچند از پایان حدیث به دست می‌آید که آنها نیز در قیامت رو به فنا رفته و جز ذات أحدیّت هیچ زنده‌ای باقی نخواهد ماند (**کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ** ـ قصص/٨٨).

در این‌که آیه‌ی۸۷ سوره‌ی نمل ناظر به کدام یک از دو نفخه است، مفسّران آراءِ مختلف آورده‌اند. امّا از نظر ما می‌توان گفت که بخش اوّل آیه به هراس عمومی در حوادث آغاز قیامت اشاره دارد که فرشتگان و مؤمنان از آن هراس ـ بنا به مشیّت إلهی ـ برکنارند؛ ولی سرانجام همگان می‌میرند. عبارت آخرین آیه (**وَ کُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِینَ**) ناظر به شرایط بعد از نفخه‌ی دوّم است که همگان زنده شده و متواضعانه به سوی خدای خویش و حکم او، در حرکتند.

امّا در اینکه آن «**صُور**» چیست؟ آیا بانگ یا امواجی است که می‌آید و همه را می‌کُشَد (یا برمی‌انگیزد) یا چیز دیگر؟ باید گفت که موضوع از متشابهات قرآن است و تأویل آن را کسی جُز خدا نمی‌داند.

(۸۸) وَتَرَى ٱلْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ ٱلسَّحَابِ ۚ صُنْعَ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ ۚ إِنَّهُۥ خَبِيرٌۢ بِمَا تَفْعَلُونَ .

« و کوه‌ها را می‌بینی (و) **پنداری بی‌حرکتند، درحالی‌که آنها چون گذشتِ ابر می‌گذرند؛ صنعت خداست**

که هر چیزی را استوار ساخته؛ همانا او از آنچه می‌کنید با خبر است »،

آیه‌ی شریفه اشاره به ابتدای قیامت دارد که کوه‌ها بی‌حرکت می‌نمایند ولی از ریشه در سیلان بوده و آماده‌ی انفجار وپراکندگی‌اند. علاّمه‌ی شهرستانی درکتاب «هیئت واسلام» این مطلب را دلیل بر حرکت زمین دانسته که از دیدگاه هر ناظری کوه‌ها بی‌حرکت می‌نمایند، درحالی‌که از باطن حرکت می‌کنند. همچنین ملاّصدرا آیه‌ی شریفه را دلیلی بر حرکت جوهری مادّه دانسته است. امّا هر دو دانشمند مزبور سیاق آیه (قبل و بعد و جریان آیات) را در نظر نگرفته‌اند که درباره‌ی تحوّل جهان و رستاخیز است و با تعابیر خاص، ارتباط بین آیات را حذف کرده‌اند که این، ازجمله لغزشگاه‌های تفسیری است. مقطع آیه می‌فرماید همان خدایی که کوه‌ها را استوار آفرید، آنگاه که اراده کند نظامشان را برهم می‌ریزد و او از اعمال انسان‌ها با خبر است.

(۸۹) مَن جَآءَ بِٱلۡحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيۡرٞ مِّنۡهَا وَهُم مِّن فَزَعٖ يَوۡمَئِذٍ ءَامِنُونَ .

« **هر آن‌کس که نیکی آورَد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت و آنان از هراس آن‌روز** (قیامت) **ایمنند** »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که فرمود «**خدا از اعمال انسان‌ها با خبر است**» آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد در «تکمیل مطلب» است که خداوند اعمال نیک و بد را به سرانجام متناسبشان می‌رساند. به عبارت دیگر آیات شریفه ـ به دنبال بحث قیامت ـ در بیان سرنوشت آدمی است؛ گویی کار نیک و بد از این دنیا به آخرت منتقل می‌شود و موادّ لازم را برای سعادت یا شقاوت اُخروی ما به بار می‌آورد. همچنین متناسب با مضمون آیه‌ی ۸۷ می‌فرماید نیکوکاران در آخرت هراسی ندارند و احساس ایمنی می‌کنند.

(۹۰) وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَكُبَّتۡ وُجُوهُهُمۡ فِي ٱلنَّارِ هَلۡ تُجۡزَوۡنَ إِلَّا مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ .

« **و هرکه بدی آورَد، به روی در آتش افکنده شود؛ آیا جُز به آنچه می‌کردید سزا داده می‌شوید؟** »،

بر طبق معمول، پس از نیکوکاران به سرانجام بدکاران اشاره رفته است. برخلاف نیکوکاران که پاداش آنها را «بهتر» از اعمالشان توصیف کرد (آیه‌ی قبل) سزای بدکاران را «مطابق» با اعمالشان ذکر کرده است و این، از فضل خداست. درمورد «**كُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّار**= به روی در آتش افکنده شوند»، آیه‌ی شریفه را می‌توان به این معنا دانست که بدکاران در آخرت یارای مقاومت نداشته و نمی‌توانند مثلاً با دست مانع رانده شدن به سوی عذاب شوند بلکه با رخساره بدان درمی‌افتند. امّا درمورد «**اَلسَّيِّئَة**» و «**اَلْحَسَنَة**» که در آیات فوق آمده است، مفسّران گفته‌اند مقصود از «حَسَنه» اعتقاد توحیدی و منظور از «سَیِّئَه» شرک است. ولی در آیات پیشین سخن از «اعمال» آمده، نه «اعتقادات» مگر آنکه «اعتقادات» با توجّه به اعمال حاصل از آنها در نظر گرفته شود.

(۹۱) إِنَّمَآ أُمِرۡتُ أَنۡ أَعۡبُدَ رَبَّ هَٰذِهِ ٱلۡبَلۡدَةِ ٱلَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُۥ كُلُّ شَيۡءٖۖ وَأُمِرۡتُ أَنۡ أَكُونَ مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ .

« (بگو:) **جُز این نیست که من فرمان یافتم فقط خداوندِ این شهری را که محترم شمرده ـ و هر چیزی از**

آن اوست ـ بندگی کنم و مأمورم که از مسلمانان باشم »،

آیه‌ی شریفه به هدف اصلی رسالت انبیاء^ع اشاره دارد: عبادت انحصاری خدایی که همه چیز از آنِ اوست، و همو شهر مکّه را محترم شمرده و به پیامبر خویش فرمان مسلمانی داده است. واژه‌ی «**إِنَّمَا** = جُز اینَ نیست» در ابتدای آیه، افاده‌ی حصر دارد، یعنی پیامبر^ص جز آنکه خود پرستنده‌ی حق و مسلمانی کامل بوده و دیگران را به خداپرستی دعوت کند وظیفه‌ای نداشته است.

(۹۲) وَأَنْ أَتْلُوَاْ ٱلْقُرْءَانَ فَمَنِ ٱهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِى لِنَفْسِهِۦ وَمَن ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَآ أَنَا۠ مِنَ ٱلْمُنذِرِينَ .

« **و این‌که قرآن را** (بر مردم) **بخوانم؛ پس هرکه رَه یافت تنها به سود خود راه یافته وهرکه گمراه شد** (خود زیان دیده است) **پس بگو: من فقط از بیم‌دهندگانم »،**

یعنی، پیامبر^ص فقط مأمور به «دعوت» و «اِتمام حجّت» به مردم بوده و اگر کسی نمی‌پذیرفت، تکلیف از آن‌حضرت ساقط بوده است. از این‌رو در مقطع آیه تصریح دارد که پیامبر^ص در برابر مخالفان (مخالفانی‌که دست به حمله و کشتار نمی‌زدند) هیچ وظیفه‌ای جُز «إنذار» و «هُشدار» نداشته است.

(۹۳) وَقُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ ءَايَـٰتِهِۦ فَتَعْرِفُونَهَا ۚ وَمَا رَبُّكَ بِغَـٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ .

« **و بگو: آن ستایش** (برترین) **از آنِ خداست؛ او به زودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد و شما آنها را خواهید شناخت؛ و خداوند تو از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست »**.

حروف «الف» و «لام» در «**اَلْحَمْد**» از باب استغراق یا إکمال است. یعنی ستایش کامل از آنِ خدا، آفریننده‌ی هستی است (به دیگران تعمیم ندهید) و او همه‌ی آیاتی را که قبلاً ذکرشان رفت (نفخه‌یَ صور و تلاشی کوه‌ها و ...) به زودی به مردمان نشان خواهد داد و همگان خواهند دید که سخنی به گزاف نبوده است. همان خدا از اَعمال انسان‌ها غافل نبوده به‌زودی به حساب همگان در محکمه‌ی کبرای خویش خواهد رسید.

سوره‌ی قَصَص

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره، از سوره‌های دوران مکّه است و چند نکته درمورد آن درخور توجّه می‌باشد:

اوّل آنکه سوره‌ی نسبتاً بلندی است و نشان می‌دهد که نزول سوره‌های بلند اختصاص به دوران مدینه نداشته‌است. چنانکه سوره‌ی اعراف نیز ـ که حتّی طولانی‌تر از این سوره است ـ در دوران مکّه نازل شده است.

دوّم آنکه در متن سوره روش «**اجمال**» و «**تفصیل**» به کار رفته؛ از ابتدای سوره تا پایان آیه‌ی ششم داستان موسی[ع] به «اجمال» آمده و سپس درآیات بعد «تفصیل» می‌یابد. بدین‌ترتیب، این روش بیان مطلب را که در مقالات پیشرفته‌ی امروزی معمول است، خداوند ۱۴۰۰ سال قبل به مسلمان‌ها آموخته است.

سوّم آنکه تأمّل در آیات سوره و سنجش آن با دوران سخت مکّه، «باطن» و یا «پیام مخفی» آیات را روشن می‌سازد. آن پیام از نظر ما بشارت به پیامبراسلام[ص] در دوران سختِ رویارویی با مخالفان است که ای محمّد، شدائد و مشکلات برای پیامبران حق قبلاً نیز بوده و خدای تو همانگونه که موسی[ع] را در برابر فرعون نجات داد، تو را نیز در برابرمخالفانت یاری کرده و به پیروزی می‌رساند چنانکه فرموده است «**وَ کُلاًّ نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَکَ** = این‌همه اخبار پیامبران را برای تو می‌خوانیم تا به واسطه‌ی آنها دلت را محکم کنیم» (هود/۱۲۰) و یا «**لَقَدْ کَانَ فِی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لأُولِی الألبَاب** = در داستان ایشان عبرتی برای صاحبان خرد است» (یوسف/۱۱۱).

چهارم آنکه نام سوره «**قَصَص** = گزارش خبر» به معنای مصدری[1] و برگرفته از آیه‌ی۲۵ سوره است که طی آن موسیع داستان فرارش از مصر را برای فردی که متعاقباً داماد او می‌شود، گزارش کرده از آن مرحله به بعد در حقیقت، در مسیر بعثت خود پیش می‌رود.

با توجّه به مطالب فوق آیات سوره را می‌توان در شش بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۶)؛ **ماجرای موسیع به اجمال**

بخش دوّم (آیات ۷ تا ۴۲)؛ **ماجرای موسیع به تفصیل**

بخش سوّم (آیات ۴۳ تا ۵۶)؛ **در عناد منکران و انصاف حقیقت‌طلبان**

بخش چهارم (آیات ۵۷ تا ۷۵)؛ **منکران در صحنه‌ی قیامت و بشارت به مؤمنان**

بخش پنجم (آیات ۷۶ تا ۸۲)؛ **ماجرای قارون**

بخش ششم (آیات ۸۳ تا ۸۸)؛ **تذکار به مؤمنان و به پیامبرص**.

---

(۱) ـ قَصَص مصدر قَصَّ یَقُصُّ است و با قِصَص که جمع قِصَّه باشد تفاوت دارد.

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(ماجرای موسی[ع] به إجمال)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) طسٓمٓ .

«**طا، سین، میم**»،

در اینکه معنا و مراد از این حروف چیست، اقوال مختلف هست و قوی‌ترین آنها ازنظر ما همان است که قبلاً (بقره/ توضیح آیه‌ی یک) آورده‌ایم و اسماءِ إلهی را به صورت مخفّف ذکر می‌کند و مثلاً «**طاء**» می‌تواند در اشاره به **ذِی الطَّول** (غنی) و «**سین**» در اشاره به **سَمِیع** (شنوا) و «**میم**» در اشاره به **مجید** یا **مَلِک** باشد (به توضیح اوّلین آیه‌ی سوره‌ی نمل نگاه کنید).

(۲) تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱلۡكِتَٰبِ ٱلۡمُبِينِ .

« **این آیات** (بلندمرتبه‌ی) **کتاب روشن** (و روشنگر) **است** »،

واژه‌ی «**تِلْکَ**» (اسم مؤنّثِ اشاره‌ی به دور) در اینجا ـ به مانند «**ذٰلِکَ**» (اسم اشاره‌ی مذکّر برای دور) در اوّلین آیه‌ی سوره‌ی بقره ـ از نظر بزرگداشت و بیان مرتبه‌ی آیات آمده است[۱]. توصیف «**کِتَاب**» به عنوان «**مُبِین**» در بیان روشنی مقاصد قرآن برای هدایت خلق می‌باشد. به علاوه «**مُبِین**» از مصدر «إبانه» به معنی «روشن شدن» و «روشن کردن» هم لازم و هم متعدّی است، چنانکه ذیل اوّلین آیه‌ی سوره‌ی نمل توضیح داده‌ایم.

(۳) نَتۡلُواْ عَلَيۡكَ مِن نَّبَإِ مُوسَىٰ وَفِرۡعَوۡنَ بِٱلۡحَقِّ لِقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ .

« **از اخبار موسی و فرعون به حق** (و راستی) **ـ برای قومی‌که ایمان دارند** (و پذیرای حق‌اند) **ـ بر تو می‌خوانیم** »،

نکات زیر درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

ـ موسی[ع]، به لحاظ مقام، مقدّم بر فرعون آمده است.

---

(۱) ـ در سوره‌ی بقره به اعتبار واژه‌ی «**کتاب**» اسم اشاره‌ی مذکّر و در آیه‌ی فوق به خاطر واژه‌ی «**آیات**» اسم اشاره‌ی مؤنّث آمده است.

ـ صیغه‌ی جمع «**نَتْلُوا** = می‌خوانیم»، سخن ازسر عظمت گوینده است که با موضوع سوره در زمینه‌ی یاری موسی و درهم شکسته شدن دشمنان حقیقت، هماهنگی دارد.

ـ واژه‌ی «**بِالحَقّ** = صدق و حقیقت» متعلّق به «**نَتْلُوا**» است که با فاصله‌ی چند کلمه، مؤخّر آمده و مقصود آن است که آنچه گفته می‌شود، نه وَهْم و خیال، بلکه واقعیّت و رویدادی است که دقیقاً پیش آمده است. (چه بسا نشان می‌دهد که آن زمان یهودیان مدینه، اطّلاعات نادرستی از موسیع و فرعون در محیط اشاعه داده بودند که به گوش اهل مکّه رسیده بود و آیات سوره، آن حکایات ناصحیح را تصحیح می‌کند.) در عین حال کلمه‌ی «**مِنْ**» در عبارت «**مِنْ نَبَإِ مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ**»، تبعیضیّه است و اشاره دارد که آنچه در سوره از ماجرای موسیع و فرعون آمده، گوشه‌ای از وقایع است و نه همه‌ی آنها.

(۴) **إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي ٱلْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَآئِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَآءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِۦ نِسَآءَهُمْ إِنَّهُۥ كَانَ مِنَ ٱلْمُفْسِدِينَ .**

« **همانا فرعون در آن سرزمین** (مصر) **سر به تکبّر برداشت و مردمانش را فرقه فرقه کرد؛ طائفه‌ای از ایشان را ناتوان** (و زبون) **می‌داشت، پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را** (برای بهره‌کشی) **زنده نگه می‌داشت؛ بی‌شکّ او از مفسدان بود** »،

واژه‌ی «**عَلَا**» از مادّه‌ی «**عُلُوّ**» در آیه‌ی شریفه به معنی تکبّر و سرکشی از حقّ و انصاف و جبّاریّت و زورگویی است. منظور از «**الأَرْض**» که با الف و لام تخصیص یافته، سرزمین مصر است. می‌فرماید فرعون مصر جبّار و زورگو بود و مصریان را ـ برای آنکه نتوانند متّحد شده در برابر زورگویی‌های او بایستند ـ فرقه فرقه کرده بود. سپس به طایفه‌ای از مصریان اشاره می‌نماید که همان بنی‌اسرائیل بودند و می‌فرماید قدرت را از ایشان سلب کرده و آنها را مقهور خود ساخته بود، پسرانشان را سر می‌برید و فقط زنانشان را برای خدمت و کنیزی زنده نگه می‌داشت (تا به خیال خود نسلشان را منقرض گرداند).[1] در پایان، همه‌ی این اوصافِ

---

(۱) ـ مفسّران معمولاً کشتار بنی‌اسرائیل را توسّط فرعون، به رؤیایی که وی دید نسبت می‌دهند. امّا چنین مطلبی در قرآن نیست و مشکل بتوان اساسی برای آن قائل شد. البتّه در تاریخ اینگونه حوادث رخ داده است، چنانکه در دستگاه «بنی عبّاس» نیز خلفا از نفوذ بَرمَکیان ـ که قوم باهوش ایرانی بودند ـ به وحشت افتاده دست به قَلع و قَمع آنها زدند. چه بسا در مصر هم که بنی‌اسرائیل ـ با اقتداری که یوسفع به پا داشت ـ به قدرت و شوکت رسیدند، رفته رفته فَراعِنه از ترقّی و پیشرفت آنها در مملکت ترسیدند و با این گمان که ممکن است روزی حکومت را از چنگشان بربایند، دست به کشتار آنها زدند. چنانکه در تورات می‌خوانیم: «و بنی‌اسرائیل بارور و منتشر شدند و کثیر و بی‌نهایت زورآور گردیدند و زمین از ایشان پُر گشت. امّا پادشاهی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را نشناخت و به قوم خود گفت همانا بنی‌اسرائیل از ما زیاده و زورآورترند. و واقع شود که چون جنگ پدید آید ایشان نیز با دشمنان ما همدستان شوند و با ما جنگ کرده از زمین بیرون روند. پس سرکاران را بر ایشان گماشتند تا ایشان را به کارهای دشوار ذلیل سازند . . . و فرعون قوم خود را امر کرده گفت هر پسری که (از بنی‌اسرائیل) زائیده شود به نهر اندازید (بکُشید) و هر دختری را زنده نگه دارید.» (سِفْرِ خروج ـ باب اوّل).

فرعونی را در یک کلمه جمع کرده و می‌فرماید او از مصادیق قطعی «**مفسدان**» بود. شایان توجّه این‌که افعال «**يُذَبِّحُ** = ذبح می‌کند»، «**يَسْتَضْعِفُ** = به زبونی می‌کشد» و «**يَسْتَحْيِي** = زنده می‌گذارد» در اینجا به صورت مفرد آمده که مرجع آنها فرعون است؛ ولی در آیات بقره/۴۹، اعراف/۱٤۱ و ابراهیم/٦، به صیغه‌ی جمع آمده و این از آن‌روست که عامل اصلی جنایات فرعون بوده، منتهی آن جنایات توسّط عُمّال و کارگزاران او یعنی آل فرعون به اجرا درمی‌آمد.

(۵) وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُواْ فِى ٱلْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ ٱلْوَٰرِثِينَ .

« و ما اراده کردیم که بر آنها که در آن سرزمین به ناتوانی کشیده شده بودند، منّت نهیم و آنان را پیشوایان قرار دهیم و ایشان را وارثان (قدرت فرعون و فرعونیان) **کنیم »،**

چند نکته در مورد آیه‌ی فوق شایان توجّه است:

اوّل آنکه واژه‌ی «**نُرِيدُ** = اراده کردیم» فعل مضارع است و افعال «**نَمُنَّ** = منّت نهیم» و «**نَجْعَلَهُمْ** = قرار دهیم» نیز همه فعل مضارع و به «**نُرِيدُ**» برمی‌گردد.

دوّم آنکه آیه‌ی فوق آیه‌ای است که معمولاً برای اثبات ظهور امام مهدی از آن استفاده شده است. می‌گویند چون «**نُرِيدُ**» فعل مضارع است، بنابراین خداوند می‌خواهد بگوید که «در آینده‌ی بعد از قرآن» زمانی، اراده خواهد کرد که بر مستضعفین کره‌ی زمین منّت نهاده و آنها را تحت رهبری حضرت مهدی، وارث قدرت پیشینیان گرداند. امّا آیه‌ی فوق چنین وجهی ندارد، زیرا:

اوّلاً از ارتباط آیه با آیات قبل که در زمینه‌ی فرعون و رفتار او با مردم تحت حکومتش می‌باشد، موضوعِ مذکور به دست نمی‌آید.

ثانیاً واژه‌ی «**الْأَرض**» با الف و لام تخصیص یافته و به سرزمین معیّنی اشاره می‌کند که همان مصر است و به مفهوم کلّ کره‌ی زمین نیست.

ثالثاً نه تنها «**نُرِيدُ**» بلکه واژه‌ی «**نُرِى**» در آیه‌ی بعد نیز فعل مضارع است و مسلّماً در آن آیه منظور این نیست که خدا می‌خواهد «در آینده‌ی بعداز نزول قرآن» به فرعون و هامان آنچه را حذر می‌کردند بنمایاند! حقیقت آن است که «**عُلُوّ**» فرعون که از فعل «**عَلَا**» آمده و اختلاف‌افکنی او که با «**جَعَلَ**» نشان داده شده ـ در آیه‌ی ٤ ـ رفتار فرعون را در گذشته توضیح می‌دهد و سپس در آیات ۵ و ٦ خداوند افعال مضارع نسبت به گذشته‌ی مذکور را آورده که پس از آنکه فرعون به آن اعمال دست زد، ما (خدای عالم) اراده کردیم که بر ضعیف‌شدگانِ آن سرزمین (که همان بنی‌اسرائیل باشند) منّت نهیم و آنها را وارثان قدرت فرعون و فرعونیان بنماییم. به عبارت دیگر، فعل مضارع «**نُرِيدُ**» نسبت به اعمال فرعون است، نه نسبت به نزول قرآن!

سوّم آنکه واژه‌ی «**منّت**» بنا به فرهنگ لغات فارسی به دو معناست: (۱) نیکویی و احسانی را که شخص درباره‌ی کسی کرده، به یاد او آوردن و به رخ وی کشیدن و (۲) نیکویی و احسان به طور أعمّ. در آیه‌ی

شریفه معنای دوّم برای واژه‌ی «**منّت**» مراد است؛ زیرا خدای عالم غنیِّ مطلق است و بالاتر از آن است که از مخلوق خویش انتظاری برای ارضاءِ خود داشته باشد. «**منّت**» خدا همان نیکویی و احسان خداست و مقصود از آن در اینجا، نعمت بزرگی است که خدا به بنی‌اسرائیل عطا فرمود.

چهارم آنکه از «**نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً** = آنها را پیشوایان قرار دهیم»، این مفهوم برنمی‌آید که بنی‌اسرائیل همه «پیشوا» شدند، بلکه منظور آن است که به استقلال و رشدی رسیدند که در بینشان پیشوایان ظهور کردند، همانند **سلیمان**ع، **داود** ع **و** به طور کلّی **همه‌ی انبیاء و پادشاهان بنی‌اسرائیل**. همچنین ممکن است مراد از «پیشوایی»، حکومت و تسلّطی باشد که برای بنی‌اسرائیل در آن صفحات (در متصرّفات فرعون) پیش آمد.

پنجم آنکه درمورد «**نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ**» آیات ۵۹←۵۷ سوره‌ی شعراء گویاست که می‌فرماید:«**فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ كُنُوزٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ** = پس آنان (فرعونیان) را از باغ‌ها و چشمه‌سارها(یی‌که داشتند) اخراجشان کردیم و گنج‌ها و مقام کریمشان (را ستاندیم)؛ این چنین (بود) و آنها را به بنی‌اسرائیل به میراث دادیم» یعنی فراعنه سرنگون شده و بنی‌اسرائیل صاحب آن ثروت و عزّت در آن خطّه‌ی دنیا شدند، چنانکه در زمان داودع و سلیمانع و سایر انبیاء و شاهان بنی‌اسرائیل پیش آمد.

(۶) **وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي ٱلْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَٰمَٰنَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُواْ يَحْذَرُونَ** .

« **و آنان را در زمین** (مصر و شام) **قدرت دهیم و به فرعون و هامان و لشگریان آندو آنچه را که از سوی آنها** (بنی‌اسرائیل) **بیمناک بودند، بنمایانیم** »،

مدلول آیه‌ی شریفه همچنان واژه «**نُرِيدُ**» (مشیّت إلهی) را در آیه‌ی قبل دنبال می‌کند. یعنی، خداوند اراده کرد که در مصر، به جای فرعون و هامان (وزیر فرعون) قدرت و منزلت را نصیب بنی‌اسرائیل سازد و بدین‌ترتیب، آنچه را فرعون و فرعونیان از آن «حَذَر داشتند» (که مبادا روزگاری بنی‌اسرائیل قدرت ایشان را سلب کنند) محقّق ساخت (که این معنا با تحلیل تاریخی ما نیز ـ توضیح آیه‌ی ٤ ـ تطبیق می‌شود).

بخش دوّم

(ماجرای موسی[ع] به تفصیل)

(۷) وَ أَوْحَيْنَآ إِلَىٰٓ أُمِّ مُوسَىٰٓ أَنْ أَرْضِعِيهِ ۖ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِى ٱلْيَمِّ وَلَا تَخَافِى وَلَا تَحْزَنِىٓ ۖ إِنَّا رَآدُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ .

« **و به مادر موسی وحی کردیم که او** (طفلت) **را شیر ده؛ پس چون بر او بیمناک شدی** (که مبادا از تو بگیرندش و بکُشند) **وی را در دریا فِکَن و مترس و اندوه مدار؛ همانا ما او را به تو بازمی‌گردانیم و از** (زمره‌ی) **پیامبرانش قرار می‌دهیم** »،

از این‌جا به بعد شرح تفصیلی ماجرای موسی[ع] شروع می‌شود و توضیح می‌دهد که اراده‌ی خدا مبنی بر منزلت یافتن بنی‌اسرائیل و انتقال قدرت فرعونیان به آنها چگونه متحقّق می‌شود.[۱] بنابراین شرح وقوع امر را از زمان تولّد موسی[ع] آغاز کرده است.

مدلول آیه با توضیحی در مورد نحوه‌ی قرار دادن موسای نوزاد در آب، در سوره‌ی طٰهٰ (آیات۳۹ و۳۸) آمده است. امّا در مورد چگونگی وحی به مادر موسی، به نظر می‌رسد که از نوع «وحی قلبی» بوده؛ بدین‌صورت که بر دل او نشست و در خاطرش این‌معنا راه یافت که برای نجات طفلش از چنگ مأموران فرعون، باید او را به دریا افکند و یقین کردکه بدین‌ترتیب خطری پیش نخواهد آمد و مجدّداً طفل خود را بازخواهدیافت و او نهایتاً از زمره‌ی برگزیدگان إلهی خواهد بود. (در مورد تفکیک موضوع از «جبر» ذیل آیات ٣٤ تا ٤٨ سوره‌ی آل‌عمران ـ مورد مشابه تولّد عیسی و خبر از آینده‌ی او به مادرش ـ توضیح داده‌ایم).

واژه‌ی «**يَمّ**» به معنی «آب زیاد» است و به رودخانه یا دریا، هریک، می‌تواند تعلّق گیرد. دراینجا منظور همان رود نیل است که شعبه‌ای از آن از کنار قصر فرعون می‌گذشته است.

موضوع را در تورات چنین می‌خوانیم: «و شخصی از خاندان لاوی رفته یکی از دختران لاوی را به زنی گرفت. و آن زن حامله شده پسری بزاد و چون او را نیکومنظر دید وی را سه ماه نهان داشت. و چون نتوانست او را دیگر پنهان دارد تابوتی از نی برایش گرفت و آن را به قیر و زِفت اندوده طفل را در آن نهاد و آن را در نیزار به کنار نهر بگذاشت (سِفر خروج ، باب دوّم، شماره‌ی ۱ تا ٤)

---

(۱) ـ البتّه برای خدا مانعی نبود که این امر را به یکباره پیش آورد؛ کما اینکه مانعی نبود که زمین و تمام مخلوقات آن را به یکباره ایجاد کند. ولی سنّت خداوند نه در «خلقت» و نه در «حوادث» چنین نیست. «خلقت» را مطابق طرح علمی و طی مراحلی پیش آورده (تا مایه‌های تفکّر و پژوهش برای انسان به دست دهد). و به «حوادث» در جریان تاریخ و با فراهم‌آوری موجبات تحقّق می‌بخشد (تا مردمان عبرت‌آموزی کنند).

(۸) فَٱلْتَقَطَهُۥٓ ءَالُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًاۗ إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَٰمَٰنَ وَجُنُودَهُمَا كَانُواْ خَٰطِـِٔينَ .

« **پس کسان فرعون او را** (از آب) **برگرفتند تا** (سرانجام) **برایشان دشمنی و مایه‌ی اندوه شود؛ به راستی فرعون و هامان و سپاهیان آندو، بر خطا بودند** »،

منظور از «**آل فِرعَون**» در اینجا ـ به سیاق عبارت ـ نه پیروان، بلکه خانواده و خدمه‌ی فرعون می‌باشد. واژه‌ی «**التقاط**» به معنی به دست آوردن چیزی بدون قصد و طلب است و در کلمه‌ی «**فَالْتَقَطَهُ**» تمام مطالب مربوط به یافتن و گرفتن موسی^ع از آب مستتر است. حرف «**لام**» بر سر کلمه‌ی «**لِيَكُونَ**» لام عاقبت است (نه لام تعلیل). بدین‌معنی که می‌فرماید آنچه کسان فرعون از آب گرفتند، عاقبت دشمن و مایه‌ی حُزنشان شد و آن قوم خطاکار، دشمنشان را در آستین خود پروردند.

(۹) وَقَالَتِ ٱمْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِّي وَلَكَۖ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰٓ أَن يَنفَعَنَآ أَوْ نَتَّخِذَهُۥ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ .

« **و همسر فرعون** (او را) **گفت:** (این کودک) **نورچشم من و توست؛ او را مکُشید، چه بسا ما را سود رساند یا او را به فرزندی گیریم؛ و آنها نمی‌فهمیدند** »،

به عقیده‌ی بعضی مفسّران این فرعون، آن فرعونی نیست که بعدها در دریا غرق شد، بلکه آن فرعون رامسِسِ دوّم فرزند این فرعون بوده است که گفته‌اند جسد مومیایی شده‌ی وی اکنون موجود است، چنانکه قرآن می‌فرماید: «**فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُون** = پس امروز بدن تو را برای آنکه آیتی برای آیندگان باشد نجات می‌دهیم (و باقی می‌گذاریم) و به راستی بسیاری از مردم از آیات ما غافلند» (یونس/۹۲). ظاهراً این جسد مومیایی در موزه‌ی لوور پاریس نگهداری می‌شود.

«**قُرَّتُ عَيْنٍ** = روشنی و شادی چشم» وصف حال کسی است که چشمانش از شنیدن خبر یا رؤیتِ شیءِ مسرّت‌بخشی، برق شادی یافته است. جمله‌ی «**هُمْ لَايَشْعُرُونَ** = آنها نمی‌فهمیدند» در مقطع آیه، حاکی از آن است که آنها نمی‌فهمیدند که همان نوزادِ از آب‌گرفته، شخصیّتی خواهد شد که بساط فرعونی را درهم خواهد پیچید.

همسر فرعون که «آسیه» نام داشت، در قرآن (تحریم/۱۱) زنی با ایمان معرّفی شده است.

(۱۰) وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَٰرِغًاۖ إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِۦ لَوْلَآ أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ .

« **و دل مادر موسی تهی** (از شکیبایی بی‌قرار) **شد؛ اگر ما قلبش را استوار نمی‌داشتیم تا از مؤمنان** (به وعده‌ی ما) **باشد، نزدیک بود که آن** (ماجرا) **را آشکار کند** »،

یعنی، نزدیک بود که مادر موسی، از شدّت اشتیاق برای رسیدن به فرزندش، به صحنه رفته و او را از فرعونیان طلب کند که خدا دلش را استوار داشت و به وی القاءِ صبر و اطمینان از وعده‌های إلهی نمود.

(۱۱) وَ قَالَتْ لِأُخْتِهِۦ قُصِّيهِۖ فَبَصُرَتْ بِهِۦ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ .

« **و** (مادرموسی) **به خواهرش گفت: از پی او** (موسی) **برو؛ پس** (خواهرموسی چنین کرد و) **در حالی‌که آنان** (فرعونیان) **نمی‌فهمیدند از دور نگاهش می‌کرد** »،

آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که مادر موسی‌ع، سوای موسی‌ع، اولاد دیگری‌هم داشت؛ دختر بزرگی‌که خواهر موسی‌ع به شمار می‌رفت.[۱] در آن‌موقعیّت مادر موسی‌ع ـ بعد از آنکه صندوق حاوی موسای نوزاد را در آب رها کرد ـ به دخترش (خواهر موسی‌ع) می‌گوید حرکت صندوق را بر روی آب، زیر نظر بگیر(و ببین به کجا می‌انجامد). پس ـ بنا به آیه‌ی شریفه ـ خواهر موسی برای دنبال کردن وضعیّت موسی‌ع راهی شد و بی‌آنکه فرعونیان متوجّه شوند، اوضاع را زیر نظر داشت. امّا شرح قضیّه در تورات کنونی قدری متفاوت به نظر می‌رسد، چنانکه می‌خوانیم: «و خواهرش از دور ایستاد تا بداند او را چه می‌شود. و دختر فرعون برای غسل به نهر فرود آمد و کنیزانش به کنار نهر می‌گشتند پس تابوت را در میان نیزار دیده کنیزک خویش را فرستاد تا آن را بگیرد. و چون آن را بگشاد طفل را دید و اینک پسری گریان بود» (سِفرِ خروج ـ باب دوّم ـ شماره‌ی٤ تا٦). این تعبیر حاکی از آن است که مادر موسی‌ع او را در آب نیافکنده، بلکه در میان نیزار نهاده بود! چنانکه عبارت قبلی تورات نیز مشعر بر همین معناست (رجوع به توضیحِ آیه‌ی۷ سوره). امّا این شرح واقعه با معنای لغوی نام موسی (از آب گرفته شده) ـ که خود تورات به آن تصریح کرده ـ تطبیق نمی‌شود.

(۱۲) وَ حَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰٓ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُۥ لَكُمْ وَهُمْ لَهُۥ نَاصِحُونَ .

« **و** (همه‌ی) **دایگان را از پیش بر او** (موسی) **ممنوع ساختیم؛ پس** (خواهر موسی به آنها) **گفت: آیا شما را به سوی خانواده‌ای رهنمون شوم که او را برایتان سرپرستی کنند و خیرخواهش باشند؟** »،

قید «**مِنْ قَبْلُ**» در آیه‌ی شریفه به قبل از وارد شدن خواهر موسی بر فرعونیان و پیشنهاد دایه برای طفل بازمی‌گردد و واژه‌ی «**حَرَّمْنَا**» در اینجا حرمت تکوینی است. می‌فرماید خداوند از ابتدا اراده کرده بود که موسی‌ع سینه‌ی هیچ زنی را نگیرد و درنتیجه برای شیردهی او درمانده شوند. احتمالاً در آن شرایط فرعون امر کرده بود همه جا جار زنند تا هر دایه‌ای‌که فکر می‌کند می‌تواند آن طفل را شیر دهد پا پیش گذارد و هم در آن موقعیّت خواهر موسی جلو رفته پیشنهاد خود را مطرح نمود (و خواهر وی به دختر فرعون گفت آیا بروم و زنی شیرده را از زنان عِبرانیان نزدت بخوانم تا طفل را برایت شیر دهد؟ دختر فرعون به وی گفت برو، پس آن دختر رفته مادر طفل را بخواند ـ تورات/سفر خروج، باب دوّم، شماره‌ی ۷ تا ۹) (طٰهٰ /٤٠).

(۱۳) فَرَدَدْنَٰهُ إِلَىٰٓ أُمِّهِۦ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ .

---

(۱) ـ در اینجا ممکن است از پدر موسی‌ع سؤال شود که او کجا بود؟ نشان می‌دهد که روش قرآن در شرح ماجرای انبیاء ارائه‌ی بیوگرافی آنها نیست، بلکه به تناسب هدفی‌که دنبال می‌کند، انتخاب مطلب می‌نماید.

« **پس** (بدین‌ترتیب) **او** (موسی) **را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش** (بدو) **روشن گردد و غم نخورد و تا بداند که وعده‌ی خدا حق است، هرچند اکثر ایشان نمی‌دانند** »،

مقطع آیه تعریضی به مشرکان مکّه و همه‌ی ناباوران آخرت است ـ که وعده‌های خدا را سرسری می‌گیرند ـ.

در تورات می‌نویسد :

«و دختر فرعون (به مادر موسی) گفت این طفل را ببر و او را برای من شیر بده و مزد تو را خواهم داد. پس آن زن طفل را برداشته بدو شیر می‌داد. و چون طفل نموّ کرد وی را نزد دختر فرعون بُرد و او را پسر شد و وی را موسی نام نهاد زیرا گفت او را از آب کشیدم» (تورات/ سِفْرِ خروج، باب دوّم، شماره‌ی۹ تا ۱۱).

مولوی از زبان حضرت موسی^ع در این‌باره گوید:

من نخواهم دایه مادر خوشتر است موسی‌اَم من دایه‌ی من مادر است

(۱۴) وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَٱسْتَوَىٰٓ ءَاتَيْنَٰهُ حُكْمًا وَعِلْمًا ۚ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِى ٱلْمُحْسِنِينَ .

«**و چون** (موسی) **به** (سن) **رشد خود رسید و برومند شد، به او حکمت و دانش دادیم و این‌چنین نیکوکاران را پاداش می‌دهیم** »،

موسی[ع] هرچند طفولیّت خود را در دربار فرعون گذراند ولی چه بسا از طریق مراودات با مادر و خواهرش نَسَب خود را یافته و با تعالیم انبیاءِ قبلی بنی‌اسرائیل چون یعقوب[ع] و یوسف[ع]، آشنا شده بود. واژه‌ی «**اِسْتَوَىٰ**» در آیه‌ی شریفه نهایت اعتدال و توانایی را نشان می‌دهد که می‌توان بلوغ عقلی را هم در آن مستتر دانست. عدّه‌ای «**حُکْم**» را به معنی فرمان گرفته و گفته‌اند که این آیه بعثت موسی[ع] را مطرح می‌سازد. امّا می‌توان «**حُکم**» را از «**نبوّت**» جدا دانسته و به معنی «**حِکمت**» گرفت که از یک سو آشنایی موسی[ع] با تعالیم انبیاءِ قبلی را ـ پیش از رسالت ـ نشان می‌دهد و از سوی دیگر با نیکوکاری موسی[ع] تعلیل شده است. با بسط معنا، بنا به مقطع آیه، به دست می‌آید که هر انسانی که راه تقوی و نیکوکاری پیش گرفته طالب شناخت حقیقت باشد، برطبق قوانین اِلهی، علم و حکمت سراغش می‌آید.

(۱۵) وَ دَخَلَ ٱلْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِن شِيعَتِهِۦ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِۦ ۖ فَٱسْتَغَٰثَهُ ٱلَّذِى مِن شِيعَتِهِۦ عَلَى ٱلَّذِى مِنْ عَدُوِّهِۦ فَوَكَزَهُۥ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ ۖ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ ٱلشَّيْطَٰنِ ۖ إِنَّهُۥ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ .

« **و** (موسی) **به شهر** (مصر) **وارد شد؛ هنگامی که اهلش غافل** (و در حال تعطیل و استراحت) **بودند؛ پس در آنجا دو مرد را یافت که** (تا سرحدِّ قتل با هم) **نزاع می‌کردند؛ این‌یک از پیروان او** (از بنی‌اسرائیل) **و آن‌یک** (غیر بنی‌اسرائیل و) **از دشمنانش** (بود)؛ **پس آن‌کس که از پیروانش بود از او ـ بر ضدّ کسی که از دشمنانش بود ـ یاری طلبید؛ پس موسی مشتی بدو** (غیر بنی‌اسرائیل) **زد که کارش را تمام کرد** (و او را کُشت) **آنگاه** (موسی به خود) **گفت: این از عمل شیطان بود؛ به راستی که او** (شیطان) **دشمنی گمراه**

کننده‌ی آشکار است »،

ظاهراً کاخ فرعون بیرون شهر قرار داشت و شاید موسی^ع کمتر به شهر می‌آمد؛ و منظور از «**عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا**» زمانی است که مردم دست از کار کشیده و به خانه‌های خود رفته بودند و کوچه‌ها و خیابان‌ها خلوت بود. مفهوم آیه روشن است. مفسّران گفته‌اند که یکی از آندو مرد، از خدمه‌ی فرعون بود و دیگری از بنی‌اسرائیل شمرده می‌شد و موسی^ع در حمایت از مردی که از او یاری طلبید، مشتی به دشمن وی زد که مشت محکمی بود و به جای حسّاس وی اصابت کرد و برخلاف قصد موسی^ع، به قتل آن مرد فرعونی انجامید.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که موسی^ع، عصبانیّت و عمل شتاب‌زده‌ی خود را به شیطان نسبت می‌دهد. البتّه در عربی مرسوم است که هر کار غلط و چیز زشتی را «شیطانی» می‌نامند، هرچند شیطان در آن دخالتی نداشته باشد. چنانکه درباره‌ی درختان دوزخ در تشریح زشتی آنها، به زبان قوم فرموده است: «**كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينَ** = همانند سرهای شیطان‌ها است» (صافّات/٦٥). لذا احتمال این معنا هم (علاوه بر وسوسه‌ی شیطان) در اینجا می‌رود.

(۱۶) **قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَٱغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُۥٓۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ .**

« (و موسی) **گفت: خدای من؛ همانا من به خود ظلم کردم مرا ببخش؛ پس** (خدا) **از او درگذشت که او بس آمرزنده و مهربان است »،**

پیرو آیه‌ی قبل آیه‌ی شریفه، دنباله‌ی نجوای موسی^ع با خدای خود است. موسی^ع، چون آدمی را ناخواسته کشته بود، می‌گوید من به خودم ظلم کردم؛ یعنی نمی‌بایستی این عمل از من سرمی‌زد و شخصی را از زندگی محروم ساخته مایه‌ی گرفتاری برای خود فراهم می‌آوردم.

(۱۷) **قَالَ رَبِّ بِمَآ أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ .**

« (آنگاه موسی) **گفت: خدای من!** به (پاس) **نعمتی که به من ارزانی داشتی، پس هیچ‌گاه پشتیبان مجرمان نخواهم بود »،**

ظاهراً منظور از «**نعمت**» در اینجا آمرزش إلهی نبوده است، زیرا موسی^ع در آن زمان هنوز در معرض وحی خداوند قرار نگرفته و از غُفران إلهی اطّلاع نداشت. از این‌رو عدّه‌ای از مفسّران گفته‌اند منظور از «**نعمت**» در آیه‌ی شریفه، نعمت علم و حکمت بوده است؛ و می‌توان قدرت بدنی را نیز به آن افزود.

(۱۸) **فَأَصْبَحَ فِي ٱلْمَدِينَةِ خَآئِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا ٱلَّذِي ٱسْتَنصَرَهُۥ بِٱلْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُۥۚ قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰٓ إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ .**

« **و** (موسی شب را) **در آن شهر با ترس و مراقبت به صبح رساند؛ پس به ناگاه همان کس که دیروز از وی یاری طلبیده بود،** (باز) **او را به فریادرسی فرا خواند!** (موسی) **به وی گفت: به راستی تو آشکارا**

گمراهی »،

یعنی موسی^ع در آن شهر هراسان و مراقب اوضاع می‌گشت و تجسّس احوال می‌کرد (که چه پیامدی در نتیجه‌ی آن قتل ناخواسته برایش در کمین است) که ناگهان همان کسی که دیروز از او یاری خواسته بود، دوباره وی را ـ در نزاع با فرد دیگری ـ به یاری طلبید. موسی از تکرار کار وی در حمله به افراد برآشفت و با لحن تندی به او گفت: به راستی تو آشکارا گمراه و جاهلی و هر روز با یکنفر دست به یقه می‌شوی و ماجراجویی می‌کنی!

(۱۹) فَلَمَّآ أَنْ أَرَادَ أَن يَبْطِشَ بِٱلَّذِى هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ أَتُرِيدُ أَن تَقْتُلَنِى كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًۢا بِٱلْأَمْسِ ۖ إِن تُرِيدُ إِلَّآ أَن تَكُونَ جَبَّارًا فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ ٱلْمُصْلِحِينَ .

« **پس چون** (موسی) **خواست که به دشمن مشترکشان حمله‌ور شود، گفت: ای موسی آیا اراده داری که مرا هم ـ چنانکه دیروز شخصی را کشتی ـ بکشی؟ به راستی تو نمی‌خواهی در این سرزمین جُز شخصی زورگو و ستمگر نباشی و نمی‌خواهی که از مُصلحان باشی »،**

درمورد این آیه دو قول تفسیری هست: **یک قول** می‌گوید که گوینده‌ی «**یا مُوسیٰ** »، سخنِ شخصِ فرعونی بوده است که نشان می‌دهد خبر کار دیروزیِ موسی در محیط پخش شده بود. **قول دیگر** آن است که «**قَالَ یا مُوسیٰ**» به فرد بنی‌اسرائیلی برمی‌گردد. بدین‌صورت که وقتی موسی دست دراز کرد که حمله کننده‌ی به او را دفع نماید؛ و بعد از آنکه موسی گفت «**إنَّکَ لَغَوِیٌّ مُبِین** = به راستی تو گمراه کننده‌ی آشکار هستی» فرد بنی‌اسرائیلی به اشتباه تصوّر نمود که موسی قصد او را کرده و لذا واقعه‌ی روز قبل را آشکار ساخت و گفت آیا می‌خواهی مرا بکشی همان‌طور که دیروز کسی را کشتی؟ و این قول، قوی‌تر است.

(۲۰) وَجَآءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا ٱلْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّ ٱلْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَٱخْرُجْ إِنِّى لَكَ مِنَ ٱلنَّٰصِحِينَ .

« **و** (در این‌حال) **مردی از دورترین نقطه‌ی شهر شتابان آمده گفت: ای موسی! همانا سران قوم درباره‌ی تو رأی‌زنی می‌کنند تا تورا بکشند، پس** (از شهر) **خارج شو؛ همانا من از خیرخواهان توام »،**

مفسّران گفته‌اند که آن شخص شمعون پسرعموی فرعون بوده که با اشراف قوم در تماس بوده و از قدیم با موسی نیز سابقه‌ی دوستی و مودّت داشته است (و همان‌کس بوده که بعدها به «مؤمن آل فرعون» شهرت یافت ـ غافر/۲۸). تعبیر «**مِنْ اَقْصَا المَدِینَةِ** = از دورترین نقطه‌ی شهر»، می‌رساند که خبر کار موسی همه‌جا شایع شده و به دورترین نقطه‌ی شهر نیز رسیده بود.

(۲۱) فَخَرَجَ مِنْهَا خَآئِفًا يَتَرَقَّبُ ۖ قَالَ رَبِّ نَجِّنِى مِنَ ٱلْقَوْمِ ٱلظَّٰلِمِينَ .

« **پس** (موسی) **ترسان و مراقب اوضاع** (که مبادا دستگیر شود) **از آن** (شهر) **خارج شد، گفت: خدای من! مرا از قوم ستمگر برهان »،**

بنا به روایت تاریخ، امام حسین (ع) نیز وقتی در سفر تاریخی خود از مدینه به سمت مکّه و سپس عراق خروج کرد، همین آیه را خواند.

(۲۲) وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَآءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّيٓ أَن يَهْدِيَنِي سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ .

« **و چون** (موسی) **به سوی** (شهر) **مَدْیَن روی نهاد** (با خود) **گفت: امید است که خداوندم مرا به راه راست** (به راه درست به سمت مَدیَن و نجات از مشکلات) **هدایت کند** »،

آن‌گونه که مفسّران آورده‌اند موسی هشت شبانه‌روز راه پیمود تا از مصر به مَدیَن (شهری عربی در اطراف شام، بین نواحی شمال عربستان و جنوب اردن و فلسطین امروزی ـ اعراف/۸۵) رسید و در این سفر زاد و توشه‌ای با خود نداشت و از گیاهان بیابانی تغذیه می‌کرد و راه را هم کاملاً بلد نبود.

(۲۳) وَلَمَّا وَرَدَ مَآءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ ٱلنَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِن دُونِهِمُ ٱمْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِۖ قَالَ مَا خَطْبُكُمَاۖ قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ ٱلرِّعَآءُۖ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ .

«**و چون** (موسی) **به** (چاه) **آب مَدْیَن رسید، گروهی از مردم را بر آن یافت که** (به مواشی خود) **آب می‌دادند و پشت سرشان دو زن را یافت که** (گوسپندانشان را از این‌که داخل مواشی آن گروه شوند) **بازمی‌داشتند؛** (موسی به آنها) **گفت: منظور شما** (از این‌کار) **چیست؟ گفتند: ما** (به گوسپندان خود) **آب ندهیم تا شبانان** (گوسپندانشان را) **بازگردانند و پدر ما پیری سالخورده است** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که موسی(ع) در سفر خود ـ از مصر ـ بی‌آنکه با خطری برخورد کند، به مَدیَن رسید. ظاهراً در کنار شهر مَدین چاههای پُرآبی بوده که شبانان گلّه‌ی خود را به آنجا برده و آب می‌دادند. نحوه‌ی آب دادن به این ترتیب بوده که با سطلی آب از چاه کشیده و در حوضچه‌ای می‌ریختند و آنگاه گوسپندان از آب در حوضچه، استفاده می‌کردند.

واژه‌ی «**وَرَدَ**» در آیه به معنی وارد شدن و نزدیک شدن به مکانی است که با «دَخَلَ» به معنی دخول در مکان، تفاوت دارد؛ و اینکه می‌فرماید «**مَاءَ مَدْيَن** = آب مدین»، ظاهراً به دست می‌آید که منبع آب مدین منحصر به آن چاهها بوده است. البتّه واژه‌ی «مواشی» در متن آیه نیست. ولی از واژه‌ی «**رِعَاء** = چوپان‌ها» در مقطع آیه، برمی‌آید که گروه مورد اشاره چوپان بوده و به گله‌ی خود آب می‌دادند.

در این میان موسی(ع) چشمش به دو زن (دو دختر چنانکه از آیات بعد به دست می‌آید) می‌افتد که منتظر بودند چوپان‌ها، گله‌ی خود را آب داده ببرند و بعد آن‌دو با گوسپندانشان برای برداشت آب جلو بیایند.

موسی(ع) کنجکاو می‌شود که چرا آن دختران از نوبت خود استفاده نکرده و از همه عقب می‌مانند و چرا هیچ‌مردی با آنها نیست؟ از این‌رو پیش رفته و از آنها در این‌مورد سؤال می‌کند. دختران پاسخ می‌دهند که پدر ما پیر است و نمی‌تواند برای این‌گونه کارها بیاید و ما ـ دخترانش ـ را می‌فرستد و ما نیز نمی‌خواهیم با سایرین درگیر شویم و منتظر می‌مانیم تا خلوت شود.

(۲۴) فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰٓ إِلَى ٱلظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَآ أَنزَلۡتَ إِلَيَّ مِنۡ خَيۡرٖ فَقِيرٞ .

« **پس** (موسی) **برای آن‌دو** (گوسپندانشان را) **آب داد؛ سپس سوی سایه برگشت** (تا رفع خستگی کند و) **گفت: خداوندا! همانا من به خیری** (غذایی) **که تو به سویم فرستی، محتاجم** »،

موسی‌ع هرچند از راه دوری رسیده و خسته و گرسنه‌حال بود، ولی با قدرت دَلْو به درون چاه فرستاده برای گوسپندان آن دو دختر آب کشید تا گوسپندان سیرآب شدند؛ سپس به گوشه‌ای رفته در سایه‌ی درختی دراز کشید تا قدری بیارامد. در نهج البلاغه آمده که آن «خیری» که موسی‌ع در آن موقعیّت از خدا می‌خواست جُز قطعه نانی که بخورد نبود.[۱] از سوی دیگر آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که بندگان برگزیده‌ی خدا مردمان بی‌تفاوتی نبوده و دلسوز دیگرانند و آنگاه که مثلاً می‌بینند دو زنِ بی‌پناه در کناری ایستاده و دیگران به ایشان اجازه‌ی اقدامی نمی‌دهند، کنجکاو گردیده سعی می‌کنند به آنها کمک کنند.

(۲۵) فَجَآءَتۡهُ إِحۡدَىٰهُمَا تَمۡشِي عَلَى ٱسۡتِحۡيَآءٖ قَالَتۡ إِنَّ أَبِي يَدۡعُوكَ لِيَجۡزِيَكَ أَجۡرَ مَا سَقَيۡتَ لَنَاۚ فَلَمَّا جَآءَهُۥ وَقَصَّ عَلَيۡهِ ٱلۡقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفۡۖ نَجَوۡتَ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ .

« **پس یکی از آن‌دو دختر ـ درحالی‌که با** (شرم و) **حیا گام برمی‌داشت ـ نزد وی آمده گفت: همانا پدرم تو را می‌خواند تا به پاداش آبی که برای ما** (به گوسپندان) **دادی تو را مزد دهد؛ پس چون** (موسی) **نزد او** (پدر آن دو دختر) **آمد و سرگذشت** (خود را) **بر او حکایت کرد** (آن پدر وی را) **گفت:** (حال) **مترس که از قوم ستمکار رهایی یافتی** »،

ظاهراً دختران ـ با توجّه به کمکی که در آب دادن گوسپندان نصیبشان شده بود ـ زودتر از معمول به خانه نزد پدرشان بازگشتند. پدر آنها که از زود آمدنشان متعجّب شده بود، سبب را پرسید و آن دو، یاوریِ موسی‌ع را بازگفتند و در نتیجه پدرشان گفت که بروند و موسی‌ع را به خانه دعوت کنند[۲].

مفسّران آورده‌اند که نام دختری که به نزد موسی‌ع رفت و از او دعوت به عمل آورد که به خانه‌شان برود «صَفورا» (در تورات: صِفُّوره) بوده و پدر او ـ که متعاقباً پدر زن موسی‌ع گردید ـ «رعوئیل» نام داشت[۲] (نه «شُعَیب»)، چنانکه برخی مفسّران متأخّر آورده و او را همان پیامبر مبعوث بر قوم مدین که سالها پیش از موسی‌ع از دار دنیا رفته بود، دانسته‌اند!). همچنین برخی مفسّران منظور از «**تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ** = با (شرم و)

---

(۱) ـ ماسَأَلَهُ إِلّا خُبْزًا يَأْكُلُهُ (نهج البلاغه، خطبهٔ ۱۵۸)

(۲) ـ داستان در تورات بدینگونه آمده است: « ... و موسی از حضور فرعون فرار کرده در زمین مدیان ساکن شد و بر سر چاهی بنشست. و کاهن مدیان را هفت دختر بود که آمدند و آب کشیده آبخورها را پُر کردند تا گله‌ی پدر خویش را سیراب کنند و شبانان نزدیک آمدند تا ایشان را دور کنند آنگاه موسی برخاسته ایشان را مدد کرد و گله‌ی ایشان را سیراب نمود. و چون نزد پدر خود **رعوئیل** آمدند او گفت چگونه امروز بدین زودی برگشتید؟ گفتند شخص مصری ما را از دست شبانان رهایی داد و آب نیز برای ما کشیده گله را سیراب نمود، پس به دختران خود گفت او کجاست چرا آن مرد را ترک کردید، وی را بخوانید تا نان خورد.» (سِفرِ خروج/ باب دوم/ شماره‌ی ۱۶ تا ۲۱).

حیاء گام برمی‌رفت» را بدین‌صورت تعبیر نموده‌اند که «دو دستش را روی صورتش گذاشته و راه می‌رفت»! درحالی‌که هیچ شاهدی بر این تعبیر در آیه‌ی شریفه نیست و «حفظ حیا در گام برداشتن» ارتباطی با پوشاندن صورت ندارد.

بخش انتهایی آیه حاکی از آن است که موسی^ع دعوت پدر دختران را پذیرفته و به خانه‌ی آنها رفت و در آنجا آن پدر، به وی اطمینان بخشید که اکنون از حوزه‌ی حکومت مصر خارج شده و در پناه قبیله‌ی او در امان است.

(۲۶) قَالَتْ إِحْدَىٰهُمَا يَـٰٓأَبَتِ ٱسْتَـْٔجِرْهُ ۖ إِنَّ خَيْرَ مَنِ ٱسْتَـْٔجَرْتَ ٱلْقَوِىُّ ٱلْأَمِينُ .

« **یکی از آن‌دو** (دختر پدرش را) **گفت: ای پدر! او را اجیر** (مزدور) **کن؛ همانا بهترین کسی است که می‌توانی اجیر کنی؛ نیرومند و امین است** »،

آیه‌ی شریفه روشن نمی‌سازد که آیا دختر مزبور همان صفورا بوده که بعداً همسر موسی^ع گردید یا خیر؟ شاید به این دلیل که قرآن نمی‌خواهد ذهن خواننده را به دنبال داستان عشقی ببرد، بلکه بر نکاتی تکیه می‌کند که نتائج هدایتی از آنها عاید گردد.

احتمالاً دختر از نحوه‌ی آب کشیدن موسی^ع از چاه و طرز رفتار و سُلوک وی، «قدرت» و «امانت» او را نتیجه‌گیری کرده بود. البتّه اخلاق عالیه ـ مثل عفّت و امانت ـ آثار خیر دُنیوی نیز دارد و اگر موسی^ع به چنان اخلاقی متخلّق نبود، چه بسا همچنان آواره‌ی بیابانها می‌ماند.

(۲۷) قَالَ إِنِّىٓ أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ٱبْنَتَىَّ هَـٰتَيْنِ عَلَىٰٓ أَن تَأْجُرَنِى ثَمَـٰنِىَ حِجَجٍ ۖ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِندِكَ ۖ وَمَآ أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ ۚ سَتَجِدُنِىٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ .

« (آن پدر به موسی) **گفت: همانا من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو درآورم؛ به این** (شرط) **که هشت سال اجیر من شوی ـ و اگر هم خواستی آن را به ده سال کامل کنی، مختاری ـ و من قصد ندارم بر تو سخت گیرم؛ تو اگر خدا بخواهد مرا از صالحان خواهی یافت** »،

ظاهراً در آن دوران پدرها اشکالی نمی‌دیدند که اگر مردی را برای همسری دخترخود مناسب دیدند، صریحاً به او پیشنهاد ازدواج با دخترشان را بنمایند. هشت یا ده سال[1] مُزدوری ظاهراً به عنوان مهریّه‌ی دختر با موسی مطرح گردید که البتّه در اسلام مهریّه حقّ دختر است نه پدر وی! امّا به هرحال ازدواج‌های دوران گذشته نامشروع قلمداد نشدند و ادیان إلهی همواره آنچه را بنا به عُرف و شناخت هر جامعه‌ای «ازدواج» خوانده می‌شد و می‌شود (نه زناکاری و رفیق‌بازی) پذیرفته‌اند.

---

(۱) ـ واژه‌ی «حِجَج» جمع «حِجَّة» به معنی «سالها» است که عرب آن را از مراسم «حَجّ» که سالی یکبار پیش می‌آید، با بسط معنا، ساخته و کلمه‌ی «ذِی الْحِجَّة» نیز از همین تعبیر به دست آمده است.

(۲۸) قَالَ ذَٰلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ۖ أَيَّمَا ٱلْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَٰنَ عَلَيَّ ۖ وَٱللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ .

« (موسی) **گفت: این** (پیمان) **بین من و توست؛ هریک از دو مدّت را که بسرآوردم** (جای) **تعدّی بر من نباشد؛ و خدا بر آنچه می‌گوییم گواه است** »،

از پیامبراسلام^ص نقل شده که فرمود: موسی^ع مدّت ۱۰ ساله را تمام کرد که کرامتِ نفس آن پیامبر إلهی را می‌رساند. امّا هیچ‌مطلبی درمورد آن دوره‌ی ده ساله و اینکه چگونه موسی^ع آن را طی نمود و چند اولاد پیدا کرد و نکاتی از این‌قبیل که امور عادی است، در قرآن نیست و در آیات بعد بلافاصله ماجرا را پس‌از خاتمه‌ی آن دوران و آغاز بعثت موسی^ع، پی می‌گیرد.

(۲۹) فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى ٱلْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِۦٓ ءَانَسَ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ نَارًا ۖ قَالَ لِأَهْلِهِ ٱمْكُثُوٓا۟ إِنِّىٓ ءَانَسْتُ
نَارًا لَّعَلِّىٓ ءَاتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ ٱلنَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ .

« **پس چون موسی آن مدّت را به پایان رسانید و خانواده‌اش را** (به همراه) **بُرد** (طی راه در تاریکی صحرا) **از جانب** (کوه) **طور آتشی دید؛ به خانواده‌اش گفت:** (اینجا) **درنگ کنید که من** (از دور) **آتشی دیدم؛ شاید برایتان از آن خبری بیاورم یا پاره‌آتشی را؛ باشد که خود را گرم کنید** »،

آیه‌ی شریفه به زمانی اشاره دارد که تعهّد موسی^ع به پدرزنش بسررسیده و با خانواده‌ی خود عازم مأوایی دیگر است. طی راه در مقطعی، او از دور آتشی می‌بیند و تصمیم می‌گیرد که برای گرمایش و راه‌یابی از آن بهره بَرَد که در این‌مورد ـ سوای آیه‌ی فوق و آیات بعد ـ در دیگر سوره‌های قرآن نیز از جمله طٰهٰ (آیات ۱۰ به بعد) و نَمْل (آیات ۷ به بعد) سخن رفته است. چند نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه واژه‌ی «**اَلْأَجَل** = آن مدّت» به مرجع نزدیکتر در آیه‌ی قبل، یعنی مدّت ۱۰ ساله، برمی‌گردد.

دوم آنکه آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که موسی^ع، بعد از انقضای تعهّدش، نزد پدرزن نماند و نخواست که کماکان اجیرِ وی باقی بماند. هرچند روشن نیست که مقصد و برنامه‌ی موسی^ع و خانواده‌اش ـ وقتی همگی دسته‌جمع حرکت کردند ـ به کجا و چه بوده، ولی به هرحال به هرکجا و هرآنچه بوده، تقدیر إلهی آن را به سوی خاصِّ مَشیّت خود کشاند.

سوّم آنکه آیه‌ی شریفه زمان رویداد (مشاهده‌ی آتش توسّط موسی^ع) را در شب نشان می‌دهد، زیرا فعل «**سارَ**» به معنای «ذَهَبَ فِی اللّیل» آمده است (چنانکه نزول قرآن بر پیامبراسلام^ص نیز در شب آغاز شد ـ **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْر**).

چهارم آنکه منظور از خبرآوردن (**آتِیکُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ**) این بوده که با استفاده از نورآتش، خبر از راه آوَرَد و راه‌یابی شود.

پنجم آنکه مقطع آیه [(**آتِیکُمْ بِـ)جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ** = پاره‌آتشی برایتان بیاورم که شاید خود را گرم کنید] می‌رساند که مسافران، شب سردی را تجربه می‌کردند.

(۳۰) فَلَمَّآ أَتَىٰهَا نُودِیَ مِن شَٰطِیِٕ ٱلْوَادِ ٱلْأَیْمَنِ فِی ٱلْبُقْعَةِ ٱلْمُبَٰرَكَةِ مِنَ ٱلشَّجَرَةِ أَن یَٰمُوسَىٰٓ إِنِّیٓ أَنَا ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِینَ .

« **پس چون** (موسی) **به آن** (آتش) **رسید، از کرانه‌ی راست آن وادی، در آن جایگاه خجسته از آن درخت، ندا شد که ای موسی! منم، من، الله** (معبود راستین)، **خداوند جهانیان** »،

چند نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید «**بُقْعَةِ**» به معنی قطعه‌زمینی است که از اطرافش متمایز باشد.

دوم آنکه «مبارک بودن» آن سرزمین، از نظر نزول وحی بوده است؛ همان وحی‌ای که منجر به رسالت موسی(ع) و هدایت قوم وی شد.

سوّم آنکه آیه‌ی شریفه، خطاب مستقیم خداوند به موسی(ع) را نشان می‌دهد. امّا کلام خدا به مانند سخن‌گویی انسان‌ها که لغاتی از دهان آنها خارج می‌شود؛ نیست بلکه کلام خدا همان صنع اوست که چنانکه فرموده «**إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** = جُز این نیست که چون چیزی را اراده کند، بدو گوید باش! پس موجود می‌شود» (**یٰس**/۸۲)؛ یعنی به امر خدا امواجی در محیط ایجاد می‌شود که به صورت کلماتی ـ با مفهوم مورد نظر ـ شکل گرفته و به گوش مخاطب می‌رسد.

چهارم آنکه واقعه را در تورات چنین می‌خوانیم: «و امّا موسی گله‌ی پدر زن خود یَتْرون[1] کاهن مدیان را شبانی می‌کرد و گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که جبل الله باشد آمد. و فرشته‌ی خداوند در شعله‌ی آتش از میان بوته بر وی ظاهر شد و چون او نگریست اینک آن بوته به آتش مشتعل است امّا سوخته نمی‌شود. و موسی گفت اکنون بدان طرف شوم و این امر غریب را به بینم که بوته چرا سوخته نمی‌شود. چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدآنسو می‌شود خدا از میان بوته به وی ندا درداد و گفت ای موسی، ای موسی! گفت : لَبَّیکَ . . . گفت من هستم خدای پدرت و خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب» (سِفْرِ خروج، باب سوّم، شماره‌ی ۱ تا ۷).

(۳۱) وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ ۚ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَآنٌّ وَلَّىٰ مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ ۚ يَٰمُوسَىٰٓ أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ ۖ إِنَّكَ مِنَ ٱلْءَامِنِينَ .

« و (فرمود:) **عصای خود را بیفکن! پس چون** (موسی عصای خود را افکند و) **آن را دید که به سان ماری می‌جنبد، پشت‌کنان روی گرداند و به عقب بازنگشت؛** (گفتیم) **ای موسی! پیش آی و مترس که تو از امان یافتگانی** »،

---

(۱) ـ نام پدرزن موسی در تورات به دو صورت «رعوئیل» و «یَترون» آمده است.

واژه‌ی «**جَانٌّ**» در آیه‌ی شریفه به معنی «مار کوچک و معمولی» است. متن آیه نشان می‌دهد که موسی^ع از تغییر ماهیّت عصای خود به وحشت افتاده بود. در شرح جلسه‌ی موسی با فرعون می‌فرماید: «**فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ** = پس موسی عصای خویش بیفکند که در دم مار بزرگی شد» (اعراف/ ۱۰۷). بنابراین به نظر می‌رسد که در کوه طور عصا به اراده‌ی خداوند تبدیل به مار کوچکی گردید تا موسی^ع با پدیده‌ی معجزه خو بگیرد؛ سپس در رویارویی با فرعون، عصای او به مار بزرگی (اژدهایی آشکار) تبدیل شد (به توضیح آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی نمل نگاه کنید).

(۳۲) **اُسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِن رَّبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَإِيْهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ .**

« **دستت را در گریبانت ببر؛ سپید و بدون نقص برون می‌آید؛ و** (برای رهایی) **از هراس بازوانت را ضمیمه‌ی خود کن؛ پس این** (عصا و یَدِ بیضاء) **دو حجّت از خداوند تو به سوی فرعون و اشراف اوست؛ به راستی آنها قومی نافرمانند** »،

این (ید بیضاء) معجزه‌ی دوّمی بود که از جانب خداوند به موسی^ع عطا شد که شرح آن در سوره‌های اعراف (آیه‌ی۱۰۸)، طه (۲۲)، شعراء (۳۳) و نمل (١٤) نیز رفته است. می‌فرماید دستت را در یقه کن می‌بینی که چون آن را خارج کنی، می‌درخشد. عبارت «**مِنْ غَيْرِ سُوءٍ** = بدون نقص» می‌رساند که سپیدی حاصل، نه ناشی از لک و پیس، بلکه «درخشش» بوده است.

واژه‌ی «**جَنَاح**» در اصل به معنی «بال» است ولی در مورد انسان منظور، دستهای اوست «**وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ** = دستهایت را ضمیمه‌ی خود کن»؛ این عمل برای آن بوده که چون موسی^ع را (با دیدن دست نقره‌فام) خوفی پدید می‌آید، برای زدودن آن خوف، فرموده دستهایت را به سمت خود جمع کن (شبیه دو دست را زیر بغل نهادن).

آیه‌ی شریفه می‌رساند که برای ارشاد مخالفان باید براهین روشن تدارک دید و نمی‌توان با «دل به دریا زدن» اقدام نمود. از این‌رو در مقطع آیه می‌فرماید: ای موسی! با براهینی که به تو داده می‌شود ـ به عنوان سفیر إلهی ـ سوی فرعون و اشرافش برو و بدان که به سوی مردمان فاسقی می‌روی که از فرمان خدا خارج شده‌اند (و دربرابر آنها قاطع باش).

(۳۳و۳۴) **قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ . وَ أَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ .**

« (موسی) **گفت: ای خداوندِ من! همانا من کسی از آنها را کشته‌ام؛ از این‌رو می‌ترسم مرا بکُشند** » « **و برادرم هارون؛ زبان او از من رساتر است؛ پس او را با من به یاری بفرست که مرا تصدیق کند؛ همانا من بیم دارم که تکذیبم کنند** »،

شرح قتل غیرعمد موسی^ع در آیات ۱٦ و۱۵ سوره آمده است. آیات فوق به وضوح نشان می‌دهد که انبیاء^ع از جنبه‌های بشری جدا نشده و همانند انسان‌های عادی چه بسا اندوه و ترس در مواقعی بر آنها غلبه می‌کرد و نیاز به کمک داشتند.[1] بنابراین ادّعای صوفیانی که می‌گویند چون فانی فِی الله شدیم دیگر هیچ غمی نداریم و از هیچ چیز نمی‌ترسیم، ازجمله‌ی خیالات است!

همچنین در اینجا این سؤال پیش می‌آید که هارون^ع آن زمان کجا بوده؟ بعید است که با موسی^ع ـ در پی رؤیت آتش ـ به کوه رفته بود یا هنگام درنگ خانواده‌ی موسی^ع پائین کوه در انتظار بازگشت وی، با آنها بوده است. شاید بنا به احتمالی و تأمّل در آیه‌ی۲۲ سوره‌ی طٰهٰ که از زبان موسی^ع می‌فرماید «**او را شریک کار من کن**» و یا آیه‌ی۱۳ سوره‌ی شعراء که می‌فرماید «**هارون را نیز پیامبری بخش**»، بتوان گفت که هارون آن زمان در مصر بوده و پس از ورود موکب موسی^ع و خانواده به مصر، به آنها پیوسته است.

(۳۵) قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَٰنًا فَلَايَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِـَٔايَٰتِنَآ أَنتُمَا وَ مَنِ ٱتَّبَعَكُمَا ٱلْغَٰلِبُونَ .

«(خدا) **فرمود: بازوی تو را به برادرت محکم خواهم کرد و برای شما** (دو نفر) **سلطه‌ای قرار می‌دهیم و به** (سبب) **آیات ما نمی‌توانند به شما دست یابند؛ شما دو تن و هرکه شما را پیروی کند، غلبه خواهید کرد** »،

از اینکه واژه‌ی «**بِآيَاتِنَا**» در آیه‌ی فوق متعلّق به «**لايَصِلُونَ**» باشد و یا «**غَالِبُونَ**»، دو مفهوم متفاوت به دست می‌آید: (۱) با آیاتی که در دستتان هست صدمه‌ناپذیر خواهید بود و به شما و پیروانتان نمی‌توانند آسیبی برسانند. (۲) با آیاتی که در اختیارتان هست غلبه کرده و پیروزی از آنِ شما خواهد بود. ما وجه دوّم را ترجیح داده‌ایم چنانکه در کتاب «اعراب القرآن» آمده است.

(۳۶) فَلَمَّا جَآءَهُم مُّوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَا بَيِّنَٰتٍ قَالُواْ مَا هَٰذَآ إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرًى وَ مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِيٓ ءَابَآئِنَا ٱلْأَوَّلِينَ .

« **پس چون موسی با آیات روشن ما به سویشان آمد، گفتند: این جُز جادویی دروغین** (و ساختگی) **نیست و ما در** (زمان) **پدران پیشین خود چنین** (چیزی) **نشنیده‌ایم** »،

معمولاً کسانی که نمی‌خواهند حجّتی را بپذیرند، شروع به توجیه کرده و حق را به باطلی که از جهاتی شبیه

---

(۱) ـ در تورات می‌خوانیم «موسی به خدا گفت اینک چون من نزد بنی‌اسرائیل برسم و بدیشان گویم خدای پدران شما، مرا نزد شما فرستاده است و از من بپرسند که نام او چیست بدیشان چه گویم؟ خدا به موسی گفت: **هستم آنکه هستم** وگفت به بنی‌اسرائیل چنین بگو **اَهْیَه** (هستم) مرا نزد شما فرستاد» (سفر خروج/ باب سوّم/ شماره‌ی۱۳). وصف خدا از خویش در این جملات همان مضمون «**حیّ قیّوم**» است، آن مقامی که هستی‌اش ذاتی است و متّکی به دیگران نیست و زنده‌ی پاینده است.

حق است، تشبیه می‌نمایند. مغالطه همین است. سِحر و معجزه، هردو به ظاهر کار غیرعادی است ولی باطنشان تفاوت دارد. سِحر قابل تعلیم بوده و مقدّمات می‌خواهد و از معجزه شکست می‌خورد ولی معجزه، برعکس، بدون مقدّمه، غیرقابل آموزش، و غلبه کننده است.

از سوی دیگر آیه نشان می‌دهد که اهل باطل هیچ‌گاه خارج از مأنوسات خود نمی‌اندیشند و «بی‌سابقه» بودنِ امری را دلیل «بُطلان» آن می‌دانند. مقصود از «**مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ** = ما در (روزگار) پدرانِ پیشینِ خود چنین چیزی نشنیده‌ایم» این است که هیچ‌گاه نشنیده‌ایم که کسی کاری غیرعادی کند و آن را به غیر از سحر و جادو ـ معجزه‌ی إلهی ـ نسبت دهد.

(۳۷) وَ قَالَ مُوسَىٰ رَبِّيٓ أَعۡلَمُ بِمَن جَآءَ بِٱلۡهُدَىٰ مِنۡ عِندِهِۦ وَ مَن تَكُونُ لَهُۥ عَٰقِبَةُ ٱلدَّارِۚ إِنَّهُۥ لَا يُفۡلِحُ ٱلظَّٰلِمُونَ .

« و موسی گفت: خداوند من به کسی‌که هدایت از جانب او آورده و کسی‌که سرانجامِ آن سرای از آنِ اوست، آگاه‌تر است؛ همانا ستمگران رستگار نمی‌شوند »،

موسی[ع] دلیل («یَدِ بَیْضَاء» و مار شدن عصایش) را ارائه داد و فرعون به مغالطه پرداخته نپذیرفت. آیه‌ی فوق نشان می‌دهد که در چنین شرایطی، روش انبیاء(ع) این بوده که اتمام حجّت کرده می‌گذشتند و چنانکه می‌خوانیم، خدا را بر صدق خویش گواه آورده عاقبت کار را گوشزد می‌کردند. از «**عَاقِبَةُ الدَّارِ**» به نجات از عذاب و رستگاری در آخرت تعبیر می‌شود.

(۳۸) وَقَالَ فِرۡعَوۡنُ يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمَلَأُ مَا عَلِمۡتُ لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرِي فَأَوۡقِدۡ لِي يَٰهَٰمَٰنُ عَلَى ٱلطِّينِ فَٱجۡعَل لِّي صَرۡحٗا لَّعَلِّيٓ أَطَّلِعُ إِلَىٰٓ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُۥ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ .

« و فرعون گفت: ای اشراف! من هیچ معبودی غیر خودم، برای شما نمی‌شناسم؛ پس ای هامان (وزیر من) **برایم بر گِل آتش بیفروز** (تا سخت شود) **و** (آنگاه) **برجی** (بلند) **برایم بساز، شاید** (از آن بالا رفته) **از خدای موسی مطّلع شوم** (او را ببینم)**! و من بی‌تردید او را از دروغگویان می‌پندارم »،**

البتّه در گفته‌ی فرعون ـ به قرار فوق ـ ادّعای «خالقیّت» نیست، چه این امر واضحی بوده که او نمی‌توانسته کس و چیزی را «خلق» کند؛ بلکه می‌گوید مرجع مطلق و واجب الإطاعه‌ی مردم فقط منم! و این موضع همه‌ی دیکتاتوران عالم است. هیچ دیکتاتوری نمی‌گوید من «خالق جهانم»، بلکه همه همان اطاعت مطلق را می‌طلبند. بنابراین همه‌ی کسانی‌که خدا را فقط به مفهوم «آفریدگار» مطرح می‌کنند و «اطاعت مطلق» را در حوزه‌ی غیرخدا بلامانع می‌بینند، درحقیقت همان روحیّه‌ی فرعونی را تعقیب می‌کنند.

فرعون از سر استهزاء به وزیرش می‌گوید برو برجی بساز تا من از آن بالا رفته آن خدایی را که موسی مطرح می‌کند، آن بالاها ببینم! او نمی‌داند که:

با چنـد قدم هوا پریـدن نتوان مَلَک و خدای دیدن!

امّا به هرحال مقطع آیه حاکی از آن است که چه بسا فرعون در موضع خود به شکّ افتاده بود!

(۳۹) وَٱسۡتَكۡبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُۥ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَظَنُّوٓاْ أَنَّهُمۡ إِلَيۡنَا لَا يُرۡجَعُونَ .

«**و او** (فرعون) **و سپاهیانش در آن سرزمین به ناحق استکبار ورزیدند و پنداشتند که به سوی ما بازگردانده نمی‌شوند** »،

همه‌ی مستکبران از فرجام خود در غفلتند. البتّه منظور از «استکبار بغیرحق» این نیست که استکبار بحق هم وجود دارد، بلکه منظور آن است که آنها به مردم استکبار می‌ورزیدند که ناحق بود، چنانکه می‌فرماید «**يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقّ** = انبیاء را به ناحق می کشتند» (بقره/٦١)، بدین‌معنی که پیامبران را می کشتند درحالی‌که این امری ناحق بود.

(۴۰) فَأَخَذۡنَٰهُ وَجُنُودَهُۥ فَنَبَذۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡيَمِّۖ فَٱنظُرۡ كَيۡفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلظَّٰلِمِينَ .

« **پس او** (فرعون) **و سپاهیانش را** (به قهر) **گرفتیم و آنان را در دریا فکندیم؛ پس بنگر که سرانجام ستمگران چگونه بود** »،

آیه‌ی شریفه، احاطه و قهر إلهی را نسبت به مستکبران نشان می‌دهد که چگونه، ذلیلان روزگار می‌شوند.

(۴۱) وَجَعَلۡنَٰهُمۡ أَئِمَّةٗ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلنَّارِۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَا يُنصَرُونَ .

« **و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش می‌خوانند و روز قیامت یاری نخواهند شد** »،

یعنی، فرعونیان جماعتی بودند که هرکس «مُرید» آنها می‌گردید، دوزخی بود و فردای قیامت از مراحم إلهی محروم. همه‌ی مستکبران دنیوی چنین‌اند؛ به واسطه‌ی اعمال بدشان پیشوای گمراهان می‌شوند و پیروان خود را به اموری می‌کشانند که نتیجه‌اش دوزخی شدن است (هود/۹۸).

(۴۲) وَأَتۡبَعۡنَٰهُمۡ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنۡيَا لَعۡنَةٗۖ وَيَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ هُم مِّنَ ٱلۡمَقۡبُوحِينَ .

« **و در این دنیا لعنتی بدرقه‌ی آنان کردیم و روز رستاخیز از زشت** (سیاه) **رویان خواهند بود** »،

یعنی خدا فرعونیان (و همه‌ی مستکبران دنیا) را، به زبان پیامبران یا با قطعِ رحمت از ایشان، در دنیا لعنت کرده و در آن روزی که می‌فرماید «**يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ** = چهره‌هایی روشن و چهره‌هایی سیاه خواهند بود» (آل عمران/ ١٠٦ و زُمَر/٦٠) در زمره‌ی زشت‌رویان قرار خواهند داشت.

بخش سوّم

(در عناد منکران و انصاف حقیقت‌طلبان)

(۴۳) وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ مِنۢ بَعْدِ مَآ أَهْلَكْنَا ٱلْقُرُونَ ٱلْأُولَىٰ بَصَآئِرَ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ .

« **و همانا به موسی ــ پس از آنکه نسل‌های پیشین را هلاک کردیم ــ آن کتاب** (تورات) **را دادیم که** (مایه‌ی) **بصیرت‌ها و هدایت و رحمتی برای مردم بود؛ شاید که پند گیرند** »،

در آیات قبل (۳۵←۳۰) از مرحله‌ی **اوّل** وحی به موسی[ع] سخن رفت؛ وقتی برای نخستین‌بار در معرض کلام إلهی قرار گرفت که به این رویداد در آیه‌ی بعد نیز اشاره شده است. مرحله‌ی **دوّم** وحی به موسی[ع] زمانی بود که ــ ظاهراً باز در طور ــ کتاب (ده فرمان و ملحقات آن ــ تورات) بر او نازل گردید.[۱]

در آیه‌ی فوق ــ به تناسب ــ به مرحله‌ی دوّمِ وحی، یعنی نزول «**کتاب**» اشاره می‌نماید. نسل‌های پیشین (از قوم نوح تا فراعنه) که پیش از موسی[ع] می‌زیستند، درنتیجه‌ی مقابله با پیامبرانشان دچار هلاکت شدند (واژه‌ی «**قُرُون**» علاوه بر زمان، به معنی «اهل زمان» نیز می‌باشد) و بعد از هلاکت آن نسل‌های مُعاند، روزگارِ موسی[ع] و کتاب او فرارسید. می‌فرماید به موسی[ع] کتابی دادیم که مایه‌ی بصیرت مردم و هدایت و رحمتِ خدا برای ایشان بود، تا شاید متذکّر شوند و پند گیرند.

(۴۴) وَ مَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَآ إِلَىٰ مُوسَى ٱلْأَمْرَ وَ مَا كُنتَ مِنَ ٱلشَّٰهِدِينَ .

« **و تو در جانب غربی** (طور) **و از شاهدان ــ آن زمان که امر** (خود) **را به موسی وحی نمودیم ــ نبودی** »،

واژه‌ی «**قَضَيْنَا**» از مصدر «**قضاء**» در اصل به معنی «انجام دادن» است و اینجا چون با «**أَمْر**» همراه شده، به معنی «**اَبْلَغْنَا**» و در واقع «**اَوْحَيْنَا**»ست.

این آیه از جمله آیاتی است که نشان می‌دهد پیامبر اسلام[ص] اخبار قرآنی گذشتگان را از یهودیان و مسیحیان نگرفته، بلکه وحی إلهی به او رسانده است. چنانکه این مطلب مکرّر در قرآن تأکید گردیده و هنگامی‌که اخبار گذشتگان را بر پیامبر[ص] گزارش می‌کند، تصریح می‌نماید که تو این مطالب را قبلاً نمی‌دانستی (آل‌عمران/٤٤، هود/٤٩ و یوسف/۳).

(۱) ــ البتّه به نظر می‌رسد که آغاز مرحله‌ی دوّم وحی به موسی[ع]، با نزول ده فرمان در طور بوده و سپس ملحقات آن به تدریج، از آن مقطع به بعد، نازل شد.

(۴۵) وَلَـٰكِنَّآ أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ ٱلْعُمُرُ ۚ وَمَا كُنتَ ثَاوِيًا فِىٓ أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُواْ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتِنَا وَلَـٰكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ .

« **لیکن ما نسل‌هایی پدید آوردیم که روزگاری دراز بر آنها گذشت؛ و تو در** (میان) **اهل مَدْیَن مقیم نبودی که آیات ما را بر ایشان بخوانی؛ ولی ما فرستنده**(ی رسولان بر آن اقوام) **بودیم** »،

موسی^ع چنانکه در آیات پیشین فرمود، بعد از فرار از مصر رهسپار مدین شد و از آنجا با خانواده‌اش کوچ کرده و سپس در معرض کلام إلهی قرار گرفت. از این‌رو ذکر اهل مدین از آنجا در آیه‌ی شریفه رفته که ماجرای موسی به نوعی با اهل مدین پیوند داشته است.

در امتداد آیات ٤٣ و ٤٤ می‌فرماید ای پیامبر پیش از تو خدا نسل‌ها پدید آورد که زندگی‌ها داشتند و عمرشان به درازا کشید و تو در میان آنها و قوم مدین نبودی که از آن ماجراها با خبر باشی و آیات ما را بر مردم بخوانی؛ ولی خدا بود و پیامبرانی بر آنها گسیل داشت.

(۴۶) وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ ٱلطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَـٰكِن رَّحْمَةً مِّن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّآ أَتَىٰهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ .

« **و تو در جانب** (کوه) **طور ـ آن دم که** (موسی را) **ندا دادیم ـ نبودی؛ امّا رحمتی** (وحی) **از خداوندت** (بر تو آمد) **تا قومی را که پیش از تو هُشدار دهنده‌ای بر آنها نیامده بود، بیم دهی شاید که پند گیرند** »،

در این آیه به مرحله‌ی دوّم وحیِ موسی^ع ـ که با نزول ده فرمان آغاز شد (توضیح آیه‌ی٤٣) ـ اشاره شده است. می‌فرماید ای پیامبر، تو آن زمان که موسی را ندا کردیم، حضور نداشتی ولی ما تو را با این قرآن بر آن قومی که قبلاً بیم‌دهنده‌ای بر آنها نیامده است[1] مبعوث ساختیم شاید که پند گیرند و تا پیام تو منشور نجات افراد بشر گردد (**وَ مَاهُوَ إِلّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ** = و نیست آن (قرآن) مگر پندنامه‌ای برای بشریّت ـ قلم/۵۲ و همچنین آیات ۹۰ سوره‌ی انعام، ١٠٤ سوره‌ی یوسف، ۱۰۷ سوره‌ی انبیاء، ۱ فرقان، ۲۷ سوره‌ی تکویر و ۲۸ سبأ).

(۴۷) وَلَوْلَآ أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةٌۢ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُواْ رَبَّنَا لَوْلَآ أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ ءَايَـٰتِكَ وَنَكُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ .

« **و اگر نه آن بود که** (چون) **مصیبتی بر آنها ـ به** (سبب) **اعمالی که مرتکب شدند ـ برسد، بگویند: خداوندا!**

(۱) ـ البتّه در قرون پیشین ابراهیم^ع و اسماعیل^ع در عربستان برخاسته و بنیان‌گزار یکتاپرستی در آن خطّه به شمار می‌روند. آنها خانه‌ی کعبه را مرمّت کرده آئین حجّ را به پا داشتند؛ تا جایی‌که عرب جاهلی ـ مستغرق در بت‌پرستی، منکر آخرت و آلوده به انواع مظالم و بی‌اخلاقی‌ها ـ خود را پیرو ابراهیم^ع می‌پنداشت! امّا در مقطع ظهور پیامبر اسلام، تمام تعالیم ابراهیم از میان رفته و ظاهراً جُز انگشت‌شماری از عرب‌ها معروف به «حُنَفاء»، از حلقه‌ی پیروان ابراهیم باقی نمانده بود که آنها نیز همه‌ی تعالیم و صُحُف ابراهیم را دردست نداشتند. از این‌رو آیه‌ی شریفه از عرب جاهلی به عنوان قومی یاد می‌کند که قرن‌ها هیچ هدایتگری بر او رخ ننموده بود.

چرا رسولی بر ما نفرستادی تا آیات تو را پیروی کرده و از مؤمنان می‌شدیم (رسولی به سویشان نمی‌فرستادیم) »،

اشاره به داستان موسی^ع در آیه‌ی قبل به پایان رسید و در آیه‌ی فوق ـ به دنبال سخن از نزول قرآن به پیامبراسلام^ص ـ می‌فرماید اگر پیش از اتمام حجّت بر این مردم، آنها مرتکب گناه و گرفتار نتائج سوءِ آن می‌شدند، جای اعتراض داشتند ولی با نزول قرآن و انذار و ارشادهای إلهی، دیگر عذری ندارند (جوابِ **لَوْلا** در آیه‌ی شریفه محذوف است و در تقدیر گرفته شده). این آیه، ازجمله آیاتی است که عدل إلهی را نشان می‌دهد و می‌توان گفت که خدا از کسانی‌که پیام و هدایت او را دریافت نکرده‌اند، فقط در حدّ عقل و آگاهی‌های طبیعیِ آنها انتظار دارد.

(۴۸) فَلَمَّا جَآءَهُمُ ٱلْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُواْ لَوْلَآ أُوتِيَ مِثْلَ مَآ أُوتِيَ مُوسَىٰٓۚ أَوَ لَمْ يَكْفُرُواْ بِمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُۖ قَالُواْ سِحْرَانِ تَظَٰهَرَا وَقَالُوٓاْ إِنَّا بِكُلٍّ كَٰفِرُونَ .

« و(لی) **زمانی که آن حق از جانب ما به سویشان آمد، گفتند: چرا همانند آنچه به موسی داده شد به وی داده نشد؟ آیا به آنچه قبلاً به موسی داده شده بود، کافر نگردیدند؟ و گفتند: دو جادو در همپشتی یکدگرند؛ و گفتند: ما همه را منکریم** »،

به بخش آغازین آیه می‌توان به دو صورت نگریست: (**۱**) منکران می‌گفتند چرا آن معجزات موسی بر پیامبر اسلام نیامد؟ و (**۲**) می‌گفتند از چه روی قرآن همانند کتاب موسی، به صورت الواح نازل نشد؟ تعقیب آیه نشان می‌دهد که قول دوّم ـ به عنوان مفهوم دقیق آیه ـ قوی‌تر است.

بخش بعدی آیه (**أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِن قَبْلُ**) نشان می‌دهد که مشرکان عرب قبل از اسلام، موسی و کتاب او را نیز ـ که یهودیان محیط باور داشتند ـ ردّ می‌کردند و آیه‌ی شریفه تضادِّ روحی آنها را نشان می‌دهد که از یک‌سو انتظار داشتند پیامبراسلام و قرآن همانند موسی و تورات باشد و از سوی دیگر به دین یهود کافر بودند! و چون این تضاد به آنها گوشزد می‌گردید می‌گفتند: ما هر دو را منکریم، یعنی در برابر پیش‌بینی‌های تورات از ظهور پیامبر اسلام^ص (بقره/توضیح آیه‌ی ٤٠) و آیات متعدّد قرآنی در اینکه تورات در اصل کتاب خدا است، می‌گفتند تورات و قرآن هردو جادویی بیش نبودند که به همپشتی هم برخاستند و ما به هردوی آنها کافریم! بدین‌ترتیب قرآن روحیّه‌ی منکران حق را تحلیل می‌کند که مردمانی نه منصف و حقیقت‌طلب، بلکه بهانه‌جویند.

(۴۹) قُلْ فَأْتُواْ بِكِتَٰبٍ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَآ أَتَّبِعْهُ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ .

« **بگو: اگر راست می‌گویید، کتابی هدایتگرتر از آن دو** (قرآن و تورات) **بیاورید تا** (من) **پیروی‌اش کنم** »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که دلیل لزوم تبعیّت از قرآن این است که از هر کتابی هدایتگرتر است. به عبارت دیگر، معجزه‌ی قرآن در جنبه‌ی «**هدایت**» آن می‌باشد، نه تنها ویژگی‌هایی چون فصاحت و بلاغت و غیره.

اصولاً سخن زیبا اگر در راه «هدایت» استخدام شود ارزش دارد، و إلاّ سخنان پوک و پوچ ولی زیبا، چه ارزشی دارند؟ چنانکه قرآن شعرای زیباگوی ولی خیالباف و پوچ‌گرا را مردمان گمراهی می‌داند و از شعرای مسئول ـ که از شعر برای بیان حکمت و اصلاح نفوس و جامعه استفاده می‌نمایند ـ تجلیل می‌کند (شعراء/ ۲۲٤ تا ۲۲۷). معجزه‌ی قرآن با سبک ویژه‌ای که دارد، در این است که هیچ کتابی همانند آن تکلیف انسان را دربرابر هستی و مسئولیّت وی را دربرابر خدا وخلق روشن نمی‌کند و فلسفه‌ی حیات وعاقبت عمر آدمی را به آن صراحت و قاطعیّت ترسیم نمی‌نماید. البتّه سبک گفتار و فصاحت و بلاغت آن‌هم منحصر به فرد است.

(۵۰) فَإِن لَّمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَكَ فَٱعۡلَمۡ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهۡوَآءَهُمۡۚ وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ بِغَيۡرِ هُدٗى مِّنَ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ .

« پس اگر تو را اجابت نکردند، بدان جُز این نیست که پیرو هوای نفس خویشند و گمراه‌تر از آن کس که بی‌هیچ هدایتی از جانب خدا، پیروی هوای نفس خود کند، کیست؟ همانا خدا مردم ستمگر را هدایت نمی‌کند »،

واژه‌ی «**ظالِم**» در آیه‌ی شریفه به معنی کسی است که در انتخاب بین «حقّ» و «هوای نفس» پیروی از هوای نفس خود می‌کند. می‌فرماید خدا چنین کسی را مشمول هدایت خویش نمی‌فرماید. درمقابل، آن‌کس که چون حقّی می‌بیند، هوس‌های خود را دربرابر آن کنار می‌گذارد، به نسبت اخلاصی که در یافتن حق نشان می‌دهد، از نعمت هدایت إلهی برخوردار می‌شود.

(۵۱) وَلَقَدۡ وَصَّلۡنَا لَهُمُ ٱلۡقَوۡلَ لَعَلَّهُمۡ يَتَذَكَّرُونَ .

« **و به تحقیق این گفتار** (آیات قرآن) را **پیاپی و به هم پیوسته برای آنها آوردیم، شاید که پندگیرند** »،

یعنی خداوند، برای آنکه افراد دربرابر «حق» پیرو هوای نفس خود نشوند، بشر را تنها نگذارده و علاوه بر «عقل» او را به ایمان و تعمّق در آیات و دلایلی که به صُوَر گوناگون و مرتبط در قرآن آورده، فراخوانده است که اگر انسان این دعوت را بپذیرد و پیروی نماید، برای تسلیم به «حق» و حاکمیّت بر نفس خویش تجهیز خواهد شد. آری قرآن اجزایی به هم پیوسته دارد؛ آیات و سوره‌ها از پی هم می‌آیند و معارف و احکام، قصص و امثال، عبرت‌ها و حکمت‌ها و براهین، همچون حلقه‌هایی در هم افتاده، زنجیره‌ی هدایت إلهی را تشکیل می‌دهند.

(۵۲) ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلِهِۦ هُم بِهِۦ يُؤۡمِنُونَ .

« **آنان را که پیش‌از این کتاب** (آسمانی) **دادیم، به این** (قرآن) **ایمان می‌آورند** »،

یعنی آن یهودیان و مسیحیانی که واقعاً به تورات و انجیل ایمان داشته باشند ـ نه آنکه تابع خاخام‌ها یا کشیش‌های خود باشند ـ وقتی با قرآن روبرو شوند، می‌فهمندکه ازجانب خداست و به آن ایمان می‌آورند.

(۵۳) وَإِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا بِهِۦٓ إِنَّهُ ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّنَآ إِنَّا كُنَّا مِن قَبۡلِهِۦ مُسۡلِمِينَ .

« **و زمانی‌که** (قرآن) **بر آنها تلاوت شود، گویند: به آن ایمان آوردیم؛ همانا آن حقّ است و از جانب خداوندِ ماست؛ همانا ما پیش از آن** (نیز) **مسلمان** (تسلیم امر خدا) **بودیم** »،

آیه‌ی شریفه شأن نزولی دارد. نوشته‌اند که وقتی به نجاشی امپراطور حبشه خبر رسید که پیامبری در عربستان ظهور کرده است، عدّه‌ای را برای تحقیق فرستاد. فرستادگان نجاشی به مکّه آمده و با پیامبر^ص ملاقات کردند و وقتی آن حضرت آیاتی از قرآن را برایشان خواند، بلافاصله همگی ایمان آوردند و تصدیق کردند که قرآن کلام حقّ است و گفتند که آئین مسیح را نیز از سر تسلیم به حق پذیرفته بودند.

(۵۴) أُوْلَـٰٓئِكَ يُؤۡتَوۡنَ أَجۡرَهُم مَّرَّتَيۡنِ بِمَا صَبَرُواْ وَيَدۡرَءُونَ بِٱلۡحَسَنَةِ ٱلسَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَـٰهُمۡ يُنفِقُونَ .

« **اینانند که ـ به خاطر صبوری‌هایشان ـ اجر دو برابر دارند و بدی را با نیکی دفع می‌کنند و از آنچه روزیشان دادیم انفاق می‌کنند** »،

پیرو آیه‌ی قبل، دو بار پاداش را در اثر ایمان به کتاب آسمانی خودشان و به خاطر ایمان به قرآن و صبر در مصائبی که در زندگی ایمانی داشتند، نسبت می‌دهد. می‌گویند وقتی ابوجهل ـ که در مجلس ملاقات فرستادگان نجاشی با پیامبر^ص حاضر بود ـ ابراز ایمان حبشیان را دید، گفت: هیچ گروهی را از شما احمق‌تر ندیدم! و بنای توهین و نفرین را نسبت به حبشیان گذارد. ولی آنها با خونسردی آن ناسزاها را تحمّل کردند و خوشرویی و حُسْنِ خُلْقِ خود را در برابر آزار منکران حفظ نمودند. خدا می‌فرماید اجر چنین کسانی دو برابر است.

(۵۵) وَ إِذَا سَمِعُواْ ٱللَّغۡوَ أَعۡرَضُواْ عَنۡهُ وَ قَالُواْ لَنَآ أَعۡمَـٰلُنَا وَ لَكُمۡ أَعۡمَـٰلُكُمۡ سَلَـٰمٌ عَلَيۡكُمۡ لَانَبۡتَغِي ٱلۡجَـٰهِلِينَ .

« **و چون** (سخن) **لغوی شنوند از آن روی می‌گردانند و گویند اعمال ما از آنِ ما و اعمال شما از آنِ شماست، سلام بر شما باد، ما در پیِ جاهلان نیستیم** »،

دنباله‌ی توصیف رفتار فرستادگان نجاشی در برابر ابوجهل و همفکران اوست که خداوند به آن کلّیّت بخشیده و از همه‌ی مؤمنانی که دربرابر توهین‌ها مقاوم بوده و از توهین‌کنندگان با سَلام و خوشرویی جدا می‌شوند، تقدیر کرده است (فرقان/۷۲). «**سَلام**» در اینجا به مفهوم تحیّت نیست، بلکه سلامِ جدایی و مفارقت است.

همچنین شایان ذکر است که واژه‌ی «**جاهِل**» در اینجا به معنی «نادان» نیست؛ بلکه مقصود، «بی‌اطّلاعی و ناآگاهی» است؛ چنانکه فرموده «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ** = ای کسانی‌که ایمان آوردید هرگاه فاسقی خبری برای شما اورد، نیک وارسی کنید، مبادا از سر ناآگاهی، گروهی را آسیب رسانید و (بعد) از آنچه کرده‌اید، پشیمان شوید» (حجرات/٦).

البتّه مراد از «ناآگاه» در آیه‌ی۵۵ قصص، با توجّه به واژه‌ی «**لَغْو**» در ابتدای آیه، ناآگاهی است که علاقه‌ای به کسب آگاهی هم ندارد.

(۵۶) **إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ ۚ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ .**

« **به راستی تو هرکه را دوست بداری نمی‌توانی هدایت کنی، بلکه خداست‌که هرکه را خواهد** (و لایق بیند) **هدایت می‌کند و او راه‌یافتگان را بهتر می‌شناسد** »،

یعنی ای پیامبر تو دلت به دنبال اقوام و خویشانت است و بیشتر می‌خواهی‌که آنها مسلمان شوند؛ ولی هدایت مردم به دست تو نیست، تو فقط «پیام» را می‌رسانی و خداست که هرکه را لایق دید هدایت می‌کند و چه بسا افراد بیگانه‌ای که خداوند آنان را بیشتر شایسته‌ی ایمان دیده و مشمول هدایت خود فرماید.

آیه‌ی شریفه ازجمله آیاتی است که «ولایت تکوینی» پیامبران[ع] را رد می‌کند و صریحاً اعلام می‌دارد که انبیاء[ع] متصرّف در نفوس نیستند و «هدایت» یا «گمراهی» تکوینیِ اشخاص، در اختیار ایشان نیست، بلکه در اختیار خداست و خواست خدا نیز در این زمینه قانونمند است و بستگی به روش و لیاقت خود انسان‌ها دارد.

بخش چهارم

(منکران در صحنه‌ی قیامت و بشارت به مؤمنان)

(۵۷) وَ قَالُوٓاْ إِن نَّتَّبِعِ ٱلْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَآ ۚ أَوَ لَمْ نُمَكِّن لَّهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا يُجْبَىٰٓ إِلَيْهِ ثَمَرَٰتُ كُلِّ شَىْءٍ رِّزْقًا مِّن لَّدُنَّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ .

« **و گفتند: اگر با تو آن هدایت را پیروی کنیم، از سرزمین خود ربوده می‌شویم** (ما را به اسارت می‌گیرند، ولی) **آیا آنان را در حرمی اَمن جای ندادیم که ثمرات هرچیزی ـ که رزقی از جانب ماست ـ به سوی آن جلب و حمل می‌شود؟ لیکن اکثرشان نمی‌دانند** »،

پس از توضیح جبهه‌ی ایمانی در آیات قبل، به تجزیه و تحلیل روحیّه‌ی کفّار بازگشته است.

می‌فرماید ازجمله بهانه‌های منکران این بود که می‌گفتند ای محمّد(ص) اگر ما پیرو هدایت تو شویم، همه طردمان می‌کنند و فاقد حمایت‌های قبیله‌ای گردیده در بیابان‌ها به اسارتمان می‌برند (چنانکه امروزه نیز عدّه‌ای را ـ چه در دل و چه آشکارا ـ بهانه این است که اگر متدیّن شوند، در جمع روشنفکران تحقیر شده محبوبیّت خود را ازدست می‌دهند!).

در بخش بعدی آیه خداوند به آن بهانه‌جویان پاسخ می‌دهد که آیا این کافی نیست که خدا مکّه را حَرَمِ أمنی قرار داده که هیچ‌کس در آنجا در پی آزار کسی برنمی‌آید و رزق و روزی از اطراف به این شهر می‌رسد[۱]؟ پس می‌توانند مسلمان شده و در آن شهر ایمن بمانند (چنانکه به آن متجدّدینِ نگران از تدیّن نیز باید گفت که آیا این کافی نیست که هزاران بار در تاریخِ دنیا تجربه شده که عدّه‌ای به خاطر حقیقت‌طلبی، مدّتی منزوی گردیدند امّا پس از چندی به یاری خدا روسپید گشته و از جمله سردمداران محیط خود شده‌اند؟).

مقطع آیه حاکی از آن است که هرچند آن مواهب روشن و آشکار است، ولی مردم مشرک به آن نعمت‌ها و مزیّتی که خدا برای جبهه‌ی حق در عالم قرار داده، بی‌توجّهند.

(۵۸) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَرْيَةٍۭ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا ۖ فَتِلْكَ مَسَٰكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَن مِّنۢ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا ۖ وَكُنَّا نَحْنُ ٱلْوَٰرِثِينَ .

« **و چه بسیار** (اهل) **شهرها که هلاک کردیم؛ در معیشت خود سرکشی و سرمستی کردند؛ پس آن خانه‌هایشان است که بعد از آنها ـ جُز قلیلی ـ کسی در آنها ساکن نشد و ما وارث آنها بودیم** »،

---

(۱) ـ هرچند منطقه‌ی مکّه خشک است و محصولی نداشته و ندارد، ولی نعمت از اقصیٰ نقاط توسّط مردمی‌که برای زیارت و تجارت به آنجا می‌آمدند، همواره به آن شهر سرازیر می‌شده است.

واژه‌ی «**بَطِرَتْ**» به معنی «سرمستی و طغیان» است. «**بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا**» یعنی «رفاه معاش غرّه‌شان کرده بود و در دوران زندگی خود سرمستی و تمرّد می‌کردند». منظور از «**لَمْ تُسْكَنْ مِن بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا** = بعد از آنها جُز قلیلی مسکون نبود» این است که هنوز (در زمان نزول آیه) ویرانه‌های آن مساکن برجا بوده است. مقصود از «**وارث بودن خدا**» این است که خدا مالک حقیقی همه‌ی اشیاء است و خانه‌ها و قصرها و املاک، ملک حقیقی مردمان نیست، بلکه چند صباحی برای استفاده در اختیار آنها قرار می‌گیرد.

آیه‌ی شریفه در مقوله‌ی تذکّر و انذار است. در اطراف مکّه آثار قریه‌هایی بود که در نتیجه‌ی مخالفتِ ساکنانشان با پیامبران إلهی(ع)، ویران شده و از بین رفته بودند. کسی در آن اماکن سُکونت نداشت و فقط مسافران ممکن بود لحظاتی آنجا توقّف داشته سیاحتی بکنند. خداوند توجّه می‌دهد که اگر مردم ـ به خاطر ملاحظات دُنیوی ـ دستِ رَدّ بر تعالیم پیامبران(ع) می‌زنند، این فکر را هم بکنند که ممکن است در نتیجه‌ی مخالفت با تعالیم انبیاء، دچار چه روزگار شومی شوند.

(۵۹) وَ مَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ ٱلْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِيٓ أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُواْ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِنَاۚ وَ مَا كُنَّا مُهْلِكِي ٱلْقُرَىٰٓ إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَٰلِمُونَ .

«**و خداوند تو هلاک‌کننده‌ی** (اهالی) **شهرها نبود تا در مرکزشان پیامبری برانگیزد که آیات** (هدایتگر) **ما را بر ایشان بخواند و ما ویرانگر این شهرها ـ جُز برای آنکه مردمش ستمگر بودند ـ نبوده‌ایم**»،

سنّت خدا در نابود کردن جوامع سرکش این است که پیش‌تر با اِرسال رُسُل، به آنها اتمام حجّت می‌کرده است. در این راستا وجه نفی با واژه‌ی «**كانَ**» (**ماكانَ**) در آیه‌ی شریفه قوی‌تر از نفی‌های عادی است؛ چنانکه فرموده «**مَاكَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ اللهُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَادًا لِي مِن دُونِ اللهِ** = هیچ بشری را که خدا به او کتاب و حکم و نبوّت دهد، حقّ آن نبوده که پس از آن به مردم گوید: غیر از خدا، بندگان من باشید!» (آل‌عمران/۷۹).

بدین‌ترتیب آیه‌ی۵۹ قصص بیانگر عدل و رحمت خداوند در عین قدرتش می‌باشد و می‌رساند که خداوند، هرچند به لحاظ درونی به آدمی عقل داده، ولی قبل‌از ارائه‌ی رهنمود و إتمام حجّت خارجی، کسی را به خاطر کردارش مجازات نمی‌کند. از سوی دیگر تصریح «**يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا** = پیامبری در مرکزشان برمی‌انگیزد»، می‌رساند که پیامبر حق همیشه از مراکز شهرها و ممالک ظهور می‌کند (تا تبلیغ حقیقت به سهولت فراگیر شود).

مقطع آیه می‌رساند که مخالفان انبیاء(ع) مردمانی «**ظالمند**» زیرا انکارحقیقت کرده و کردارشان بر پایه‌ی چنین انکاری است.

(۶۰) وَ مَآ أُوتِيتُم مِّن شَيْءٍ فَمَتَٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَ زِينَتُهَاۚ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰٓۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ .

« **و آنچه به شما** (در این دنیا) **داده شده، متاع** (موقّت) **و آرایش این زندگی دنیاست و آنچه نزد خداست**

بهتر و پایدارتر است؛ آیا اندیشه نمی‌کنید؟ »،

«**مَتاع**» به معنی کالای مصرفی است، چیزی که مصرف شده و ازبین می‌رود و «**زینت**» به معنی هرآنچه که آرایش ظاهری است و امر «اساسی» نمی‌باشد.

مفاد آیه‌ی شریفه، در مقام مقایسه بین کامروایی‌های موقّت دنیوی و نعمت‌های پایدار اُخروی است. بهره‌مندی‌های دنیا سریع الزّوال و ذخایر اُخروی جاودان است، چنانکه فرموده «**مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ وَ مَا عِندَ اللهِ بَاقٍ** = آنچه نزد شماست فانی می‌شود و آنچه نزد خداست ماندنی است» (نحل/۹٦).

با توجّه به موارد فوق «**أَفَلَا تَعْقِلُونَ**» در مقطع آیه، بدین‌ترتیب تحلیل می‌شود که دلیل منکران برای ایمان نیاوردن چیست؟ پای‌بندی به این دنیا؟ در این‌صورت بدانند که کالای این دنیا موقّت و ظاهری است و آنچه با ایمان و عمل نزد خدا فرستاده می‌شود، سرمایه‌ی حقیقی است و انسان عاقل «موقّت» را به «جاودانگی» و «ظاهری» را به «حقیقی» نمی‌فروشد.

(٦۱) **أَفَمَن وَعَدْنَٰهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَٰقِيهِ كَمَن مَّتَّعْنَٰهُ مَتَٰعَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ مِنَ ٱلْمُحْضَرِينَ .**

« **پس آیا کسی‌که به او وعده‌ی نیکو دادیم و او به ملاقات آن** (وعده) **می‌رسد، همانند کسی است که از متاع زندگی دنیا بهرمندش ساختیم و سپس او روز قیامت از احضار شدگان** (در عقاب إلهی) **خواهد بود؟ »،**

مفاد آیه‌ی شریفه نتیجه‌ی تحلیل «**أَفَلَا تَعْقِلُونَ**» در مقطع آیه‌ی قبل می‌باشد. می‌فرماید آیا مردمان چنان خام‌اندیشند که تصوّر دارند بهره‌وری موقّت در این دنیا که به عقاب إلهی منجر خواهد شد، برابر و قابل مقایسه با سعادت اُخروی و بهشت جاودان خداست؟!

(٦۲) **وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَآءِيَ ٱلَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ .**

« **و** (به یاد آر) **روزی را که** (خداوند) **آنان** (کفرورزان) **را ندا کند و گوید: کجایند آن شریکان من که می‌پنداشتید؟ »،**

در تناسب با آیه‌ی قبل، از آیه‌ی فوق تا آیه‌ی٦۷، موقعیّت مشرکان و موحّدان و احوال آنها را در فردای قیامت ارائه می‌دهد.

این آیه‌ی شریفه می‌رساند که مخالفان انبیاء به پشتوانه‌هایی برای خود غرّه هستند و تصوّر دارند که آن پشتوانه‌ها در برابر خدا، برایشان کارساز خواهند بود! می‌فرماید روز قیامت، زمانی که همگان در صحنه‌ی فرمانروایی خداوند قرار می‌گیرند، از منکران پرسیده می‌شود، حال آن عواملی که در دنیا پشتوانه‌ی خود دانسته شأن إلهی (عبودیّت) برای آنها قائل بودید، کجا هستند؟ منظور از «**شُرَكَاء**» همه‌ی آنهایی است که مردمان در دنیا به بندگی می‌گیرند.

(۶۳) قَالَ ٱلَّذِينَ حَقَّ عَلَيۡهِمُ ٱلۡقَوۡلُ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَغۡوَيۡنَآ أَغۡوَيۡنَٰهُمۡ كَمَا غَوَيۡنَاۖ تَبَرَّأۡنَآ إِلَيۡكَۖ مَا كَانُوٓاْ إِيَّانَا يَعۡبُدُونَ .

« **آنها که حکم عذاب برایشان واجب آمده، گویند: خداوندا! اینانند کسانی‌که ما آنها را گمراه کردیم؛ گمراهشان کردیم چنانکه خود گمراه شدیم؛** (از آنان) **به سوی تو بیزاری می‌جوییم؛ آنها ما را بندگی نمی‌کردند!** »،

منظور از «**قَوْل**» در اینجا «حکم عذاب» است (اسراء/١٦). آیه‌ی شریفه صحنه‌ای از قیامت را در نظر مجسّم می‌سازد که رهبران ضلالت مردم، برای دفاع از خود در تلاشند. آنها به پیروان خود در دنیا اشاره کرده می‌گویند خدایا! درست است که ما اینها را گمراه کردیم ولی «**أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا** = گمراهشان کردیم همانگونه که خود گمراه بودیم»؛ یعنی همانطور که کسی ما را مجبور به گمراهی نکرد، ما نیز آنها را مجبور به گمراهی (تبعیّت از خود) نکردیم، بلکه خودشان به اختیار و بنا به مأنوساتشان، پیروی ما کرده و گمراهی را برگزیدند. سپس آن رهبران از پیروان دیروزی خود بیزاری می‌جویند که خدایا! آنها ما را بندگی نمی‌کردند، بلکه بنده‌ی هوای نفس خود بودند؛ منافعشان ایجاب می‌کرد که دنبال ما راه بیافتند. چنانکه فرموده است «**إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُواْ مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُواْ** = روزی‌که پیشوایان از پیروان خود بیزاری می‌جویند» (بقره/١٦٦).

(۶۴) وَقِيلَ ٱدۡعُواْ شُرَكَآءَكُمۡ فَدَعَوۡهُمۡ فَلَمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَهُمۡ وَرَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَۚ لَوۡ أَنَّهُمۡ كَانُواْ يَهۡتَدُونَ .

« **و** (به مریدان) **گفته می‌شود: شریکانتان را** (که برای خدا می‌پنداشتید) **بخوانید؛ پس ایشان را** (به کمک) **می‌خوانند ولی آنان را اجابت نمی‌کنند وعذاب را ببینند** (وآرزو کنند که) **کاش هدایت‌یافته بودند** »،

دراینجا خداوند پیروان أئمّه‌ی ضلال را مخاطب قرار داده و می‌فرماید آن شخصیّت‌هایی را که شریک خدا (در کار بندگی) می‌پنداشتید و عقیده داشتید که می‌توانند موجبات رهایی شما را از عذاب إلهی فراهم آورند، اکنون بخوانید.

بخش بعدی آیه نشان می‌دهد که مرادها در آن موقعیّت ـ چنانکه قبلاً فرمود از پیروان دنیوی خود در قیامت بیزاری می‌جویند ـ هیچ اعتنایی به مریدان خویش نخواهند داشت و حتّی پاسخشان را هم نمی‌دهند.(۱) مقلّدان مغبون بی‌هیچ پشتوانه‌ای ـ به ازای گناهانی که در بندگی غیرخدا در دنیا مرتکب شدند ـ روانه‌ی منطقه‌ی عذاب إلهی خواهندگشت درحالی‌که افسوس می‌خورند «**لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ** = ای کاش هدایت‌یافته بودند». البتّه درمورد واژه‌ی «**لَوْ**» در اینجا دو قول هست: **برخی** آن را «**تمنّائیّه**» گرفته گفته‌اند آنها آرزو می‌کنند که

---

(۱) ـ مسلّماً اگر آن شخصیّت‌ها اولیاءِ واقعی خدا بودند از آن عقاید غلطی که مردم درباره‌شان داشته و اعمال ناروایی که نسبت به ایشان در دنیا انجام می‌دادند، راضی نبوده و در آخرت اعلام می‌داشتند که خدایا ما هرگز چنان ادّعاهایی نداشته مردم را جُز به راه تو هدایت نکردیم؛ چنانکه چنین صحنه‌ی شهادتی را قرآن کریم در قیامت از عیسی[ع] نقل فرموده است (مائده/۱۱۶و۱۱۷).

ای کاش در دنیا هدایت‌یافته و اکنون (در آخرت) گرفتار عذاب نمی‌شدند؛ امّا **بعضی** آن را «**شرطیّه**» دانسته و عبارت را این‌گونه دیده‌اند که «اگر هدایت می‌یافتند اکنون عذاب نمی‌شدند».

به هر صورت آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد همه‌ی کسانی که در دنیا به خیال خود، بنده‌ی کسانی شده آنها را قادر به نجات خود می‌دانستند، در آخرت، حسرت می‌خورند که ای کاش عمر خود را در بندگی غیرخدا تباه نمی‌کردند و راه «هدایت» را پیش می‌گرفتند.

(۶۵) **وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَآ أَجَبْتُمُ ٱلْمُرْسَلِينَ .**

« **و روزی‌که** (خدا) **آنان را ندا کند و گوید: فرستادگان** (ما) **را چه پاسخ دادید؟** »،

آیه‌ی شریفه استفهام توبیخی است و در قبال افسوس‌خوری عابدان غیرخدا در صحنه‌ی قیامت (آیه‌ی قبل) می‌فرماید رسولان ما راه «هدایت» را نشان دادند و مردم را به جای آنکه به سوی خود دعوت کنند، به سوی خدا خواندند، شما چه پاسخی به آنان دادید و چرا راه دیگری را درپیش گرفتید و بنده‌ی غیرخدا شدید؟

(۶۶) **فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ ٱلْأَنۢبَآءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَآءَلُونَ .**

« **پس در آن‌روز خبرها بر آنها پوشیده ماند** (هیچ‌دلیلی نتوانند آورد) **و از هم نتوانند پرسید** (سخنانشان با یکدگر قطع می‌شود) »،

منظور از «**عَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ** = خبرها بر آنها کور می‌شود»، این است که «ضَلَّتْ عَنْهُمُ الأعذار = عذرهای آنها تباه می‌شود»؛ یعنی گمراهان برای گناهان خود در آخرت، هیچ پاسخی نمی‌توانند به خدا بدهند (**تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبَابُ** = همه‌ی اسبابها از آنها قطع می‌شود ـ بقره/١٦٦) و در آن‌روز به «عَيْنِ الْيَقين» می‌بینند (آنچه را که در دنیا باید به «عِلْم الْيَقين» می‌فهمیدند) که هیچ‌کس جُز خدا عاقبت آدمی را رقم نمی‌زند. خداوند قبل‌از قیامت این صحنه‌ها را تشریح کرده عذرها را خنثیٰ می‌سازد تا شاید مردم متوجّه مسئولیّت خود گردند. قرآن همواره هُشدار می‌دهد که دو راه بیشتر وجود ندارد : (**۱**) راهی که برسر آن، انبیاء[ع] ایستاده و مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنند که این راه سعادت است و (**۲**) راهی که برسر آن، شیّادان و شیاطین ایستاده و افراد را به سوی «خود» می‌خوانند که این راه مایه‌ی ضلالت و خسارت در دنیا و آخرت خواهد بود.

(۶۷) **فَأَمَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَعَسَىٰٓ أَن يَكُونَ مِنَ ٱلْمُفْلِحِينَ .**

« **و امّا آن‌کس که** (از شرک و انحراف) **توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح کرده باشد، امید است که از رستگاران باشد** »،

درمورد علّت کاربرد کلمه‌ی «**عَسیٰ** = شاید، امید است» در آیه (درصورتی‌که مؤمنان و صالحان قاعدتاً باید حتماً از رستگاران باشند) دو نکته قابل ذکر است:

اوّل آنکه ذکر «شاید» از جانب خداوند کریم «حتمیّت» را می‌رساند.

دوّم آنکه تا مؤمنان و صالحان به خود مغرور نگردیده و امید به رحمت و عاقبت به خیری را فقط از خدا داشته باشند.

(۶۸) وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ وَيَخْتَارُ ۗ مَا كَانَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ ۚ سُبْحَـٰنَ ٱللَّهِ وَتَعَـٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ .

« **و خدای توست که هرچه خواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند؛ آنان را اختیاری نیست، خداوند منزّه و برتر از شریکانی است که برای او می‌آورند** »،

یعنی، خالق اشیاء خداست و او حق دارد هرچه بخواهد حُکم کند. بنابراین هیچ‌کس حق ندارد از خود مذهبی بسازد و راه و رسم عبادی بر پا دارد و مردم را به سوی عقایدِ «خودساخته» دعوت کند. بر مردم روا نیست که جُز خدا برای خود مراد و مرجعی بگیرند و به سوی «شریکانی» برای خدا بروند! خداوند منزّه از این امور است و از هرنوع شریک داشتن و انباز برتر و بالاتر است.

(۶۹) وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ .

« **و خداوندت آنچه را سینه‌هایشان مخفی می‌دارد و آشکار می‌کند، می‌داند** »،

یعنی «سرّ و علانیه» نزد خدا یکسان است (نمل/۷٤). خداوند از احوال باطنی اشخاص با خبر بوده و بر کردار آنها نیز نظارت دارد و «اخلاص» و «شرک» و «ریاء» را خوب تشخیص می‌دهد.

(۷۰) وَهُوَ ٱللَّهُ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ لَهُ ٱلْحَمْدُ فِى ٱلْأُولَىٰ وَٱلْـَٔاخِرَةِ ۖ وَلَهُ ٱلْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ .

« **و اوست خدا**(یی که هیچ) **معبودی جُز او نیست؛ ستایش و فرمان در** (سرای) **نخستین** (دنیا) **و در آخرت، از آنِ اوست و به سوی او بازگردانده می‌شوید** »،

یعنی معبود به حق فقط خداست و ستایش فقط حقِّ اوست؛ آن مدّاحی‌ها و ستایشگری‌های بی‌حدّ که نسبت به مقامات می‌شود همگی بیجاست؛ حُکم و فرمان فقط از آنِ خداست، همگان در پیشگاه او حضور پیدا کرده و در برابر او پاسخگو خواهند بود. (شاید همین یک آیه برای اثبات اَصالت قرآن کافی بود، چنین معرّفی قاطع و صریح و در عین‌حال کاملی از خداوند در هیچ یک از کتب ادیان دیده نمی‌شود).

(۷۱) قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيْكُمُ ٱلَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ مَنْ إِلَـٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَآءٍ ۖ أَفَلَا تَسْمَعُونَ .

« **بگو: مرا خبر دهید؛ اگر خدا شب را برای شما تا روز قیامت جاوید گرداند، کدامین معبود جُز خدا برایتان روشنی می‌آورَد؟ آیا نمی‌شنوید؟** (گوش شنوا ندارید؟) »،

این آیه و آیه‌ی بعد به شیوه‌ی احتجاجی، بخشی از تدابیر و مواهب إلهی در دنیا را تذکّر می‌دهد تا فطرت خفته‌ی روی‌آورندگان به غیر خدا را بیدار کند. می‌فرماید اگر نور آفتاب نبود (چنانکه عدّه‌ای در پاره‌ای از

نقاط دنیا برای مدّت محدودی در فصل زمستان آن را تجربه می‌کنند) زندگی مختل می‌شد و چه بسا هیچ حیاتی در زمین پدید نمی‌آمد. پس خدا رحیم است که به آسمان و زمین افاضه‌ی نور کرده است؛ و چه کس جُز همان نیرویی که شب را محدود کرد توانایی پدید آورن روز را دارد؟! آیا انسان‌ها در برابر این حقایق گوش شنوا ندارند؟

(۷۲) قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن جَعَلَ ٱللَّهُ عَلَيْكُمُ ٱلنَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَـٰمَةِ مَنْ إِلَـٰهٌ غَيْرُ ٱللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ ۖ أَفَلَا تُبْصِرُونَ .

« (باز) **بگو: به من خبر دهید؛ اگر خدا روز را برای شما تا به هنگام قیامت جاوید گرداند، کدامین معبود جُز خدا برای شما شب را می‌آورَد که در آن آرام گیرید؟ آیا دیده**(ی بصیرت) **نمی‌گشایید؟** »،

طولانی شدن روز را ساکنان پاره‌ای از نقاط دنیا برای مدّت محدودی در فصل تابستان شاهد هستند. ولی چه می‌شد اگر این پدیده همه جایی و همه زمانی می‌شد؟ اگر نور به طور مداوم بر همه جا حاکم می‌شد و سایه و شبی نبود، بازهم ادامه‌ی حیات مختل می‌گردید و آرامش از میان می‌رفت.

روشن است که در آیات فوق به توحید خالقیّت روی آورده و در واقع می‌فرماید «عبادت» (به معنای وسیع کلمه) فقط سزاوار آن مقام یگانه‌ای است که خلقت در اختیار اوست.

(۷۳) وَمِن رَّحْمَتِهِۦ جَعَلَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا۟ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا۟ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ .

« **و از رحمت اوست که برایتان شب و روز قرار داد تا در آن** (شب) **بیارامید و** (در روز) **از فضل او بجویید؛ باشد که سپاس دارید** »،

پس از آنکه به اهمّیّت شب و روز ـ هریک جداگانه ـ در آیات قبل اشاره فرمود، در آیه‌ی فوق از «نظام شب و روز» سخن آورده است. نظام به هم پیوسته‌ی شب و روز که در مجموع زندگانی همه‌ی موجودات را در کره‌ی زمین میسّر ساخته، از جلوه‌های تدبیر و رحمانیّت إلهی در عالم است (یونس/٦٧)

شایان توجّه این‌که در آیه‌ی فوق صنعت «لَفّ و نَشر مرتّب» به کار رفته و در «*آرامش*» و «تلاش» به ترتیب به «*شب*» و «روز» اشاره داشته است. چنانکه می‌فرماید «**اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ أمْوَالَهُمْ *بِاللَّيْلِ* وَ النَّهَارِ *سِرًّا* وَ عَلانِيَةً** = کسانی که اموال خود را در *شب* و روز، *پنهان* و آشکار انفاق می‌کنند» (بقره/٢٧٤).[۱]

---

(۱) ـ آیات اخیر در توضیح خالقیّت خدا، به «نظم» در طبیعت اشاره داشته است. اصولاً «برهان نظم» در قرآن به طرز بدیعی در اثبات خالقیّت خدا به کار رفته که در علم کلام نیز ازجمله دلائل اثبات وجود خداوند است. می‌گویند تعریف «نظم» این است که حوادثی پشت سرهم یا در ارتباط باهم به‌صورتی پیش آید که به نتائج هدفداری بیانجامد. مسلّم است که چنین نظمی در طبیعت مشاهده می‌شود. مادّیّون نیز این مطلب را قبول دارند منتهی ـ برخلاف إلهیّون که می‌گویند این نظم از خارج به مادّه داده شده ـ آنها معتقدند که این نظم از درون مادّه برخاسته است. در اینجا می‌توان فرض کرد که چنین نظمی، در درون مادّه، یا تصادفی پیش آمده یا مولود خواصِّ ذاتی مادّه بوده است. امّا نظریّه‌ی تصادف با تکرار طرح‌ها در طبیعت ردّ می‌شود و تکرار دقیق پدیده‌ها، می‌رساند که در نظام عالم نه تصادف،

(۷۴) وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَآءِيَ ٱلَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ .

« **و روزی که آنها** (مشرکان) **را ندا کنند؛ پس** (خدا) **گوید: کجایند شریکانی که برای من می‌پنداشتید؟** »،

آیه‌ی شریفه تکرار آیه‌ی٦٢ سوره است که به منظور تأکید، در انتهای بحث «توحید عبادت» (از طریق «توحیدِ خالقیّت») مجدّداً آمده است.

(۷۵) وَ نَزَعْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُواْ بُرْهَٰنَكُمْ فَعَلِمُوٓاْ أَنَّ ٱلْحَقَّ لِلَّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ .

« **و از هر اُمّتی گواهی برون آوریم، پس** (منحرفان را) **گوییم: برهان خود را بیاورید** (که به چه دلیل به غیرخدا روی می‌آوردید؟) **پس خواهند دانست که حق از آنِ خداست و افتراهایی که می‌بستند از آنها رخت بربندد** »،

گواه مردم در قیامت پیامبران خواهند بود (نساء/٤١ و ١٥٩، زُمَر/٦٩) که شهادت خواهند داد پیام‌های إلهی را مبنی بر توحید حق به همه رساندند و إتمام حجّت شده است. در آنجا تمام افتراهایی که به خدا می‌بستند نابود می‌شود و منکران خواهند فهمید که هیچ حجّتی در پیروی غیرخدا نداشته‌اند. به عبارت دیگر افکار و اعمال مشرکان بی‌صلاحیّتی خود را نشان می‌دهد.

بلکه «قانون» حاکم است. چنانکه ارسطو می‌گوید موجودات این عالم تصادفی پدید نمی‌آیند زیرا تکرار آنها را در تمام شئون خلقت می‌بینیم. از سوی دیگر، اعتقاد به نظم به‌عنوان خاصیّت ذاتی مادّه نیز پذیرفتنی نیست، زیرا اگر پدیده‌های تکراری طبیعت معلول نظم ذاتی مادّه بودند، هیچ‌گاه تخلّف و تغییری نمی‌بایستی در آنها مشاهده می‌شد (مانند نور و گرما که خاصیّت ذاتیِ خورشید بوده و هیچ‌گاه از خورشید جدا نمی‌شود). امّا ما می‌بینیم که نظم در طبیعت گاهی به هم می‌خورد، مثلاً موجودی ناقص‌الخلقه به دنیا می‌آید یا درختی به جای رشد و شکوفایی خشک می‌شود و امثال آن. از اینجا می‌فهمیم که خارج از خواصّ ذاتی مادّه، نظمی در کار بوده که آن نظم به هم خورده و موجب شده مثلاً نوزادی ناقص‌الخلقه به دنیا آید و یا درختی به جای آنکه به رشد و شکوفایی رسد در نیمه راه خشک گردد. بنابراین نظم طبیعت خودجوش نبوده و جدانشدنی از مادّه نیست و از درون مادّه نیز خود به خود سرنزده است وگرنه، تخلّف برنمی‌داشت. و لاجرم باید به این نتیجه رسید که نظام طبیعت، «صِناعی و اِعطایی» بوده است. حال آن مبدأ علم و قدرت که این نظام را به طبیعت بخشیده و توانسته ترتیبی دهد که حوادث به نتائجی هدفدار برسد، از نظر ما إلهیّون خدا نام دارد، هرچند دیگران نام دیگری به او بدهند.

بخش پنجم

(ماجرای قارون)

(۷۶) إِنَّ قَـٰرُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ ۖ وَءَاتَيْنَـٰهُ مِنَ ٱلْكُنُوزِ مَآ إِنَّ مَفَاتِحَهُۥ لَتَنُوٓأُ بِٱلْعُصْبَةِ
أُو۟لِى ٱلْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُۥ قَوْمُهُۥ لَا تَفْرَحْ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْفَرِحِينَ .

« همانا قارون از قوم موسی بود و بر آنها ستم کرد؛ و آن قدر از گنج‌ها به او داده بودیم که (حملِ) **کلیدهای** (صندوق‌ها)**یش بر گروهی**(همیار) **که صاحب قدرت بودند گران می‌آمد؛ آن زمان قومش به او گفتند: سرمستی مکن که همانا خداوند سرمستان** (مغرور) **را دوست نمی‌دارد »،**

در این بخش از آیات، قرآن کریم بیانات توحیدی را به ماجرای قارون می‌پیوندد تا نشان دهد که عاقبت دور شدن از بندگی خدای یگانه و رفتن به سوی مال‌پرستی، کار آدمی را به کجا می‌کشاند؟ (که اگر عذاب خدا آید، مال و منالش که معبود وی شده بودند، برای او کارساز نباشد).

واژه‌ی «**قارون**» بنا به «قاموس کتاب مقدّس» به معنی «کدو» است؛ حال از چه روی در یهود باستان این نام را بر افراد می‌گذاشتند، روشن نیست. برخی او را پسرخاله و بعضی پسرعموی موسی^ع^ دانسته‌اند. آورده‌اند که وی جامه‌های فاخر می‌پوشید و بر فقیران فخر می‌فروخت و چهره‌ای جاذب و منزلگاهی پر رونق داشت. از سوی دیگر مذکور است که او از جمله علمای بنی‌اسرائیل بود و تورات را به خوبی می‌دانست. در اینکه چگونه قارون به مال و مکنت رسید، مفسّران دو دسته‌اند. **عدّه‌ای** گفته‌اند قارون کیمیاگر بود و از راه کیمیاگری ثروت فراوان پیدا کرد (که این‌مطلب بی‌اساس است، چون اصولاً کیمیاگری هیچ‌گاه تحقّق نیافته است). **مفسّران دیگر** گفته‌اند که قارون جاسوس فرعون در بین بنی‌اسرائیل بوده و در جریان پول و ارزاق که فرعون از طریق او برای بنی‌اسرائیل می‌فرستاد، وی برای خود حقّ و حساب برمی‌داشت و از این‌راه ثروتمند شده بود.

نام «**قارون**» در قرآن چهار بار آمده، ولی داستان مشروح او در همین سوره (قصص) آمده است که با آیه‌ی ٦٠ سوره ـ در اشاره به غرّه شدن به کالای دنیا ـ بی‌ارتباط نیست. چند نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه می‌فرماید «**قارون از قوم موسی بود ولی به آنها ستم کرد**» که این ستم می‌توانسته از طریق مال اندوزی‌های ناروا بوده باشد. و برخی واژه‌ی «**بَغَیٰ**» را در آیه‌ی شریفه ملازم با تکبّر و فخرفروشی شمرده‌اند.

دوّم آنکه واژه‌ی «**مَفَاتِح**» جمع مِفْتَح و مَفْتَح به معنی «کلید» و «صندوق» هردو آمده است. به نظر می‌رسد که درآیه معنی «صندوق» بهترباشد، چون قدری بعید است که برای حمل کلیدِ صندوق‌ها چنان نفراتی لازم باشد.

در عین حال کاربرد این واژه در قرآن با کلید پیوند دارد (انعام/۵۹- نور/۶۱)

سوّم آنکه واژه‌ی «**تَنُوءُ**» به معنی «سنگینی می‌کند و به رنج می‌افکند» آمده است. واژه‌ی «**عُصْبَةِ**» به معنی «گروه مردان» است؛ که رویهمرفته «**تَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِی الْقُوَّةِ**» می‌رساند که حمل صندوق‌های ثروت قارون (یا کلیدهای فلزّی صندوقها) از شدّت سنگینی، حتّی برای گروهی از مردان نیرومند نیز رنج‌آور بود.

چهارم آنکه خداوند در آیه تصریح می‌کند که «**ما**» آن ثروت را به قارون داده بودیم؛ یعنی منشأ «مال» از خداست چه در راه رضایت او صرف شود و چه برخلاف رضایت إلهی به کار رود.(۱)

پنجم آنکه بنی‌اسرائیل قارون را نصیحت می‌کنند که ای قارون به ثروتت مناز و به خاطر مال و مُکنت دنیا شادی مکن که خدای عالم این‌گونه شادی‌کنندگان را دوست ندارد. مسلّماً گویندگان این‌مطلب مردمان فهیمی بودند که متعاقباً نیز (آیه‌ی بعد) قارون را بعد از «نهی از منکر» «أمر به معروف» می‌کنند (بنابراین، منظور از واژه‌ی «**فرح**» در آیه‌ی شریفه، شادی مغرورانه‌ای است که در نتیجه‌ی برخورداری از مال دنیا یا غلبه‌ی به ناحق بر دیگران به شخص دست می‌دهد ـ مؤمن/۷۵).

(۷۷) وَٱبْتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلْأَاخِرَةَ ۖ وَلَاتَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنْيَا ۖ وَأَحْسِن كَمَآ أَحْسَنَ ٱللَّهُ إِلَيْكَ ۖ وَلَاتَبْغِ ٱلْفَسَادَ فِى ٱلْأَرْضِ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَايُحِبُّ ٱلْمُفْسِدِينَ .

«و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بجوی ـ و نصیب خود را از دنیا فراموش نکن ـ و همچنانکه خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن و در زمین پی فساد مرو همانا خدا دوستدار مفسدان نیست »،

آیه‌ی شریفه متن «امر به معروف» بنی‌اسرائیل به قارون، بعد از «نهی از منکر» آنهاست. قوم وی به آن مستِ مال و ثروت دنیا می‌گویند مال را در راه کسب رضایت خدا ـ امور عامّ‌المنفعه ـ خرج کن.

امّا عبارت «**لاتَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیَا**» را برخی به این معنا دانسته‌اند که برخورداری‌هایت را هم از این دنیا فراموش نکن، توجّه به سرای آخرت (عبارت قبل) آنقدر نباشد که تو را ای قارون از بهره‌مندی‌های دنیویت بازدارد! به نظر ما این برداشت از آیه چندان موجّه نیست زیرا این‌گونه نصایح به شخص مال‌دوستی مانند قارون، بی‌معناست. مقصود آیه این است که ای قارون فراموش نکن که فقط نصیب کوتاهی از این دنیا داری و در این فرصت محدود، با امکاناتی که خدا در اختیارت گذارده، رضای او را بجوی چنانکه در کتاب «معانی‌الأخبار اثر شیخ صدوق» نیز حدیثی از امام علی(ع) آمده که آیه را به همین ترتیب تفسیر نموده‌اند.(۲)

در بخش ختامی آیه که می‌فرماید «**وَ أَحْسِن كَمَا أَحْسَنَ اللهُ إِلَيْكَ**» این عبارت، شبیه آیه‌ی۲۲ سوره‌ی نور

---

(۱) ـ مانند أخذ برق از منابع تولید که می‌تواند به صورت قانونی و با پرداخت آبونمان و در نتیجه با رضایت دستگاهِ تولید باشد، و یا از طریق احداث انشعابِ خلاف قانون و به صورت دزدی که مسلّماً مورد رضای تولیدکنندگان نیست، ولی در هر دو حالت منشأ برق از کارخانه‌ی تولید است.

(۲) ـ **وَ لاتَنْسَ ثَرْوَتَکَ وَ صِحَّتَکَ وَ قُدْرَتَکَ وَ شَبَابَکَ وَ نَشَاطَکَ اَنْ تَطْلُبَ بِهِ الآخِرَةَ** = فراموش نکن که در ثروت و صحّت و قدرت و نشاط و جوانیت سرای آخرت را بجویی».

است که می‌فرماید «**وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلاتُحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللهُ لَكُمْ** = پس باید عفو کنند و درگذرند، آیا دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟».

(۷۸) **قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلْمٍ عِندِيٓۚ أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ ٱللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِۦ مِنَ ٱلْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًاۚ وَلَا يُسْـَٔلُ عَن ذُنُوبِهِمُ ٱلْمُجْرِمُونَ .**

« (ولی قارون) **گفت: جُز این نیست که این** (ثروت) **به سبب دانشی که نزد من است به من داده شده! آیا ندانست که همانا خدا پیش از او نسل‌هایی را ـ که از وی نیرومندتر و مال‌اندوز تر بودند ـ هلاک کرد؟! و از گناه مجرمان** (در قیامت) **پرسیده نشود** »،

آیه‌ی شریفه روحیّه‌ی «قارونی» را در برابر امر به معروف مصلحان (آیه‌ی قبل) نشان می‌دهد که به طور کلّی مواهبی را که در دنیا نصیبشان می‌شود، مفت خود می‌دانند و تصوّرشان این است که صرفاً در اثر علم و تدبیر و قابلیّت‌هایی که به خرج داده‌اند، به مال و مکنت خود رسیده‌اند!

بخش بعدی آیه تذکّر إلهی به آن مال‌اندوزان مغرور و ناسپاس است که ای انسان ضعیف به چه می‌نازی؟ آیا نه این است که تلاش و موفّقیّت تو در گروِ همکاری حوادث بوده و سررشته‌ی حوادث نیز به دست خداست؟ پس به یک اشاره‌ی إلهی تمام ثروت‌ها و قدرت‌هایت می‌تواند نابود شود، چنانکه درطول تاریخ این امر مکرّر رخ داده است. همچنین در این زمینه فرموده «**إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَايَعْلَمُونَ** = چون نعمتی از جانب خویش به او دهیم گوید: آن را به خاطر علمی(که داشته‌ام) به من داده‌اند (امّا چنین نیست) بلکه آن آزمایشی است، ولی اکثرشان نمی‌دانند» (زُمَر/٤٩).

عبارت ختامی آیه صورت تهدیدآمیز دارد و حاکی از آن است که در محکمه‌ی عدل إلهی از گناهِ گناهکاران پرسیده نمی‌شود (زیرا خدا بر همه چیز ناظر است و از همه‌ی جوانب فکری و عملی انسان‌ها در دنیا آگاه) ولی البتّه بنا به آیات متعدّد قرآن، از آنها در مورد گناهانشان «بازخواست» می‌شود (زخرف/۱۹، نحل/٥٦ و۹۳، عنکبوت/۱۳، حجر/۹۲، تکاثر/۸ ، انبیاء/۲۳).

(۷۹) **فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِۦ فِى زِينَتِهِۦۖ قَالَ ٱلَّذِينَ يُرِيدُونَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا يَٰلَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَآ أُوتِىَ قَٰرُونُ إِنَّهُۥ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ .**

« **پس با آرایش** (اشرافی خود) **بر قومش بیرون آمد** (نمایان شد). **آنها که زندگی دنیا را می‌خواستند، گفتند: ای کاش برای ما** (هم) **مثل آنچه به قارون داده شده** (ثروتی) **می‌بود؛ به راستی که او دارای بهره‌ای بزرگ است** »،

عبارت آغازین آیه عشق به خودنمایی را در مستکبران مغرور نشان می‌دهد که از تأثیر هیئت ظاهری خود در ظاهربینان دنیوی، لذّت می‌برند.

بخش بعدی آیه در نقل حسرت آن ظاهربینان است که آرزو می‌کنند ای کاش به جای آن محتشمانِ

دنیاطلب می‌بودند و همانند آن ثروت و حشمت به آنها نیز می‌رسید.

(۸۰) وَقَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ وَيۡلَكُمۡ ثَوَابُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لِّمَنۡ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗاۚ وَلَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ٱلصَّٰبِرُونَ.

« و آنها که به ایشان دانش داده شده بود، گفتند: وای بر شما! پاداش خدا برای کسی‌که ایمان آورده و عمل صالح کند، بهتر است و آن (پاداش) **جُز به شکیبایان، داده نشود »،**

آیه‌ی فوق و آیه‌ی قبل نشان می‌دهد که مردم در برابر خودنمایی قارون دو دسته شدند: یک دسته چشمشان به دنبال دنیا بود و به زندگی آخرت توجّه نداشتند؛ در مورد اینها خودنمایی قارون به هدف نشست و حسرتشان را جلب کرد. امّا دسته‌ی دوّم کسانی بودند که در پس پرده‌ی ظاهر این دنیا واقعیّت آخرت را می‌دیدند و از این‌رو (برخلاف دسته‌ی اوّل که فرمود «**اَلَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنيَا** = آنها که مُرید این زندگی پست‌تر بودند») در مورد آنها می‌فرماید «**اَلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ** = آنها که دانش به ایشان داده شده بود»، یعنی می‌دانستند که مال و ثروت در نفس خود ارزشی نداشته، بلکه مصرف درست آن است که به آن ارزش می‌بخشد.[۱]

از این‌رو بخش پایانی آیه مشعر بر آن است که مردم اهل بصیرت، به کوته‌بینی شیفتگان مال دنیا تأسّف می‌خورند و متعجّب می‌شوند که چگونه آنها «اهمّیّت» و «عظمت» را در کالای موقّت دنیا دیده و به ارزش والای ایمان و عمل صالح ـ که در سایه‌ی صبر و مقاومت در برابر وساوس مالی و غیره به دست می‌آید و به رستگاری جاودان اُخروی منتهی می‌گردد ـ توجّهی ندارند؟!

(۸۱) فَخَسَفۡنَا بِهِۦ وَبِدَارِهِ ٱلۡأَرۡضَ فَمَا كَانَ لَهُۥ مِن فِئَةٖ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُنتَصِرِينَ.

« پس او (قارون) **و خانه** (مرکز ثروت)**اش را به زمین فرو بردیم و او گروهی نداشت که در برابر خدا یاری‌اش کنند و دفاع از خود** (نیز) **نتوانست کرد »،**

یعنی، زمین فرونشست و هرآنچه از قارون و ثروتش موجود بود، همه را به کام خود فرو برد و نه تلاش‌های خود او به نجاتش انجامید و نه هیچ‌کس دیگر توانست در برابر مشیّت إلهی به دادش برسد. چنانکه در تورات می‌خوانیم: «و هارون در جمعیّت قورَح (قارون) مخاصمه کرد، چون (آنها) با خداوند مخاصمه نمودند. و زمین دهان گشوده ایشان را با قورَح فروبُرد» (سِفْرِ اعداد/ باب ٢٦/ شماره‌ی۱۰). هرچند برخی از مفسّرین داستان‌ها بافته و مثلاً گفته‌اند قارون رفت تا به یونس در شکم نهنگ رسید و بعد از آنجا هم گذشت

---

(۱) ـ از دیدگاه اسلام، فقر مذموم است و حدیث نبوی که می‌فرماید «اَلْفَقْرُ فَخْرِی = فقر افتخار من است»، بدین‌معنی است که رهبر جامعه ـ با همه‌ی ثروت‌ها و قدرتی که در اختیار اوست ـ اگر زاهدانه زندگی کرد و اموالی را که در اختیار دارد مسئولانه به مصرف مردم رساند این‌کار، مایه‌ی سربلندی است. ولی برای افراد دیگر چنین نیست. فقر و بی‌چیزی غالباً مناعت نفس و اتّکای آنها را به خود از بین می‌برد. از افراد عادی انتظار می‌رود که با تدبیر و تلاش و از مجاری مورد رضایت إلهی، برای رسیدن به مال و زندگی خوب بکوشند و آنگاه از مال در راه حقّ و خیر بهربرداری نمایند. چنانکه حدیث نبوی درمورد آحاد مردم می‌فرماید: «**نِعْمَ الْمَالُ الصّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالحِ** = چه خوب است مال و ثروت حلال در دست شخص صالح (که آن را در راه رضای خدا صرف کند)».

و هنوز نیز کماکان می‌رود! (تفسیر قُرْطُبی). امّا در مورد علّت چنان مجازاتی، برخی گفته‌اند که قارون ظلم کرد و ظلم او نیز این بوده که وقتی موسی‌ع اعلام کرد هر فرد اسرائیلی باید عُشْریّه (یکدهم درآمد) زکات دهد، قارون اعتراض نمود که این مبلغ خیلی زیاد است و عدّه‌ای را با خود همراه نمود. آنها برای آنکه جلوی کار موسی‌ع را بگیرند تصمیم گرفتند به آن‌حضرت تهمتی بزنند. در این راه زن بدکاره‌ای را تحریک کردند تا در جمع بگوید با موسی رابطه داشته و وقتی آن زن دست به این‌کار زد، موسی‌ع از وی خواست تا برای اثبات راستگوییِ خود به خدا سوگند خورد و در آن موقعیّت زن مزبور ترسید و توطئه بَرمَلا شد. ظلم بزرگ قارون را برخی از مفسّران چنین گزارش کرده‌اند که داستان آن در تلمود نیز آمده است.

(۸۲) وَ أَصْبَحَ ٱلَّذِينَ تَمَنَّوْاْ مَكَانَهُۥ بِٱلْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ ٱللَّهَ(۱) يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ
وَ يَقْدِرُ لَوْلَآ أَن مَّنَّ ٱللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُۥ لَا يُفْلِحُ ٱلْكَٰفِرُونَ .

« و آنان که دیروز آرزو می‌کردند به جای وی باشند، می‌گفتند (به این گفته رسیدند) **که حقّا خدا روزیِ هرکس از بندگانش را که بخواهد وسعت می‌بخشد یا تنگ می‌گرداند؛ اگر خدا بر ما منّت ننهاده بود، قطعاً ما را نیز** (چون قارون) **به زمین فرو برده بود؛ حقّا که کافران رستگار نمی‌شوند »،**

واژه‌ی «**أَصْبَحَ**» در آغاز آیه به معنی صَیرورة (شدن، گردیدن) است. یعنی وقتی آنها که تا دیروز آرزوی مکنت و موقعیّت قارون را می‌کردند دیدند که آن ثروت هنگفت (و صاحب ثروت) در یک لحظه نابود شد، از آرزوی سطحی‌نگرانه‌ی خود اظهار پشیمانی کردند و فهمیدند که قبض و بسط روزی به دست خداست و عکس آن واقعه هم اگر خدا بخواهد، می‌تواند برای هرکس پیش آید.

بخش بعدی آیه تَنَبُّهِ دسته‌ی دنیاطلب (آیه‌ی۷۹) بعد از دیدن سرانجام قارون را می‌رساند. امّا تفاوت آنها با «**اَلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ** = صاحبان دانش» (آیه‌ی۸۰) این بود که خردورزان پیش از وقوع واقعه به آن نتیجه رسیده بودند.

---

(۱) ـ **وَيْكَأَنَّ اللهَ** را برخی به معنای **أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللهَ** (آیا ندانستی‌که خدا ...) تفسیر نموده‌اند (مجمع البیان، ذیل آیه‌ی شریفه).

بخش ششم

(تذکار به مؤمنان و به پیامبر[ص])

(۸۳) تِلْكَ ٱلدَّارُ ٱلْأَاخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَايُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا ۚ وَٱلْعَٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ .

« **آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده‌ی سرکشی و فساد در زمین نکنند و فرجام** (نیک) **از آنِ متّقیان است** »،

آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد به منزله‌ی نتیجه‌گیری از داستان قارون است.

در پایان داستان قارون و شرح سرانجامِ او که از سرکشان و مفسدان در زمین بود؛ و تأکید مقطع آیه‌ی قبل بر اینکه «**لایُفْلِحُ الْکافِرُون** = کافران رستگار نمی‌شوند»، در آیه‌ی فوق تصریح می‌نماید که سعادت اُخروی و سرانجام نیک، از آنِ کسانی است که عاری از هرگونه روحیّه‌ی استکباری بوده و «**متّقی**» (به مفهوم کسی که نه فقط از زشتی‌ها پرهیز می‌نماید؛ بلکه علاوه بر آن، به نیکی‌ها روی آورده به ترویج «معروف» می‌پردازد ـ سوره‌ی بقره، توضیح آیه‌ی۲) باشد.

(۸۴) مَن جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيْرٌ مِّنْهَا ۖ وَمَن جَآءَ بِٱلسَّيِّئَةِ فَلَايُجْزَى ٱلَّذِينَ عَمِلُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ إِلَّا مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ .

« **هرکسی نیکی به میان آوَرَد، برای او** (پاداشی) **بهتر از آن خواهد بود و هر آنکس بدی آوَرَد، پس کسانی را که اعمال بد کردند، جزایی جُز به مانند آنچه عمل می‌کردند نخواهد بود** »،

یعنی هرکسی (برخلاف قارون و قارون‌ها) نیکی کند، پاداشی بهتر از نیکی کردن‌هایش می‌یابد؛ امّا کسی‌که به سوی بدی رود، فقط به اندازه‌ی بدی کردنش جزا می‌بیند. به عبارت دیگر جزای خدا فقط به اندازه‌ی بدی‌های آدمی و پاداش او فراتر از صواب‌های انسان است (انعام/۱٦۰ و نمل/۹۰ و۸۹).

(۸۵) إِنَّ ٱلَّذِى فَرَضَ عَلَيْكَ ٱلْقُرْءَانَ لَرَآدُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ ۚ قُل رَّبِّىٓ أَعْلَمُ مَن جَآءَ بِٱلْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ .

« **همانا کسی** (خدایی) **که این قرآن را بر تو فرض کرد، قطعاً تو را به بازگشتگاه** (موعودت) **بازمی‌گرداند؛ بگو: خداوندم به آن کس که هدایت آورده و آن کس که در گمراهی آشکار است، داناتر است** »،

واژه‌ی «**فرض**» در آیه‌ی شریفه به معنی «واجب» آمده است؛ بدین‌صورت که خداوند (با توجّه به گمراهی‌ها و اختلافات و انحرافات پیروان ادیان پیشین) نزول و تبلیغ قرآن را بر پیامبر اسلام[ص] واجب فرمود.

در «**لَرَادُّكَ**» حرف «لام» از برای تأکید است (البتّه، قطعاً). واژه‌ی «**رادّ** = رد کننده» چون با لفظ «**إِلىٰ**» آمده، به معنی «بازگرداننده» است.

مقصود از واژه‌ی «**مَعاد** = محلّ بازگشت» می‌تواند مأوای جاودان آدمی در رستاخیز عالم باشد. بر این پایه آیه‌ی شریفه ـ به دنبال آیه‌ی قبل که سرانجام نیکوکاران را در آخرت ترسیم فرمود ـ می‌فرماید که ای پیامبر! خداوند تو را نیز به معادت می‌رساند و عاقبت سعادت‌آمیز خود را خواهی یافت. پس، از انکار و مخالفت‌های معاندان دلگیر مشو و بدان که خداوند ناظر بر همه‌ی امور بوده و از احوال منادیان هدایت و گمراهی، به خوبی آگاه است. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه را می‌توان در تسلاّی پیامبر[ص] (و همه‌ی پیروان راستین او) در برابر اهانت‌ها و لجاجت‌های منکران در نظر گرفت.

هرچند عدّه‌ای از مفسّران «**مَعاد**» را در آیه‌ی فوق، با زمانی تطبیق داده‌اند که پیامبر اکرم[ص] در جریان هجرت از مکّه به مدینه، در غاری به اتّفاق ابوبکر، برای مصون ماندن از شرّ کفّار، پنهان شده بود. می‌گویند وقتی که کفّار دور شدند و پیامبر[ص] از غار خارج گردید، نگاه حسرت باری به مکّه کرد و آنگاه آیه‌ی فوق نازل شد که ای پیامبر غمگین مباش، خداوند تو را مجدّداً به موطنت بازمی‌گرداند. امّا با توجّه به ارتباط آیات، مفهوم پیشین أولویّت دارد.

(۸۶) وَمَا كُنتَ تَرْجُوٓاْ أَن يُلْقَىٰٓ إِلَيْكَ ٱلْكِتَٰبُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ ۖ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْكَٰفِرِينَ .

« **و تو** (ای پیامبر!) **امید نداشتی که این کتاب بر تو القاء شود؛ مگر آنکه رحمتی از** (سوی) **خداوندت بود، پس هرگز پشتیبان کافران مباش** »،

یعنی، ای پیامبر! دل قوی دار که خداوند تو را روز رستاخیز سرافراز خواهد کرد، او کسی است که این قرآن را بی‌آنکه هیچ امیدی داشته باشی، بر تو القاء کرد و توفیق ایمان و دعوت نصیبت نمود؛ و این نبود، مگر رحمتی ازسوی خداوندت که باید سپاس داری و بی‌هیچ ارفاق و سازشکاری با مشرکان، حفظ موضع کرده حقایق را صریح و بی‌پرده، به آنها بگویی. چند نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه آیه‌ی شریفه از قرآن به لفظ «**کتاب**» یاد کرده که نشان می‌دهد هرچند قرآن به صورت آیاتی در شرایط گوناگون بر پیامبر[ص] نازل می‌شده، ولی در زمان پیامبر[ص] و با نظارت خود آن‌حضرت آیات، سوره‌بندی و به صورت «کتاب» تدوین شده بود، همانگونه که در لوح محفوظ به صورت کتاب بوده است (واقعه/۷۷ و ۷۸).

دوّم آنکه آیه‌ی شریفه از جمله آیاتی است که نشان می‌دهد پیامبر[ص] قبل از نزول قرآن هیچ علمی بر آنکه پیامبر خواهد شد نداشت و همه‌ی مطالبی که جُز این می‌گویند، افسانه است.

سوّم آنکه در مورد «نهی پیامبر[ص] از حمایت کافران» امام فخر رازی در تفسیر آورده که «البتّه پیامبر[ص] چنین کاری نکرده بود که مستوجب نهی و بازداشتن خدا باشد؛ ولی نهی از فعلی هم که شخص به آن عمل نکرده و حتّی بر خاطرش هم نگذشته، از نظر تأیید و تأکید، رواست.

(۸۷) وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَتْ إِلَيْكَ ۖ وَٱدْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ ۖ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ .

« و تو را از آیات خدا ـ بعد از آنکه به سویت نازل شد ـ باز ندارند؛ و (بلکه مردمان را) **به سوی خداوندت بخوان و زنهار از مشرکان مباش »،**

یعنی ای پیامبر (و ای مسلمانان) مبادا بعد از آنکه آیات خدا بر شما نازل شد، از آن منحرف شوید؛ بلکه دعوتگر به سوی خدا باشید و مسلّماً نباید به دایره‌ی شرک و غفلت از خدا وارد شوید.

(۸۸) وَ لَا تَدْعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ ۘ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُۥ ۚ لَهُ ٱلْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ .

« و با خدا معبود دیگری را مخوان؛ هیچ معبودی جُز او نیست؛ همه چیز (زوال پذیر و) **هلاک‌شونده است به جُز ذات او؛ حُکم** (و فرمان) **از آنِ اوست و به سوی او بازگردانده می‌شوید »،**

آیه‌ی ختامی سوره تمامی ابناءِ بشر را به توحید خالص فرا می‌خواند.

واژه‌ی «**إلٰه**» به معنی «معبود» است[۱]. می‌فرماید معبودی جُز او نیست [و برآورنده‌ی حاجات (ورای

---

(۱) ـ تصوّر عدّه‌ای این است که نزاع پیامبر اسلام^ص با عرب جاهلی، بر سر خالق بوده و می‌گویند عربها معتقد به خدایان متعدّد بودند و رسول‌خدا^ص پیام آورد که خدا فقط همان الله است. براین پایه درمورد «**لا إلٰه إلّا الله**» می‌گویند خبرِ محذوف در جمله‌ی مذکور که با لای نفی جنس شروع شده «موجودٌ» می‌باشد. مدّعی‌اند که آن شعار توحیدی در واقع چنین است که «**لاإلهَ موجودٌ إلاّ الله**» و می‌گویند در اینجا اگر «**إلٰه**» را به معنی «معبود» بگیریم، کذب می‌شود، زیرا انسان‌ها فراوان در دنیا، غیرخدا را «معبود» گرفته‌اند. پاسخ ما به مطلب مزبور این است که :

اوّلاً، به چه دلیل باید آن خبر محذوف را «موجودٌ» گرفت؟ قرآن می‌فرماید «**ذَلِکَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقّ وَ أَنَّهُ يُحْيِ الْمَوْتَى وَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** = این برای آن است که خدا حق است و او مردگان را زنده می‌کند و او به هرکاری تواناست» (حج/۶) و « **ذَلِکَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَ أَنَّ اللهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ** = این(ها همه) دلیلِ آن است که خدا حق است و هرآنچه غیر او می‌خوانند باطل است و همو بلندمرتبه و بزرگ است» (لقمان/۳۰). بنابراین ـ به دلیل قرآن ـ باید آن‌خبر محذوف را «**حَقٌّ**» گرفت و نه «موجودٌ» که می‌شود **لاإلهَ حَقٌّ إلاّ الله** یعنی، هیچ معبودی جز الله سزاوار بندگی نیست.

ثانیاً، کتب لغت، «**إلٰه**»را به‌معنی «معبود» دانسته‌اند که در نتیجه برای «**لا إلٰه إلّا الله**» به این‌معنا می‌رسیم که «**هیچ معبود حقّی جُزخدا نیست**».

ثالثاً، پیامبر^ص بر سر اینکه خدایی هست و او خالق عالم است، با عرب‌ها مشکلی نداشت، چنانکه آیات متعدّد قرآن مشعر بر این معناست (از جمله آیات ۶۱ و۶۳ سوره‌ی عنکبوت و۸۴ تا۸۹ سوره‌ی مؤمنون). اختلاف بر سر این بود که پیامبر^ص می‌گفت نمی‌توان غیرخدا معبودی داشت و آنها نمی‌پذیرفتند و سوای خدا، همه‌ی بتهایشان را به عبودیّت گرفته بودند.

رابعاً، لازمه‌ی عبادت کسی یا چیزی این نیست که فردِ عابد آن موجود را خدا و خالق دانسته باشد. مگر آیه‌ی قرآن نمی‌فرماید «**أ رَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ** = آیا دیدی آن‌کسی را که نفسش را إله (معبود) خود گرفت» (فرقان/۴۳ و جاثیه/۲۳)؟ آیا مقصودش این است که این‌گونه افراد نفس خود را خالق خودشان می‌دانند؟ مسلّماً خیر، بلکه همین که شخص تسلیم محض موجودی شود (از نفس خود گرفته یا دیگران) یا مراسمی برای بزرگداشت وی به پا دارد که در عبادت خدا به کار می‌برد، دراین‌صورت او را به عبودیّت گرفته، ولو قائل به خالقیّتش نبوده باشد (مستخرج از کتاب «بازنگری در معانی قرآن، اثر استاد مصطفی حسینی طباطبایی). ضمناً به توضیح و پاورقی آیه‌ی۸۴ سوره‌ی هود نیز نگاه کنید.

اسباب و لوازم طبیعی) جُز خدا نیست؛ غیرخدا را در این شرایط مخوانید.]

«**وجهِ**» خدا همان ذات خداست، چنانکه فرموده «**وَ لِلّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ** = مشرق و مغرب از آنِ خداست، پس هرکجا رو کنید، آنجا رو(به)خداست» (بقره/۱۱۵).

«**لَهُ الْحُكْم** = حُکم (و فرمان) از آنِ اوست» و فرمان سعادت و شقاوت فقط به دست او و از جانب او صادر می‌شود و «**إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ** = شما (مردمان) به سوی او بازگردانده می‌شوید» و حساب افکار و اعمال خود را به او پس خواهید داد.

سوره‌ی عنکبوت

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره، در دوران **مکّه** (پیش از هجرت) نازل شده؛ هرچند برخی مفسّران به قرینه‌ی آیات ۱۰ و ۱۱ که طی آنها از منافقین سخن رفته، معتقدند که یازده آیه‌ی اوّل سوره در دوران مدینه نازل شده است. امّا اگرچه حضور منافقان در دوران مدینه پررنگ بوده، ولی ممکن است در اواخر دوران مکّه نیز به نوعی و کم و بیش، حضور داشته‌اند (به توضیح آیه‌ی ۱۱ نگاه کنید).

سوره با تأکید بر این مطلب که مؤمنان در معرض آزمایش‌اند، شروع شده و خاطرنشان می‌سازد که وقوع قیامت حتمی است و هرکه در دنیا از عهده‌ی آزمایشات به سلامت درآید، به سود خود عمل کرده و الاّ خدا از جهانیان بی‌نیاز است. آنگاه به اهمّیّت توحید می‌پردازد و از کسانی‌که به محض بروز مشکلی، پایداری خود را ـ در راه توحید ـ ازدست داده و منافقانه زندگی می‌کنند، انتقاد می‌نماید. سپس داستان **انبیاء**(ع) را مرور می‌کند و از استقامت نوح[ع] در راه توحید و مبارزات ابراهیم[ع] با شرک، سخن به میان می‌آورَد و متعاقباً به ماجرای لوط[ع] می‌پردازد. همچنین از اقوام مَدیَن و عاد و ثمود یادمی‌کند که در نتیجه‌ی مخالفت با تعالیم انبیاء (ع) رو به انقراض رفتند و قارون و فرعون که سرنوشت مشابهی داشتند. آنگاه به توحید بازگشته کسانی را که به ولایت غیرخدا توسّل جسته‌اند به عنکبوتی تشبیه می‌نماید که خانه‌ای سُست‌بنیاد برای خود می‌سازد. بدین‌ترتیب آیات پایانی سوره در تذکّر و اتمام حجّت به مشرکان است

با توجّه به موارد فوق آیات سوره را می‌توان در نُه بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل(آیات ۱ تا ۱۳) **: ضابطه‌ی پیوستن به پاداش و قهر إلهی**

بخش دوّم (آیات ۱۴ تا ۱۵)؛ **اشارتی به ماجرای نوح**(ع)

بخش سوّم (آیات ۱۶تا ۲۷)؛ **ماجرای ابراهیم**(ع) **با اشاره‌ای به فرزندانش و لوط**(ع)

بخش چهارم (آیات ۲۸ تا ۳۵)؛ **ماجرای لوط**(ع)

بخش پنجم (آیات ۳۶ تا ۴۰)؛ **اشاراتی به ماجرای شعیب**(ع)**، اقوام عاد و ثمود و سرانجام قارون و فرعونیان**

بخش ششم (آیات ۴۱ تا ۴۵)؛ **مَثَلِ روی آورندگان به غیرخدا**

بخش هفتم (آیات ۴۶ تا ۴۹)؛ **بحث و مجادله با اهل کتاب**

بخش هشتم (آیات ۵۰ تا ۶۰)؛ **سخن از کافران و تذکّر به مؤمنان**

بخش نهم (آیات ۶۱ تا ۶۹)؛ **در احوال مشرکان.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(ضابطه‌ی پیوستن به پاداش و قهر إلهی)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) الٓمٓ .

« **الف. لام. میم** »،

درباره‌ی اینگونه حروف مقطّعه‌ی قرآنی در آغاز برخی از سُوَر، قبلاً توضیح داده‌ایم (بقره/۱، قصص/۱).

(۲) أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتۡرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمۡ لَا يُفۡتَنُونَ .

« **آیا مردم پنداشتند که چون بگویند ایمان آوردیم** (به صِرفِ اظهار ایمان) **رها شده و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند؟** »،

آیه‌ی شریفه از یک نظر مسلمان‌های تحت فشار در دوران مکّه را به استقامت و پایداری فرا می‌خواند ـ چنانکه طبری عمّار یاسر را که تحت شکنجه‌های شدید کفّار قرار گرفت از مصادیق آیه می‌شمرد ـ ولی از سوی دیگر، مضمون آیه کلّی است و از شخص به خصوصی نام نبرده و برخلاف انسان‌ها که سخنانشان عموماً فقط زمانی بوده و به اشخاص تکیه دارد، متن آیه اصلی را به عنوان قانون خدا در عالم تذکّر می‌دهد. می‌فرماید بنای خدا همواره بر این بوده که مدّعیان ایمان، از آزمایش‌ها بگذرند و آماده گردند تا با تکیه بر نیروی ایمانی، بر سختی‌های بیرونی و وساوس درونی فائق آیند. به عبارت دیگر، آیه‌ی شریفه می‌فرماید که نه فقط اُمّت اسلام، بلکه گذشتگان نیز دچار این‌گونه سختی‌ها و چنان تکالیفی بوده‌اند. نشان می‌دهد که خداوند ایمان ریشه‌دار می‌طلبد و مدّعیان ایمان را در آزمون‌ها قرار می‌دهد تا واقعیّت اعتقادیشان روشن شود (بقره/۱۵۵).

(۳) وَلَقَدۡ فَتَنَّا ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡۖ فَلَيَعۡلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ صَدَقُواْ وَلَيَعۡلَمَنَّ ٱلۡكَٰذِبِينَ .

« **و همانا کسانی را که پیش از ایشان بودند آزمودیم؛ پس خدا کسانی را که راست گفته‌اند به خوبی می‌شناسد و** (همچنین) **از دروغگویان به خوبی آگاه است** »،

یعنی خداوند، طی آزمایشات و حوادثی که پیش می‌آورَد، مؤمنان حقیقی و صادق را از مدّعیان ایمان بازشناسی می‌کند. البتّه باید توجّه داشت که خداوند ـ چنانکه درآیات دیگر آمده ـ هرکسی را به‌خوبی می‌شناسد و عملکرد آینده‌ی او را نیز که با اختیار از وی سرمی‌زند، می‌داند (**یَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ**- بقره/۲۵۵). ولی طی حوادث و شرایطی که خدا در بیرون و درون برای افراد پیش می‌آورَد، جوهر وجودی آنها را آشکار می‌سازد تا عِلمِ پیشین او به صدق یا سُستیِ ایمان افراد، تعلّق گیرد. گویی خدا، در تعیین شخصیّت افراد، علم خود را درنظر نمی‌گیرد، بلکه بروز شایستگی و مجاهدات آنها را مورد عنایت قرار می‌دهد.(۱)

(۴) **أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن يَسْبِقُونَاۚ سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ .**

« **آیا کسانی‌که بدکاری می‌کنند پنداشته‌اند که بر ما پیشی خواهند گرفت؟ چه بد قضاوت می‌کنند** »،

پس از تذکّر به مؤمنان که در تحمّل شدائد آزموده و ارزیابی خواهند شد (آیات قبل) جبهه‌ی مخالف را مخاطب قرار داده است. منظور از واژه‌ی «**یَسْبِقُونَا** = سبقت گرفتن از خدا» گریز از کیفر إلهی است. می‌فرماید آیا آنها که از بعداز توصیه‌ی صبر و تحمّل به مؤمنان (آیات قبل) به جبهه‌ی مخالف روی کرده‌اند و کسانی‌که از دائره‌ی ایمان خارج شده و به انواع گناهان یا شرک و توابع آن روی آورده‌اند، گمان می‌کنند که می‌توانند از حوزه‌ی حکومت خدا خارج شوند و بر کیفر إلهی پیشی گیرند؟ چقدر از واقعیّت دورند! اگر انسان توجّه کند که فرار از حاکمیّت آن مشیّتِ قدرتمندی که عالَم را فراگرفته میسّر نیست، تعارضاتش را کنار می‌گذارد و به بدکاری‌ها و توجیه اعمال ناپسندش نمی‌پردازد.

(۵) **مَن كَانَ يَرْجُواْ لِقَآءَ ٱللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ ٱللَّهِ لَأٓتٖۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ .**

« **آن کس که امیدوار به ملاقات خداست، پس** (بداند که) **وعده‌ی خدا آمدنی است و او شنوا و داناست** »،

به سبک همیشگی، بعداز هشدار به کافران (آیه‌ی قبل) به مؤمنان نیکوعمل اطمینان می‌بخشد که انتظارشان به واقعیّت خواهد پیوست و آن صحنه‌ای که شکّ‌ها در آن برطرف شده ثمره‌ی همه‌ی کارها به طور کامل روشن می‌شود، خواهد آمد و مردمان در محضر خدای شنوا و دانا به عکس‌العمل کامل اعمال خود می‌رسند. (منظور از «**لِقَاء الله** = ملاقات خدا» ایجاد شرایطی است که میان بنده و خداوند هیچ حجابی نیست و این حالت در قیامت رخ می‌دهد. مقصود از «**هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**» در مقطع آیه این است که مردمان بدانند سرانجام ـ در قیامت ـ با خدایی روبرو می‌شوند که بر جمیع «گفتار» و «اعمال» آنها در دنیا «شنوا» و «آگاه» بوده است.

(۶) **وَمَن جَٰهَدَ فَإِنَّمَا يُجَٰهِدُ لِنَفْسِهِۦٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ ٱلْعَٰلَمِينَ .**

« **و هرکس** (در راه خدا) **مجاهده کند؛ جُز این نیست که برای خود مجاهده کرده؛ همانا خدا از جهانیان**

---

(۱) ـ تقریباً شبیه معلّمی که بر مبنای آگاهی‌اش از وضع هر شاگرد، می‌داند که چه کسانی در امتحان آخرِ سال قبول یا مردود خواهند شد، ولی نمره‌اش را پیش از وقت نمی‌دهد و آن را به برگزاری امتحان و پس از تصحیح اوراقِ امتحانی موکول می‌نماید.

بی‌نیاز است »،

طبری مقصود از «**مجاهده**» را در آیه‌ی شریفه، درگیری با مشرکان و جهاد با آنها دانسته است. ولی از آنجا که به احتمال قوی سوره مکّی است و در زمان نزولِ آن مسلمان‌ها درگیری فیزیکی با مخالفان نداشتند، واژه‌ی «**مجاهده**» را در اینجا بهتر است به معنی کوشش برای درک حقیقت و رسیدن به رضای خدا دانست. در مقطع آیه تذکّر می‌دهد که خداوند نیازمند عبادات و اعمال خیر ما نیست بلکه این امور، خود انسان را در دنیا و آخرت به سلامت می‌رساند.

(۷) وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ ٱلَّذِى كَانُواْ يَعْمَلُونَ .

« و کسانی‌که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، قطعاً بدی‌هایشان را از آنها بزداییم و بهتر از آنچه می‌کردند پاداششان دهیم »،

آیه‌ی شریفه «تشویقی» است و در پی آیه‌ی گذشته، انسان را به مجاهده‌ی بیشتر در راه خدا دعوت می‌کند. می‌فرماید با ایمان و عمل شایسته، گناهان مردمان، زدوده می‌شود و به پاداش نیکوتر دست می‌یابند. چنانکه فرموده است: «**مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ فِى سَبِيلِ اللهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِى كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ** = مثل کسانی‌که اموالشان را در راه خدا انفاق می‌کنند همچون دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه یکصد دانه باشد (یعنی هفتصد دانه ثمر می‌دهد)» (بقره/۲۶۱). مقصود از «زدودن بدی‌ها» محو گناهان است که البتّه با توبه از سیّئات گذشته صورت می‌پذیرد.

(۸) وَ وَصَّيْنَا ٱلْإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ حُسْنًا ۖ وَ إِن جَٰهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَاتُطِعْهُمَآ ۚ إِلَىَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .

« و انسان را به نیکی در حقِّ پدر و مادرش سفارش کردیم؛ و(لی) اگر آندو کوشیدند که تو چیزی را که به آن علم نداری شریک من گردانی، اطاعتشان مکن؛ بازگشتتان به سوی من است و من شما را از آنچه می‌کردید خبر خواهم داد »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که مسلمان‌ها در زمان نزول، علاوه بر فشارهای اجتماعی (که در آیات اوّلیّه‌ی سوره به آن پرداخت و از آزمایش مؤمنان سخن گفت)، تحت فشارهای خانوادگی بودند. چنانکه آورده‌اند زنی از زمره‌ی مشرکان روزه گرفته و به فرزند مسلمان‌شده‌ی خود گفت که تا محمّدص را رها نکرده و به رسم آباء و اجدادی خود برنگردی روزه‌ی خود را نمی‌شکنم! و به طور کلّی این‌گونه شرایط ممکن است در هر خانواده‌ای به صور گوناگون پیش آید؛ فرزندی حقّی را دریابد و بخواهد که به سوی آن حق رود، ولی پدر و مادرش مانع باشند. قرآن در این شرایط ارائه‌ی طریق می‌کند که احترام پدر و مادر واجب است، ولی

برده‌ی اعتقادی آنها نباید بود. لازمه‌ی خدمت و احترام، لزوماً «هم‌عقیدگی» نیست. از این‌رو در آغاز آیه می‌فرماید «**انسان را به نیکی در حقِّ پدر و مادرش سفارش کردیم**» و هیچ قیدی نمی‌آورَد که والدین، دیندار موحِّد باشند. ولی متعاقباً می‌فرماید «**اگر کوشیدند که به من شرک آوری** (در آنجا) **اطاعتشان مکن**». نکته‌ی دقیق‌تر آنکه شرک را پدیده‌ای به دور از دلیل و دانش دانسته و می‌فرماید «**مَا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ** = شرکی که تو را به آن دانشی نیست» و از مقام علم و معرفت دور است. از اینجا قاعده‌ی کلّی به دست می‌آید که هرچه مخالف علم و دانشِ مطمئن است نباید پیروی شود. چنانکه فرموده است: «**لاتَقْفُ مَا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ** = چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن» (اِسراء/۳۶). به علاوه در مقطع آیه یادآور شده است که «**سرانجامتان به سوی من است و شما را از آنچه می‌کردید خبر خواهم داد**». یعنی انسان در اتّخاذِ راه و روش‌های خود باید مسئولیّت نهاییِ پاسخگویی در برابر خدا را درنظر گیرد، نه دوست‌داشتنی‌ها و یا رضایت ناروای سایرین را چنانکه تصریح دارد «**اَنِ اشْکُرْ لِی وَ لِوَالِدَيْکَ اِلَیَّ الْمَصِيرُ وَ اِنْ جَاهَدَاکَ عَلَی اَنْ تُشْرِکَ بِی مَا لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاتُطِعْهُمَا** = شکرگزارِ من و پدر و مادرت باش که بازگشتِ (همگی) به سوی من است و اگر آن دو کوشش کنند که به من شرک آوری ــ (شرکی جاهلانه) که به آن علم نداری ــ اطاعتشان مکن » (لقمان/ ۱۵و۱٤).

(۹) وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُدۡخِلَنَّهُمۡ فِي ٱلصَّٰلِحِينَ .

« **و کسانی را که ایمان آورده کارهای شایسته کردند، بی‌شک آنان را در** (زمره‌ی) **صالحان درآوریم** »،

آیه‌ی شریفه مکمّل آیه‌ی قبلی است. نشان می‌دهد که کسانی که از محیط خرافیِ خانوادگی (یا اجتماعی) پیروی نکرده خود را با ایمان صحیح و اعمال صالح مجهّز کنند، به سعادت ابدی نایل خواهند شد و به صالحان ملحق می‌گردند. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه، «نگرانی» افراد را از مخالفت با محیط خانواده و جامعه، به «امید» مبدّل می‌سازد.

(۱۰) وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ فَإِذَآ أُوذِيَ فِي ٱللَّهِ جَعَلَ فِتۡنَةَ ٱلنَّاسِ كَعَذَابِ ٱللَّهِۖ وَلَئِن جَآءَ نَصۡرٞ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمۡۚ أَوَلَيۡسَ ٱللَّهُ بِأَعۡلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ ٱلۡعَٰلَمِينَ .

« **و از** (میان) **مردم کسانی‌اند که گویند: به خدا ایمان آوردیم؛ پس چون در** (راه) **خدا آزار بینند، فتنه‌ی مردم را همانند عذاب خدا قرار می‌دهند و اگر از سوی خدایت یاری رسد، هرآینه گویند: ما با شما بودیم! آیا خدا به آنچه در دل‌های جهانیان می‌گذرد عالِم‌تر** (از هرکس) **نیست؟!** »،

پس از سفارس به مؤمنان که ــ تحت تأثیر فشارهای محیط و خانواده ــ جبهه‌ی ایمانی را رها نسازند، از روحیّه‌ی برخی افراد در برابر مصائب سخن می‌گوید. می‌فرماید بعضی‌ها به محض دیدن ناملایمتی چنان در برابر آزار مردم بی‌تاب می‌شوند که گویی عذاب إلهی است! و چون گشایشی برای جبهه‌ی ایمانی پیش آید اظهار همراهی با مؤمنان می‌کنند (نساء/۱٤۱) و این امر، به قرینه‌ی آیه‌ی بعد حکایت از نوعی نفاق دارد که با

توجّه به آنکه سوره‌ی عنکبوت به احتمال قوی در دوران مکّه نازل شده و آن زمان منافقینی (که در دوران مدینه پدید آمدند) وجود نداشتند، به نظر غریب می‌آید. توضیح این موضوع را ذیل آیه‌ی بعد می‌دهیم.

(۱۱) وَلَيَعْلَمَنَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَلَيَعْلَمَنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ .

« و قطعاً خدا کسانی را که ایمان آوردند (و همچنین) **منافقان را می‌شناسد »،**

در دوران مدینه مسلمان‌ها به قدرت رسیدند و منافقین آن دوران کسانی بودند که دروغ می‌گفتند و قصدشان موقعیّت‌طلبی و ضربه زدن به اسلام بود. امّا در دوران مکّه مسلمان‌ها قدرتی نداشتند و نیازی نبود که کسی به خاطر منافع احتمالی و ضربه زدن به آنها دروغ بگوید. بنابراین منافقان دوران مکّه در حقیقت سُست ایمانانی بودند که دروغگویی‌شان در اظهار ایمان حتّی بر خودشان نیز روشن نبود و در سختی‌ها که بی‌تاب می‌شدند، متوجّه می‌گردیدند که اهل استقامت ایمانی نبوده و ازمسلمین جدا می‌شدند. هرچند باز ـ چون نصرت وموفّقیّتی برای مسلمان‌ها پیدا می‌شد ـ به آنها متمایل می‌گردیدند. خداوند در آیه‌ی شریفه به اینگونه منافقان اشاره داشته و می‌فرماید مؤمنان صادق را از این‌گونه خودفریبان بازمی‌شناسد. برخی گفته‌اند که این منافقان کسانی بودند که درمیان مشرکان مکّه مانده و توفیق هجرت نیافتند (چنانکه طبری از ابن عبّاس نقل نموده است).

(۱۲) وَ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّبِعُواْ سَبِيلَنَا وَ لْنَحْمِلْ خَطَٰيَٰكُمْ وَ مَا هُم بِحَٰمِلِينَ مِنْ خَطَٰيَٰهُم مِّن شَىْءٍۖ إِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ .

« و کسانی‌که کفر ورزیدند به آنها که ایمان آوردند، گفتند: راه ما را پیروی کنید و ما گناهانتان را عهده‌دار می‌شویم؛ و(لی) **آنها چیزی از گناهان ایشان را حمل نمی‌کنند و بی‌شک آنان دروغگویانند »،**

همواره این پدیده در جوامع بوده که منحرفان (چه بت‌پرستان جاهلی و چه شرابخواران و گنه‌کاران امروزی!) می‌خواسته‌اند شریک عمل داشته باشند و از این‌رو به مردمان وعده می‌دادند که با ما همراه شوید، گناهتان به گردن ما! همچنین عدّه‌ای تصوّر دارند که اگر مطابق حکم فلان قطب یا مرجع رفتار کنند، تکلیف از آنها ساقط است و گناهی اگر مرتکب شوند به گردن آن قطب یا مرجع خواهد بود. آیه‌ی شریفه این بینش را رد می‌کند و می‌فرماید آن منحرفان، چه دعوتشان مثبت باشد و چه منفی (چه بگویند شراب بخور به گردن ما و چه بگویند نماز نخوان پای ما) دروغ می‌گویند و این‌گونه تصوّرات باطل است. زیرا به قول قرآن «**وَ لاتَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى** = هیچ باربرداری بار گناه دیگری را حمل نکند» (فاطر/۱۸ـ نجم/۳۹ و۳۸) و به قول حافظ «هرکسی آن دِرَوَد عاقبتِ کار که کِشْت».

(۱۳) وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَّعَ أَثْقَالِهِمْۖ وَلَيُسْـَٔلُنَّ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ عَمَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ .

«و قطعاً بارهای گران خود و بارهـای گران (دیگران) **را با بارهای گران خودشـان حمل می‌کنند؛ و**

مسلّماً روز قیامت از آنچه به دروغ برمی‌بستند پرسیده خواهد شد »،

یعنی آن مدّعیان دروغگو (که می‌گفتند با ما همراه شوید گناهانتان به گردن ما ـ آیه‌ی قبل) نه تنها مجازاتی را از خطاکاران برنخواهند داشت، بلکه بارهای سنگین گناهان خودشان را نیز همراه با بارِ تبلیغ گناه و منحرف کردن سایرین، حمل می‌کنند. واژه‌ی «**أَثْقال** = بارهای سنگین» در آیه‌ی شریفه، نمایانگر تمثیلی است که وجدان آدمی آن حالت سبکی و خرسندی را که در نتیجه‌ی دوری از گناهان حاصل می‌شود، از دست داده و همچون باری که بر کالبد مادّی سنگینی می‌کند، حامل گناهان می‌گردد (نحل/۲۵).

بخش دوّم

(اشارتی به ماجرای نوح[ع])

(۱۴) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِۦ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ ٱلطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَٰلِمُونَ .

« **و همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم؛ پس در** (میان) **آنها هزار سال به جُز پنجاه سال، درنگ کرد؛ سپس طوفان ایشان را ـ در حالی‌که ستمگر بودند ـ فرا گرفت** »،

از اینجا داستان پیامبران[ع] آغاز شده و با توجّه به تذکّر اموری‌که انسان‌ها را با پاداش یا کیفر إلهی پیوند می‌دهد (آیات قبل) از مشکلات انبیاء با اقوامشان اشاراتی آورده است. گویی به پیامبراسلام[ص] ـ و همه‌ی پیروان او در طول تاریخ ـ پیام می‌دهد که لجاجت‌هایی را که از جانب مخالفان حق شاهد هستند، چیز تازه‌ای نیست و منکران حق و حقیقت همواره وجود داشته و سرانجامشان نیز جز اضمحلال و نابودی نبوده است. روال همیشگی تاریخ این بوده که حق آسان پیش نمی‌رود و حق‌طلبان را در زندگی دشواری‌هاست.

«**هزار سال به جُز پنجاه سال**» یعنی **۹۵۰** سال و ذکر آن بدان‌صورت، احتمالاً برای بیان وسعت تحمّل و استقامت و پشتکار نوح[ع] در پیشبرد رسالتش بوده است (زیرا عدد هزار، از اعداد کثیر است). امّا در این زمینه برخی مفسّران، سخنان عجیبی آورده‌اند. از جمله قرطبی در تفسیرش از این آیه می‌گوید «بنا به روایت، منظور این است که هزار سال به نوح عمر داده شد و او ۵۰ سالش را به یکی از فرزندانش بخشید». ولی با توجّه به اینکه پیامبران همواره به اقوامشان می‌گفتند «**ما بشری مثل شما هستیم**»، نوح نمی‌توانسته از نظر انسانی، با معاصرانش تفاوتی داشته باشد و بنابراین اگر او چنین عمر طولانی داشته، این امر می‌بایستی رایج در محیطش می‌بوده است. از این‌رو آیه‌ی شریفه تصریح دارد که «**فَلَبِثَ فِيهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اِلّا خَمْسِينَ عَامًا** = پس **درمیان آنها** ۹۵۰ سال درنگ کرد». بنابراین به نظر می‌رسد که روزگاری در گذشته‌ها، برخی اقوام عمرهای طولانی داشتند و این موضوع خاصِّ نوح نبوده، چنانکه در تورات، سِفْر پیدایش، باب پنجم، نسل‌های مختلفی از ۹۰۰ ساله‌ها و ۸۰۰ ساله‌ها ذکرمی‌کند و می‌گوید «نوح پانصد ساله بود که (پسرانش) سام و حام و یافِث را آورد».

(۱۵) فَأَنجَيْنَٰهُ وَأَصْحَٰبَ ٱلسَّفِينَةِ وَجَعَلْنَٰهَآ ءَايَةً لِّلْعَٰلَمِينَ .

« **پس او** (نوح) **و سرنشینان آن کشتی را نجات دادیم و آن را نشانه‌ای** (عبرتی) **برای جهانیان قرار دادیم** »،

آری، با درس گرفتن از این ماجرا (طی تفسیر آیات) می‌توان گفت که مردمان همیشه دو دسته بوده‌اند: (**۱**) آنها که به عناد با حق برمی‌خیزند؛ اینان به انحاءِ گوناگون در زندگانی دچار «طوفان» می‌شوند؛ یا به گرفتاری‌های مختلف درونی و برونی می‌رسند یا دچار بلایا و حوادث شوم می‌شوند و یا به اختلافات و کشمکش‌های بین خود می‌رسند و (**۲**) کسانی‌که راه انصاف و حق را برمی‌گزینند؛ اینان علی‌رغم همه‌ی مصائب و فشارها، همواره از اطمینان و آرامش درون برخوردارند و سرانجام ـ در کشتی نجات «توحید» ـ به ساحل نجات و سعادت دست می‌یابند.

از ضمیر «**ها**» در «**جَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ**» در ختام آیه، به دو صورت تعبیر شده است: **اوّل** آنکه ضمیر به آن واقعه بازمی‌گردد و **دوّم** آنکه ضمیر به کشتی نوح مربوط می‌شود. از نظر ما مقطع آیه حاکی از آن است که بعد از پیاده شدن نوح و قومش در ساحل نجات، کشتی آنها تا مدّت‌ها برجای ماند و یادآورِ ماجرای نوح برای جهانیان بود. به عبارت دیگر مقصود از «**جَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ**» این نیست که همگان بقایای کشتی نوح را خواهند دید، بلکه احتمالاً منظور آن است که اخبار آن ماجرا در تاریخ خواهد ماند و برای حقّ‌جویان مایه‌ی عبرت خواهد بود.

بخش سوّم

(ماجرای ابراهیم[ع] با اشاره‌ای به فرزندانش و لوط[ع])

(۱۶) وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ .

« **و ابراهیم را** (به رسالت فرستادیم) **آنگاه به قومش گفت: خدا را بندگی کنید و از** (شرک در برابر) **او پروا دارید که این ـ اگر بفهمید ـ به خیر شماست** »،

نصب در «**إِبْراهِيمَ**» به سبب عطف آن به «**نُوحًا**» در آیه‌ی۱٤ می‌باشد. بنابراین فعل «**أَرْسَلْنا**» در این آیه مقدّر بوده و تقدیر آن این است که «**أَرسَلْنَا إِبْرَاهِيمَ إِلَى قَوْمِهِ** = ابراهیم را به سوی قومش فرستادیم». هرچند برخی مفسّران مانند زمخشری گفته‌اند که نصب «**إِبْراهِيمَ**» بنا به این است که منصوب به فعل مقدّر «**أُذْكُرْ**» می‌باشد، یعنی «ابراهیم را (یاد کن) آنگاه که به قومش گفت ... » امّا این قول ضعیف است زیرا سیاق آیات را درنظر نمی‌گیرد.

در تورات است که اسم ابراهیم[ع] ابتدا «اَبرام» بوده و سپس به «اَبراهام = پدر قوم بسیار» تغییر یافت. چنانکه مذکور است «و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشود، بلکه نام تو را اَبراهام (به فارسی و عربی «اِبراهیم») خواهیم نهاد زیرا تو را پدر اُمّت‌های بسیار گردانیم» (سِفْر پیدایش، باب ۱۷، شماره‌ی ۵).

پیام ابراهیم[ع] به قومش در اختصاص عبادت به خدا، خالق جهانیان است. مفهوم «**لاإِلٰهَ إِلَّا الله**» نیز همین است، یعنی «معبودی جُز خدا نیست». هرچند برخی مبلّغان با این معنا به مخالفت برخاسته و گفته‌اند از آنجا که همه جا در دنیا مردم غیرخدا را عبادت می‌کنند، مفهوم «**لاإِلٰهَ إِلَّا الله**» باید این باشد که هیچ ذات مستقلّی در جهان در برابر خدا نیست. امّا نظر این‌گونه افراد اشتباه است زیرا آیه‌ی قرآن که می‌فرماید «**أَ رَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ** = آیا دیده‌ای کسی را که هوای نفس خود را إله گرفته بود» (فرقان/٤٣) با نظر ایشان تطبیق نمی‌شود و کسی هوای نفس خود را ذات مستقلّی در جهان خلقت نمی‌شمرد، ولی ممکن است بنده‌ی هوای نفس باشد. به علاوه بنا به فرهنگ «المُنجد» و دیگر کتب لغت، **إِلٰه** به معنی معبود مطلق است. متأسّفانه آن برداشت غلط از «**لاإِلٰهَ**[۱] **إِلَّا الله**» منشأ انحرافی شده است‌که همچنان گریبانگیر بخشی از مسلمان‌ها می‌باشد.

«**وَ اتَّقُوهُ**» در مقطع آیه، به معنای عام، «پرهیز از نافرمانی» خداست ولی در اینجا با توجّه به آیه‌ی بعد،

---

(۱) ـ عبادت و خضوع، البتّه امری روحی است ولی از نظر قالب خارجی امری قراردادی است. مثلاً در زمان یوسف و سلیمان سجده، قالب خارجی عبادت نبود و این کار به عنوان تکریم پادشاه عمومیّت داشت و همچنین سجده در برابر آدم، به عنوان گرامیداشت انسان به شیطان دستور داده می‌شود (بقره/۳۴). امّا در اسلام اموری چون طواف، قربانی، نذر، سجده، و اطاعت مطلق و غیره، وجوه خارجی عبادت و بندگی شمرده شده‌اند که نباید به غیرخدا تعمیم یابند (به توضیح آیه‌ی۱۲ همین سوره و نیز به پاورقی ذیل آیه‌ی ۸۸ سوره‌ی قصص نگاه کنید).

به معنی احتراز از شرک است. تعلیل «**ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ**» این است که شرک فقط یک عقیده‌ی غلط نیست، بلکه موجب ذلّت انسان می‌شود وخرافات و گمراهی‌هایی را به همراه دارد که برخلاف مصالح شخص وجامعه است. بنابراین، ترک آن مایه‌ی خیر دنیا و آخرت است.

(۱۷) إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوْثَٰنًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا ۚ إِنَّ ٱلَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَٱبْتَغُوا۟ عِندَ ٱللَّهِ ٱلرِّزْقَ وَٱعْبُدُوهُ وَٱشْكُرُوا۟ لَهُۥٓ ۖ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ .

« جُز این نیست که شما ـ سوای خدا ـ بتانی را بندگی می‌کنید و دروغی می‌آفرینید؛ همانا کسانی را که غیر خدا بندگی می‌کنید مالک روزی شما نیستند؛ پس روزی را نزد خدا بجویید و او را بندگی کنید و سپاس‌گزار او باشید؛ به سوی او بازگردانده می‌شوید »،

در ارتباط با واژه‌ی «**إِفْک** = دروغ» در آیه‌ی شریفه، باید توجّه داشت که ممکن است سخن شخصی دروغ باشد ولی او ـ با اطمینان به حرف خود ـ دروغگو نباشد، بلکه فریب‌خورده باشد. در اینجا آیه‌ی شریفه به نیّت اشخاص نظر ندارد، بلکه می‌فرماید آنچه شما مردم باور دارید و می‌گویید ـ که بت‌های ساخته شده می‌توانند در سرنوشتتان مؤثّر باشند و به این امید عبادتشان می‌کنید ـ دروغ است.

بخش بعدی آیه (**اَلَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ ... = کسانی**را که غیر خدا بندگی می‌کنید) می‌رساند که برخی بت‌های عرب سمبل رزّاقیّت (یا توسعه‌ی روزی) بودند. چنانکه انسان‌ها همواره موجوداتی را در خیال ارتقاء داده و به مرتبه‌ی اُلوهیّت رسانده‌اند و تصوّر می‌کنند عبادت و عشق‌ورزی به آنها برایشان مثمر ثمر است.[۱] آیه‌ی شریفه می‌فرماید مؤثّرشماری غیر خدا در سرنوشت آدمی، زائیده‌ی وَهم و خیال است. انسان عاقل به آن مقامی پناه می‌برد که ماوَراءِ او بوده و مؤثّر در هستی است، نه عوامل و موجوداتی که خود محدود و فانی‌اند!

متعاقباً آیه‌ی شریفه خاطرنشان می‌سازد که روزی‌دهنده‌ی تکوینی خداست. همانگونه که مخلوقات، از ابتدای خلقت از طبیعت می‌خورند و بهره می‌برند و تمامی ندارد. آیه‌ی شریفه می‌فرماید صاحب این نعمت را عبادت کنید و سپاس‌گزار او بوده از نعمت‌ها در جهت رضای او استفاده کنید؛ و سپس در مقطع آیه

---

(۱) ـ آیات۸۴ تا۸۹ سوره‌ی مؤمنون نشان می‌دهد که عرب جاهلی، بت‌ها را خدا ـ آفریدگار هستی ـ نمی‌دانست وآیه‌ی۳ سوره‌ی زُمَر باور و هدف عربهای جاهلی را از ستایش بت‌ها نشان می‌دهد که می‌فرماید «**وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاء مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللهِ زُلْفَى** = کسانی‌که غیر خدا را به ولایت گرفته‌اند، گویند: آنها را عبادت نمی‌کنیم، مگر آنکه هرچه بیشتر ما را به خدا نزدیک کنند». امّا در این‌که بت‌پرستی از کجا بین عرب‌ها شایع شد، ابن کلبی در کتاب الأصنام (ص۸ به بعد) مواردی از بُت‌ها را ذکر می‌کند که مثلاً (**۱**) «**اساف** و **نائله**» دو بت با صورت انسانی بودند (انسان‌هایی‌که ابتدا بدکاره در نظر گرفته می‌شدند و مجسّمه‌شان برای عبرت در خانه‌ی کعبه نهاده شده بود، ولی رفته رفته مقدّس شدند) (**۲**) «**وَدّ**» که بتی به صورت انسان ـ به شکل مردی بزرگ ـ مظهر دوستی و مودّت بود و (**۳**) «**بَعل**» که ستایشگران او بر آن بودند که باعث فراوانی نعمت و افزایش نسل انسان و حیوانات می‌شود.

تعلیل می‌نماید که زیرا «**إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ** = به سوی او بازگردانده می‌شوید» و او از چگونگی استفاده از نعمت‌ها و موقعیّتی که داشتید خواهد پرسید.

آری انبیاء(ع) چنین سخن ساده‌ی استدلالی ارائه می‌دادند که برای هرکس ـ محقّق و عامی در هر زمان و مکان ـ قابل استفاده است و از این‌روست که سخن حق هیچ‌گاه کهنه نمی‌شود.

(۱۸) وَإِن تُكَذِّبُواْ فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ .

« **و اگر تکذیب کنید، به تحقیق اُمّت‌های پیش از شما** (نیز پیامبران را) **تکذیب کردند و بر فرستاده**(ی خدا) **جُز ابلاغ آشکار**(پیام، وظیفه‌ای) **نیست** »،

در پایان سخنِ ابراهیم^ع خطاب به قومش آمده که اگر حقّانیّت مرا تکذیب می‌کنید، مهم نیست، اُمّت‌های پیش از شما نیز پیامبرانشان را تکذیب کردند و بر عهده‌ی پیامبر، جز ابلاغ آشکار پیام وظیفه‌ای نیست.

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه شامل دو بخش است. بخش **اوّل** خطاب به منکران و مخالفان است که «آنچه شرط بلاغ بود» به شما گفتم و اگر تکذیب کنید، تکذیبتان امر تازه‌ای نیست و این، روش همه‌ی معاندان در برابر سخن حق بوده است؛ کمااینکه نوح را نیز معاندان قومش تکذیب کردند (و نتیجه‌اش را هم دیدند) (آیات ١٤ و ١٥). بخش **دوّم** آیه، سلب مسئولیّت از پیامبر و تعیین وظیفه‌ی اوست. می‌فرماید پیامبر وظیفه ندارد مردم را به ایمان و قبول بکشاند، بلکه همان ابلاغ کامل و روشن پیام، از او سلب تکلیف می‌کند.

(۱۹) أَوَ لَمْ يَرَوْاْ كَيْفَ يُبْدِئُ ٱللَّهُ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥٓ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٌ .

« **آیا ندیده** (توجّه نکرده)**اند که چگونه خدا آفرینش را آغاز می‌کند؟ سپس آن را بازمی‌گرداند؛ همانا این بر خدا آسان است** »،

به نظر می‌رسد که این آیه، دنباله‌ی سخن ابراهیم^ع در آیه‌ی قبل نیست، بلکه ـ به قرینه‌ی واژه‌ی «**قُلْ** = بگو» در آیه‌ی بعد ـ خداوند خود رشته‌ی کلام را به دست گرفته و به مشرکان عرب اشاره دارد که این اشارات تا آیه‌ی۲۳ ادامه می‌یابد.

تکذیب مشرکان از اسلام، به طور کلّی در دو زمینه‌ی «توحید عبادت» و «آخرت» بوده است. «توحید عبادت» را خداوند ـ از زبان ابراهیم^ع ـ در آیات قبل (آیات ١٧ و١٦) مدلّل ساخت و در مقطع آیه‌ی ١٧ به موضوع معاد نیز اشاره شده است (**إِلَيْهِ تُرْجَعُون**). پیرو این زمینه در آیه‌ی فوق، به «**إن تُكَذِّبُوا**» (رأس آیه‌ی قبل) در ارتباط با «معاد» پرداخته است. می‌فرماید منکران «معاد» بنگرند (توجّه کنند) که خدا چگونه آفرینش را آغاز کرد و آفریدگان را پدید آورد؛ به همین سادگی می‌تواند آنها را بعداز مرگ بازگرداند.

(۲۰) قُلْ سِيرُواْ فِي ٱلْأَرْضِ فَٱنظُرُواْ كَيْفَ بَدَأَ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ ٱللَّهُ يُنشِئُ ٱلنَّشْأَةَ ٱلْأٓخِرَةَ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .

« **بگو: در زمین بگردید و بنگرید که چگونه** (خدا) **آفرینش را آغاز کرد؛ سپس خدا آفرینش بازپسین را ایجاد می‌کند؛ همانا خدا بر همه‌چیز تواناست** »،

آیه‌ی شریفه در توسعه‌ی استدلال آیه‌ی قبل درباره‌ی «معاد» می‌باشد.

در آیه‌ی قبل دعوت به «**تفکّر**» کرد که مردمان دمی بیاندیشند که چگونه پهنه‌ی آفرینش چنین طی قرون، گسترده گردیده و به چنین بیکرانی از آسمان‌ها، کُرات سماوی و زمین متشکّل از دشتها، کوه‌ها، دریاها و رودها ـ با موجودات متنوّع از گیاه و انسان ـ رسیده است؟ آیا این آفرینش عظیم و ضمناً خردمندانه، می‌توانسته خود به خود ایجاد گردد و دست توانای آفریننده‌ای مقتدر و هدایتگر حکیمی در پس آن نبوده باشد؟ مسلّم که چنین نیست و همو که این سازمان عظیم را از دل هیچ برون آورده و پرداخته است، قطعاً قادر است که اراده‌ی بازآوری‌اش را بنماید.

در آیه‌ی فوق دعوت به «تجسّس و تحقیق» شده که به هر سطحی از تفحّصات قابل اطلاق است. برای مردم عادی این‌گونه تفحّصات، می‌تواند در ظاهر خلقت و پدیده‌های عیان باشد. امّا از دیدگاه عالِمان، تفحّص در عالم هستی، به شُعَب مختلف علوم از زمین‌شناسی و زیست‌شناسی و غیره محوّل می‌گردد.

در هر تفحّص و برخورد نیز وجود و حضور آفریننده و هدایتگر توانا و حکیمی در پس پرده‌ی این عالم ظاهر مدلّل می‌گردد. سپس ـ از آنجا ـ این بحث مطرح می‌شود که آیا چنان علم و قدرت و حکمت بیکرانی ممکن است دست به «بیهوده‌کاری» زده و انسان‌هایی را با عقل و اختیار و هدایت توسّط پیامبران، به دنیا آورده و سپس بی‌حساب آنها را رها کند و برایش مهم نباشد که آنها چگونه از آن عقل و اختیار و هدایت در طول حیات خود استفاده می‌کنند؟ مسلّماً چنین نمی‌تواند باشد، پس حتماً عالَمی ـ ورای این دنیا ـ فرا خواهد رسید که آنجا هرکس به عکس العمل کامل اعمالش می‌رسد و «**این بر خدا آسان است**» زیرا «**خدا بر همه‌چیز تواناست**» که در این ارتباط «**إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ**» در مقطع این آیه، در برابر «**إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ**» در مقطع آیه‌ی قبل است.

(۲۱) **يُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَآءُ ۖ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ .**

« **هرکه را بخواهد** (و مستحق بیند) **عذاب می‌کند و بر هرکه بخواهد** (و شایسته بیند) **رحمت می‌آوَرَد و به سوی او بازگردانده می‌شوید** »،

پس از مدلّل ساختن رستاخیز و معاد در آیات قبل، در آیه‌ی فوق به کیفر و پاداش خدا اشاره کرده و هر دو را به مشیّت إلهی موکول می‌نماید. نکات زیر در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه مشیّتی که در آیه آمده، ظاهراً مشیّت مطلق است (**يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَ يَرْحَمُ مَن يَشَاءُ** = هرکه را بخواهد عذاب می‌کند و بر هرکه بخواهد رحمت می‌آورد). امّا خداوند مقامات گوناگون در سخن دارد، گاهی «عِلَل و اسباب» را ذکر می‌کند، چنانکه می‌فرماید «**فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوَّاهَا** = خدا آنها را به سبب گناهانشان عذاب کرد» (شمس/۱٤) و یا اینکه می‌فرماید: «**إِنَّ رَحْمَتَ اللهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِين** =

رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است» (اعراف/۵٦) و گاهی گویی می‌خواهد نشان دهد که اصل فرمان به دست اوست، همان مقامی که قانون «عمل و عکس‌العمل» را در عالم گذاشته و در این‌موارد، می‌فرماید شما مردم با خدایی روبرو هستید که بنا به مشیّت و حکمتش عذاب می‌کند یا رحمت می‌آورد.

دوّم آنکه شاید انتظار می‌رفت «**إِلَيْهِ تُقْلَبُون** = به سوی او بازگردانده می‌شوید» قبل از ذکر عذاب و رحمت بیاید ولی چنین نشده است. علّت آن است که گاهی منشأ امری را جلوتر از آن امر ذکر می‌کنند، چنانکه در فارسی نیز مثلاً می‌گویند «چاقی، منشأش پرخوری است»، بر این پایه به دنبال مقطع آیه‌ی ۲۰ که فرمود «**إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِير** = خدا بر هر کاری تواناست» در آیه‌ی۲۱ می‌فرماید «وهرکه را بخواهد عذاب می‌کند و بر هرکه بخواهد رحمت می‌آورَد» و همه به سوی چنین خدایی ـ با این اقتدارـ بازگردانده می‌شوید (و از آنجا که با منکران سخن دارد، وعده‌ی عذاب را بر رحمت تقدّم بخشیده است).

(۲۲) وَمَآ أَنتُم بِمُعْجِزِينَ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ ۖ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ.

«و شما، نه در زمین و نه در آسمان، عاجزکننده(ی او) **نیستید و برایتان جُز خدا یار و یاوری نیست »،**

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که فرمود «**إِلَيْهِ تُقْلَبُون** = به سوی او بازگردانده می‌شوید»، در اینجا می‌فرماید: و از حکومت خدا گریزی ندارید (**لايُمْكِنَ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَةِ الله**). در مقطع آیه نیز امید به شفاعت دیگران را در برابر تصمیم خدا رد می‌کند. به علاوه، دو نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه می‌باشد:

اوّل آنکه ممکن است از «**فِى الْاَرْضِ وَ لافِى السَّمَاء**» عدّه‌ای برداشت کنند که قرآن پیش‌بینی کرده روزی بشر در آسمان پرواز خواهد کرد (مسافرت‌های هوایی). ولی آیه در مقام بیان این‌گونه مطالب نیست، بلکه گریزناپذیری از امر إلهی را می‌رساند (هرجا بروید از حکومت خدا خارج نخواهید شد). طبری می‌گوید منظور آن است که اهل زمین در زمین و اهل آسمان در آسمان، از حکومت خدا گریزی ندارند.

دوّم آنکه در ردِّ شفاعت دربرابر تصمیم خدا، واژه‌ی «**وَلِىّ**» جدا از «**نَصِير**» آمده است. «**وَلِىّ**» معمولاً دوستی متعهّد است که به کمک انسان می‌آید و «**نَصِير**» هر کمک کننده‌ای است که ممکن است دوست هم نبوده باشد. آیه‌ی شریفه امکان هر اقدامی را برای انسان ـ چه از جانب دوست و چه از غیردوست ـ دربرابر مشیّت إلهی رد می‌کند.

(۲۳) وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ وَلِقَآئِهِۦٓ أُوْلَـٰٓئِكَ يَئِسُواْ مِن رَّحْمَتِي وَأُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

«و کسانی که آیات خدا و ملاقات او را منکر شدند، آنانند که از رحمت من نومیدند و آنان را عذابی دردناک است »،

آیه‌ی شریفه، آخرین سخن خداوند را پیش از بازگشت به داستان ابراهیم[ع] بیان می‌کند که دورواقع به نوعی، توضیح آیه‌ی۲۱ است که در آنجا فرمود «خدا هرکه را بخواهد عذاب می‌کند و بر هرکه بخواهد رحمت می‌آورَد». سپس در آیه‌ی ۲۲ خاطرنشان ساخت که از حکومت خدا گریزی نیست و در اینجا (آیه‌ی۲۳)

توضیح می‌دهد که چه کسانی گرفتار عذاب خدا خواهند شد: آنها که در برابر آیات خدا در دنیا راه انکار پیش گرفتند و معاد و روبرو شدن با خدا را در آخرت منکر شدند (و بر این طریق زندگی کردند). می‌فرماید اینانند کسانی که چون چشم از جهان فروبستند از اینکه «خدا بر آنها رحمت آورد» (**يَرْحَمُ مَن يَشاء**) مأیوس خواهند شد.

(۲۴) فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُواْ ٱقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَىٰهُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلنَّارِ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ .

« و پاسخ قومش جُز این نبود که گفتند: او را بکُشید یا بسوزانیدش؛ پس خدا او را از آتش نجات بخشید؛ همانا در این (رویداد) **برای گروهی که ایمان می‌آورند نشانه‌هاست »،**

سخنانی که ابراهیم^ع با قوم خود گفت در آیات ١٦ تا ١٨ آمده است. سپس خداوند به تناسب مطالبی فرمود و اینک ماجرای ابراهیم^ع را پی‌گیری نموده و پاسخ قومش را به او نقل می‌کند. به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه معطوف به آیه‌ی ١٦ همین سوره است.

پاسخ قوم ابراهیم ـ به مانند همه‌ی زورگویان تاریخ ـ جُز تهدید و اِرعاب در برابر کلام حق، چیزی نبود و آیه‌ی شریفه مشعر بر دو تهدید ازسوی کافران به ابراهیم است که بنا به قسمت بعدی آیه، به تهدید دوم (در آتش افکندن) عمل کردند.

شرح به آتش افکندن ابراهیم^ع و نجات او به اراده‌ی إلهی، در آیات دیگر قرآن ازجمله انبیاء/٦٩ و٦٨ آمده است. عبرتی که می‌توان از این رویداد گرفت، همانا تأییدات إلهی است‌که حامیان حق را تنها نمی‌گذارد. ولی البتّه «مؤمنان» می‌توانند اینگونه عبرت‌ها را به دست آورند؛ و إلاّ شخص بی‌ایمان بی‌اعتنا از این موارد می‌گذرد.

(۲۵) وَ قَالَ إِنَّمَا ٱتَّخَذْتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ أَوْثَٰنًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ ثُمَّ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَىٰكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّٰصِرِينَ .

« و (ابراهیم) **گفت: جُز این نیست‌که شما غیر خدا، بت‌هایی را** (برای) **دوستی بین خود در این زندگی دنیا اختیار کرده‌اید؛ سپس روز قیامت برخی از شما بعضی دگر را انکار می‌نمایند و برخی از شما بعضی دگر را لعنت کنند؛ و جایگاهتان آتش است و یاورانی نخواهید داشت »،**

آیه‌ی شریفه درباره‌ی سخنان ابراهیم^ع خطاب به قومش بعداز نجات از آتش است.

به طور کلّی در این دنیا، عواملی موجب ایجاد وحدت و دوستی بین افراد می‌گردد. گاهی آن عامل، یک اعتقاد راسخ دینی است که دوستی‌های عمیق و پایدار به وجود می‌آورَد. ولی چه بسا باورهای پوچ مذهبی یا سیاسی و یا میهمانی‌های گناه‌آلود، وسیله‌ی دوستی و محور وحدت بین افراد قرار می‌گیرد که سطحی و زودگذراست. چه بسیار کسانی که مدّتها با هم در آن محافل همنشین بوده‌اند ولی کوچکترین گذشتی نسبت به هم ندارند و یا سالها در یک حزب سیاسی به مبارزه پرداخته و حتّی متّفقاً به زندان رفته‌اند، ولی زبان به

طعن و لعن یکدیگر می‌گشایند. این پدیده از مشخّصات دوستی‌ها و وحدت‌هایی است که حول محورهای باطل به وجود می‌آید و آنجا که چهره‌ی حقیقت آشکار شود و باطن‌ها برملا گردد ـ یعنی در آخرت ـ زبان به لعن یکدیگر می‌گشایند. چنانکه می‌فرماید «**اَلْأَخِلاّءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ اِلَّا الْمُتَّقِینَ** = در آن روز (رستاخیز) دوستان، بعضی دشمن بعضی دگر می‌شوند، مگر متّقیان» (زخرف/٦٧).

(۲۶) **فَـَٔامَنَ لَهُۥ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّی مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّیٓ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلْعَزِیزُ ٱلْحَكِیمُ .**

« **پس لوط به او ایمان آورد و** (ابراهیم) **گفت: من به سوی خداوندم هجرت می‌کنم؛ همانا او شکست‌ناپذیر و حکیم است** »،

لوط[ع] یکی از بستگان ابراهیم[ع] بوده که به او ایمان آورد و آیه‌ی شریفه بعد از ذکر این مطلب (که مقدّمه‌ی سخن درباره‌ی لوط و ماجرای اوست)، دنبال گفته‌ی ابراهیم[ع] را خطاب به قومش ذکر می‌کند (به قرینه‌ی آیه‌ی بعد که می‌فرماید «اسحاق[ع] و یعقوب[ع] را به او بخشیدیم» و می‌دانیم که ایشان فرزندان ابراهیم بودند). ابراهیم به اتّفاق مفسّران در «اُور» (بخشی از عراق امروزی) زندگی می‌کرده و از آنجا به حرّان (ناحیه‌ای در شام) و سپس به مکّه سفر کرد. تعبیر «**إِنِّی مُهَاجِرٌ إِلَی رَبِّی**» بدین‌معنی است که از شما مردم دور می‌شوم و به جایی که خدایم رضایت دارد بار سفر می‌بندم تا در محیطی أمن و مطمئن به عبادت خداوند پردازم؛ خدایی که شکست‌ناپذیر و حکیم است و در نتیجه خطرها را می‌زداید و راهی که می‌نماید راه سعادت و نجات خواهد بود.[۱]

(۲۷) **وَوَهَبْنَا لَهُۥٓ إِسْحَـٰقَ وَیَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِی ذُرِّیَّتِهِ ٱلنُّبُوَّةَ وَٱلْكِتَـٰبَ وَءَاتَیْنَـٰهُ أَجْرَهُۥ فِی ٱلدُّنْیَا وَإِنَّهُۥ فِی ٱلْـَٔاخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّـٰلِحِینَ .**

« **و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و در نسل او نبوّت و کتاب را نهادیم؛ پاداشش را در دنیا به وی دادیم و او در آخرت از شمار شایستگان خواهد بود** »،

گویی از برکات هجرت بود که ابراهیم به آن نعمت‌ها رسید و خیر دنیا و آخرت را یافت. البتّه اسحاق فرزند بی‌واسطه و یعقوب نوه‌ی ابراهیم بوده است که پدر اسرائیلیان شمرده می‌شود.

---

(۱) ـ هجرت از محیط کفر به محلّ امن، کاری لازم است که پیامبران[ع] گاهی انجام می‌دادند و برکاتی به همراه داشت. چه بسا ذکر این مطلب در سوره‌ی مکّی عنکبوت، به پیامبر اسلام[ص] نیز گوشزد می‌کند که تو نیز باید راه هجرت بسپری و از محیطی که تو را در عبادت خدا و تبلیغ دین آزاد نمی‌گذارند به سوی محلّ امنی روی تا نهضتت پیش رود (و این کار هجرت به سوی خدا به‌شمار می‌آید).

بخش چهارم

(ماجرای لوط[ع])

(۲۸) وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦٓ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلْفَٰحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ .

« **و لوط را** (یاد کن) **هنگامی که به قوم خود گفت: همانا شما به کار زشتی می‌پردازید که هیچ یک از جهانیان در آن** (کار) **بر شما پیشی نگرفته است** »،

در آن روزگاران، به علّت مشکلات ارتباطی، شعاع نبوّت چندان وسیع نبود و چه بسا در یک زمان چند پیامبر وجود داشتند که هریک هدایت قومی را به عهده داشت. لوط[ع]، ابتدا در قوم ابراهیم[ع] بود، بدو ایمان آورد و از او تعلیماتی گرفت (آیه‌ی٢٦) و سپس به قوم خود در شهر «سَدُوم» رفت و به هدایت افراد در سرزمین پدریش پرداخت.

آیه‌ی شریفه کار زشت قوم لوط را که همجنس‌بازی مردان (لواط) بوده، به شدّت تقبیح می‌کند و اعلام می‌دارد که آنها بدعت‌گذار این زشتی در عالَم بودند. به عبارت دیگر می‌فرماید چنین کاری، رائج طبع بشر نبوده و از انحرافاتی است که قوم لوط بنیان نهادند.

(۲۹) أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ ٱلسَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِى نَادِيكُمُ ٱلْمُنكَرَ ۖ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوا۟ ٱئْتِنَا بِعَذَابِ ٱللَّهِ إِن كُنتَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ .

« **آیا شما به مردان روی می‌آورید و راه** (طبیعی) **را قطع می‌کنید و در محافل خود به پلیدکاری می‌پردازید؟ و پاسخ قومش جُز این نبود که گفتند: عذاب خدا را برای ما بیاور اگر از راستگویانی** »،

در آغاز آیه لوط[ع] قوم خود را از کار زشتشان برحذر می‌دارد و نهیب می‌زند که کاری‌که بر آن دست می‌زنید طبیعی نیست.

درمورد «**تَقْطَعُونَ السَّبِيل**» مفسّران دوتفسیر آورده‌اند: **یکی** قطع نسل و**دیگر** آنکه می‌گویند آنها مسافرانی را که از آن سرزمین می‌گذشتند مورد تعرّض قرار داده به دنبال طعمه‌گیری از هر تازه‌واردی بودند (حِجر/ ٦٧←٦٩).

در توضیح «**تَأْتُونَ فِی نَادِيكُمُ الْمُنْكَر**» گفته‌اند یعنی سنگ‌پرانی به اشخاص و تمسخر آنان! فخر رازی می‌گوید «قوم لوط شبها کارهای زشت می‌کردند و روزها بین خود تعریفش را می‌نمودند و مقصود لوط از این جمله آن است که ای قوم! آیا آن زشتی‌های شبانه‌تان کم نیست که روزها هم به شرح و تفصیلشان می‌پردازید؟!». چنانکه ملاحظه می‌شود قرآن در شرح این‌گونه مطالب حجاب کلمه را حفظ کرده و سربسته

سخن می‌گوید و با وجود آنکه در بین قومی به دور از ادب نازل شده، کلامش مؤدّبانه است. ولی متأسّفانه روش برخی از مفسّران این نبوده و در گفتارشان پرده‌دری کرده‌اند.

بخش انتهایی آیه نشان می‌دهد که قوم لوط به قدری از وضع خود مطمئن بودند که از سر استهزاء و انکار، عذاب می‌طلبیدند.

(۳۰) قَالَ رَبِّ ٱنصُرْنِى عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْمُفْسِدِينَ .

« (لوط) **گفت: خدای من! مرا بر این قوم تبهکار نصرت بخش** »،

آیه‌ی شریفه نمونه‌ای از آرزوهای انسان صالح است، اینکه بتواند به یاری خدا فساد را از محیطش پاک کند. آیات بعد نشان می‌دهد که چگونه خداوند دعای لوط[ع] را مستجاب کرد.

(۳۱) وَلَمَّا جَآءَتْ رُسُلُنَآ إِبْرَٰهِيمَ بِٱلْبُشْرَىٰ قَالُوٓا۟ إِنَّا مُهْلِكُوٓا۟ أَهْلِ هَـٰذِهِ ٱلْقَرْيَةِ ۖ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا۟ ظَـٰلِمِينَ .

« **و چون فرستادگان ما** (فرشتگان) **با بشارت سوی ابراهیم آمدند، گفتند: همانا ما اهل این شهر را هلاک خواهیم کرد که ساکنانش ستمگر بوده‌اند** »،

این آیه‌ی شریفه و آیات بعد، در شرح چگونگی استجابت دعای لوط است که خبر آن ابتدا به ابراهیم داده شد. محتوای آیه می‌رساند که فرشتگان (رسولان) إلهی با دو خبر نیک و بد نزد ابراهیم[ع] رفتند که خبر نیک همان بشارت بر تولّد اسحاق و یعقوب بوده است (حِجر/٥٦←٥١ ـ هود/٧١) و خبر بد اِعلام هلاکت قوم لوط است که شرحش در آیات دیگر آمده است (حِجر/٥٨ ـ هود/٨٢). البتّه در آیه‌ی فوق عامل هلاکت قوم لوط، فرشتگان ذکر شده‌اند، درحالی‌که در آیات دیگر این کار را به خدا نسبت داده است و می‌توان گفت که فرشتگان به اذن خدا، مأموریّت اجرایی را به عهده داشتند. در مقطع آیه «همجنس‌بازان» ستمگر شمرده شده‌اند؛ به این دلیل واضح که از حدود إلهی خارج شده و به خود و دیگران ظلم می‌کرده (و می‌کنند).

(۳۲) قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا ۚ قَالُوا۟ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا ۖ لَنُنَجِّيَنَّهُۥ وَأَهْلَهُۥٓ إِلَّا ٱمْرَأَتَهُۥ كَانَتْ مِنَ ٱلْغَـٰبِرِينَ .

«(ابراهیم) **گفت:** (امّا) **لوط در آنجاست؟!** (فرشتگان) **گفتند: ما بهتر می‌دانیم چه کسانی در آنجایند؛ قطعاً او** (لوط) **و خاندانش را ـ به جُز زنش که از بازماندگان خواهد بود ـ نجات خواهیم داد** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که وقتی ابراهیم[ع] خبر عذاب آن قوم را شنید (آیه‌ی قبل) نگران لوط شد و گفت: «**إِنَّ فِيهَا لُوطًا** = همانا لوط در آنجاست؟!» یعنی چطور با حضور لوط در آن شهر، می‌خواهید ساکنانش را یکسره نابود کنید؟! فرشتگان ابراهیم را آرام می‌سازند که نگران لوط مباش، ما دقیقاً سکنه‌ی آن شهر را می‌شناسیم و بی‌شک لوط و اهل مؤمنش را نجات می‌دهیم (اعراف/٨٣ ، حجر/٦٠ ، شعراء/١٧١ ، نمل/٥٧).

چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه آیات دیگر نشان می‌دهد که ابراهیم[ع] می‌خواست در برابر هلاکت قوم لوط، به شفاعت برخیزد ولی شفاعتش به جایی نرسید، چنانکه می‌فرماید: « ... **يَا اِبْرَاهِيمُ اَعْرِضْ عَنْ هذا اِنَّهُ قَدْ جَاءَ اَمْرُ رَبِّكَ وَ**

اِنَّهُمْ آتِیهِمْ عَذَابٌ غَیْرُ مَرْدُود = . . . ای ابراهیم از این درخواست رویگردان که فرمان خداوندت آمده و عذابی بازنگشتنی به آنها خواهدرسید» (هود/٧٦←٧٤). بنابراین شفاعت انبیاء(ع) در برابر إراده‌ی حتمیِ إلهی، کارسازنیست.

دوّم آنکه فرشتگان به ابراهیم می‌گویند «**نَحْنُ اَعْلَمُ بِمَنْ فِیهَا** = ما داناتریم به آنکس‌که آنجاست». این گفته نشان می‌دهد که چه بسا انبیاء (ع) اطّلاع دقیق از اطراف و معاصران خود نداشتند و آگاهی فرشتگان بیش از آنها بوده است. بنابراین ادّعای اهل غُلُوّ که می‌گویند پیامبران حتّی بعد از مرگشان از جزئیّات احوال اُمّت خویـش باخبرند، رد می‌شود.

سوّم آنکه آیه‌ی شریفه مدلّل می‌سازد که نسبت خویشاوندی نزد خدا ملاک نیست و همسر پیامبر هم اگر کج رود عذاب می‌بیند («**غَابِرِینَ**» جمع «**غابِر**» به معنی کسی است که همراهانش رفته‌اند و او مانده‌است).

چهارم آنکه معلوم نیست گناه و جرم همسر لوط چه بوده، ولی هرچه بوده آیه نشان می‌دهد که به همسری لوط باقی مانده و لوط آن زن را با تمام معایبش تحمّل می‌کرده است.

(۳۳) وَلَمَّآ أَن جَآءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِیٓءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًاۖ وَقَالُواْ لَاتَخَفْ وَلَاتَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا ٱمْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ ٱلْغَٰبِرِینَ .

« و هنگامی که فرستادگان ما سوی لوط آمدند از (حضور) **شان بدحال شد و توان حمایتشان را نداشت؛ و** (آنها) **گفتند: مترس و غم مدار که ما تو و خاندانت را ـ به جُز زنت که از بازماندگان است ـ نجات خواهیم داد »،**

عبارت «**ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا**» در آیه‌ی شریفه به معنی «ناتوانی از حمایت آنان» است. عرب می‌گوید: ضُقْتُ بِالأمْرِ ذَرْعًا یعنی لَمْ أقْدِرْ عَلَیْهِ (بر آن کار توانایی نداشتم). می‌رساند لوط(ع) با دیدن میهمانان غصّه می‌خورد که امکان حمایت از آنها را در برابر متجاوزان قومش ندارد. فرشتگان لوط را دلداری می‌دهند که اندوه مخورد تبهکاران به آنها آسیبی نتوانند رساند (هود/۸۱) و این اوضاع ادامه نخواهد یافت. از این‌رو طبری می‌گوید «**ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا**» اشاره به آن است که لوط ناراحت و پریشان خاطر شده بود که چرا نمی‌تواند از میهمانان خود پذیرایی (و حمایت) کند؛ زیرا از شرور قومش آگاه بود.

(۳۴) إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَىٰٓ أَهْلِ هَٰذِهِ ٱلْقَرْیَةِ رِجْزًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُواْ یَفْسُقُونَ .

« همانا ما بر اهل این آبادی ـ به سزای تبه‌کاری‌های ممتدّشان ـ عذابی از آسمان فرود می‌آوریم »،

ملاحظه می‌شودکه قرآن «علّت»ها را با «معلول» ذکرمی‌کند و تصریح دارد که آن عذاب به خاطر گناهان مداومی بوده که اهالی سدوم ـ عَلَی رغم نصایح پیامبرشان ـ پیاپی انجام می‌دادند («**كَانُوا یَفْسُقُون**» ماضیِ استمراری است).

واژه‌ی «**رِجْز**» در آیه‌ی شریفه به معنی «عذاب و بلاست» و توضیح «**رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ** = عذابی از آسمان»

در آیات حجر/۷۳و ۷٤ و ذاریات/۳٤←۳۲ آمده است.

(۳۵) **وَلَقَد تَّرَكۡنَا مِنۡهَآ ءَايَةَۢ بَيِّنَةٗ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ** .

«**و بی‌گمان از آن** (قریه) **نشانه‌ای روشن ـ برای مردمی که خِرَدوَری می‌کنند ـ به جای گذاشتیم** »،

می‌فرماید از ماجرای قوم لوط و خانه‌های ویرانشان، آیتی ـ مایه‌ی عبرت ـ برای اهل خرد باقی گذاشتیم؛ چنانکه ویرانه‌های باقی‌مانده از شهر سدوم و گموره برای اهل فکرت مایه‌ی پندآموزی است (حجر/۷٦ و صافّات/۱۳۷).

بخش پنجم

(اشاراتی به ماجرای شعیبع، اقوام عاد و ثمود و سرانجام قارون و فرعونیان)

(۳۶) وَ إِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ وَ ٱرْجُواْ ٱلْيَوْمَ ٱلْأَٰخِرَ وَ لَاتَعْثَوْاْ فِي ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ .

« **و به سوی** (مردم) **مَدْیَن برادرشان شُعَیب را** (فرستادیم) **که گفت: ای قوم من! خدا را بندگی کنید و به روز بازپسین امید بندید و در زمین سر به فساد برمدارید** »،

پس از قوم لوط سخن از مردم مَدیَن[1] رفته است که پیامبرشان شعیبع ـ مانند همه‌ی انبیاءِ پیشین ـ آنها را در درجه‌ی اوّل به یگانه‌پرستی و ایمان به آخرت دعوت می‌کرده است. دعوت شعیب نیز نه خشونت‌آمیز، بلکه مهربانانه (ای قوم من) بوده و بر دو اصل **بندگی خدا** و **امید به آخرت**، تأکید داشته است. آنگاه از «عقیده» به «عمل» می‌پردازد و با تکیه به دو اصل مزبور به عنوان زیربنا، می‌گوید «در زمین تباهکاری نکنید». آیه‌ی شریفه درواقع فشرده‌ی واقعیّتی است که طی زمان طولانی توسّط شعیبع تبلیغ و تعقیب می‌شده و متأسّفانه در قومش مؤثّر نیافتاد و لاجرم به عذاب إلهی گرفتار آمدند (آیه‌ی بعد).

توضیح «**لَاتَعْثَوْا فِى الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ** = در زمین سر به فساد برمدارید» در آیات دیگر آمده که از جمله مصادیق آن در مورد مَدْیَنیان، کم فروشی بوده است و البتّه مفاسد دیگر نیز داشتند (اعراف/۸۵ به بعد ـ هود/ ۸٤ به بعد).

(۳۷) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ ٱلرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُواْ فِي دَارِهِمْ جَٰثِمِينَ .

« **پس او را تکذیب کردند و زلزله‌ای آنان را فرو گرفت و در خانه‌هایشان به زانو درآمدند** »،

البتّه هر زلزله‌ای که رخ می‌دهد دلیل بر آن نیست که مردم زلزله‌زده مورد غضب إلهی بوده‌اند. بلکه باید دانست که ذکر اینگونه سوانح در قرآن مربوط به اقوامی است که پیامبرشان آنها را دعوت به حق می‌کرده و بر آنها اتمام حجّت می‌شده و معذلِک آنها همچنان در تباهکاری بسرمی‌بردند و مستحقّ عذاب خدا می‌شدند. ممکن است در این دوران نیز مردمی از حدّ بگذرانند و مشمول این‌گونه عذاب‌ها شوند، ولی هر سانحه‌ای که پیش آید دلیل بر غضب خدا بر مردم سانحه دیده نیست و امکان دارد دلایل دیگری داشته باشد.

---

(۱) ـ «مَدیَن» حوالی اردن کنونی و همان شهری بوده که موسیع پس از فرار از مصر به آنجا رفت و همسری از آن دیار گرفت (قصص/۲۷) و برخی گمان کرده‌اند که شُعَیبِ نبیع همان پدر زن موسیع بوده، در صورتی‌که دلیلی بر این امر نداریم و شعیب سالها پیش‌از موسیع می‌زیسته و پدرزن موسی چنانکه در تورات آمده «یَترون» نام داشته است.

(۳۸) وَعَادًا وَثَمُودَاْ وَقَد تَّبَيَّنَ لَكُم مِّن مَّسَٰكِنِهِمْۖ وَزَيَّنَ لَهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ أَعْمَٰلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَكَانُواْ مُسْتَبْصِرِينَ .

« **و عاد و ثمود را نیز** (از پای درآوردیم) **و همانا خانه‌های** (ویران) **شان بر شما نمایان است؛ و شیطان اعمالشان را در نظرشان بیاراست و آنان را ـ با آنکه بصیرت داشتند ـ از راه** (راست) **بازداشت** »،

در این آیه از اقوام عاد و ثمود به‌اجمال سخن رفته و تفصیل آنها در سوره‌های دیگر (از جمله فُصِّلَت و حاقّه) آمده است. سرزمین آن دو قوم نزدیک عربستان بوده و خانه‌های نیمه‌مخروبه‌ی آنها کماکان وجود داشته و عربها می‌توانستند با مشاهده‌ی آن خرابه‌ها بفهمند که چه بلایی بر سر آن اقوام آمده است. مقطع آیه نشان می‌دهد که بر اقوام مزبور اتمام حجّت شده و آنها به زشتی اعمالشان پی برده بودند (**كَانُوا مُسْتَبْصِرِين**) ولی همچنان از سر نفس‌پرستی به زشتکاری ادامه می‌دادند. به عبارت دیگر آنها در نوعی تضادِّ روحی بسرمی‌بردند، از یکسو عقل و خرد نهیبشان می‌زد و زشتی کارشان را برایشان آشکار می‌نمود و از سوی دیگر وساوس شیطانی (یا نفسانی) اعمال آنها را در نظرشان می‌آراست. این گرفتاری بزرگ انسان‌هاست که در آیه‌ی فوق به سادگی بیان شده است چنانکه در همین زمینه فرموده «**وَ مَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ** = و هرکه از ذکر (توجّه به) خدای رحمان اعراض کند، شیطانی را به او بگماریم که قرین وی باشد» (زُخرف/۳٦). ولی سرانجام عاد و ثمود مغلوب وساوس شده گرفتار عذاب می‌شوند، چنانکه مذکور است «**وَ اَمّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى فَاَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُون** = و امّا ثمود را هدایت کردیم ولی آنها کوردلی را بر هدایت برگزیدند، پس صاعقه‌ی عذاب خوارکننده ایشان را فروگرفت» (فُصِّلَت/۱۷).

(۳۹) وَقَٰرُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَٰمَٰنَۖ وَلَقَدْ جَآءَهُم مُّوسَىٰ بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَٱسْتَكْبَرُواْ فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا كَانُواْ سَٰبِقِينَ .

« **و قارون و فرعون و هامان را** (به هلاکت رساندیم) **و هرآینه موسی با دلایل روشن به سویشان آمد،** و(لی آنها) **در آن سرزمین به سرکشی پرداختند و** (با این‌همه بر عذاب ما) **پیشی نمی‌گرفتند** »،

قارون شیّادِ ثروتمندی در برابر موسیؑ و هامان وزیر فرعون بوده و تفصیل موضوع در سوره‌های دیگر ازجمله قَصَص (آیات۷۶ به بعد) و غافِر/۳۶ آمده است. عبارت «**مَا كَانُوا سَابِقِينَ**» در مقطع آیه، بدین معنی است که پیشی‌گیرندگان از عذاب إلهی نبودند (نمی‌توانستند از قهر خدا بگریزند).

(۴۰) فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنۢبِهِۦۖ فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ ٱلصَّيْحَةُ وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ ٱلْأَرْضَ وَمِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَاۚ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ .

« **پس هریک** (از گنه‌پیشگان پیشین) **را به گناهش گرفتیم؛ و برخی از آنها را طوفان شن‌آور سویشان فرستادیم و برخی را صیحه‌ای** (بانگی مرگبار) **فراگرفت و برخی را در زمین فروبردیم و بعضی را غرق کردیم؛ و چنان نبود که خدا بر آنها ستم کرد، بلکه خود بر خویشتن ستم می‌کردند** »،

نکته‌ی درخور توجّه در آیه‌ی شریفه این است که یک یک افرادی (و اقوامی) را که به سرکشی پرداختند نام برده و به همان ترتیب از عذاب آنها سخن گفته است. عادیان گرفتار تندباد شدند (فُصِّلَت/۱۶ و حاقّه/۶)، ثمودیان را صیحه گرفت (فُصِّلَت/۱۷)، قارون به زمین فرورفت (قَصَص/۸۱) و فرعون و هامان غرق شدند. نشان می‌دهد دقّت‌های کلامی که در آیات قرآن دیده می‌شود، جالب و در خور توجّه است. واژه‌ی «**حاصِب**» در آیه‌ی شریفه به معنی باد سختی است که سنگریزه می‌آورد.

بخش ششم

(مَثَلِ رویآورندگان به غیر خدا)

(۴۱) مَثَلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوْلِيَآءَ كَمَثَلِ ٱلْعَنكَبُوتِ ٱتَّخَذَتْ بَيْتًاۖ وَإِنَّ أَوْهَنَ ٱلْبُيُوتِ لَبَيْتُ ٱلْعَنكَبُوتِۚ لَوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ .

« **مَثَلِ کسانیکه غیر خدا اولیایی گرفتند، همچون مَثَلِ عنکبوت است که خانهای** (از تار برای خود) **ساخت؛ و همانا سُستترین خانهها همان خانهی عنکبوت است، اگر میدانستند** »،

اقوامی که در آیات پیشین ذکرشان رفت ـ که پیامبرانی سویشان آمدند و در نتیجهی سرکشیها و عناد در برابر حق، به هلاکت رسیدند ـ همه اقوام مشرک بودند و شرک در واقع، سرچشمهی انحطاط آنها بود. از اینرو به دنبال ماجرای آن اقوام، به موضوع شرک پرداخته و میفرماید کسانی که به ولایت غیرخدا (اعمّ از اشخاص یا بتها) تن درمیدهند، حِصار سُستی چون خانهی عنکبوت برای خود برگزیدهاند که به زودی برچیده میشود. به عبارت دیگر، آیهی شریفه مشعر بر این معناست که بشر در پناه ولایت خدا به امنیّت و آسایش واقعی میرسد؛ و اِلاّ پول و قدرت و شخصیّتهای سیاسی یا روحانی و یا دلبستن به امیال، پشتوانهی واقعی انسان نیستند و کسانی که به اینگونه عوامل در زندگی روی میآورند و آنها را جز خدا ـ و یا در کنار خدا ـ اصل میشمرند، سرانجام شکست خواهند خورد.

(۴۲) إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ مِن شَيْءٍۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ .

« **همانا خدا آنچه را که غیر او میخوانند میداند؛ و او شکستناپذیر و حکیم است** »،

میفرماید خدا غیرخود را به خوبی میشناسد و میداند که همه فانیاند و حصار محکم و شکستناپذیر برای مؤمنان فقط اوست و آدمیان نیز اگر به این حقیقت توجّه کرده فنای غیرخدا را دریابند، ولایت غیرخدا را نمیپذیرند.

(۴۳) وَتِلْكَ ٱلْأَمْثَٰلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِۖ وَمَا يَعْقِلُهَآ إِلَّا ٱلْعَٰلِمُونَ .

« **و این مَثَلها را برای مردم میزنیم و**(لی) **جُز دانایان آنها را با** (نیروی) **خِرد درنمییابند** »،

واژهی «**أَمْثال**» به لفظ جمع، حاکی از آن است که آیهی شریفه فقط به مَثَل «**خانهی عنکبوت**» (آیهی۴۱) اشاره ندارد، بلکه به طور کلّی در ارتباط با مَثَلهای مذکور در قرآن سخن میگوید که نمونهای از آنها در بقره/۲۶۱، یونس/۲۴، حدید/۲۰ و جمعه/۵ و غیره آمده است. میفرماید این قبیل مَثَلها را در قرآن میآوریم

ولی جُز مردم دانا و آگاه، به حقیقت آنها توجّه نمی‌کنند. بسیاری افراد در ظاهر مَثَل گم می‌شوند و به مقاصد آن پی نمی‌برند. سطحی‌نگران توجّه ندارند که همه‌ی قدرت‌های سیاسی، مالی، مذهبی و نفسانی، رو به زوالند و شایسته نیست که آدمی دلبسته‌ی آنها گردد و عاقلانه است که در ولایت خدای شکست‌ناپذیر و حکیم زندگی کند.

(۴۴) **خَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ .**

« **خدا آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید؛ قطعاً در این**(امر) **برای مؤمنان نشانه‌ای است** »،

آیه‌ی شریفه درحقیقت نتیجه‌گیری از مَثَلی است که قبلاً ذکر شد. می‌فرماید آسمان‌ها و زمین همه بنا بر هدف و نظم صحیح خلق شده‌اند (چنانکه فرموده «**وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ** = آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آن‌دو است، به بازی نیافریدیم» ـ دُخان/۳۸) و اگر کسی در این نظام دقّت کرده سازماندهی جهان را درک کند، درمی‌یابد که جُز صاحب این نظام کسی را نباید پرستید و «تکیه‌گاه» شمرد.

(۴۵) **ٱتْلُ مَآ أُوحِىَ إِلَيْكَ مِنَ ٱلْكِتَٰبِ وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ ۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنْهَىٰ عَنِ ٱلْفَحْشَآءِ وَٱلْمُنكَرِ ۗ وَلَذِكْرُ ٱللَّهِ أَكْبَرُ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ .**

« **آنچه را از این کتاب بر تو وحی شده است بخوان و نماز را به پا دار؛ همانا نماز از کار زشت و ناروا بازمی‌دارد و بی‌شکّ یاد خدا بالاتر** (از ذکر هرکس وهرچیز) **است؛ و خدا به آنچه** (از گفتار و اعمال) **می‌سازید، آگاه است**»،

در آیه‌ی فوق ـ پس‌از ذکر مطالب توحیدی ـ به خواندن کتاب توحید و نماز و ستایش خدای یکتا فرمان داده است. زیرا علاوه بر اندیشه‌ی توحیدی، عبادات توحیدی نیز برای کمال آدمی لازم است. پس از امر به نماز، بلافاصله اشاره می‌کند که اثر ارتباط صحیح با خداوند دور شدن از زشتی‌هاست؛ یاد خدا باید بیش از هرچیز دیگر در انسان مؤمن مؤثّر افتد.[1] امّا ما می‌بینیم بسیاری از کسانی که نماز و قرآن می‌خوانند، از کارهای زشت دور نمی‌شوند. علّت این امر را باید در نمازهای بی‌روح که صِرفاً ذکر کلمات و حرکاتی از سر عادت است و قرآن‌خواندن‌های بی‌توجّه به معانی، دانست. از همین روی می‌فرماید «**فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاتِهِم سَاهُون** = وای بر نمازگزاران که از نماز خویش در غفلتند» (ماعون/۵ و ٤) و همچنین تصریح دارد «**اَلَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ اُولئِکَ يُؤْمِنُونَ بِهِ** = کسانی که به آنها کتاب داده‌ایم و آن را چنانکه شایسته است تلاوت می‌کنند (یعنی می‌خوانند، می‌فهمند و عمل می‌کنند) آنها مؤمنان واقعی

(۱) ـ طبری درتفسیر حدیثی از پیامبر^ص به نقل از ابن عبّاس ذکر می‌کند که «**مَنْ صَلَّى صَلاةً لَمْ تَنْهَهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ لَمْ يَزْدَدْ بِهَا مِنَ اللهِ إلاّ بُعْدًا** = کسی که نمازی برگزار کند که او را از زشتکاری بازندارد، جُز دوری از خدا ثمری از آن نماز نخواهد برد.»

به کتابند» (بقره/۱۲۱). بنابراین ذکر و توجّه به خدا ـ اگر از سر ایمان واقعی است ـ باید از هرچیز در مؤمن مؤثّرتر باشد و مؤمن واقعی که «درست» نماز می‌خواند و خدا را چنانکه باید از قرآن شناخته است، انتظار می‌رود که از هرکس به کارهای زشت و ناپسند دورتر باشد و اگر چنین نیست، به قول معروف «یک جای کار اشکال دارد»!

در مقطع آیه توجّه می‌دهد که خدا از اعمال آدمی با خبر است (و بدیهی است که نمازهای واقعی را از نمازهای ریائی و قرآن‌خواندن‌های حقیقی را از آوازخوانی‌ها، بازمی‌شناسد).

بخش هفتم

(بحث و مجادله با اهل کتاب)

(۴۶) ۞ وَ لَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡۖ وَ قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَأُنزِلَ إِلَيۡكُمۡ وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمۡ وَٰحِدٞ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ .

« **و با اهل کتاب ــ جُز به نیکوترین روش ــ مجادله مکنید؛ مگر آن کسانی از ایشان که** (به شما) **ظلم کرده‌اند؛ و بگویید: ما به آنچه به سوی ما نازل شده و آنچه به سوی شما نازل شده ایمان آورده‌ایم و معبود ما و معبود شما یکی است و ما تسلیم اوییم »،**

خداوند در ابتدای این آیه به مسلمان‌ها فرمان می‌دهد که به بهترین شیوه با اهل کتاب به بحث و مجادله پردازید. سپس گفتگوی نرم و ملایم را با معاندان اهل کتاب پسندیده نمی‌داند، و به قول طبری و دیگر مفسّران، منظور این است که با اهل کتاب متخاصم باید به شکل دیگری روبرو شد و نرمخویی با چنان جماعتی، موجب توسعه‌ی ظلم و تجاوز می‌شود. در این زمینه البتّه باید درنظر داشت که سوره‌ی عنکبوت در انتهای دوران مکّه[1] و مقارن با آغاز جنگ‌افروزی‌های یهودیان نازل شده است.

بخش آخرین آیه روش نیکوی مجادله را نشان می‌دهد. در منطق ارسطوئی می‌گویند «جدال» یعنی از مسلّمات طرف مقابل ــ که خودِ او قبول دارد ــ برای تسلیم و مجاب کردن او استفاده شود، خواه آن مسلّمات را درست بدانیم یا نادرست. آیه‌ی شریفه این نوع «جدل» را نیکو نشمرده و رد می‌کند. می‌فرماید در بحث با اهل کتاب مسلّماتی را مورد استناد قراردهید که صحیح‌اند و مورد قبول خود شما نیز می‌باشند. بگویید ما (مسلمان‌ها) آنچه را به سوی ما و سوی شما (اهل کتاب) نازل شده هر دو را قبول داریم. خدای ما و شما یکی است و ما مطیع اوییم. چنانکه طبری در تفسیر آورده که پیامبر^ص^ فرمود: در رویارویی با اهل کتاب نه آنها را تکذیب کرده و نه تصدیق کنید. زیرا ممکن است راست بگویند و ممکن هم هست که مطالبشان تحریف شده باشد. بلکه مفاد همین آیه را بگویید که «خدای ما و شما هر دو یکی است و ... ». چنانکه در همین زمینه فرموده «**قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَى كَلَمَةٍ سَوَاء بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَ لَايَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ اشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ** = بگو: ای اهل کتاب! بر سر سخنی بیایید که میان ما عادلانه است؛ این‌که جز خدا را بندگی نکنیم و چیز(و کس)ی را شریک او

---

(۱) ــ ترتیب نزول سوره‌های قرآن به نقل از امام علی (ع) از کتاب «مقدّمتان فی علوم القرآن» (ابن عطیّه‌ی اندلسی، به تصحیح آرتورجفری، ص۱۶←۱۴) و مقایسه‌ی آن با روایاتی صورت گرفته که در تفسیر مجمع البیان طبرسی (ج۱۰و۹، ص۶۱۲) آمده است.

نشمریم و بعضی از ما بعضی دگر را به جای خدا به اربابی نگیرد؛ پس اگر اعراض کردند، بگو: شاهد باشید که ما مسلمانیم (تسلیم حق هستیم)» (آل‌عمران/٦٤).

(۴۷) « وَكَذَٰلِكَ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَۚ فَٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يُؤۡمِنُونَ بِهِۦۖ وَمِنۡ هَٰٓؤُلَآءِ مَن يُؤۡمِنُ بِهِۦۚ وَمَا يَجۡحَدُ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَّا ٱلۡكَٰفِرُونَ .

« و این‌چنین ما این کتاب را به سوی تو نازل کردیم؛ پس کسانی‌که کتاب (آسمانی) **شان داده‌ایم به آن ایمان می‌آورند و از اینان** (مشرکان نیز) **برخی به آن ایمان می‌گروند و جُز کافران** (کسی) **در برابر آیات ما راه انکار پیش نمی‌گیرد »،**

به مناسبت بحث با اهل کتاب در این آیه تصریح شده است که قرآن نیز مانند کتب پیشین (تورات و انجیل اصیل) ازسوی خدا نازل گردیده و کسانی که حقّاً اهل کتاب بوده به کتاب آسمانی خود واقعاً باور دارند (نه اهل کتاب اسمی) چون مشابهت‌هایی بین قرآن و کتابشان می‌بینند و بشارت به ظهور پیامبر^ص^ را در آن ملاحظه می‌کنند (بقره/۸۹) قاعدتاً باید به قرآن ایمان بیاورند، مگر آنکه راه عناد و لجاج بپویند (که در مقطع آیه به این گروه اشاره شده) و یا قوّه‌ی درک نداشته باشند. همچنین آیه‌ی شریفه خبر می‌دهد که از مشرکین نیز کسانی به قرآن ایمان می‌آورند. طبری می گوید واژه‌ی «مشرک» در آیه نیامده و منظور از «**هٰؤُلاء** = اینان) یهودیان معاصر پیامبرند (مانند عبدالله بن سلام و امثال او که مسلمان شدند). ولی به این‌گونه افراد در بخش قبلی آیه اشاره شده و منظور از «**اینان**» را باید همان مشرکان دانست. ضمناً شایان توجّه است که «**جَحد**» به معنی انکارِ بعد از معرفت است که عناد و لجاج را می‌رساند و مفهوم «کافر» نیز همین است نه کسی‌که به علل گوناگون درک نمی‌کند (که او قاصِر است نه مقصِّر).

(۴۸) « وَمَا كُنتَ تَتۡلُواْ مِن قَبۡلِهِۦ مِن كِتَٰبٖ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَۖ إِذٗا لَّٱرۡتَابَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ .

« و تو پیش‌از این (قرآن) **هیچ کتابی را نمی‌خواندی و به دست** (راست) **خود** (کتابی) **را نمی‌نوشتی که در آن‌صورت باطل‌گرایان** (در صدق تو) **به شک می‌افتادند »،**

آیه‌ی شریفه ـ در تأکید بر منشأ إلهی قرآن و اینکه این کتاب از راه تعلیم بشری به دست نیامده ـ به سوابق پیامبر^ص^اشاره نموده است. می‌فرماید ای پیامبر تو پیش‌از نزول قرآن هیچ کتابی را نخوانده و خطّی نمی‌نوشتی (ناخوانا و نانویسا بوده‌ای) و اگر غیر از این بود، اهل باطل ـ که برای نفی هر حقّانیّتی به دنبال بهانه‌اند ـ در صداقتت شک می‌کردند. چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

اوّل آنکه عبارت «**لاتَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ** = با دست راست خطّی نمی‌نوشتی» از تعابیر رایج در بین عرب است که چون اکثر نویسندگان با دست راست می‌نویسند، این تعبیر رواج یافته و مقصود آن نیست که پیامبر با دست چپ می‌نوشته است!

دوم آنکه از عبارت «**إِذًا لارْتَابَ الْمُبْطِلُون** = در آن‌هنگام، اهل باطل در صداقت تو شک می‌کردند»، برمی‌آید که برای اهل انصاف فرقی نمی‌کرد؛ چنانکه پیامبر^ص ناخوانا و نانویسا هم نبود، «منصفان» حقّگویی او را باور می‌کردند. مطلب فقط یادآوری برای رفع بهانه‌ی باطل‌گرایان است.

سوّم آنکه اگر گفته شود ممکن است کسی ناخوانا و نانویسا بوده ولی از راه شنیدن معلوماتی به‌دست آورده باشد؛ این معنا در سوره‌ی نحل (آیه‌ی۱۰۳) و هود (آیه‌ی٤۹) که اعلام می‌دارد اصولاً کسی قبل از نزول قرآن از بسیاری مطالب آن آگاهی نداشت (تا به پیامبر تعلیم دهد) و آن کس که می‌گویند به پیامبر تعلیم داده، اساساً زبانش غیرعربی است! و این مطلب رد شده است.

چهارم آنکه برخی خاورشناسان که به دنبال نفی «اُمّی» بودنِ پیامبرند گفته‌اند منظور از «**وَ مَاكُنْتَ تَتْلُوا مِن قَبْلِهِ مِن كِتَابٍ**» این است که پیامبر هیچ‌کتاب آسمانی را قبلاً نخوانده بود (و إلاّ کتب دیگر را خوانده بود!). ولی در زبان عرب: «نکره در سیاق نفی، مفید عموم است» و واژه‌ی «**كِتَابٍ**» در آیه‌ی شریفه نکره است و در سیاق نفی قرار دارد (**مَاكُنْتَ تَتْلُوا**). بنابراین شامل همه‌ی کتابها می‌شود چه آسمانی و چه غیر آن.

پنجم آنکه سیّدمرتضی از علمای شیعه، گفته است که بنا بر این آیه، پیامبر «**بعد از نزول**» قرآن می‌توانسته (به معجزه‌ی إلهی) خوانا و نویسا شده باشد. چنین مطلبی از هیچ‌تاریخی به‌دست نمی‌آید و کمترین اشاره‌ای در قرآن به این موضوع نیست و اگر چنین بود، حتماً این موضوع به‌عنوان معجزه‌ی إلهی ذکر می‌شد. به علاوه به اجماع مسلمین پیامبر^ص کاتبانی داشته و خود هیچ‌گاه نامه‌نگاری نمی‌کرده است و اصولاً کسی که در معرض وحی إلهی بوده و علوم وحیانی را از خدا دریافت می‌داشته، نیازی نداشته که درباره‌ی دیانت به کتب دیگر روی آورَد!

ششم آنکه طبری در تفسیر، حدیثی از ابن عبّاس و قتاده و مجاهد نقل می‌کند که «**كَانَ نَبِيُّ اللهِ (ص) أُمِّيًّا لايَقْرَءُ شَيْئًا وَ لايَكْتُبُ** = پیامبرخدا اُمّی بود، چیزی نمی‌خواند و نمی‌نوشت» که حدیث مزبور معنی کلمه‌ی «اُمّی» را نیز به درستی توضیح می‌دهد.

(۴۹) « بَلْ هُوَ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰتٌ فِى صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ ۚ وَمَا يَجْحَدُ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَّا ٱلظَّٰلِمُونَ .

« **بلکه آن** (قرآن) **آیات روشنی در سینه‌های کسانی است که دانش به آنها داده شده و به جُز ظالمان، آیات ما را انکار نمی‌کنند** »،

در آغاز آیه می‌فرماید قرآن کتابی مشتمل بر آیات روشن و روشنگری است که جایگاهش سینه‌های اهل دانش است. در مورد «**أُوتُوا الْعِلْمَ**» یعنی «کسانی‌که دانش دینی دارند» دو قول تفسیری هست:

قول اوّل مراد از آنان را علمای اهل کتاب می‌داند و می‌گوید که در پی آیه‌ی قبل، این آیه می‌فرماید ای پیامبر نه تنها تو خوانا و نویسا نبودی و اهل باطل نمی‌توانند به چنین بهانه‌ای منکر حقّانیّت تو شوند، بلکه

کتب پیشین نیز بشارت به نبوّت تو داده و دانشمندان منصف اهل کتاب، نبوّت تو را می‌پذیرند و قرآن تو، در دل آنها آیات روشن خداوند است.

قول دوّم «**أُوتُوا الْعِلْمَ**» را همه‌ی منصفان و دانش‌یافتگان در نظر می‌گیرد و می‌گوید آیه‌ی شریفه مشعرِ بر این معناست که ای پیامبر نه تنها اهل باطل بهانه‌ای برای ردِّ نبوّت تو ندارند، بلکه همه‌ی دانش‌یافتگان منصف قرآن را به عنوان آیات روشن خدا، پذیرایند و فقط ظالمانِ به حقیقت، در پی انکار آن برمی‌آیند.

طبری قول اوّل را پذیرفته و می‌گوید منظور آن است که علمایِ منصف اهل کتاب که بشارت به نبوّت پیامبر^ص^ را در کتبشان دیده‌اند، دعوی او را می‌پذیرند. البتّه در تورات هم مذکور است که آن نبیِّ مُرسَل (که در آینده ظهور می‌کند) «گوش‌ها را می‌گشاید لیکن خود نمی‌شنود» (کتاب اشعیاءِ نبی، باب۴۲، شماره‌ی۲۱)، کنایه از آنکه به افراد تعلیم می‌دهد ولی خود از کسی نیاموخته است. به نظر ما با توجّه به سیاق آیات، این قول قوی‌تر می‌آید.

بخش هشتم

(سخن از کافران و تذکّر به مؤمنان)

(۵۰) وَ قَالُواْ لَوْلَآ أُنزِلَ عَلَيْهِ ءَايَٰتٌ مِّن رَّبِّهِۦ ۖ قُلْ إِنَّمَا ٱلْأَيَٰتُ عِندَ ٱللَّهِ وَإِنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٌ مُّبِينٌ .

« و گفتند: چرا بر او آیاتی (معجزاتی) **از سوی خداوندش نازل نشد؟ بگو: جُز این نیست که آن آیات نزد خداست و من فقط بیم‌رسانی آشکارم »،**

پس از آنکه فرمود ای پیامبر تو قبلاً فردی اُمّی بودی که چنین کتاب حکیمانه‌ای (قرآن) بر تو نازل شد درخواست کافران را که انتظار داشتند معجزاتی مانند معجزات موسی(ع) و عیسی(ع) (معجزات اقتراحی) بر پیامبر(ص) نازل شود، مطرح ساخته است. چنانکه قبلاً نیز در سوره‌ی إسراء (آیات۹٤←۹۰) مذکور است که مشرکان از پیامبر(ص) می‌خواستند کوه را مبدّل به طلا کند و به آسمان پرواز کرده از آنجا کتابی بیاورد و نظائر آن. ظاهراً مردم سطحی‌نگر تعقّل را دوست ندارند و برای قبول هر پدیده و واقعیّتی، شواهد حسّی می‌طلبند!

متعاقباً در آیه‌ی شریفه، خداوند از زبان پیامبر(ص) به خواسته‌ی منکران بهانه‌جو پاسخ می‌دهد که بگو معجزات در قدرت و اراده‌ی خداست، نه در قدرت و اختیار من که هر وقت خواستم آنها را بیاورم[1]! چنانکه در همین زمینه فرموده «**وَ يَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلّهِ فَانْتَظِرُواْ إِنِّى مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ** = گویند: چرا آیتی از سوی خداوندش بر او نازل نشد؟ بگو جُز این نیست که غیب (و آینده) از آنِ خداست؛ پس منتظر بمانید که من نیز با شما منتظرم» (یونس/۲۰).

در بخشِ انتهایی آیه پیامبر(ص) به وحی إلهی اعلام می‌دارد که «**إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ**» یعنی من فقط هشدار دهنده‌ای آشکارم که آمده‌ام تا خطرها را گوشزد کنم و به‌وسیله‌ی قرآن راه را از چاه بنمایم تا خود اندیشه کنید (و امید که راه رستگاری را برگزینید).

(۵۱) أَوَ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ .

« آیا ایشان را بس نیست که ما این کتاب را ـ که بر آنها خوانده می‌شود ـ بر تو فرو فرستادیم؟ همانا در این (کتاب) **قطعاً ـ برای کسانی که ایمان می‌آورند ـ رحمت و تذکاری است »،**

---

(۱) ـ از این آیه به‌دست می‌آید که پیامبر خدا(ص) ولایت تکوینی نداشت و معجزات در اختیار او نبوده است. در این‌صورت چگونه ممکن است امامان (ع) دارای ولایت تکوینی بوده و بتوانند در هر زمان و مکان، برای هرکس که می‌خواستند به اراده‌ی خود، معجزه‌ای نشان دهند؟!

یعنی آیا برای مردم کافی نیست که به این قرآن بنگرند و آن را بخوانند و بفهمند و دریابند که کلام خدا است و بنابراین آورنده‌اش پیامبر اوست؟ اگر کسی اهل انصاف باشد، قرآن او را برای درک حقیقت کافی است و اگر منصف نباشد، هرمعجزه‌ای هم اگر پیامبر^ص^ می‌آورد به سحر و جادو نسبت می‌دادند، کمااینکه درمورد موسی^ع^ و عیسی^ع^ نیز منکران چنین کردند. به عبارت دیگر می‌فرماید خداوند به دست پیامبرانِ پیشین معجزات حسّی نازل ساخته ولی در اثبات نبوّت من (پیامبر اسلام) بیشتر به علم و حکمت دعوت کرده است. از این آیه فهمیده می‌شود که معجزه‌ی پیامبر اسلام^ص^ در اصل، کتاب و حکمت بوده و بدینوسیله خدا خواسته است که اُمّت اسلام به ترقّی علمی نائل آیند و فهیم شوند و یکسره در انتظار معجزات حسّی نباشند و برای معجزه‌ی عقلی بیشتر اعتبار قائل شوند. بنابراین مسلمانان نیز ـ به تأسّی از این مشیّت إلهی ـ باید دینی مترقّی و حکمت‌آمیز به مردم روزگار خود ارائه دهند، نه آئینی مملوّ از عجایب که برای کسی باورکردنی نباشد.

(۵۲) قُلْ كَفَىٰ بِٱللَّهِ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ شَهِيدًاۖ يَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِۗ وَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلْبَٰطِلِ وَ كَفَرُواْ بِٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ .

« بگو: کافی است که خدا میان من و شما گواه باشد؛ او آنچه را در آسمان‌ها و زمین است می‌داند و کسانی که به باطل گرویدند و به خدا کفر ورزیدند، آنان همان زیانکارانند »،

در پی آنکه فرمود قرآن به عنوان معجزه بسنده است، می‌فرماید بگو: کافی است که خدا میان من و شما گواه باشد؛ کلامی که ایمان سرشار گوینده را به موضعش می‌رساند. می‌فرماید گواهی خدای آگاه از آشکار و پنهان برای حقگویان کافی است و آنان که خدا را رها کرده به شرک گرویدند، آنها به خُسران رفته و زیان می‌بینند.

شایان توجّه اینکه «ایمان به باطل» در آیه‌ی شریفه چون با «کفر به خدا» همراه شده، با توجّه به آنکه سوره مکّی است، باید همان شرک باشد که گرفتاری بزرگ مردم آن سامان بود (و البتّه امروزه نیز گرفتاری بزرگ جهانیان به صُوَر گوناگون است).

(۵۳) وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِٱلْعَذَابِ وَلَوْلَآ أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَآءَهُمُ ٱلْعَذَابُۚ وَلَيَأْتِيَنَّهُم بَغْتَةً وَهُمْ لَايَشْعُرُونَ .

« و از تو به شتاب عذاب (إلهی را) **می‌طلبند! و اگر** (آنان را) **سرآمد معیّنی نبود، قطعاً ایشان را عذاب می‌آمد و یقیناً ناگهان و بی‌خبرانه به آنها می‌رسد »،**

مردمان لجوج بعداز آن معجزه‌طلبی‌ها (آیات قبل)، عذاب می‌خواهند که ای محمّد! اگر راست می‌گویی، عذابی را که وعده می‌دهی بر ما بیاور، چنانکه این معنا به صراحت در سوره‌ی انفال آمده است : «**وَ اِذْ قَالُوا اللّهُمَّ إنْ كَانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِکَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ اَلِيم** = و (به یاد آر) زمانی را که گفتند خدایا! اگر این (کتاب) همان حق ازجانب توست پس بر ما از آسمان سنگی ببار یا عذابی

دردناک بر ما بیاور» (انفال/۳۲). چنانکه در اقوام پیشین نیز این روحیّه‌ی لجاج و عناد وجود داشت و مثلاً قوم نوح نیز به شتاب از پیامبرشان عذاب می‌طلبیدند (هود/۳۲).

خداوند می‌فرماید اگر بنای خدا این نبود که به مردمان مهلت دهد، معاندانِ تاریخ همه بلافاصله عذاب می‌شدند. ولی روش خدا این است که به بندگانش فرصت می‌دهد تا شاید در پی اصلاح خویش برآیند و جبران مافات کنند. امّا به هرحال به قول مشهور صبر خدا هم حدّی دارد! وچنانچه مردمان از حدّ بگذرانند عذاب إلهی غافلگیرشان خواهد کرد؛ و سرانجام خداوند بندگان عصیانکار را در آخرت به عکس العمل کامل اعمالشان می‌رساند. مرگ خبر نمی‌کند و به ناگاه فرا می‌رسد و بدکاران را به عذابی که متناسب با اعمالشان است، می‌برَد.

(۵۴) **يَسْتَعْجِلُونَكَ بِٱلْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌۢ بِٱلْكَـٰفِرِينَ .**

« شتابزده از تو عذاب می‌طلبند و همانا دوزخ بر کافران احاطه دارد »،

آیه‌ی شریفه تفصیل و تأکید آیه‌ی قبل است. عبارت «**إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ**» دلالت بر این دارد که کافران را ـ با نفس سرکش و متلاطمی که دارند ـ دوزخ احاطه کرده است. چنانکه تفسیر مجمع البیان می‌گوید کافران چنان مصرّانه عذاب می‌خواستند که گویی هرگز نخواهد آمد! ولی مقطع آیه مشعر بر این معناست که کفرپیشگان از عذاب خدا نتوانند گریخت زیرا مایه‌های آن عذاب در نفس خودشان است و جزای إلهی خواه ناخواه، بر همان اکتسابات مترتّب است.

(۵۵) **يَوْمَ يَغْشَىٰهُمُ ٱلْعَذَابُ مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا۟ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .**

« روزی‌که عذاب آنان را از فراز (سر) **و از زیر پاهایشان فراگیرد و** (خدا) **گوید:** (کیفر) **آنچه را که می‌کردید بچشید »،**

نصب واژه‌ی «**يَوْمَ**» در آیه‌ی شریفه، بنا به ظرف بودن آن است و می‌رساند که در آن، فعلی مقدّر است؛ مانند «**اُذْكُرْ**». یعنی ای محمّد از روزی یاد کن که عذاب کافران را از سر تا به پا فرو پوشد و به ایشان گفته شود: نتیجه‌ی اعمال خود را بچشید. خصوصاً آنکه واژه‌ی «**مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُون**» ماضی استمراری است، یعنی جهنّمیان کسانی هستند که بدکاری‌هایشان در دنیا مستمرّ بوده و بنابراین در آخرت، عکس العمل آن بدی‌های مداوم، آنها را فرا می‌گیرد.

(۵۶) **يَـٰعِبَادِىَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِنَّ أَرْضِى وَٰسِعَةٌ فَإِيَّـٰىَ فَٱعْبُدُونِ .**

« ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! همانا زمین من فراخ است؛ پس تنها مرا بندگی کنید »،

پس از پاسخگویی به منکران و اتمام حجّت به آنها (آیات قبل) مؤمنان را به صورت محبّت‌آمیزی (**يَا عِبَادِی** = ای بندگانِ من) مورد خطاب قرارداده ومی‌فرماید اگر معاندان زورگو شما را به ستوه آورده‌اند ـ و شما فعلاً

(در مکّه) قدرت مقابله با آنها را ندارید ـ هجرت کنید و به جایی روید که بتوانید آزادانه و خالصانه تنها خدا را بندگی کنید. چند نکته درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است:

اوّل آنکه به دست می‌آید زیر بار ستمگر نباید رفت. مسلمان یا با زورگویان مبارزه می‌کند (فکری و عملی) و یا اگر نتوانست خود را از سلطه‌ی آنها خارج می‌سازد.

دوم آنکه نتیجه می‌شود سوره‌ی عنکبوت در اواخر دوران مکّه نازل شده و آیه‌ی شریفه مسلمان‌ها را آماده‌ی هجرت می‌سازد.

سوّم آنکه مشخّص است برای هجرت، هدف ایمانی لحاظ شده، نه ثروت و رفاه. هجرت به منظور رسیدن به امنیّت و آزادی، برای زندگی موحّدانه و بندگی خداست.

(۵۷) كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِۖ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ .

« هر نفسی مرگ را می‌چشد؛ سپس به سوی ما بازگردانده می‌شوید »،

یعنی بالأخره مرگ سراغ هرکسی می‌آید وملاقات خدا درپیش است. بنابراین باید به این عاقبت غیرقابل اجتناب اندیشید و برایش آماده شد (و سختی‌های هجرت را به آسایش‌های ظاهری و توأم با ذلّت زورپذیری در محیط شرک، نفروخت). شایان توجّه اینکه **اوّلاً**، «**چشیدن مرگ**» به نفس نسبت داده شده، یعنی چشیدن مرگ حالتی است که بر نفس انسان عارض می‌شود[(۱)] و **ثانیاً** در آیه صنعت «التفات» به کار رفته و بعد از سخن «**غائبانه** و بدون خطاب» از مرگ هر نفس، در «**ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُون** = سپس به سوی ما بازگردانده می‌شوید»، به «**خطاب**» آمده است.

(۵۸) وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ ٱلْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ نِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَٰمِلِينَ .

« و کسانی که ایمان آورده و عمل صالح کردند، همانا ایشان را در غرفه‌هایی از بهشت جای می‌دهیم که جوی‌ها از زیر آن روان است؛ جاودانه در آن (مأوا) **بسربرند؛ چه نیکوست پاداش عاملان** (نیکی‌ها) **»،**

واژه‌ی «**لَنُبَوِّئَنَّهُمْ**» به معنی جای دادن اشخاص در محلّ امن است و کلمه‌ی «**غُرفه**» به معنی اطاق بلندی است که بر مناظر زیرین اشراف دارد.

(۵۹) ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ .

« همآنان که (در برابر شدائد) **صبر کردند و بر خداوندشان توکّل نمودند »،**

آیه‌ی شریفه «احوال مؤمنان و نیکوکاران» را ـ که در آیه‌ی قبل ذکرشان رفت ـ توضیح می‌دهد؛ کسانی‌که در راه عقیده‌ی ایمانی ناملایمات را تحمّل کرده و با توکّل به خدا، راه استقامت را پیش گرفتند و سختی‌های

(۱) ـ احتمال دارد مراد از «نفس» شخص انسان باشد مانند «**وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا ...**» (بقره/۷۲).

امری چون هجرت را به خاطر خدا، به جان خریدند.

(۶۰) وَ كَأَيِّن مِّن دَآبَّةٍ لَّا تَحۡمِلُ رِزۡقَهَا ٱللَّهُ يَرۡزُقُهَا وَإِيَّاكُمۡۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ .

« و چه بسیار از جنبندگانی که روزی خویش حمل نمی‌کنند؛ خدا آنها و شما را روزی می‌دهد و اوست شنوا و دانا »،

«واو» عطف در ابتدای آیه می‌رساند که مربوط به همان قضیّه‌ی هجرت منعکس در آیات پیشین می‌باشد. می‌فرماید چه بسا حیواناتی که روزی خویش با خود حمل نمی‌کنند (یعنی ذخیره‌ی روزی ندارند، مثل پرندگان[۱]) و خدا ایشان را روزی می‌دهد (غذای خود را در بستر طبیعت می‌یابند) و خدا «**إِيَّاكُمْ** = شما را(هم چون هجرت کنید، مانند ایشان) روزی خواهد داد». بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه ترس از تنگی رزق را در اثر هجرت می‌زداید و در انتها، به نظارت إلهی توجّه داده و می‌فرماید که «**خداوند شنوا و داناست**»؛ یعنی تمام امور را زیر نظر داشته و وقتی انسان برای او قدم در راهی گذارد، پشتیبانی خدا را با خود خواهد داشت.

(۱) ـ در تفسیر مجمع البیان نظرات مختلفی از فقها درمورد جانورانِ روزی‌بردار (مورچه، موش و ...) و روزی‌برندار (پرندگان، خزندگان، برخی از چهارپایان و ...) ارائه شده است.

بخش نهم

(در احوال مشرکان)

(۶۱) وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ .

« **و اگر از آنها بپرسی چه کس آسمان‌ها و زمین را آفرید و خورشید و ماه را تسخیر کرد؟ قطعاً خواهند گفت: خدا، پس چگونه بازگردانده می‌شوند؟** (و از توحید به شرک می‌روند؟) »،

در آیه‌ی ٥٦ فرمود (اگر معاندان زورگو شما را به ستوه آورده‌اند) هجرت کنید و به جایی روید که بتوانید خالصانه خدا را بندگی کنید و سپس در آیات بعد هجرت کنندگان را قوّت قلب بخشید. در آیه‌ی فوق و آیه‌ی بعد، به دلائل بندگی و عبادت انحصاری خدا پرداخته و در این ارتباط، خالقیّت، ربوبیّت و رزّاقیّت خدا را مطرح ساخته است. چنانکه قرآن همواره بین «توحید عبادت» و وجوه قدرت و حکمت و روزی‌دهیِ خدا، پلی می‌زند. همچنین آیه‌ی شریفه که در سوره‌های دیگر نیز نظائر آن دیده می‌شود (مؤمنون/۸۹←۸٤) نشان می‌دهد که مشرکان قریش، خدا را به عنوان خالق و مدبّر امور عالم قبول داشتند.

دو نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه آفرینش آسمان‌ها و زمین (**خالقیّت**) و تسخیر خورشید و ماه (تدبیر امور عالم، **ربوبیّت**) به خدا اختصاص داده شده و سپس متعجّبانه می‌پرسد که چگونه مردمان عبادت و بندگی را از چنان مقامی به غیر او تسرّی می‌دهند؟!

دوّم آنکه واژه‌ی «**يُؤْفَكُونَ** = برگردانده می‌شوند» از مصدر «افک» به معنی «بازگرداندن هر چیزی از صورت واقعی خود» است. از این‌رو به «دروغ» نیز «افک» گویند چون «واژگونه شدن راست» است. منظور از «**أَنَّى يُؤْفَكُونَ**» این است که چگونه اینان را (شیطان و رؤسای ضلالت) از بندگی انحصاری خدا به بندگی غیر او می‌کشانند؟!

چند آیه در قرآن با آیه‌ی فوق هم افق است: لقمان/۲۵، زُمَر/۳۸، زُخرُف/۹ و۸۷، ابراهیم/۳۳ و نحل/۱۲.

(۶۲) ٱللَّهُ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ وَيَقْدِرُ لَهُۥٓ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ .

« **خداست که روزی هر کس از بندگانش را که بخواهد** (و صلاح بیند) **می‌گشاید و** (یا) **بر او تنگ می‌گرداند؛ همانا خدا به همه چیز** (و همه‌ی مصالح) **داناست** »،

آیه‌ی شریفه تحلیل و نتیجه‌گیری از آیه‌ی قبل است؛ یعنی وقتی خالقیّت و ربوبیّت (تدبیر امور جهان) در دست خداست، رزق و روزی نیز به دست اوست (رعد/۲٦، إسراء/۳۰ و قصص/۸۲). به عبارت دیگر،

سرمنشأ همه‌ی تحوّلات و تغییردهنده‌ی روزی‌ها، فقط خداست و هم از این‌رو فقط او شایسته‌ی عبادت و بندگی است و حکمت لایَزالی است که مصالح بندگانش را خوب می‌داند.

(۶۳) وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ مِنۢ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۚ قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ .

« و اگر از آنها بپرسی چه کس از آسمان آبی فرو فرستاد و زمین را پس از مرگش به آن (آب) **زنده کرد؟ بی‌شک خواهند گفت: خدا، بگو: ستایش** (کامل) **از آنِ خداست، ولی اکثرشان نمی‌اندیشند »،**

پیرو آیات قبل آیه‌ی شریفه، لزوم انحصار عبادت و بندگی را به خداوند، به جنبه‌ی دیگری از ربوبیّت او مرتبط ساخته است. می‌فرماید چون خداوند روزی‌رسان خلق است و اوست که (ازطریق قوانینش) زمین مرده را آباد می‌کند؛ پس ستایش و عبادت باید از آنِ او باشد، نه موجودات غیرمؤثّر در نظام عالم؛ ولی اکثر مردم مطلب به این سادگی را نمی‌فهمند (زیرا تعقّل نمی‌کنند و از سر تقلید، مأنوسات محیط را دنبال می‌نمایند و چه بسا أقلّیّتی هم که می‌فهمند، از ترس آنکه مبادا دکانشان تعطیل شود، نمی‌گذارند راه توحید پیش رود).

(۶۴) وَمَا هَٰذِهِ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ ۚ وَإِنَّ ٱلدَّارَ ٱلْآخِرَةَ لَهِىَ ٱلْحَيَوَانُ ۚ لَوْ كَانُوا۟ يَعْلَمُونَ .

« و این زندگی دنیا جُز سرگرمی و بازیچه نیست و همانا سرای آخرت زندگانی (حقیقی) **است، اگر می‌دانستند »،**

واژه‌ی «**حَیَوان**» و «حیات» هر دو مصدر و به معنی «زندگی» است و در آیه‌ی شریفه مقصود «زندگی جاوید و پرمعنا» می‌باشد، چنانکه طبری آن را «حیات باقیه» گفته است. «**لَهْو**» به معنی «سرگرمی و غفلت» و «**لَعِب**»، به معنای «بازیگری» است.

همانگونه که آیات قبل نشان می‌دهد مشکل مشرکان عرب عدم اعتقاد به خداوند به عنوان خالق هستی نبود، بلکه کارهایی را که شایسته‌ی خدا بود، برای غیرخدا به جای می‌آوردند و دچار شرک عبادی بودند که در مقابله با آن، آیات شریفه به توحید عبادت دعوت نمود. آیه‌ی فوق به انکار آخرت توسّط مشرکان اشاره دارد، چنانکه طبری می‌گوید مقصود از «زندگی دنیا» در اینجا زندگی مشرکانه است، اینکه افراد تماماً در فکر لذّت‌ها و مسایل دنیوی بوده از توشه‌برداری برای آخرت غافل گردند. به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه می‌فرماید انسانی که طی عمر فقط به دنبال خوراک و خوش‌گذرانی و امثال آن باشد، بازیگری کرده نه زندگی و این بازیگری‌ها دوامی ندارد و زندگانی جاویدِ واقعی، در آخرت است و زندگی دنیا وقتی معنی پیدا می‌کند و به ارزش می‌رسد که با مقاصد اُخروی دنبال شود و مقدّمه‌سازی برای آخرت کند. به قول مولوی :

آب در کشتی هلاک کشتی است		(زندگی دنیا برای دنیا، مهلک است)
آب در بیرون کشتی پشتی است		(زندگی با اهداف اُخروی معتبر و باارزش است)

(۶۵) فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلْفُلْكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمْ إِلَى ٱلْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ .

« **و هنگامی‌که بر کشتی سوارند** (و طوفان درمی‌گیرد) **خدا را** (پاکدلانه) **بخوانند و پَرستش‌کنندگانِ خالصِ او می‌شوند**؛ و(لی) **چون به سوی خشکی نجاتشان داد، آنگاه همآنان شرک می‌ورزند** »،

واژه‌ی «**إذا**» بر سر فعل ماضی «**رَكِبُوا**» آن را به معنی مضارع برمی‌گرداند. مقصود از «**دِين**» نیز در اینجا عبادت و نیایش است.

آیه‌ی شریفه پس‌از ذکر آخرت در آیه‌ی قبل و اینکه فرمود اگر دنیا را پل آخرت بسازیم زندگی با معنی می‌شود و چنانچه دنیا را به خاطر دنیا بخواهیم بازیچه‌ای بیش نیست، مجدّداً به موضوع «توحید» بازگشته است. زیرا ایمان به آخرت نتیجه‌ی اعتقاد صحیح به خداست، هرآنکه خدا را به درستی بشناسد می‌فهمد که آفرینش او بی‌حکمت و هدف نیست و قیامت و آخرت قطعاً آمدنی است.

مدلول آیه که نظائرش در قرآن کم نیست (یونس/۲۲، لقمان/۳۲، إسراء/٦٩←٦٧)، نشان می‌دهد که هرچند ضمیر خودآگاه مشرکان عرب به بت‌پرستی و بازیگری تمایل یافته بود، ولی در ناخودآگاهشان می‌دانستند که از آن معبودهای باطل کاری ساخته نیست و هنگام اضطرار خالصانه به خدا روی می‌آوردند (امّا متأسّفانه کسانی‌که امروز ارواح انبیاء و اولیاء را همه‌جا چون خدا حاضر و ناظر بر احوال خویش می‌دانند، حتّی هنگام بلایا و مصائب نیز حاضر نیستند تنها خدا را بخوانند و در آن شرایط هم، از ارواح آن بزرگان استمداد می‌جویند! گویی تلقین‌های پیاپی، مخلوقات خدا را به‌جای خدا، در اذهانشان نهاده است).

(۶۶) لِيَكْفُرُواْ بِمَآ ءَاتَيْنَٰهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُواْۚ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ .

« **تا آنچه را بدانها دادیم کفران کنند و تا کامیاب گردند، پس به زودی خواهند دانست** »،

حرف «لام» بر سر «**لِيَكْفُرُوا**»، «لام» عاقبت است (نه تعلیل). می‌فرماید نتیجه‌ی آن شرک‌آوری این است که کفران نعمت إلهی کرده نجات خود را به غیرخدا نسبت می‌دهند و به خوش‌گذرانی‌ها و بازیگری خود ادامه می‌دهند.

مقطع آیه تهدید می‌کند که به زودی، در عالم آخرت، نتیجه‌ی این کفران را خواهند دید (زود باشد که عاقبت کار خود را بدانند) چنانکه در ادبیّات جهانی، کفران نعمت و قدرنشناسی به انحاءِ گوناگون تخطئه شده است. مثلاً شاعر عرب می‌گوید:

أُعَلِّمُهُ الرِّمايةَ كُلَّ يَومٍ فَلَمَّا اشْتَدَّ ساعِدُهُ رَمانِي
وَ كَمْ عَلَّمْتُهُ نَظْمَ الْقَوافِي فَلَمّا قالَ قافِيَةً هَجانِي

یعنی: هر روز به او تیراندازی آموختم و چون بازویش نیرومند شد مرا نشانه گرفت و چه بسیار نظم قافیه‌پردازی به او آموختم و به محض آنکه قافیه‌ای پرداخت و شعری سرود مرا هجو کرد!

(۶۷) أَوَ لَمْ يَرَوْاْ أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا ءَامِنًا وَيُتَخَطَّفُ ٱلنَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْۚ أَفَبِٱلْبَٰطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ ٱللَّهِ

يَكۡفُرُونَ .

« **و آیا ندیده**(و توجّه نکرده)**اند که ما حرم أمنی** (برایشان) **قرار دادیم؟ و** (حال آنکه) **مردم از اطرافشان ربوده می‌شوند؛ آیا به باطل می‌گروند و نعمت خدا را کفران می‌کنند؟! »**،

آیه‌ی شریفه یکی‌دیگر از وجوه کفران نعمت را ـ بین عرب جاهلی ـ توضیح می‌دهد. عربها خانه‌ی کعبه را خانه‌ی خدا می‌دانستند و این خانه ـ و به مناسبت آن، شهر مکّه ـ برای تمام قبایل عرب محترم بود و کسی آنجا جنگ وکشتار نمی‌کرد (**وَ هٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ** ـ تین/۳). سرزمین عربستان پر از خونریزی و غارت و آدم‌ربایی بود ولی امنیّت مکّه همواره رعایت می‌شد (بقره/۱۲٦، ابراهیم/۳۵). خداوند می‌فرماید آیا نمی‌بینند که حتّی نام خدا چه امنیّت و آسایشی برایشان به بار آورده است؟ با وجود این آنقدر ناسپاس‌اند که همان مکان را نیز مرکز بت‌ها و ستایش غیر خدا قرار داده‌اند! (مانند آنکه امروزه تعالیم خداشناسی را ـ که نعمت‌بخش است ـ به یکسو افکنده به توسّل به بزرگان مذهب پرداخته‌اند!)

(۶۸) وَ مَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ كَذَّبَ بِٱلۡحَقِّ لَمَّا جَآءَهُۥٓۚ أَ لَيۡسَ فِي جَهَنَّمَ مَثۡوًى لِّلۡكَٰفِرِينَ .

« **و ستمکارتر از آنکه بر خدا دروغی بندد یا چون حق به سویش آید آن را تکذیب کند، کیست؟ آیا جایگاه کافران در جهنّم نیست؟ »**،

روی سخن آیه‌ی شریفه به مردمی است که انواع دروغ‌ها را ـ چه عبادی و چه در زمینه‌ی احکام ـ به خدا نسبت می‌دادند. به دروغ می‌گفتند خدا بت‌ها را برای ما شفیعان قرار داده و حلال و حرام‌هایی از خود بافته و آنها را احکام إلهی می‌شمردند که آیات مختلف در سوره‌های اعراف[۱] و مائده[۲] و انعام[۳] در این زمینه گویاست و علی‌رغم استدلال‌ها و براهین روشن، همچنان بر شرک خود پای می‌فشردند. مقطع آیه با استفهام انکاری می‌پرسد آیا دوزخ جُز برای چنین کسانی است؟ آنها که چنین معاندانه از قول خدا دروغ می‌گویند و آن دروغ‌ها را نیز ـ با منفعت‌طلبی‌های دنیوی ـ اشاعه داده و اجرا می‌کنند، آیا اینان نباید به جهنّم روند؟

(۶۹) وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ .

« **و کسانی را که در**(باره‌ی) **ما به مجاهدت برخاستند، بی‌شک آنان را به راه‌های خود هدایت می‌کنیم و همانا خدا یار نیکوکاران است »**.

پس از تهدید کافران (مردم معاندی که علی‌رغم استدلال‌ها، همچنان بر شرک پای می‌فشرند) و پس از اتمامِ حجّت به آنان، این آیه‌ی شریفه در مقام تشویق کسانی است که برخلاف تکذیب‌کنندگان حق، در پی شناخت

(۱) ـ اعراف/۲۸ .
(۲) ـ مائده/۱۰۳ .
(۳) ـ انعام / ۱۳۶ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۳ ، ۱۴۴ و ۱۵۰ .

حقیقت برمی‌آیند و منصفانه در این راه تلاش می‌کنند. در حدیث نبوی آمده است «مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرَّثَهُ اللهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ = هرکس به آنچه می‌داند عمل کند خداوند دانش آنچه را که نمی‌داند به او میراث خواهد داد». بدین‌ترتیب مقصود از «جِهاد» در آیه‌ی شریفه «**جِهاد فِي الله**» تلاش فکری، یعنی کوشش برای شناخت حقایق دین و درک معارف إلهی است نه «**جهاد فِي سَبِيلِ الله**» که به جنگ در راه خدا تعبیر می‌شود و به هنگام نزول سوره‌ی عنکبوت (دوران مکّه) مطرح نبوده است (از واژه‌ی «**فِينَا** = در ما» در آیه‌ی شریفه به چند صورت تعبیر شده است: در راه ما، در طلب ما، در حقّ ما، به خاطر رضای ما).

واژه‌ی «**سُبُل**» جمع «سَبِيل» به معنی «راه» است؛ منظور، راه‌هایی است که به رضای خدا می‌پیوندد و تلاش برای یافتن و پیمودن آن، وظیفه‌ی بنده و «هدایت» در رسیدن به راه و طیّ آن، به دست خداست (محمّد/۱۷ و حدید/۲۸).

در مقطع آیه می‌فرماید که خدا یار نیکوکاران است؛ یعنی تلاش‌گران در راه حق باید اهل عمل و نیکوکاری نیز باشند تا مشمول هدایت و عنایات إلهی قرار گیرند. به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه پیام امید به روشنفکر مسئول می‌دهد و می‌فرماید هرآنکه منصفانه در راه شناخت حقّ تلاش کند و نیکوکار باشد، تنها نمی‌ماند بلکه خداوند ذهن او را می‌گشاید و فکرش را مدد می‌دهد. و البتّه تلاش منصفانه در راه شناخت حقیقت نیز خود نوعی نیکوکاری است.